

مقدمه

اقتصاد اسلامی واژه ای است که برای یکی از مجموعه معارف بشری به عنوان اسم انتخاب شده است؛ اما علیرغم آنکه اندیشمندان اقتصاد اسلامی بر این اسم توافق لفظی داشته اند ، هنوز نتوانسته‌اند درباره وجود شناسی علم مورد نظر و ماهیت آن به توافق برسند . این تحقیق سعی بر آن دارد به شیوه‌ای منطقی به دلایل وجودی اقتصاد اسلامی نائل شود و ماهیت اقتصاد اسلامی را تعریف و تدوین کند . این تحقیق به علت یابی این مسئله نیز منجر می شود که چرا میان صاحب‌نظران درباره مفهوم و ماهیت اقتصاد اسلامی توافق وجود ندارد .

فصل مربوط به «طرح تحقیق» با عنوان «پیشگام پایان نامه» ارائه شده است و سپس سه گام پژوهشی جهت دستیابی به پاسخی روشن درباره مسئله وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی به صورت زیر ارائه شده است.

گام اول : چگونگی تبیین وجود و ماهیت علوم در فلسفه علم

گام دوم : تاریخ و ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی

گام سوم : تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری

پایان نامه در گام اول پژوهشی مستقل در رشته «فلسفه علم» است و برای دستیابی به هدف خود در بردارنده هشت مقاله با عناوین زیر می باشد .

- ۱- مفهوم شناسی علم و علوم ۲- دیدگاهی فراگیر از دانش ، انسان و جهان ۳- علت گوناگونی در علوم ۴- ارتباط بین علوم گوناگون ۵- چگونگی بحث از وجود علوم ۶- علت تولد و حدوث علمی جدید [رویکرد فلسفی] ۷- علت تولد و حدوث علمی جدید [رویکرد انسانی و اجتماعی]
- ۸- چگونگی بحث از ماهیت علوم

از آنجا که مقاله های بالا مسبق به سابقه نیستند میتوانند موضوع پژوهشی پایان نامه کارشناسی ارشد در فلسفه علم تلقی گردند . مقاله هفتم موضوعی در جامعه شناسی علم یا اقتصاد علم تلقی میشود؛ از آنجا که مسئله و تئوری پردازی در این مقاله جدید و نو آورانه است ، حتی میتواند موضوع پژوهشی نظری برای پایان نامه کارشناسی ارشد علوم اقتصادی تلقی گردد بطوریکه ارائه مفصل این مقاله به شکل یک پایان نامه برای دریافت کارشناسی ارشد علوم اقتصادی کفایت میکند.

بخش تاریخ علم اقتصاد اسلامی در گام دوم پژوهشی غیر گام دوم نتیجه تحلیل محتوا از دو کتابنامه در اقتصاد اسلامی با عناوین «طبقه بندی توصیفی ادبیات اقتصاد اسلامی»^۱ و «اقتصاد اسلامی (کتابشناسی توصیفی)»^۲ و همچنین کتاب «درسهایی در اقتصاد اسلامی»^۳ می باشد.

در گام سوم یافته های گام اول و گام دوم ادغام و تجزیه و تحلیل می شود تا وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی در قالب نتایج مدلل تبیین شود.

روش پژوهش حاضر در تبیین وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی را می توان چنین تشبیه کرد. فرض کنید پژوهشی در نظر دارد وجود و ماهیت شهر X را تبیین کند، به طور منطقی این پژوهش در سه گام به ترتیب زیرتنظیم می شود. گام اول: چگونگی تبیین وجود و ماهیت شهرها در علم شهر شناسی. گام دوم: بررسی تاریخ و تشکیلات کنونی شهر مورد نظر. گام سوم: تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری. در گام سوم وجودشناسی و ماهیت شهر مورد نظر با توجه به اصول شهرشناسی در گام اول و توصیفات و واقعیات مربوط به گام دوم درباره شهر X، نتیجه گیری و بیان می شود.

^۱ - تألیف حسن سبحانی، رجوع شود به منابع

^۲ - تألیف منوچهر کیانی، رجوع شود به منابع

^۳ - تألیف و ترجمه جمعی از نویسندگان، رجوع شود به منابع

P- پیشگام (کلیات و طرح تحقیق)

P-۱- مقدمه

بخش کلیات یا طرح تحقیق تحت عنوان «پیشگام» ارائه شده است، چرا که رسالت آن تعیین مسیر پژوهش می باشد به طوری که نقشه راه پایان نامه را در گامهایی مستدل مشخص می کند، بنابراین در این بخش، تعریف مسئله - اهمیت و ضرورت آن - روش و راه حل مسئله - اهداف تحقیق - فروض تحقیق و تاریخ و ادبیات موضوع تحقیق ارائه شده است.

قسمت مربوط به «تاریخچه و ادبیات موضوع تحقیق» به عنوان منبعی برای نظریات بخش ۳-۱۰-۵ «تجزیه و تحلیل نظریات ارائه شده برای تبیین وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی» در گام سوم مورد استفاده قرار می گیرد.

P-۲- بیان مسئله و روش رسیدن به پاسخ آن

قبل از بیان مسئله لازم میدانم توضیح دهم چرا هم بیان مسئله و هم روش رسیدن به پاسخ آنرا در یک زیر بخش آورده ام. از آنجا که این تحقیق فرایند پاسخ دهی به سوالی را بر عهده گرفته است که پیش نیاز های ذهنی و نظری آن خود بعنوان مسئله پژوهشی مطرح هستند، بنابر این برای بیان مسائل مورد بحث در این تحقیق مجبور به ارائه آنها بطور سلسله وار شده ام.

معمولاً درک مشترکی در مورد اینکه علم اقتصاد اسلامی چیست وجود ندارد و قبل از آن حتی در مورد دانشی به نام اقتصاد اسلامی تشکیک می شود. این طرح تحقیق برای رسیدن به درک معقولی از وجود، ماهیت و مسائل در اقتصاد اسلامی تنظیم یافته است.

در این راستا محقق گام های زیر را برای رسیدن به هدف پژوهش مزبور طی خواهد کرد لازم به توضیح است که در طرح تحقیق اولیه، مراحل پایان نامه به پنج گام پژوهشی تقسیم شده بود اما بدلیل رویکرد مشترک گام های سوم، چهارم و پنجم در تجزیه تحلیل و نتیجه گیری، آنها ادغام شدند و مجموعاً تحت عنوان گام سوم پایان نامه ارائه شده اند.

گام اول: چگونگی تبیین وجود و ماهیت علوم در فلسفه علم

بحث از دلایل وجود یا عدم وجود اقتصاد اسلامی یک پرسش و مسئله بنیادی در اقتصاد اسلامی می باشد که ماهیت و تعریف اقتصاد اسلامی در پرتو آن، روشن خواهد شد. گوناگونی آراء و نظرات در مورد ماهیت اقتصاد اسلامی به صورت یک مکتب اقتصادی یا به صورت یک نظام اقتصادی یا به صورت یک علم تجربی ناشی از اعتقادات متفاوتی است که از چرایی تولد اقتصاد اسلامی وجود دارد. وجود و عدم وجود یک علم از جمله مباحث دانشی به نام فلسفه علم می باشد که در آنجا به این سوال پاسخ داده می شود که علوم جدید چرا متولد می شوند. بنابراین بخش اول مباحثی از فلسفه علم است که در آنجا بحث از حدوث دانشی مجزاً و چرایی این حدوث می شود. باید تأکید کرد که در این گام دلایل عقلی و منطقی که برای حدوث یک دانش جدید مطرح می باشد، به طور فراگیر مطرح می شود. بدون اینکه قضاوتی در مورد پذیرش یا عدم پذیرش نظریه ای خاص مطرح شود. همچنین در این بخش به چگونگی بیان ماهیت و تعریف یک علم خاص پرداخته می شود. یعنی انواع بیان ماهیت ذکر می شود.

گام دوم: تاریخ و ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی

مهمترین پیشنهاد ذهنی نظریه پرداز فلسفه علم جهت تبیین وجود و ماهیت یک علم خاص اطلاع از تاریخ و ادبیات توصیفی آن علم خاص می باشد. در این گام محقق حدوث اقتصاد اسلامی را از حیث تاریخی بررسی میکند و ادبیات توصیفی آن را برای فلسفه علم توضیح میدهد تا فلسفه علم بتواند نظر تشخیصی خود را درباره وجود شناسی و همچنین ماهیت اقتصاد اسلامی در گام سوم ارائه کند. نتایج این گام از پایان نامه بسیار مهم خواهد بود چرا که آنچه در بحث تبیین وجود و ماهیت یک علم بسیار تعیین کننده می باشد، چگونگی توصیف تاریخ و ادبیات علم مورد نظر می باشد. بدیهی است که ارائه دیدگاه و یا نظریه در ارتباط با هر علم خاصی اگر بدون بررسی اسنادی و کتابخانه ای از تاریخ و ادبیات توصیفی آن علم صورت بگیرد منجر به آن میشود که با سیر در اوهام، تحمیل نظر شخصی به یک علم صورت بگیرد و یا اینکه از یک علم خاص در عالم امکان و نه در واقعیت دفاع شود.

گام سوم: تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری

در این گام یافته های گام اول و دوم برای تبیین وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی تلفیق می شود و مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد. محقق دلایل فلسفی در تولد یک دانش جدید و روند حدوث تاریخی و ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی را در نظر می گیرد و با مقایسه آنها توضیح می دهد که حدوث تاریخی علم اقتصاد اسلامی به کدام دلایل عقلی بر می گردد که در فلسفه علم مطرح است همچنین محقق با توجه به چگونگی بیان ماهیت علوم در فلسفه علم، ماهیت اقتصاد اسلامی را با پشتوانه تئوریک فلسفی بیان می کند. سرانجام نظریات مربوط به وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی که توسط صاحب نظران اقتصاد اسلامی ارائه شده است با توجه به موارد زیر تجزیه و تحلیل می شود:

۱- دیدگاه های معرفت شناسی و فلسفه علم نظریه پرداز در باب وجود و ماهیت علوم

۲- تعریف تئورسین از علم اقتصاد

۳- تعریف تئورسین از اسلام و رابطه اسلام و اقتصاد^۱

P-۳- اهمیت و ضرورت موضوع تحقیق

بحث در مورد اهمیت و ضرورت تحقیق با بیان نوع کاربردها و بهره مندی هایی که از نتیجه تحقیق متصور است، مورد ملاحظه قرار می گیرد. باید متذکر شد که این پژوهش از آن جهت که به بدیهیات ذهنی و نظریات مسلم و یا اصول موضوعه تکیه دارد و نه لزوماً به بدیهیات حسی و تجربی، از نوع

^۱ در اینجا واژه های تئورسین یا نظریه پرداز به این معنا نیست که نقل قول و اظهار نظر افراد حتماً از چهار چوبی برخوردار است که میتوان نام نظریه را بر آن نهاد. بنابر این بسیاری از اظهار نظر ها را میتوان صرفاً دیدگاه و اعتقاد دانشمند اقتصاد اسلامی نام نهاد.

تحقیقات نظری است و بنابراین کاربرد فیزیکی و عملیاتی ندارد بلکه نتایج این تحقیق از آن جهت که زیربنایی معرفتی برای تحقیقات نظری و کاربردی قرار می‌گیرد اهمیت می‌یابد. هر شاخه علمی از دو جزء تشکیل شده است:

۱- پیش‌فرض‌ها و مسلماتی که دانشمندان آن علوم پذیرفته‌اند و ساختمان وصفی دانش خود را بر روی آن بنا می‌کنند. این پیش‌فرض‌ها در حقیقت گزاره‌هایی هستند که منشاء آنها نوع نگرش عام به جهان هستی همچنین به انسان در علوم اجتماعی است. مثال این فروض در زمینه فیزیک اعتقاد در این امر است که جهان و ماده تابع قوانین ثابت است و این قواعد قابل کشف هستند.

۲- بخش وصفی علم که مجموعه حقایق و فرضیات و نظریات عمومی و قوانین متعلق به موضوع علم به شمار می‌رود. این جزء از علوم از آن جهت که هدف اصلی علم است بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد ولی این بدان معنی نیست که جزء اول علم نزد دانشمندان از اهمیت برخوردار نیست بلکه بر عکس هر گونه تغییر در مسلمات یک علم منجر به تغییری بنیادی در استخوان بندی آن علم می‌شود. همچنین در جهت معکوس، گاهی گزاره‌های وصفی یک علم منجر به بازبینی مسلمات و پیش‌فرضهای آن علم می‌شود. مثل قانون نسبیت انیشتین در فیزیک

در حوزه علم اقتصاد اسلامی هم تا زمانی که پژوهشگر به درکی منطقی و معقول از علم اقتصاد اسلامی و دامنه مباحث و پیش‌فرض‌های آن نرسد، نخواهد توانست به ارتباطی منطقی بین موضوع پژوهشی‌اش در اقتصاد اسلامی و علم اقتصاد اسلامی دست یابد. همچنین بنای وصفی علم اقتصاد اسلامی که حاصل پژوهش‌ها می‌باشد، از ثبات و قوام برخوردار نخواهد شد و یکپارچگی منطقی و علمی خود را از دست می‌دهد و در نتیجه نمی‌توانیم به نوعی طبقه بندی علمی از مباحث مورد نظر در اقتصاد اسلامی دست پیدا کنیم. یکپارچگی و وحدت رویه حاصل درک منطقی و مشترک از موضوع و مسائل یک علم است.

باید گفت که شناخت ماهیت یک علم می‌تواند به عنوان راهنما در روش شناسایی در آن علم نیز مطرح شود. بنابراین زمانی که به تعریفی منسجم از اقتصاد اسلامی نایل شویم می‌توانیم در مورد آراء مختلف در مورد روش شناسی اقتصاد اسلامی هم داوری کنیم.

نکته خیلی مهم در اهمیت پی بردن به چارچوب یک شاخه علمی و سوالات اساسی آن این است که منابع انسانی و مالی اختصاص یافته برای پژوهش در آن حوزه ابتدا به مهمترین مجهولات اختصاص می‌یابد.

بسیاری از محققان و متخصصان اقتصادی در شرایط فعلی کشور معتقدند که کشور ما نیاز بسیار جدی به تحقیقات مختلف بنیادی کاربردی و توسعه‌ای در زمینه‌ی اقتصاد اسلامی دارد، که به دو مورد از این دانشندان اشاره می‌کنیم. دکتر یدالله دادگر دبیر نشست تخصصی محققان اقتصاد اسلامی، با عنوان ماهیت اقتصاد اسلامی [بهار ۱۳۸۱] در باب اهمیت موضوع چنین اظهار می‌دارند.

«ممکن است عنوان نشست در بدو امر با نگاهی سطحی موضوع کم اهمیت و پیش پا افتاده جلوه نماید و حتی قدری غلط انداز محسوب گردد که چرا با گذشت بیش از دو دهه از پیروزی انقلاب اسلامی هنوز بحث ماهیت آن مطرح است اما اولاً بررسی‌های علمی در هر صورت ارزش ذاتی دارند و مطالعات و پژوهش در زمینه‌های جدید، هرگز اتلاف منابع محسوب نمی‌گردد ثانیاً اقدامات صورت گرفته حداقل در ایران در ابعاد گوناگون اقتصاد اسلامی در مقایسه با پتانسیل و ضرورت موضوع، کاملاً ناکافی می‌باشد. ثالثاً برای بررسی دقیق هر موضوعی، اول بایستی چیستی و چگونگی عناصر اصلی آن شناسایی گردد.

اقتصاد اسلامی در حال حاضر به صورت یک فرضیه مطالعاتی نسبتاً فراگیر در آمده است. محققان این رشته مبادرت به تدوین مقالات و کتابهایی در ابعاد گوناگون آن نموده و می‌نمایند.

همچنین سمینارها و نشست‌های علمی و تخصصی مختلفی پیرامون معرفت یاد شده برگزار می‌گردد. حتی در برخی از کشورها، در سطوح آموزش عالی کلاسهای رسمی در این رشته تشکیل می‌گردد. در عین حال هنوز برخی از سوالات پیرامون ماهیت آن وجود دارد»^۱.

غلامرضا مصباحی نیز به عنوان دبیر همایش «مبانی معرفت شناسی و روش شناسی اقتصاد اسلامی» اظهار می‌دارند که «بیش از نیم قرن، از طرح و تدوین اندیشه‌ها و نظریاتی به عنوان اقتصاد اسلامی می‌گذرد. در طول این مدت، در برخی از کشورهای اسلامی آثار ارزشمندی به زبانهای مختلف بدین منظور چاپ و منتشر شده و در برخی عرضه‌ها به ویژه بانکداری بدون ربا، جامعه عمل پوشیده است در کشور ما نیز به طور عمده پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دهها کتاب، صدها مقاله و دهها

^۱ احمدی، علی محمد، ماهیت اقتصاد اسلامی، بهار ۱۳۸۱، صفحه ۳

رساله در این زمینه نگاشته شده است، چند واحد درسی نیز به عنوان اقتصاد اسلامی در رشته‌های اقتصاد دانشگاه‌ها تدریس می‌شود... اما همچنان برخی از سوالهای اساسی و ریشه‌ای درباره مفهوم اقتصاد اسلامی، جایگاه آن در اندیشه‌های متعارف اقتصادی و معیارهای اعتبار نظریه‌های آن، پاسخ کافی نیافته‌اند ... با تأمل در بسیاری از نوشته‌های این حوزه و مقایسه آن با روشها و معیارهای شناخته شده نظریه پردازی، می‌توان به انسجام نداشتن تئوریک این نظریه‌ها، نداشتن یک پشتوانه فلسفی، کلامی و شناخت شناسی تدوین شده و نیز فقدان یک روش معتبر و منطقی مطالعه و تحقیق در این گونه مباحث پی برد ... به هر روی به نظر می‌رسد ریشه اساسی اختلاف دیدگاه‌های صاحب‌نظران درباره اقتصاد اسلامی و کم و کیف آن فقدان دو مطلب است: یکی فقدان معرفت شناسی و فلسفه اقتصاد تدوین شده متناسب با اقتصاد اسلامی، دیگری فقدان منطق و روش تحقیق در اقتصادی اسلامی. با فلسفه اقتصاد، مبانی تئوریک اقتصاد اسلامی تبیین و استوار می‌گردد و با منطق و روش تحقیق در اقتصاد اسلامی، راهکار معتبر دستیابی به نظریات اقتصادی ارائه می‌شود^۱.

P-۴- کلیات تاریخچه و ادبیات موضوع تحقیق

برای نائل شدن به ادبیات وجود و ماهیت علم اقتصاد اسلامی منابع مورد جستجو از لحاظ محتوا به دو شاخه قابل تقسیم است.

شاخه اول

پژوهش‌هایی هستند که با بررسی تاریخی در حقیقت به بیان تاریخی اقتصاد اسلامی پرداخته‌اند به عبارت واضح‌تر آنها تاریخ علم اقتصاد اسلامی را توضیح داده‌اند. پژوهشگر در این روش خود هیچگونه موضعی در مورد ماهیت اقتصاد اسلامی ندارد و نظرات و ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی را به صورت گزارشگر ارائه می‌کند و به طبقه‌بندی مسائل مطرح در آن می‌پردازد.

متأسفانه من در مطالعات شناسایی اولیه، پژوهشی مدوّن با این رویکرد را در سایت سازمان اطلاعات و مدارک علمی ایران نیافتم. البته دانشمندان اقتصاد اسلامی در تألیفات خود به این موضوع اشاراتی کرده‌اند مثل پرفسور خورشید احمد در کتاب مطالعاتی در اقتصاد اسلامی و همچنین کتابنامه‌های اقتصاد اسلامی. بنابراین به عنوان یکی از پیش نیازهای لازم جهت تبیین وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی، روند و حدوث تاریخی علم اقتصاد اسلامی، در گام دوم تحقیق و بررسی می‌شود.

¹ مبانی معرفت شناسی و روش شناسی اقتصاد اسلامی، فصل نامه پژوهشی دانشگاه امام صادق شماره ۱۱ و ۱۲ صفحه ۵

شاخه دوم

پژوهش‌هایی که با روش عقلی و منطقی در مورد وجود، ماهیت و مسائل علم اقتصاد اسلامی بحث کرده‌اند. در اینجا بهتر است پژوهش‌های یاد شده را از نظر نوع مدرک علمی به دو بخش تقسیم کنیم:

۱- پژوهش‌های مستقیم: تألیفاتی که مستقلاً فقط به موضوع ماهیت و مفهوم و مسائل علم اقتصاد اسلامی پرداخته‌اند. مثل نظرات محمد انس الزرقاء در مقاله «اسلامی کردن علم اقتصاد» یا پایان نامه آقای امیرعباس فرنودی با عنوان «کاوشی در مفهوم اقتصاد اسلامی»، همچنین کتاب «اقتصاد اسلامی علم یا وهم» نوشته دکتر منذر قحف.

۲- پژوهش‌های غیر مستقیم: پژوهش‌ها و کتابهایی که هدف نهایی آنها در تحقیق و تألیف متمایز از تبیین مباحث وجودی و ماهیتی علم اقتصاد اسلامی است ولی بر حسب نیاز پژوهشی خود مطالبی را در باب موضوع مورد بحث بیان داشته‌اند تا بتوانند منظور خود را از علم اقتصاد اسلامی مشخص کنند. مانند نظریات شهید صدر و شهید مطهری در مجموعه تألیفاتشان. در مورد بعضی از آنها تعریف مشخصی از علم اقتصاد اسلامی ارائه نشده است، اما با توجه به مجموعه نظریاتشان در باره اقتصاد اسلامی می‌توان نظر آنها را در مورد وجود و ماهیت علم اقتصاد اسلامی استنباط کرد. مثلاً دیدگاه شهید مطهری در مورد ماهیت اقتصاد اسلامی را بایستی استنباط کرد.

بیان چکیده پژوهش‌های مستقیم

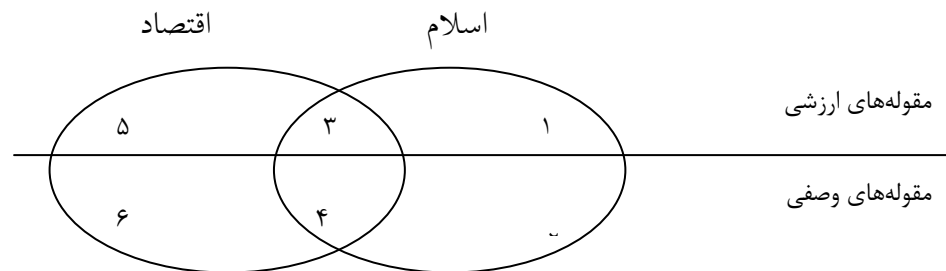
نظریه محمد انس الزرقاء.^۱

وی معتقد است که علم اقتصاد اسلامی به علت پیوند اقتصاد و اسلام در سه زمینه زیر قابل ارائه است.

- ۱- حاصل مقوله‌های ارزشی اسلام در مورد اقتصاد
- ۲- حاصل مقوله‌های وصفی اسلام در مورد روابط اقتصادی
- ۳- حاصل تأثیر مقوله‌های ارزشی اسلام در مقوله‌های وصفی علم اقتصاد

^۱ الزرقاء، محمد انس، ۱۳۸۳، فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی صفحات ۱۴۷ الی ۱۶۳ لازم به ذکر است که در این جا خلاصه مقاله ارائه شده است. مقاله ای با عنوان «اسلامی کردن علم اقتصاد مفهوم و روش» ۱۹۹۰

الزرقاء با ترسیم نمودار زیر دیدگاه خود را ارائه کرده است.



بنابر نظر او اقتصاد اسلامی حاصل نواحی ۳ و ۴ و تأثیر ناحیه ۳ بر ناحیه ۶ می‌باشد.

دیدگاه دکتر منذر قحف در کتاب «اقتصاد اسلامی علم یا وهم»^۱

از نظر او اسلام دارای مفاهیم، بیشن‌ها و همچنین حقوق اجتماعی و اقتصادی است که از قرآن و سنت قابل استخراج است و از طرف دیگر آموزه‌های توصیفی در علوم مختلف و از جمله اقتصاد را در بر دارد.

از این رو برای اصطلاح اقتصاد اسلامی دو شاخه علمی فرض می‌کند؛ یکی نظام اقتصاد اسلامی و دیگری رفتار اقتصاد [اسلامی]. وی معتقد است که علم اقتصاد اسلامی همین بعد دوم است که شناخت به آن هم از طریق روش‌های معمول علم اقتصاد و هم با توصیفات وحی و سنت ممکن است و تفاوت فقط در نوع جامعه تحت بررسی و همچنین روش بررسی می‌باشد.

دیدگاه دکتر محمد عمر چپرا در کتاب «آینده علم اقتصاد»^۲

وی به علم اقتصاد اسلامی در جایگاه علمی مستقل می‌نگرد. از این رو از هدف غایی مقاصد الشریعه شروع می‌کند و بر اساس آن، علم اقتصاد اسلامی را تعریف کرده و وظایف آن را بیان می‌کند. وی هدف غایی مقاصد شریعت را از قول غزالی و شاطبی حفظ دین، نفس، عقل، نسل و مال شمرده است و پیشنهاد می‌کند که به جای کلمه «حفظ» از تعبیر «غنی ساختن» استفاده شود که دلالت بر بهبود مستمر این امور کند. وی در توجیه ترتیبی که غزالی و شاطبی برای پنج هدف شریعت ذکر می‌کند چنین توضیح می‌دهد که دین در رتبه نخست قرار دارد. زیرا نوعی جهان بینی را تولید می‌کند که بر شخصیت کامل انسان، رفتار، روش زندگی، سلیقه‌ها و ترجیح‌های وی و طرز برخورد وی با انسانهای دیگر و منابع و محیط زیست موثر است. علت اینکه مال در آخر قرار داده شده است این

^۱ نظریه دکتر قحف بصورت بسیار خلاصه با توجه به کتاب وی و بصورت غیر مستقیم ارائه شده است.

^۲ نظریه دکتر محمد عمر چپرا بطور غیر مستقیم و با توجه به تلخیص سید حسین میر معزی در مقاله «روش فلسفه علم اقتصاد اسلامی» در فصلنامه پژوهشی اقتصاد اسلامی سال هفتم شماره ۱۷، صفحه ۵۶ ارائه شده است برای مطالعه بیشتر میتوان به کتاب «آینده علم اقتصاد چشم انداز اسلامی» ترجمه احمد شعبانی نشر دانشگاه امام صادق مراجعه کرد.

است که تا انسان برای عملکرد با نشاط و منصفانه بازارها خود را اصلاح نکند، مال نمی‌تواند در تحقق رفاه برای همه انسانها در یک روش عادلانه کمک کند. بر این اساس چپرا علم اقتصاد را چنین تعریف می‌کند: «اقتصاد اسلامی رشته‌ای از دانش است که به تحقق رفاه بشر از راه نوعی تخصیص و توزیع منابع کمیاب که با مقاصد شریعت سازگار است، کمک می‌کند. بدون اینکه آزادی فردی را بی جهت محدود کند یا باعث عدم تعادل‌های اقتصاد کلان و زیست محیطی مستمر شود یا همبستگی اجتماعی و خانوادگی یا بافت اخلاقی جامعه را تضعیف کند».

وی برای اقتصاد اسلامی وظایف بسیار گسترده‌تری از وظایف علم اقتصاد کلاسیک ترسیم می‌کند. بنابر باور وی این وظایف عبارتند از:

- ۱- مطالعه رفتار واقعی افراد و گروه‌ها، بنگاه‌ها، بازارها و دولت‌ها
- ۲- تبیین نوعی از رفتار که به تحقق اهداف می‌انجامد.
- ۳- توضیح این مطلب که چرا عامل‌های گوناگون اقتصادی به گونه‌ای که هست رفتار می‌کنند نه به گونه‌ای که باید رفتار کنند.
- ۴- ارائه یک راهبرد عملی برای تحول اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، راهبردی که بتواند تا جایی که ممکن است، رفتار همه بازیگران بازار که در تخصیص و توزیع منابع موثرند را به آنچه که برای تحقق اهداف لازم است نزدیک کند.

دیدگاه حجه الاسلام محمود عیسوی در مقاله «معرفت شناسی، عقلانیت و اقتصاد»^۱

وی توضیح می‌دهد که تأثیر معرفت شناسی در علوم اجتماعی از جمله اقتصاد، حداقل می‌تواند در سه بعد روش شناسی علوم و محتوای نظریه‌های علمی و قلمرو علوم باشد. وی در ادامه چنین توضیح می‌دهد که بینش‌ها بر اساس دستگاه ادراکی و گرایش‌ها متأثر از دستگاه امیال و غرایز انسان است. نظریات مختلف که در مورد دستگاه ادراکی و نوع باورپذیری مطرح است [معرفت شناسی] مبین ساز و کار شناخت آدمی است.

مهمترین مبانی معرفت شناسی اقتصاد سرمایه داری لیبرال عقلانیت سکولاریستی می‌باشد که در آن کار عقل [دستگاه ادراکی] فقط تشخیص و تعیین بهترین ابزار و وسایل نیل به اهداف است و راه

۱ فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۱۱ و ۱۲، صفحات ۹ الی ۳۴

رسیدن به آن اهداف را سازماندهی می‌کند بی آنکه در مورد خود اهداف و ارزشگذاری آنها، قضاوتی داشته باشد. این قضاوت را پیش از عقل امیال آدمی [دستگاه امیال و غرایز انسان] انجام می‌دهد.

بر این اساس اقتصاد به انسان به عنوان موجودی نگرست که به دنبال نفع شخصی است و عقل را برای رسیدن به آن به کار می‌گیرد. اقتصاد روش تجربی را در بررسی قانون‌مندیهای این جامعه انسانی انتخاب کرد و هدف را برای این جامعه بیشینه کردن درآمد افراد با کمینه کردن کار و زحمت آنها قرار داد.

این تعریف از اقتصاد در فضای تفکر فلسفی اروپای پس از رنسانس به وجود آمد که از نگاه معرفت‌شناسانه سه ویژگی مهم دارد:

۱- اکتفا به شناخت‌های تجربی و حسی و محور قرار گرفتن عقل عینی و جزء نگر

۲- اعلام انقطاع حکمت نظری و حکمت عملی و جدایی دانش از ارزش

۳- اعلام بی‌نیازی عقل از وحی و آموزه‌های وحیانی

بنابراین با انتخاب عقلانیت اسلامی در معرفت‌شناسی ما باید نظام اقتصادی جدیدی را بپذیریم و علم اقتصاد تازه‌ای تدوین گردد. زیرا که عقلانیت اسلامی چهره‌های مختلف مانند عقلانیت نظری و عقلانیت عملی و عقلانیت تجربی و عقلانیت تدبیری را شامل می‌شود. عقلانیت نظری که مهمترین وظیفه آن فهم مقصد و غایت و سرانجام آفرینش است، ریشه و منشاء همه انواع دیگر عقلانیت است. در عقلانیت اسلامی، عقل هم هدف را بایستی تعیین کند و هم وسیله را باید مشخص کند.

بنابراین در معرفت‌شناسی اسلامی پیش فرضهای خود را در مورد رفتار انسان بر این اساس قرار می‌دهیم که انسان می‌تواند عنان اختیار خویش را به عقل سلیم جامع‌نگر بسپارد و احکام عقل عملی و قوانین شرعی الهی را حاکم بر رفتار خویش بداند. بر اساس معرفت‌شناسی اسلامی اقتصاددان مسلمان، روش شناسی خود را محدود به تجربه و استفاده از روشهای آماری و ریاضی نمی‌داند و همچنین با توجه به بینش خود قلمروهای جدیدی را وارد حوزه اقتصاد می‌کند. بنابراین موجه است بگوییم که اقتصاد اسلامی ناشی از معرفت‌شناسی و عقلانیت اسلامی است همانطور که اقتصاد متعارف تکیه بر عقلانیت سکولار دارد.

دیدگاه دکتر یدالله دادگر

در کتاب «نگرشی بر اقتصاد اسلامی معرفتها، ارزشها و روشها»^۱ و در مقاله «روش شناسی و معرفت شناسی اقتصاد اسلامی»^۲ و در مقاله «چیستی اقتصاد اسلامی و چگونگی عناصر محوری آن»^۳ دکتر دادگر در کتاب «نگرشی بر اقتصاد اسلامی» هدف از اقتصاد اسلامی و خاستگاه آن را در جملات زیر بیان می‌کند.

«ما مسلمانییم و در یک مقیاس وسیعتر ما معتقدین به دین نیز می‌خواهیم بر اساس سنتهای مذهبی و ملی خود برنامه‌ای از پیشرفت اقتصادی و الگویی از سازماندهی اقتصادی یا قالبی از مکانیزم‌های خاص خود را تعریف کنیم که در ضمن، ملاحظات خاص فرهنگی و جغرافیایی جوامع خودمان را نیز در بر داشته باشد. این برنامه با این الگو و ساز و کارها و ابزارها حداقل می‌تواند به عنوان بدیل در قبال نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیسم محسوب شود»^۴ وی هدف اصلی کتاب نگرشی بر اقتصاد اسلامی را انسجام معرفتی و ارزشی و ملاحظات متدولوژیک مربوط به اقتصاد اسلامی می‌داند. به طور کلی دکتر دادگر در کتاب نگرشی بر اقتصاد اسلامی سعی در بیان چارچوب کلی نظریه پردازی در اقتصاد اسلامی دارند.

در این راستا ابتدا اصول و مبانی و اهداف و یا به عبارت دیگر اصول موضوعه اقتصاد اسلامی را توضیح می‌دهد و سپس به بیان روشها و ابزارهایی می‌پردازد که برای تحقق این مبانی و اصول و اهداف ضرورت دارند. ایشان در باب تناسب روشها با اهداف و اصول و مبانی می‌گویند که روشها و ابزارها بایستی دو شرط را رعایت کنند.

۱- بایستی سازگاری منطقی با اهداف داشته باشند که در اسلام و غیر اسلام بایستی رعایت شوند، مثلاً در شرایط تورمی نبایستی سیاست انبساطی در پیش گرفت.

۲- روشها بایستی سازگاری ارزشی داشته باشند که این خاص اقتصاد اسلامی است، زیرا مبانی و اصول مطرح شده در اقتصاد اسلامی در همه موارد تقریباً بار ارزشی دارند.

^۱ در اینجا خلاصه کتاب فقط در موضوع وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی بیان شده است. رجوع شود به منابع

^۲ دادگر، یدالله، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق شماره ۱۱ و ۱۲ پاییز و زمستان ۱۳۷۹ صفحات ۳۵ الی ۶۲

^۳ برگرفته از کتاب ماهیت اقتصاد اسلامی صفحات ۲۶ الی ۶۵.

^۴ دادگر، یدالله، «نگرشی بر اقتصاد اسلامی، معرفتها، ارزشها و روشها» صفحه ۴

مثلاً نمی‌توان از عنصر ربا به عنوان یک ابزار و روش استفاده کرد حتی اگر از لحاظ فنی با هر سیستم بانکی سازگار باشد.

دکتر دادگر عقیده دارد که اقتصاد اسلامی دارای طبیعت چند روشی می‌باشد. بدین معنی که همه محققین و صاحب‌نظران مطالعات اقتصاد اسلامی می‌توانند از کلیه روشهای عقلایی و تجربی و حسی و حتی روشها و ابزار ناشی از وحی؛ الهام و کشف و شهود برای بررسی اقتصاد اسلامی استفاده کنند. وی توضیح می‌دهد که چند روشی مورد نظر او با نظریه تکثر گرایی جان هیک تفاوت دارد.

دکتر دادگر در مقاله چستی اقتصاد اسلامی و چگونگی عناصر محوری آن بحث خود را با بیان پیش فرضهای زیر آغاز می‌کند:

۱- وظیفه دین بیان مسائل تخصصی علم اقتصاد که حاصل تفکر بشر است نمی‌باشد، بلکه دین آن چیزی را وظیفه دارد بگوید که فکر بشر به تنهایی برای رسیدن به آن کافی نیست.

۲- وجود اقتصاد دینی و اقتصاد اسلامی اعم از این است که اقتصاد مذکور منشاء دینی داشته باشد بلکه کافی است که فقط مورد تأیید دین باشد و در عین حال منشاء عقلانی داشته باشد. بنابراین استدلال عده‌ای که می‌گویند چون در قرآن و سنت نظام اقتصادی بحث نشده است، لذا اقتصاد اسلامی نداریم باطل است. همچنین استدلال کسانی که می‌گویند نظام اقتصادی چون عقلی و اندیشه‌ای و مربوط به بشر است بنابر این نظام اقتصاد اسلامی نداریم؛ باطل است.

۳- بایستی توجه کنیم که مفاهیم مربوط به مکتب، علم و نظام اقتصادی جنبه جهانشمول ندارند، لذا در این بررسی ممکن است تعاریف خاصی از علم و همینطور تعریفی عامتر از علم اقتصاد نئوکلاسیک وجود داشته باشد.

دادگر تأکید می‌کند که پسوند اسلامی در کنار معارف دیگر در صورتی مجاز است که با ساختارهای اسلامی سازگاری داشته باشد و امکان استقرار معیارهای دینی در آن وجود داشته باشد. مثلاً نمی‌توانیم بگوییم فیزیک اسلامی.

دادگر در ادامه توضیح می‌دهد که وجود یا عدم وجود اقتصاد اسلامی و نیاز و عدم نیاز به آن بستگی به آن دارد که چه تصویری از اقتصاد اسلامی در ذهن محقق باشد. وی تصریح می‌کند که اگر معتقد باشیم علمی بودن هر معرفتی دقیقاً مثل فیزیک باشد، قهراً اقتصاد اسلامی علمی نخواهد بود، اما به نظر ما علمی بودن اقتصاد و اقتصاد اسلامی با علمی بودن فیزیک تفاوت دارد و اقتصاد اسلامی نیز

می‌تواند در یک مفاد کلی علمی تلقی گردد. اقتصاد متعارف یک مجموعه عناصر و ابزارهای تجزیه و تحلیل می‌باشد، که همه ابعاد آن اختصاص به مکتب و نظام خاصی ندارد. بنابراین اقتصاد متعارف علمی است که رهاورد پیشرفته‌ها و مطالعات دقیق اندیشمندان مختلف با عقاید و گرایش‌های متفاوت می‌باشد. از آنجا که قرائت‌های اقتصاد متعارف، منحصر به قرائت نئولیبرالیسم و وابسته به اندیشه سرمایه داری حاد نیستند، مثلاً قرائت کینزی، قرائت ساختار گرایان و نهادگرایان و حتی شعبات غیر ارتودکس از نئوکلاسیک و برخی از قرائت‌های متعادل از اقتصاد سوسیالیستی، می‌توان اقتصاد اسلامی را نیز قرائت خاصی از همان رشته دانست. به همین دلیل است که می‌توان بسیاری از تئوریهای اقتصاد متعارف را در راستای اندیشه اسلامی پذیرفت.

دکتر دادگر با استفاده از مشهورترین تعاریفی که از مکتب و نظام ارائه می‌کند، استدلال می‌کند که اقتصاد اسلامی اولاً ماهیت مکتبی دارد. ثانیاً دارای یک نظام می‌باشد و در یک مفاد کلی در قالب مطالعات علمی قرار می‌گیرد. در مورد علمیت اقتصاد اسلامی دکتر دادگر متذکر می‌شود که اگر قرار است اقتصاد اسلامی را به صورتی علمی قابل دفاع بدانیم، بایستی از نگرش‌ها و تعاریف عام‌تری از علم استفاده کنیم. ولی چنین توضیح می‌دهد که می‌توان تصورات زیر را از علمیت اقتصاد اسلامی مورد اشاره قرار داد.

۱ □ با پذیرش اثباتی‌ترین تعریف از علم، بدبینانه‌ترین حالت آن خواهد بود که اگر رفتارهای همه مسلمانها کاملاً منطبق بر اسلام باشد، می‌توان علم اقتصاد اسلامی را استخراج کرد. این قضیه اگرچه در عمل دشوار است، اما بعنوان یک ادعای تئوریک قابل اثبات است.

۲- حتی اگر نتوان به صورت واقعی در جهان خارج الگوهای علمی از اقتصاد اسلامی طراحی کرد، این موضوع در عالم فرض قابل قبول است. می‌توان با ترسیم یک سری اصول موضوعه به استخراج یک مدل علمی از رفتارهای اقتصاد اسلامی مبادرت کرد. چالشی که مطرح است این است که این امر کاملاً تجریدی است و واقعیت ندارد. می‌توان پاسخ داد که اولاً پاسخ در سطح اقتصاد خرد دارد، زیرا گروهی را می‌توان در دنیای امروز پیدا کرد که طبق همین الگوی تجریدی رفتار می‌کنند. اما اینکه بتوان در سطح کلان الگوی یاد شده را آزمون کرد، در کوتاه مدت ناسازگاری کافی خواهد داشت. ثانیاً مگر الگوی علمی نئوکلاسیک بر مبنای رفتار رابینسون کروزو نمی‌باشد. آیا تمامی فروض و شرایط ترسیم شده برای رابینسون کروزو در جهان واقعی قابل تحقق است.

۳ □ لازم نیست طبق نظر شهید صدر انطباق کامل رفتارها با اسلام را ضامن و پشتوانه علمیت بدانیم، می‌توان فرض کرد که جامعه‌ای که اکثریت رفتارهای مردم مطابق با اندیشه دینی باشد، آن جامعه دینی است و در آن صورت حتی با شیوه اثباتگرانه می‌توان از اقتصاد اسلامی به عنوان یک علم یاد کرد.

۴ □ با وجود قابل دفاع بودن تصویرهای سه گانه موفق از علمیت اقتصاد اسلامی در عین حال ما معتقدیم نیازی به اصرار بر پذیرش آنها و ادعای طراحی علم اقتصاد اسلامی نمی‌باشد، اما می‌توان یک آلترناتیو پژوهشی ارائه داد که اقتصاد اسلامی را به عنوان یک مطالعه علمی ترسیم نماید.

دکتر دادگر در ادامه چارچوب یک مطالعه علمی را از اقتصاد اسلامی ذکر می‌کند و توضیح می‌دهد که علمی بودن در این چارچوب تنها مربوط به روش و نگرش است که در آن بایستی پژوهش در اقتصاد اسلامی اولاً روشمند و منظم باشد و با عناصر اصلی و پایه‌های آن معرفت سازگار باشد. ثانیاً قابلیت ارزیابی و نقد داشته باشد. ثالثاً حتی الامکان عقلانی، عینی و بی طرف باشد نه بدین معنا که قضاوت ارزشی در آن وجود نداشته باشد، بلکه بدین معنا که ضمن داشتن پشتوانه ارزشی لازم، از قضاوتهای غیر آگاهانه به دور باشد. رابعاً به گونه‌ای باشد که ذهن‌های ممتاز آن را درک کنند و طوری نباشد که در هر جا و هر موقعیت توسط هر ذهن معمولی درک شود. خامساً جهت گیری انتزاعی داشته باشد و در محدوده‌های سازگار قابل تعمیم باشد.

دادگر در مقاله «روش شناسی و معرفت شناسی اقتصاد اسلامی» سعی بر آن دارد عنوانها، سرفصل‌ها و عناصر قابل مطالعه را در دو حوزه معرفت شناسی، روش شناسی اقتصاد اسلامی بیان کند. روش وی بدین ترتیب است که ابتدا به معرفی دانش معرفت شناسی و روش شناسی می‌پردازد و سپس آنها را به سراغ اقتصاد اسلامی می‌برد. دادگر تأکید می‌کند که بررسی شبهات و تردیدها مربوط به وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی و لوازم دیگر فلسفی و اخلاقی آن، جهت‌گیری معرفت شناسی خواهند داشت.

وی با معرفی سه دیدگاه ساختارگرایی و تفسیرگرایی و واقع گرایی که به عنوان پشتوانه‌های فلسفی و معرفت شناسی علوم مطرح هستند، معتقد است که پایه‌های معرفت شناسی اقتصاد دینی مبتنی بر دیدگاه واقع گرایانه است.

اما در عین حال با توجه به جایگاه ارزشها و جهان بینی خاص دین، تفاوت‌هایی با واقع گرایی کلی خواهد داشت. دکتر دادگر از طرف دیگر در همان مقاله تأکید می‌کند که اقتصاد اسلامی با هر نوع

تعریف که بیان شود، موضوع مورد توجه دین می‌باشد، بنابراین استدلال از وجود انسجام، استحکام مبانی، معیارها و دیگر عناصر آن، در حوزه علم کلام جدید قرار می‌گیرد. بنابراین تفاوتی ندارد که برخی از عناصر اقتصاد اسلامی از موضوعات مستقیم دینی باشند. دادگر خاطرنشان می‌کند که با توجه به قرار گرفتن اقتصاد اسلامی تحت یکی از موضوعات کلام جدید، می‌توان نوعی پشتوانه معرفت‌شناسی چند روشی برای آن در نظر گرفت.

دکتر دادگر تأکید می‌کند: اینکه دین هیچ امر لازمی را فروگذار نکرده است، به این معنی نیست که همه چیز دینی است، بلکه بسیاری از امور مورد نیاز بشر در دایره عقل و علم قرار دارند که سازش کافی با دین دارند. دین از آنها استفاده می‌کند. در مقابل عناصری وجود دارند که مختص دین هستند، اینها را به هیچ وجه نمی‌توان توجیه سکولار کرد.

دیدگاه حجت الاسلام سید حسین میرمعزی

در مقاله «روش فلسفه علم اقتصاد اسلامی»^۱ و مقاله «روش کسب نظام اقتصاد اسلام»^۲ و مقاله «اسلام دارای نظام اقتصادی است»^۳.

وی معتقد است دانشی که بر مسائل مربوط به ماهیت، موضوع، هدف‌ها و مبانی و روش و ساختار علم اقتصاد اسلامی پاسخ می‌دهد را بایستی، «فلسفه علم اقتصاد اسلامی» نام گذاری کنیم، که در نوع خود دانشی جوان می‌باشد. میرمعزی ابتدا به تبیین روش‌شناسی در فلسفه علم اقتصاد اسلامی می‌پردازد.

میرمعزی ابتدا روشهایی که دانشمندان اقتصاد اسلامی در موضوع فلسفه علمی اقتصاد اسلامی به کار برده‌اند را معرفی می‌کند.

۱- روش تطبیقی: در این روش، علم اقتصاد اسلامی در مقایسه با علم اقتصاد متعارف مورد بررسی قرار می‌گیرد و علم اقتصاد متعارف به صورت یک موضوع مستحدث ملاحظه می‌شود که باید موضوع اسلام در برابر آن روشن شود.

^۱ فصلنامه پژوهشی اقتصاد اسلامی، سال هفتم، شماره ۱۷، صفحات ۴۵ الی ۶۵

^۲ فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۱۱ و ۱۲، ۱۳۷۹، صفحات ۸۷ الی ۱۱۲

^۳ ماهیت اقتصاد اسلامی، مجموعه مقالات اولین نشست تخصصی اقتصاد اسلامی ۱۶ دی ۱۳۷۹، صفحات ۶۶ الی ۹۴

۲- روش استقلالی: در این روش مطالعه از نظریه‌های علمی یا اهداف و وظایف اقتصاد متعارف آغاز نمی‌شود، بلکه از مبانی و اهداف شریعت اسلام برای نظام و جامعه اسلامی در بعد اقتصادی شروع می‌شود و بر اساس آن علم اقتصاد اسلامی تعریف می‌شود.

میر معزّی معتقد است که روش تطبیقی روش مناسبی نیست. زیرا این امر باعث می‌شود که پژوهشگر از دریچه علم اقتصاد متعارف وارد مبانی بینشی و ارزشی شود. از این رو گستره دید وی به آن دسته از مبانی بینشی و ارزشی که در مسایل تأثیر گذارده است، محصور می‌شود و تأثیر بینش‌ها و ارزش‌ها در اهداف علم اقتصاد و روش و قلمرو آن کمرنگ می‌شود.

بنابراین میر معزّی به روش استقلالی و با شروع از مفهوم سعادت فرد و جامعه از دیدگاه اسلام و تبیین اهداف اقتصادی جامعه اسلامی که سازگار با این مفهوم از سعادت است، علم اقتصاد اسلامی را چنین تعریف می‌کند.

« اقتصاد اسلامی رشته‌ای از دانش است که به تحقق عدالت و امنیت اقتصادی و بارور کردن استعدادهای طبیعت از راه تخصیص و توزیع منابع کمیاب در چارچوب شریعت اسلام کمک می‌کند» و نتیجه می‌گیرد که وظیفه‌های این علم عبارت است از:

۱- شناخت وضع موجود (مطالعه رفتار واقعی افراد، گروه‌ها، بنگاه‌ها)

۲- شناخت وضع مطلوب (تبیین نوعی از رفتار که به تحقق اهداف می‌انجامد).

۳- ارائه راهبرد حرکت از وضع موجود به سمت وضع مطلوب.

میر معزّی معتقد است که اسلام دارای نظام اقتصادی ثابت و جهانشمول است که می‌توان آن را از طریق آیات و روایات به روش پیش‌گفته کشف کرد. آنچه از این طریق به دست می‌آید طرح نظری نظام اقتصادی است؛ که بایستی متناسب با شرایط هر زمان سازماندهی شود. سازماندهی به معنای ایجاد مؤسساتی است که عملکرد آنها بر اساس الگوهای رفتاری و دستورهای اسلام تعریف شده است و مجموعه آنها شکل تحقق یافته نظام اقتصادی ثابت و جهانشمول اسلام به شمار می‌روند.

میر معزّی در مقاله «اسلام دارای نظام اقتصادی است» ضمن تعریفی که از نظام اقتصادی ارائه می‌کند در پی اثبات آن است که اسلام علاوه بر حقوق و مکتب اقتصادی دارای نظام اقتصادی ثابت است وی در بررسی خود از دلایل کلامی و دلایل مبتنی بر آیات و روایاتی که حکایت از کمال و شمولیت

دین اسلام دارند، استفاده می‌کند. میر معزی در این مقاله به تعریف زیر از نظام اقتصادی اسلام می‌رسد.

«نظام اقتصادی اسلام مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری است که شرکت کنندگان در نظام را به یکدیگر و به اموال و منابع پیوند زده و بر اساس مبانی اعتقادی و ارزشی اسلام و در جهت دستیابی به اهداف خاص مورد نظر اسلام سامان می‌دهد».

دیدگاه دکتر محمد واعظ برزانی

در مقاله «موضوعاتی در فرایند تکوین علم اقتصادی اسلامی»^۱

به طور خلاصه وی استدلال می‌کند که چون تأثیر داوریه‌ها و ارزش‌ها بر رفتارهای اقتصادی غیر قابل انکار است. حال اگر این ارزش‌ها و بایدها منبعث از مکتب اسلام باشد، شناخت رفتارهای اقتصادی منبعث از آنها موضوع دانشی به نام علم اقتصاد اسلامی می‌باشد.

وی به نوعی معتقد است که علم اقتصاد اسلامی وقتی امکان شکل‌گیری دارد که در جهان خارج ارزشهای اسلامی بر رفتار انسانها حاکم باشد و ما بتوانیم از طریق قیاسی یا استقراء به مجموعه‌ای از نظریه‌ها در مورد رفتار مسلمانان برسیم. بنابراین می‌توان علم اقتصاد اسلامی را فقط با فرایندهای ذهنی ایجاد کرد. از طرف دیگر وی معتقد است که چون حدوث علم اقتصاد اسلامی مستلزم هدایت رفتارهای اقتصادی بر مبنای در اختیار داشتن علم اقتصاد اسلامی است پارادکسی ظاهر می‌شود [علم اقتصاد اسلامی نیازمند رفتار ارزشی اسلامی در واقعیت است و ایجاد رفتار ارزشی اسلامی، نیازمند علم اقتصاد اسلامی است] وی در مقاله‌اش برای حل این پارادوکس می‌گوید که بایستی نقطه شروع را شناسایی پدیده‌های اقتصادی موجود دانست و سپس بر روی پدیده‌ها، از طریق مبانی رفتاری و ارزشی آنها، تأثیر گذاشت تا به هدف و الگوی مطلوب نزدیک شود. «بنای اولیه اقتصاد اسلامی می‌تواند بر وجود هر رفتار مطلوب اقتصادی گذاشته شود. با شناخت علمی آن رفتار، علل و عوامل حاکم بر آن رفتار تحلیل می‌شود. سپس می‌توان از طریق تقویت علل و عوامل حاکم بر آن، رفتار اولیه را تعمیق و بسط داد و این سیر قابل تکرار است. فرایند انباشت متراکم ذهنیت و عینیت باعث خارج شدن از پارادوکس اشاره شده می‌شود. به عبارت دیگر چون علم اقتصاد اسلامی را در هر

^۱ ماهیت اقتصاد اسلامی، مجموعه مقالات، دانشگاه تربیت مدرس، بهار ۱۳۸۱، صفحات ۱۸ الی ۲۵

مرتبه‌ای از حضور رفتارهای اقتصادی ارزشی می‌توان شکل داد، بنابراین مشروط کردن قطعی حصول آن به استقرار یک مطالعه ارزشی متغی است.

دیدگاه دکتر حسین عیوضلو در مقاله «مبانی روش شناسی و ساختار نظریه های علمی اقتصاد اسلامی»^۱

هر گونه اظهار نظر در باره روش شناسی اقتصاد اسلامی، منوط به موضع گیری در باره علت وجودی اقتصاد اسلامی در مقایسه با علم اقتصاد مرسوم دانسته شده است. به نظر دکتر عیوضلو می‌توان چنین استنباط کرد.

مقدمه اول: هر یک از نظریه‌های اقتصادی، احکام ارزشی ویژه‌ای را مفروض گرفته‌اند، به طوری که در بسیاری از گزاره‌های علمی اقتصادی، جدا ساختن پایه‌ها و احکام ارزشی از گزاره‌های توصیفی ممکن نیست. علم اقتصاد به عنوان یک علم اجتماعی، از آنجا که با مطالعه پدیده‌ها و رفتارهای اقتصادی در جوامع مختلف سر و کار دارد، آکنده از داوری‌های ارزشی است. این داوریها در ابعاد و وجوه مختلف زیر قابل شناسایی می‌باشد:

الف) انتخاب موضوعی که باید دنبال شود.

ب) انتخاب متغیرها و فرضیات

ج) انتخاب روش

د) انتخاب اهداف و وسایل

مقدمه دوم: الگوهای ایده‌آل اقتصادی در بستر فلسفه و جهان بینی حاکم بر علوم جدید بویژه علوم اجتماعی در عصر نوزائی (رنسانس) در غرب مطرح شده و در قرون هفدهم و هجدهم میلادی تکامل یافته است. ویژگی اندیشه اجتماعی این است که در بستر فلسفه و جهان‌بینی حاکم در هر

^۱ فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۱۱ و ۱۲، صفحات ۱۴۳ الی ۱۶۲

جامعه شکل می‌گیرد، کامل می‌گردد و با تغییر فلسفه حاکم تغییر می‌کند. فلسفه حاکم در دوره رنسانس عموماً بر سه محور اساسی: مذهب اصالت طبیعت، فرهنگ اومانیزم و تفکر ناسیونالیسم، استوار بود.

نتیجه: با توجه به دو مقدمه بالا علم اقتصاد اسلامی نیز در بستر مناسبی از فلسفه و جهان بینی اسلامی قابل رشد و نمو است. اقتصاد اسلامی به عنوان مجموعه‌ای از نظریه‌های معتبر، در محورهای زیر قابل تعمیم و گسترش است. بر اساس آن، نظریه‌های اقتصاد اسلامی نیز از ویژگی‌ها و ساختار متفاوتی برخوردار خواهند شد.

الف) نظریه‌های نشان‌دهنده وضعیت مطلوب اقتصاد در جامعه اسلامی: در اینجا دغدغه اصلی محقق طراحی الگویی است که بر پایه اصول و چارچوب ثابت شریعت و گرایش‌های اکثری آن [و به عبارت دیگر، بر اساس مکتب اقتصاد اسلامی] تنظیم شده است. مجموعه فرضیه‌هایی که به این منظور تهیه می‌شوند، همگی از ویژگی‌های نقدپذیری و ابطال‌پذیری برخوردارند گرچه فروض یا اصولی که از شریعت گرفته شده‌اند، قطعی و ابطال‌پذیر باشند. وظیفه اصلی اقتصاددان اسلامی در این مرحله اثبات سازگاری اجزای سیستمی مکتب اقتصاد اسلامی است و با طراحی یک الگوی نظری و مدل انتزاعی بر اساس این مکتب نشان می‌دهد که با نهادهای موجود در جامعه، اهداف اقتصاد اسلامی قابل حصول است.

ب) نظریه‌های تبیین کننده وضعیت موجود در اقتصاد جامعه اسلامی: این نظریه‌ها شباهت زیادی به نظریه‌های علم اقتصاد مرسوم دارند در عین حال به میزان و نحوه تأثیر تعالیم و ارزشهای اسلامی در این زمینه نیز توجه می‌کند.

ج) نظریه‌های تغییر دهنده روند متغیرهای اقتصادی در جهت موقعیت مطلوب: اهداف نهائی و دراز مدت الگوهای اقتصاد اسلامی، به صورت برونزا تعیین می‌شوند و نظام اقتصاد اسلامی، برای تحقق و عملی ساختن این اهداف در جامعه شکل می‌گیرد. البته باید به این نکته مهم توجه داشت که ارائه هر گونه راهکار عملی جهت تغییر وضعیت اقتصادی نمی‌تواند بدون توجه به قانونمندی‌های ثابت اقتصادی □ موضوع اصلی علم اقتصاد □ مطرح شود و هر نوع راه حلی که این موارد را نادیده بگیرد محکوم به شکست است. دکتر عیوضلو تأکید می‌کند که رسالت اصلی اقتصاد اسلامی ارائه الگوی تغییر است. الگوی تغییر در صورت اجرا می‌تواند موجب تغییر روند حرکت پدیده‌ها و رفتارهای اقتصادی به سمت «وضعیت مطلوب» شود.

دیدگاه دکتر سید کاظم صدر در مقاله «ارتباط متقابل علم اقتصاد با مکتب اسلام»^۱

دکتر صدر ابتدا دیدگاه فلسفه علم خود را چنین بیان می‌کند. «نمی‌توان به دقت موضوع هر علم و از جمله اقتصاد را تعریف کرد ... علوم تجربی معارفی هستند که جنبه یا ویژگی معینی از یکی از هستی‌های جهان را مطالعه و بررسی می‌کنند. البته دامنه موضوع مورد مطالعه آنها ثابت نیست، و با پیشرفت علم گسترش پیدا می‌کند. به همین دلیل نمی‌توان به دقت موضوع هر علم و از جمله اقتصاد را تعریف کرد». وی در ادامه معرفی دانش و بالتبع تولد دانش را در روش آن می‌داند «امروزه معارف بشری را به کمک روشی که برای شناخت و استنباط در آنها به کار می‌رود، معرفی می‌کنند. تفاوت علوم انسانی از هم و نیز علوم طبیعی از یکدیگر در شیوه‌ای است که روش علمی را به کار می‌گیرند» وی در ادامه علم اقتصاد را به کمک روش شناسی آن چنین تعریف می‌کند:

«در علم اقتصاد رفتار و تصمیم‌گیری انسان تابع دو عامل است، سلیقه یا خواست و نیز امکانات شخص یا گروه. با فرض اینکه سلیقه انسان در دوره مورد مطالعه ثابت باقی می‌ماند، تغییر در تصمیمات وی معلول تغییر در امکانات وی تلقی می‌گردد. از آنجا که هم متغیر مستقل و هم متغیر وابسته قابل مشاهده‌اند، اقتصاد دانان به کمک مشتق‌گیری جزئی، هر تغییر در تصمیم را تابع تغییر در یکی از امکانات می‌داند و به کمک روش علمی این رابطه‌ها را مطالعه می‌کنند. این شیوه به کارگیری روش علمی برای توضیح و پیش‌بینی رفتارهای اقتصادی، علم اقتصاد را از دیگر علوم انسانی متمایز می‌کند.

روش علمی را اینگونه تعریف می‌کنند: «در این روش از برهان و استدلال و عقل و منطق برای رسیدن به رابطه علت و معلول یا عامل برونزا و درونزا استفاده می‌شود و قضاوت در باره اینکه رابطه کشف شده در عالم واقع و خارج از ذهن وجود دارد به عهده تجربه گذاشته می‌شود». وی توضیح می‌دهد که اگر تجربه در آزمایشهای مکرر ابطال نشود، نظریه متولد می‌شود. هر نظریه از سه رکن اصل موضوعه، تبیین شرایط وقوع حادثه و پیش‌بینی تشکیل شده است. فرایند نظریه پردازی در علوم شامل دو مرحله زیر است:

۱- گردآوری: فرایند ساختن و ارائه فرضیه علمی

۲- داوری: آزمون فرضیه به کمک تجربه

^۱ فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق شماره ۱۱ و ۱۲، صفحات ۱۶۳ الی ۱۸۲

وی سپس چنین استدلال می‌کند که علم اقتصاد اسلامی وجود ندارد؛ زیرا روش پژوهشگر در تبیین واقعیت همان روش محققان علم اقتصاد است. «اگر محققان اقتصاد اسلامی بتوانند مرحله گردآوری را بر اساس ارشادهای مکتب اسلام تدوین کنند، مثلاً نخست الگویی برای توضیح دادن این آموزه قرآنی که صدقات موجب رشد و توسعه و ربا باعث رکود و فقر می‌شود، تدوین کنند، و سپس رابطه‌ای قابل مشاهده و ابطال‌پذیر به دست آورند و در نهایت این رابطه را در مقام داوری به محک تجربه بگذارند، ایشان تحقیق علمی و اثباتی انجام داده‌اند که در صورت تأیید شدن رابطه اثبات شده با تجربه‌های مکرر، نظریه‌ای جدید در علوم اقتصادی ارائه می‌شود.

از همین جا روشن می‌شود که معرفتی به نام علم اقتصاد اسلامی وجود ندارد. اگر هر کاوشی بر اساس هر مکتبی در مرحله گردآوری برسد، یعنی یک پیش‌بینی مشروط رفتاری بنماید و این پیش‌بینی از بوته امتحان موفق بیرون آید □ این تحقیق کاوشی است علمی و نه مکتبی».

دکتر سید کاظم صدر در بخش دیگر مقاله‌اش توضیح می‌دهد که علم [یعنی علم تجربی] چگونه رابطه‌ای با مکتب دارد و چه استفاده‌هایی از آن می‌برد:

۱- نظریه‌های علمی در بیان رابطه علت و معلولی و در نفس کلی بودن و تعمیم‌پذیری خود نیاز به استفاده از دانش فلسفه و منطق دارد که آن نیز مرتبط با مکتبی خاص است.

۲- استفاده دومی که علم از مکتب و فلسفه زیربنای آن می‌کند، این است که اولاً موضوع مورد مطالعه در علم چه نوع هستی دارد و چه اندازه قانونمند است. ثانیاً آیا قوانین مزبور را می‌توان شناخت و بالاخره روش علمی که برای کشف آنها به کار می‌رود، چقدر اعتماد معرفتی دارد و محقق را به یقین می‌رساند.

۳- استفاده سومی که علم از مکتب می‌کند استنباط اصول موضوعه است. اصول مزبور هدف و انگیزه رفتار را در علوم انسانی، عکس‌العمل‌های غریزی را در حیوانات و گرایش‌ها را در جامدات بیان می‌کند.

۴- مسئله، مشکل یا موضوع مورد مطالعه را مکتب به عالم معرفی می‌کند.

می‌توان اینطور جمع‌بندی نمود که دکتر کاظم صدر معتقد است که علم [SCIENCE] از مکتب استفاده‌هایی را می‌برد ولی تعویض مکاتب به معنی تولد دانش جدید نیست. دکتر سید کاظم صدر در

بخش آخر مقاله خود توضیح می‌دهد که چه استفاده‌هایی مکتب [به خصوص مکتب اسلام] می‌تواند از علم تجربی [به خصوص اقتصاد] داشته باشد.

۱- در علم اقتصاد فرض می‌شود که تصمیم اشخاص، تابع دو عامل: سلیقه و امکانات ایشان است. پیداست که مکتب، بر تشکیل و جهت دادن به سلیقه، نقش به سزایی دارد.

۲- از نظر امکانات نیز، یکی از عواملی که فضای انتخاب کالا و خدمات را تحت تأثیر قرار می‌دهد، محدودیت‌های اعمال شده از طریق قوانین و مقررات است. در اسلام نیز قوانین اسلامی از جمله در حوزه اقتصاد وضع شده است. مثلاً از جمله قوانینی که تأثیر ملموس بر رفتارهای اقتصادی می‌گذارد، مالیات است. بنابراین، مکتب در مجموع با تأثیر بر سلیقه‌های اشخاص و امکانات آنان، می‌تواند رفتارهای مورد تأیید خود را تقویت و مصرف کنندگان و تولید کنندگان را بدان جهت هدایت کند.

۳- مکتب هم مشکلات و هم وضعیت مطلوب را برای اقتصاد دانان مشخص می‌کند.

این همه بدون آنکه تصور شود علمی به نام اقتصاد اسلامی وجود دارد به دست می‌آید. علم اقتصاد و مکتب اسلام داد و ستدهای فراوانی می‌توانند داشته باشند [به نظر محقق این داد و ستدها دلیل بر حدوث علم اقتصاد اسلامی نیست].

نظر دکتر علی صادقی تهرانی

درمقاله «تحقق تاریخی نظام اقتصاد اسلامی»^۱

به نظر دکتر صادقی «چون نظام های اجتماعی □ اقتصادی پدیده های انسانی تاریخی به شمار می‌روند لذا ارائه آنها را نباید از یک دین و مکتب خاص انتظار داشت. نظام اقتصادی آن چیزی است که در خارج در اثر رفتار و بینش اکثریت مردم ایجاد می‌شود و به عبارت دیگر حدوث تاریخی می‌یابد. بنابراین برای بیان نظام اقتصاد اسلامی نمی‌توان از دین و مکتب اسلام تئوریهای ذهنی سازنده نظام اقتصاد اسلامی را ارائه کرد. بلکه بایستی برای کشف نظام مذکور بررسی تاریخی انجام داد. به این ترتیب با توجه به نهادهای اقتصادی که در تاریخ اسلام ایجاد و اجرا شده‌اند نظام اقتصادی مورد تأیید اسلام استخراج می‌شود.» دکتر برای دفاع از نظریه خود به تشریح دو دیدگاه متضاد درباره نحوه شکل گیری نظام های اقتصادی می‌پردازد:

^۱ فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق ، شماره 11 و 12 ، صفحات 183 الی 196

۱- دیدگاه جامعه‌گرا و قدرت‌گرا: در این دیدگاه در حقیقت این مراکز قدرت اجتماعی هستند که نهادسازی و تدبیر معیشت و حیات عوام را دارند. در این دیدگاه صاحبان قدرت می‌کوشند نظام مبتنی بر مکتب مورد قبول خود را در جامعه پیاده کنند. بنابراین فرهنگ و نهادهای مردمی را زاده و پرداخته اراده دستگاه حاکمه می‌دانند. در این طرز تفکر اقتصاد و علم اقتصاد به یک معنا و به معنای تخصیص بهینه منابع از سوی دولت یا نخبگان یک کشور تعریف می‌شود. همچنین برنامه ریزی متمرکز دولتی مسئول طراحی و ایجاد نهادهای اقتصادی می‌گردد.

۲- دیدگاه فردگرا و آزادی خواه: اینان به خرد، استعدادهای فردی، حقوق و اختیارات انسانی معتقدند. برای انسان قدرت و حق انتخاب قائلند و پذیرش اختیاری مکتب را لازمه فرهنگی و اجتماعی شدن مکتب می‌دانند. اقتصاد برای اینان به معنای عقلایی و قانونمند بودن رفتار اقتصادی آدمی است.

این گروه همه مردم را بجز دیوانگان و سفها، بهینه یاب و *Rational* می‌دانند. در این صورت علم اقتصاد به معنای فهم روشمند و سازمان یافته قانونمندی‌های رفتار افراد و نهادهای اقتصادی است. برای این گروه هدایت اقتصادی جامعه به سوی اهداف خاص، با شناخت تمایلات رفتاری مردم و برنامه ریزی ارشادی شدنی است. دکتر صادقی تهرانی سپس با تبیین تاریخی صدر اسلام بیان می‌کند که نظام اقتصادی مورد نظر اسلام بر اساس نظریه فردگرا و آزادیخواه ایجاد شده است و اینطور نبوده است که پیامبر و یا بعد از پیامبر اهل قدرت، ابتدا نظام اقتصادی اسلام را به طور ذهنی طراحی کنند و بعد آن را در جامعه پیاده کنند. «از نهادهای اقتصادی رایج بین اعراب، مسلمانان آنچه را که با مکتب جدید همساز بود گزینش کردند، با معیارهای اسلامی قانونمند نمودند و نهادهای ناسالم را تحریم و تعطیل کردند.»

دکتر محسن الویری به نقد نظر دکتر صادقی می‌پردازد.^۱ دکتر الویری استدلال می‌کند که شکل‌گیری نظام‌ها منحصر به دو دیدگاه فردگرایانه و آزادی طلب و دیدگاه جامعه نگر و قدرتگرا نیست. در مقابل این دو دیدگاه، دیدگاه دیگری برای ایجاد تحول نظام‌های اجتماعی می‌توان ارائه داد که با واقعیات تاریخی و آموزه‌های دینی سازگارتر است. این دیدگاه نگاهی جامع و توأم به فرد و جامعه در شکل‌گیری و تحول نظام‌ها دارد. دکتر الویری بیان می‌کند که دیدگاه دکتر صادقی یادآور مباحث رایج در چند دهه پیش است که در یک جهان دو قطبی سرمایه داری و کمونیستی، عموم نظریه‌های اجتماعی به یکی از این دو نحله مرتبط بود.

^۱ فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق شماره ۱۱ و ۱۲ صفحات ۱۹۷ الی ۲۰۴ با عنوان «تکرار تاریکی در تحقق تاریخی نظام اقتصاد اسلامی»

صرف نظر از مبانی تفکر دینی و فقط با در نظر گرفتن تحولات دهه‌های اخیر، به نظر می‌رسد اکنون دیگر انحصار تحلیل در باره نظام‌ها به یکی از دو گرایش قابل دفاع نیست، بلکه می‌توان وجه سوم را در نظر گرفت که با آموزه‌های دینی ما سازگاری بیشتری دارد.

زیرا دین ما، نه اصالت را یکسره به فرد می‌دهد و نه به جمع و قانونمندیهای ثابت؛ بلکه این دو را به صورت توأم با هم در نظر می‌گیرد. از دیدگاه تاریخی هم، نظر دکتر صادقی نقد می‌شود. اصولاً اگر به اعتقاد مؤلف «از نهادهای اقتصادی رایج بین اعراب، مسلمانان آنچه را که با مکتب جدید همساز بود گزینش کردند، با معیارهای اسلامی قانونمند نمودند و نهادهای ناسالم را تحریم و تعطیل کردند». برآستی این تحریم و تعطیل به ابتکار و تصمیم مسلمانان بود یا مبتنی بر دستورهای صریح و روشن و مستقیم وحی و شارع مقدس؟ در حالت اخیر که وجه درست مسئله نیز هست، این اقدام چگونه با آزادی مردمی سازگار است؟

آیا این اقدام به معنای نظر و دخالت داشتن دین در حیطه ایجاد و تحول نهادها نیست. واقعیت این است که دین در کنار تحول انسانها، برای تحول نظام اجتماعی هم کوشیده‌اند دین می‌کوشد از طریق تحول در نظام‌های پیشین، با ایجاد نهادها و نظام‌های جدید، زمینه تحول انسانها را فراهم آورد.

اگر همه رسالت به تحول انسانها محدود می‌شد، نیازی به هجرت حضرت ختمی مرتبت به مدینه و تشکیل حکومت از سوی ایشان نبود. شکل‌گیری نهاد کاملاً جدید حکومت اسلامی در مدینه و سپس گسترش آن در سراسر حجاز اگرچه یکسره با دیدگاه جامعه نگر و قدرت‌گرا قابل توجیه نیست. اما بدون تردید نمی‌توان آن را فقط بر پایه دیدگاه فردگرا و آزادی طلب توجیه کرد.

دیدگاه دکتر مسعود درخشان

در «میزگرد پایانی همایش اقتصاد اسلامی، پیشینه تاریخی و چشم انداز آینده»¹

اقتصاد اسلامی در تلاش برای بیان نظر اسلام در مورد مکتب و نظام اقتصادی ایجاد شده است. اقتصاد به عنوان علم است و اسلام هم نظرات خود را با روش علمی توسط فقیهان ارائه می‌کند. پس سخن گفتن از علم اقتصاد اسلامی مجاز است. چون هم موضوع و مسئله آن روشن است و هم روش علمی در آن به کار می‌رود.

اقتصاد اسلامی باید نظام اقتصادی را توضیح بدهد که اسلام آن را تأیید کرده است.

¹ فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره 11 و 12، صفحات 206 تا 209

دیدگاه حجه الاسلام و المسلمین غلامرضا مصباحی

در «میزگرد پایانی همایش اقتصاد اسلامی، پیشینه تاریخی، چشم انداز آینده»^۱.

چند اصل موضوعه را در نظر می‌گیریم:

۱- اقتصاد از علوم انسانی و رفتاری است.

۲- رفتار انسانها برخاسته از فرهنگ و هنجارهای آنهاست.

۳- ماهیت داده‌های علوم انسانی با علوم طبیعی تفاوت جوهری دارد. زیرا که ماهیت داده‌های علوم انسانی اختیاری است.

۴- روش تحقیق در علوم انسانی متفاوت از روش تحقیق در علوم طبیعی است.

۵- مبانی اقتصاد اسلامی با مبانی اقتصاد لیبرال متفاوت است.

حال نتیجه می‌گیریم که چگونه ممکن است علمی که مبانی آن در جوامع بشری متفاوت باشد، اهداف آن متفاوت باشد، اما محصول آنها یکی باشد.

دیدگاه امیرعباس فرنودی در پایان نامه «کاوشی در مفهوم اقتصاد اسلامی»^۲

روش فرنودی برای کاوش در مفهوم اقتصاد اسلامی به این صورت است که ابتدا به تبیین مفهوم دین به طور کل و دین اسلام به طور خاص، چگونگی گزاره‌های دینی، چگونگی حوزه فقه و کارکرد آن در جامعه می‌پردازد. در مرحله بعد به توضیح اقتصاد و ماهیت تئوریهای آن می‌پردازد و تجزیه و تحلیل خود به بیان ارتباط اقتصاد و اسلام می‌پردازد و چنین نتیجه‌گیری می‌کند. «دین حقیقی به سوالات اساسی آدمی پاسخ واقعی می‌دهد و حقیقت مبدأ و معاد و صراط است و ریشه و بنیان و اساس همه کارهاست و ریشه در واقعیات دارد و بیانگر گزاره‌های حقیقی در امور فردی و اجتماعی و امری تنها سمبلیک نیست و یا حقیقتی صرفاً در امور فردی و معنوی. با توجه به این مطلب برنامه کامل هدایت بشر است و با نگرش درون دینی مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسانهاست.

لذا باید حوزه این مقررات و به عبارتی فقه مشخص شود و تأثیر آن در حوزه تخصصی و به عبارتی وجوه افتراق و اشتراک آنها بیان گردد. گفته شد آنچه که فعلاً در دست است این است که فقه حکم

^۱ همان ، صفحه 221

^۲ فرنودی ، امیر عباس ، کاوشی در مفهوم اقتصاد اسلامی ، تهران ، دانشگاه امام صادق ، پایان نامه

الهی را حداقل تعیین می‌کند و حوزه تخصص (علم) تشخیص موضوعات پیچیده و تطبیق عینیات جزئی و تشخیص آن مصادیق احکام کلی الهی است و مشخص شد که تخصص و به عبارتی علم که در این تشخیص رکن اصلی است ارتباطی وثیق و جدی با جهان‌بینی دارد و به عبارتی کل علوم و از جمله علم اقتصاد حاوی ارزش گذاری است و عینیت علمی صرف به این معنا که عاری از جهان بینی و ایدئولوژی خاصی باشد ممکن نیست و علم اقتصاد علاوه بر این علمی است تجویزی نه به این معنی که ذاتاً رشته‌ای غیر علمی باشد. جهان بینی‌های مختلف حتی در علوم تجربی و طبیعی نیز تأثیر گذارند و از این حیث فرقی بین علوم اجتماعی و غیر آن نیست چرا که اولاً پیش فرض‌های متافیزیکی علم می‌تواند متأثر از جهان بینی دینی باشد و ثانیاً بینش دینی در جهت‌گیری‌های کاربردی علم موثر است. علم که حاوی ارزش گذاری است مسلم این ارزش‌گذاری منشعب از جهان بینی دینی و یا غیر دینی است و لذا علم دینی یا اسلامی می‌تواند وجود داشته باشد. علم نمی‌تواند به طور صرف به توصیف پدیده‌ها بپردازد. اگر هم بتواند صرف توصیف پدیده‌ها، کتابهای علمی را به کاتالوگهایی از یافته‌های تجربی تبدیل می‌کند که در بسیاری از موارد ربطی به هم ندارند.

البته این بدان معنا نیست که دستاوردهای علوم به طور کلی کنار گذاشته شود و به طور مثال آزمایشگاه‌ها و نظریه‌های فیزیکی و فرمولهای شیمی و ... را از دین یا قرآن و سنت استخراج شود، بلکه کلیت قضایا یک نگرش الهی باشد و نگرش به جامعه و جهان و هدف از زیستن در جهتی باشد که اسلام گفته است و لذا علم اسلامی و اقتصاد اسلامی می‌تواند وجود داشته باشد و نقطه آغاز حرکت در اقتصاد اسلامی بررسی و تحلیل موضوعات با این نگرش و اهداف است.

دیدگاه حجت الاسلام حسن آقا نظری

در کتاب «نظریه پردازی اقتصاد اسلامی»^۱ و مقاله «در آمدی بر شکل گیری نظریات علمی اقتصاد اسلامی»^۲ آقا نظری در بخش اول کتاب خود به نام «امکان نظریه پردازی علمی اقتصاد اسلامی» ابتدا نظریه فلسفه علم خود را در حدود و تولد دانش ها و ماهیت آنها چنین شرح می دهد. « تمایز یک رشته علمی از دیگر رشته ها ، در موضوع آن است. زیرا وحدت یک علم به عنوان یک منظومه معرفتی ، در سایه ارتباط منطقی مجموعه ای از مسائل با محور واحدی به عنوان موضوع شکل می گیرد. به عبارت دیگر، وقتی مجموعه ای از قضایا و موضوعات جدید به وجود می آید که از یک طرف دارای جهت

^۱ آقائظری ، حسن ، نظریه پرداز اقتصاد اسلامی ، قم ، انتشارات زیتون ، ۱۳۸۶
^۲ مجموعه مقالات چهارمین همایش دوسالانه اقتصاد اسلامی ، دانشگاه تربیت مدرس ، صفحات ۱۷۷ الی ۱۹۳

اشتراک اند و از طرف دیگر در قلمرو دیگر علوم هم قرار نمی گیرند ، زمینه پیدایش علم جدید بوجود می آید. البته تعریف موضوع زمینه ای می شود تا مجموعه های دیگری از مسائل که با این موضوع ارتباط منطقی دارند، در قلمرو آن قرار گیرند. و این منظومه جدید از جهت کمی و کیفی مسیر رشد و بالندگی خود را طی کند ... البته باید توجه داشت که فقط موضوع هر علم علت تامه تمایز آن علم نیست بلکه قلمرو ، هدف و روش آن علم نیز در این تمایز تأثیر دارد». وی سپس اشاره می کند که موضوع علوم جزء مفاهیم کلی است و موضوع اقتصاد اسلامی نیز همانند دیگر علوم اسلامی عنوانی کلی است. سپس موضوع اقتصاد اسلامی را چنین توضیح می دهد: «برای تبیین موضوع علم اقتصاد اسلامی باید موضوع علم اقتصاد بررسی شود زیرا فرض بر این است که همین موضوع از منظر اسلامی مورد توجه است... برای دستیابی به تعریف جامع از موضوع علم اقتصاد هم رفتارها و هم پدیده های اقتصادی باید مورد توجه قرار گیرند از طرف دیگر، موضوع علم اقتصاد اسلامی باید به طور منطقی به آموزه های اسلامی ارتباط و استناد داشته باشد تا بتوان آن را به اسلام و آموزه های آن نسبت داد. بر همین اساس می توان موضوع علم اقتصاد اسلامی را چنین تعریف کرد: تبیین نظم حاکم بر رفتارها و پدیده های اقتصادی که از آموزه های اسلامی تأثیر پذیرفته اند»^۱. وی در بخش دوم کتاب خود تحت عنوان «روش نظریه پردازی علمی» توضیح می دهد که دانش اقتصاد مشتمل بر سه نوع گزاره است: ۱- گزاره های هنجاری ۲- گزاره های اثباتی-تحصیلی ۳- گزاره های تدبیری-تجویزی.

آقا نظری روش نظریه پردازی در اقتصاد اسلامی را به تفکیک زیر بیان می کند:

الف) روش نظریه پردازی مکتب اقتصاد اسلامی : مکتب اقتصاد اسلامی عبارت است از خطوط کلی بایستگی ها و نبایستگی های اقتصادی که عدالت اقتصادی و رشد تولیدات جامعه را همزمان مورد توجه قرار می دهند. از آنجا که برخی از این خطوط کلی ثابت و برخی دیگر متغیر هستند روش نظریه پردازی مکتب اقتصادی در دو بخش مورد بررسی قرار می گیرد.

۱- بخش احکام ثابت: روش اجتهاد

۲- بخش احکام حکومتی: در این بخش کارشناسان مصلحت را تعیین می کنند و ولی فقیه حکم حکومتی را.

^۱ نظریه پردازی اقتصاد اسلامی ، صفحه 87

ب) روش نظریه پردازی علم اقتصاد اسلامی: همانگونه که نظریه پردازی بر مبنای یک فلسف خاص، بدون روش انجام نمی گیرد، نظریه پردازی بر پایه آموزه های اسلامی نیز بدون روش تعریف شده ممکن نیست. اقتصاد اسلامی پسوند حقوق، مکتب و علم قرار می گیرد اما علم اقتصاد اسلامی مجموعه ای از گزاره های خبری است که اولاً تجربه پذیرند ثانیاً نظام وار بر محور یک موضوع معین و تعریف شده شکل گرفته اند و ثالثاً استناد منطقی به آموزه های اسلامی دارند.

بیان چکیده پژوهشهای غیر مستقیم

نظریه شهید صدر در کتاب اقتصاد ما

به طور خلاصه شهید صدر مکتب اقتصادی اسلام را با روش اجتهاد از بینش ها و قوانین اسلامی استخراج می کند. در مورد امکان تدوین علم اقتصاد اسلامی به عنوان یک علم اثباتی چنین بحث می کند که دو راه حل متصور است راه اول آن است که مکتب اقتصادی اسلام در جامعه حضور و بروز یابد و بعد علم اقتصاد اسلامی در نتیجه تجزیه و تحلیل علمی این جامعه عینی تولید عملی داشته باشد. راه حل دوم مبتنی بر این است که به طور ذهنی فرض کنیم که مکتب اقتصاد اسلامی در جامعه حضور دارد و با تجزیه و تحلیل ذهنی، روابط اقتصادی در این جامعه فرضی را به هدف دستیابی به علم اقتصاد اسلامی، مورد توجه قرار دهیم. شهید صدر راه اول را ترجیح می دهد چرا که راه حل دوم امکان عدم تطابق ذهن و واقعیت را دارا می باشد. از طرف دیگر چون اکثر مردم به طور شناسنامه ای مسلمان هستند، امکان تحقق راه حل اول را هم بعید می داند.

به طور کل شهید صدر علم اقتصاد اسلامی را که صحبت از هست ها می کند کاملاً مجزاً از مکتب اقتصاد اسلام می داند که صحبت از ارزش ها و بایدها و نبایدها می کند. البته شهید صدر تأکید می کند که اقتصاد جدید مناسب جوامع سرمایه داری جدید است نه مناسب جوامع در تمام زمانها. او با بررسی قوانین این اقتصاد تنها قوانین بازده را دارای اعتبار جهانی می داند، چرا که این قوانین مبتنی بر طبیعت هستند و نه مبتنی بر انسان. تمام قوانینی که بر انسان مرتبط هستند نسبی اند، زیرا رفتار انسان به خواست و اراده او بستگی دارد و خواست و اراده انسان از طریق باورها و اهداف اخلاقی او شکل می گیرد، قانون مشهور عرضه و تقاضا نیز از این قانون مستثنی نیست. لازم به ذکر است که بسیاری از دانشمندان اقتصاد اسلامی هنوز هم از دیدگاه شهید صدر در مورد وجود و ماهیت دفاع می کنند.

مجتهدین ارائه شده است، نسخه لازم را برای جامعه اسلامی برای رسیدن به هدف اقتصادی‌اش تجویز می‌کند.

شهید مطهری یاد آوری می‌کند اگر بپذیریم که اقتصاد و اسلام دو معقوله کاملاً مجزا در زندگی بشر هستند آنگاه سخن گفتن از اقتصاد اسلامی معنی ندارد.

«کسانی که فکر می‌کنند مسائل زندگی از یکدیگر جداست و هر چیزی یک مرز و قلمروی خاص دارد و هر گوشه‌ای و قسمتی از زندگی بشر به یک شیء بخصوص تعلق دارد، تعجب و احیاناً انکار می‌کنند که کسی مسئله‌ای به نام «اقتصاد اسلامی» طرح کند زیرا به عقیده اینها هریک از اسلام و اقتصاد یک مسئله جداگانه است... اگر فرض کنیم دین تنها رفتن به مسجد و کلیسا و نماز خواندن و روزه گرفتن است، ممکن است کسی ادعا کند که مسئله دین از سایر مسائل جداست، ولی این مطلب فرضاً درباره مسیحیت صادق باشد، درباره اسلام صادق نیست»^۱

شهید مطهری سپس نوع رابطه اقتصاد و اسلام را چنین شرح می‌دهد

«اسلام دو پیوند با اقتصاد دارد: مستقیم و غیر مستقیم. پیوند مستقیم اسلام با اقتصاد از آن جهت است که مستقیماً یک سلسله مقررات اقتصادی دارد پیوند غیر مستقیم اسلام با اقتصاد از طریق اخلاق است»^۲

مطهری روابط اقتصادی موجود در جوامع بشری را ناشی از اشتراک مساعی و تقسیم کار و وظایف در میان افراد می‌داند و تأکید می‌کند که

« روابط اقتصادی دو نوع است: روابط تکوینی و طبیعی، روابط اعتباری و قانونی (و به عبارت دیگر دو نوع اقتصاد داریم، اقتصاد طبیعی و اقتصاد برنامه‌ای) »^۳

شهید مطهری تأثیر روابط طبیعی و روابط قراردادی در یکدیگر را مورد اشاره قرار می‌دهد

« هم مقررات اجتماعی خاص، جریان‌ات طبیعی اقتصادی خاصی را به دنبال می‌آورد و هم روابط و آثار طبیعی، خواه ناخواه یک سلسله مقررات جدیدی را ایجاد می‌کند»^۴

^۱ - نظری به نظام اقتصادی اسلام صفحات 15 و 16

^۲ - همان صفحه 16

^۳ - همان صفحه 33

^۴ - همان صفحه 34

مطهری تمایز مکتب اقتصادی و علم اقتصاد را با توجه به نوع روابط مورد بحث در آنها تبیین می‌کند.

«از لحاظ روابط طبیعی، علم اقتصاد، علم به قوانین طبیعت است آنچنان که هست، یعنی یک علم نظری است، و اختلاف نظر در این علم از قبیل اختلاف نظر در علوم نظری است، و البته کمتر هم مورد اختلاف خواهد بود؛ ولی از روابط اعتباری، علم اقتصاد، علم به روابط است آنچنان که باید باشد. از نظر دوم است که مسئله عدالت و ظلم و خوب و بد و شایسته و ناشایسته به میان می‌آید، و به اصطلاح جنبه اخلاقی دارد. معمولاً در کتب میان این دو قسمت تفکیک نمی‌شود و به همین جهت منشأ اشتباهات زیادی می‌گردد. همچنین از مقررات علم اقتصاد به معنی دوم، تأثیری در اول ندارد، مگر آنگاه که به مرحله عمل و واقعیت عینی بیابد»^۱

«اقتصاد به معنی مسلکی که باید اتخاذ کرد اصول و مبانی اولیه ای دارد همچنین علم اقتصاد به معنی کشف روابط ضروری که در جامعه های موجود هست نیز اصول و مبادی اولیه ای دارد. از این نظر فرق نمی‌کند که شخص تابع چه کسی باشد و وابسته به چه مسلکی باشد. مثلاً اگر متخصص اقتصادی از یک کشور خارجی برای مملکت خود بیاوریم فرقی نمی‌کند که از کدام کشور و پیرو چه مسلکی باشد. از این نظر در اسلام اقتصاد وجود ندارد زیرا اقتصاد به این معنی صرفاً یک عمل نظری است، اما اقتصاد به معنی اول یعنی اینکه بهتر است قوانین اجتماعی بشر در زمینه حقوق اقتصادی و وظایف چگونه باشد؛ از این نظر اقتصاد، اقتصاد عملی است؛ اسلام از این نظر قوانین و مقرراتی دارد. متخصص فن اول است و نه دوم. مسلکهای سوسیالیستی و سرمایه داری از این نظر پیدا می‌شود. این علم نیز به نوبه خود اصول متعارفه و اصول موضوعه ای دارد»^۲

^۱ - همان، صفحه 37

^۲ - همان، صفحه 205

P-۵- فرضیه های تحقیق

- ۱- از دیدگاه فلسفه علم، وجود یا عدم وجود اقتصاد اسلامی قابل تبیین می باشد .
- ۲- با معرفت شناسی اسلامی و زیر بنای فلسفه اسلامی می توان به ماهیت علم اقتصاد اسلامی رسید .
- ۳- اعتقاد یا عدم اعتقاد به حدوث اقتصاد اسلامی بستگی به نوع نگرش معرفت شناسانه پژوهشگر در باره لزوم سازماندهی یک دانش جدید دارد.
- ۴- نوع تعریف نظریه پرداز از اقتصاد اسلامی بستگی به نوع تعریف انتخاب شده برای بیان ماهیت یک علم و بستگی به دیدگاه های پژوهشگر در مورد معرفت شناسی، روش شناسی، اقتصاد، اسلام و رابطه علم و دین [اسلام] دارد.

P-۶- هدف های تحقیق

اهداف نهایی

- ۱- بررسی وجود یا عدم وجود اقتصاد اسلامی از دیدگاه فلسفه علم.
- ۲- بررسی ماهیت اقتصاد اسلامی از دیدگاه فلسفه علم.
- ۳- بررسی تحلیلی نظریه های شاخصی که در مورد وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی ارائه شده است با توجه به زیربنای معرفت شناسی و فلسفه علم مورد نظر آنها، همچنین دیدگاه هایی که در مورد اسلام شناسی، اقتصاد و نوع رابطه دین و اقتصاد در آنها وجود دارد.

اهداف میانی

- این اهداف در حقیقت پیش نیاز رسیدن به هدف نهایی تحقیق هستند.
- الف - تبیین نظریه های مختلف در لزوم سازماندهی یک دانش جدید یا تولد یک حوزه معرفتی مستقل و در صورت لزوم تدوین نظریه ای جدید در این مسئله.

ب - تبیین روش‌های مختلف در بیان ماهیت موجودات به طور کل و بیان ماهیت و تعریف یک دانش خاص.

ج - بیان تاریخ علم اقتصاد اسلامی و سیر حدوث تاریخی آن .

اهداف فرعی

اهداف فرعی هدفهایی هستند که ناخواسته از نتایج تحقیق حاصل می‌شوند مانند:

الف - طبقه‌بندی بنیادی از مسائل مورد بحث در اقتصاد اسلامی.

ب - تبیین نوع روش شناسی متناسب با اقتصاد اسلامی با توجه به شناختی که از وجود و ماهیت آن حاصل شده است.

ج - تعیین جایگاه اقتصاد اسلامی در طبقه‌بندی معارف بشری با توجه به شناختی که از وجود و ماهیت آن حاصل شده است.

P-7- کاربردهای تحقیق

باید توجه شود که این تحقیق کاربردی نیست بنابراین نمی‌توان برای آن کاربرد عملی و ابزاری در نظر گرفت با وجود این متذکر می‌شوم همانطور که در قسمت اهمیت و ضرورت موضوع تحقیق توضیح داده ام ، این تحقیق به عنوان یک تحقیق بنیادین - نظری در اقتصاد اسلامی مطرح است که نتایج آن می‌تواند ، پشتوانه نظری پژوهشهای دیگر در این حوزه قرار گیرد . مثلاً می‌توان امیدوار بود که نتایج این تحقیق برای فصل اول کتابهایی با موضوع «اصول و مبانی اقتصاد اسلامی» مد نظر قرار گیرد.

برای توضیح بیشتر در مورد کاربردهای نظری این تحقیق به قسمت مربوط به «استفاده کنندگان از نتایج پایان نامه» مراجعه شود و همینطور قسمت مربوط به « اهمیت و ضرورت موضوع تحقیق ».

P-8- استفاده کنندگان از نتایج پایان نامه

این پژوهش به عنوان تحقیقی بنیادی و نظری می‌تواند تکیه‌گاههای نظری، مسلمات و پیش فرض‌ها را برای پژوهشگران اقتصاد اسلامی فراهم آورد و به آنها روش‌های دستیابی به گزاره‌های علمی در اقتصاد اسلامی را پیشنهاد کند و همچنین می‌تواند شروعی باشد

برای دسته بندی موضوعات مختلف یا زیر شاخه های اقتصاد اسلامی به روش علمی و منطقی. استفاده کنندگان از نتایج این تحقیق همه افرادی می باشند که به نوعی با اقتصاد اسلامی سر و کار دارند نه در حوزه اجرا بلکه در حوزه نظریه پردازی در اقتصاد اسلامی.

P-9- جنبه نوآوری تحقیق

جنبه نوآوری این پژوهش در روش دستیابی آن به جواب مسئله است که علاوه بر اینکه جوابی مستقل در مورد حدوث اقتصاد اسلامی و ماهیت آن ارائه می دهد، می تواند مبنایی برای بررسی و نقد نظریه دانشمندان این رشته در مورد مسئله یاد شده باشد. به طوری که هر نوع نظریه دیگر در موضوع این پژوهش حتی در آینده قابل نقد و بررسی با توجه به اصول منطقی روش شناسی این پژوهش خواهد بود.

از آنجا که هدف این تحقیق تبیین و روشننگری در موضوع مورد بررسی است؛ نوع رویکرد و نوع نگاه به مسئله می باشد که تعیین کننده بینش جدید و نو خواهد بود البته باید متذکر شوم که تاکید من بر نوآوری در روش این نیست که حتما به جوابی جدید در موضوع وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی خواهم رسید آشکارا از هم اکنون اعلام می کنم ممکن است نتیجه این تحقیق در باب وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی کاملا منطبق با نظریه ای خاص باشد که قبلا توسط صاحب نظری دیگر اعلام شده است اصولا قبل از پیمودن راه پژوهشی خود هیچگونه اظهار نظری در مورد نتیجه تحقیق خود نمی توانم داشته باشم با این وجود با توجه به نوآوری در روش امیدوارم به نتایجی نو و جدید در مورد وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی برسم. یادآوری می کنم در داوری نهایی پایان نامه آنچه بایستی مورد بررسی قرار بگیرد این است که آیا این تحقیق هدف خود را که تبیین و روشننگری بوده است ارائه کرده است یا خیر؟ بنابراین نبایستی پرسیده شود آیا به تعریفی جدید از اقتصاد اسلامی دست یافته یا خیر؟

۱- گام اول: چگونگی تبیین وجود و ماهیت علوم در فلسفه علم

مقدمه:

از آنجا که تبیین وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی نیازمند به ارائه مباحثی در فلسفه علم می‌باشد که به وجود و ماهیت علوم پرداخته است، در گام نخست، پژوهشی فلسفی در این باب انجام گرفته است. مطالب این مرحله از پایان نامه می‌تواند مستقلاً موضوعی پژوهشی برای پایان نامه‌های کارشناسی ارشد و یا حتی رساله دکتری در فلسفه علم مطرح شود. زیرا اولاً مسبقاً به سابقه نیست و ثانیاً فقط در مقام گردآوری نظریات فلسفی پراکنده درباره موضوع نمی‌باشد بلکه به علت خلاء تئوریک در بسیاری از موارد به ارائه تئوری و نوآوری فلسفی پرداخته است. ثالثاً با ارائه نظریه‌ای وحدت بخش سعی در ارائه توصیفی ساده از ارتباط بین علم و فلسفه و معرفت شناسی و علوم اعتباری و تکنولوژی و نظام سازی در جامعه و تمدن فکری و رفتاری انسانها دارد. در فصل اول پس از ارائه مقدمات لازم مباحثی در مفهوم شناسی علم و علوم ارائه شده است. فصل دوم با عنوان « دیدگاهی فراگیر از دانش انسان و جهان » به ارائه نظریه‌ای فراگیر و وحدتبخش برای علم و معرفت شناسی و تکنولوژی و نظام سازی، پرداخته است. فصل سوم نظریات مختلف در باره گوناگونی علوم را با توجه به مفهوم شناسی علم در فصل اول و تئوری فراگیر فصل دوم توضیح می‌دهد. در فصل چهارم ارتباط بین علوم گوناگون مورد بحث قرار می‌گیرد. فصل پنجم چگونگی بحث از وجود علوم را در سه معنی زیر توضیح می‌دهد:

۱- وجود یا عدم وجود یک علم به معنی وجود یا عدم وجود موضوع علم.

۲- وجود یا عدم وجود یک علم به معنی استقلال یا عدم استقلال یک علم از علم دیگر.

۳- وجود یا عدم وجود یک علم به معنی اعتبار یا عدم اعتبار روش یک علم.

در فصل ششم با توجه به مباحث فصول اول تا پنجم علت تولد و حدوث علمی جدید از دیدگاه فلسفی بررسی می‌شود. فصل هفتم علت اجتماعی و انسانی را در حدوث علوم بیان می‌کند که به طور کل نتیجه مباحثی در تاریخ علم و جامعه شناسی علم است. فصل هشتم چگونگی بحث از ماهیت علوم را در سه زیر بخش ارائه می‌کند:

الف: ماهیت از حیث تئوریک ب: ماهیت از حیث روش کشف آن ج: بیان ماهیت و تعریف علوم.

۱-۱- فصل اول: مفهوم شناسی علم و علوم

مقدمه :

از آنجا که درک نظریات مختلف در باره وجود و ماهیت علوم نیازمند آن است که با زبان و ادبیات و اصطلاحاتی که در فلسفه علم به کار برده می شود، آشنایی داشته باشیم در این بخش سعی بر آن است با معرفی اصول و مبانی فلسفه علم که شامل مباحثی در علم منطق و معرفت شناسی است. خواننده‌ای که با ادبیات مورد نظر آشنایی ندارد را برای فهم و درک مباحث آتی آماده کنیم. البته باید متذکر شد، مباحث و مطالبی که در این فصل آمده است پایه‌های بنیادی برای نظریه پردازی در بحث وجود و ماهیت علوم هستند و بنابراین قسمتی لاینفک از این پژوهش فلسفی می‌باشند و نبایستی تنها به عنوان پیش نیاز مطالعاتی برای درک مطالب پایاننامه تلقی گردد. باید توجه شود که پابندی و تکیه به اصول ساده پذیرفته شده در منطق و معرفت شناسی [فلسفه علم] نبایستی حمل بر بی اعتباری تحقیق حاضر شود بلکه بر عکس تکیه پایاننامه بر این اصول پذیرفته شده عام، باعث اعتبار و پذیرش عام نتایج پایاننامه خواهد شد. علاوه بر اینکه منطق تحلیلی آن به سادگی قابل فهم خواهد بود.

۱-۱-۱- فلسفه علم

از آنجا که این پایاننامه موضوعی بین رشته‌ای است که بیشتر مورد توجه دانشجویان اقتصاد قرار خواهد گرفت تا دانشجویان فلسفه علم، بنابراین لازم می دانم مطالب مربوط به بخش فلسفه علم را به شیوه‌ای مبسوط ارائه دهم تا مخاطبین ناآشنا با مباحث فلسفه علم دچار سر درگمی نشوند. با توجه به اینکه پرسش از وجود و ماهیت علوم، از جنس پرسشهای فلسفی می‌باشد. بایستی برای پاسخ به آن، قواعد فلسفی را به کار گرفت و با کاوشهای منطقی و عقلی [غیر تجربی] به تبیین وجود و ماهیت یک علم خاص و از جمله اقتصاد اسلامی همت گماشت.

آن قسمت از فلسفه که عهده‌دار پاسخ دهی به مسائل معرفت شناسی و ماهیت علوم مختلف می‌باشد را فلسفه علم می‌نامند. لازم به توضیح است که فلسفه علم به معنی اعم آن نگاهی کلی به علوم مختلف دارد و به بررسی مسائلی مانند اینکه علم چیست؟ ملاک و

معیار علمی بودن چیست؟ روش دستیابی به یک معرفت علمی در حالت کلی چگونه است؟ و می‌پردازد. اما اگر فلسفه علم حوزه بررسی خود را محدود به یک علم خاص کند، انشعاب تخصصی می‌یابد و نام آن علم خاص را یدک می‌کشد. مانند فلسفه علم تاریخ، فلسفه علم اخلاق، فلسفه هنر، فلسفه فیزیک و ...

« فلسفه در تمام این موارد به معنی علم شناسی است. برای مثال فیزیکی علمی است که از تحولات ماده و انرژی و روابط جرم، نیرو، سرعت، شتاب، فشار، انرژی الکتریسیته، نور، میدان مغناطیس و ... سخن می‌گوید. واقعیتی که در فیزیک مورد تحقیق است، طبیعت خارجی است. بعد از آنکه از طبیعت خارجی آگاهی‌هایی به دست آمد و دانش فیزیک متولد گردید، حال خود این دانش یعنی فیزیک به منزله یک موجود خارجی مورد مطالعه و کاوش قرار می‌گیرد. یعنی از چگونگی تولد و رشد علم فیزیک، از ابزار و روش تحقیق در فیزیک، از نوع تئوری‌های آن، از واقع نمایی آن، از تحولات آن از روابط قانونهای آن، از حوزه عمل آن و ... سوال می‌کنند و به دنبال پاسخ می‌گردند، اینجاست که فلسفه علم فیزیک به وجود می‌آید. فلسفه علم فیزیک خود علمی است که در آن علم فیزیک مورد تحقیق و بررسی است در حالی که علم فیزیک علمی است که در آن طبیعت خارجی مورد تحقیق و بررسی است. همچنین است در مورد علم تاریخ و فلسفه علم تاریخ. علم تاریخ علم به حوادث گذشته و نقد و تحلیل آنهاست؛ اما فلسفه علم تاریخ، علمی است که در آن از چگونگی، توانایی و مرزهای علم تاریخ بحث می‌شود^۱. »

اگر علم به واقعیات را علوم درجه اول بنامیم. می‌توان گفت که فلسفه علم از آنجا که به بررسی علوم می‌پردازد و نه واقعیات، علمی درجه دوم می‌باشد. « روش تحقیق در حوزه علم درجه دوم، همیشه عقلایی است. زیرا موضوع آن بررسی ماهیت شناخت، معیار ارزیابی، کشف مبادی و پیش فرض‌های آن است که تنها با روش عقلی به این منظور می‌توان دست یافت در حالی که شیوه تحقیق در علوم درجه اول، همیشه عقلانی نیست بلکه با توجه به ماهیت موضوع نوع روش هم متفاوت خواهد بود^۲. »

^۱ - عبدالکریم سروش «علم چیست فلسفه چیست» صفحه ۳۳

^۲ - رضا حبیبی «درآمدی بر فلسفه علم» صفحه ۴۸

بایستی متذکر شد که فلسفه علم و علم شناسی فلسفی از یکدیگر متمایز هستند فلسفه علم در واقع همان معرفت شناسی است اما علم شناسی فلسفی بررسی هستی شناسانه از علم است.

« این دانش [علم شناسی فلسفی] که بخشی از فلسفه [متافیزیک] را تشکیل می‌دهد شباهت بسیاری با معرفت شناسی [یا فلسفه علم] دارد. با این وجود تمایز عمده‌ای میان آنهاست که با سیر در عناوین بحث‌های علم شناسی فلسفی می‌توان به تمایز موجود میان آنها دست یافت. در علم شناسی فلسفی اموری از این قبیل مورد بحث قرار می‌گیرند: علم امری وجودی است یا ماهوی؟ اگر امری ماهوی است تحت چه مقوله‌ای می‌گنجد جوهر است یا عرض؟ اگر از اعراض است کدام یک از آنهاست کیف، اضافه، یا ...؟ آیا کلیات همچون اشخاص در خارج موجودند؟ اگر موجودند آیا اصالتاً موجودند یا بالعرض یا بالتبع؟ آشکار است که مباحث صیغه وجودشناسانه دارد و نه معرفت شناسانه^۱».

نکته دیگر که بایستی متذکر شد آن است که نبایستی بین فلسفه علم یک دانش خاص و زیربنای فلسفی آن دانش خلط ایجاد شود و آن دو را از لحاظ مفهومی مساوی دانست. مثلاً فلسفه علم اقتصاد و فلسفه زیربنای علم اقتصاد از لحاظ مفهوم و مصداق کاملاً متفاوت هستند. فلسفه علم اقتصاد همان است که در سطور بالا توضیح آن داده شد. یعنی دانشی که دانش اقتصاد را پس از آنکه تحقق یافت از حیث وجود موضوع، علت حدوث، روش شناسی، نوع منطق و ابزارهای تحقیق، درجه اعتبار علمیت و همچنین «زیر بناهای فلسفی پذیرفته شده در آن» مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین زیربنای فلسفی اقتصاد یکی از موضوعات فلسفه علم اقتصاد است و نه خود فلسفه علم اقتصاد. فلسفه علم اقتصاد از آنجایی که منطق و ابزار فلسفی را در اختیار دارد نه تنها فلسفه زیر بنای اقتصاد را [یا به صورت موضوع تحقق یافته نظری یا به صورت تئوریهای فلسفی مستتر در توصیفات علم اقتصاد] مورد بررسی و واکاوی قرار می‌دهد بلکه می‌تواند آن را نقد کند و مواردی از زیربنای فلسفی اقتصاد را نپذیرد و موارد دیگری را اضافه کند و در این صورت زیربنای فلسفی یک دانش را دگرگون کرده و از این طریق حتی تغییراتی را در روبناها و توصیفات اقتصاد وارد آورد. بنابراین فلسفه علم یک دانش خاص فقط در مقام بررسی و ارائه آنچه

^۱ - حسین زاده، محمد، مبانی معرفت دینی، صفحه ۳۱

مورد پذیرش است باقی نمی‌ماند بلکه خود می‌تواند با نقد و نظریه سازی، تحول آفرین باشد.

با توجه به این توضیحات می‌توان اظهار داشت که پایان‌نامه حاضر در باره وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی، مربوط به دانش فلسفه علم اقتصاد اسلامی می‌باشد که نتایج آن برای زیربنای فلسفی اقتصاد اسلامی قابل طرح می‌باشد. از آنجا که بررسی وجود و ماهیت علوم یک پرسش کلی و فراگیر است که برای هر علمی قابل طرح است؛ باید در فلسفه علم به معنای اعم آن مورد بررسی قرار گیرد و پس از طرح پاسخ‌هایی که فلسفه علم به آن داده است و در صورت لزوم نوآوری‌های تئوریک، به بررسی وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی به طور خاص پرداخت.

۱-۱-۲- تعریف عمومی علم توسط متفکران کلاسیک فلسفه علم

امروزه برای همه فیلسوفان علم واضح است که واژه علم اشتراک لفظی دارد برای معانی متعددی که برای آن در نظر گرفته‌اند. همین پدیده اشتراک لفظی برای علم منشاء بسیاری از اختلاف نظرها در باره وجود و ماهیت یک علم خاص است. به نظر می‌رسد برای تعریف علم راه درست آن باشد که ابتدا عمومی‌ترین تعریف از علم ارائه شود و سپس تعاریف دیگر با توجه به قیودی که بر این تعریف اعمال می‌کنند توضیح داده شود. عموم متفکران گذشته از ارسطو گرفته تا به ابن سینا و از ابن سینا تا به علامه طباطبائی در عصر حاضر، در نگاهشان به علم دارای اشتراکاتی بنیادین می‌باشند و این باور مشترک سبب شده است نسبت به بسیاری از مسائل فلسفه علم دیدگاهی واحد داشته باشند. در این بخش سعی بر آن است که این اصول مشترک را بیان کنیم و تعریفی فراگیر و عمومی از علم ارائه کنیم و سپس با توجه به جرح و تعدیلاتی که در قرون معاصر در مفهوم علم ایجاد شده است، انواع تعاریف مقید از علم را نیز ذکر کنیم. در تعریف علم قدم اول تقسیم علم به علم حصولی و حضوری است. علم حضوری علمی است که نفس انسانی بدون واسطه تصویر ذهنی از بعضی واقعیتهای درونی دارد. مثل علم به درد و لذت‌های حال حاضر خودمان. علم حضوری مورد بحث فلسفه علم نمی‌باشد آن علمی که مورد توجه فیلسوفان و منطق دانان قرار می‌گیرد. علم حصولی است. علم حصولی علمی است که می‌شود به دیگران

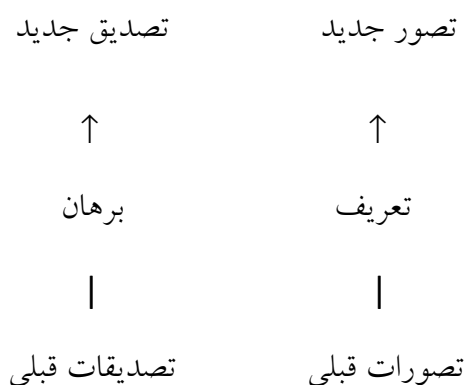
انتقال داد. برای علم حصولی تعریف زیر را ارائه می‌کنیم که با توجه به ویژگی‌هایی که دارد، می‌تواند عمومی‌ترین تعریف علم تلقی شود.

«علم حصولی صور ذهنی از واقعیات درونی و بیرونی می‌باشد که از راه قواعد منطقی و روش شناسی مورد قبول حاصل شده است، به طوری که قابلیت انتقال و پذیرش توسط دیگران را دارا می‌باشد». در این تعریف ویژگی «قابلیت انتقال و پذیرش توسط دیگران» نشان دهنده حصولی بودن علم است. اما آنچه به این تعریف عمومیت می‌بخشد عبارت «قواعد منطقی و روش شناسی مورد قبول» می‌باشد چرا که اختلافی که در معرفت شناسی، منطق و روش شناسی تحصیل علم میان دانشمندان وجود دارد باعث شده است که تعاریف متفاوتی از علم به معنای مطلق آن ارائه دهند، مثلاً اثباتگرایان فقط دانشی که به روش تجربی حاصل آمده است، علم می‌دانند.

۱-۱-۳- روش منطق کلاسیک برای کسب علم حصولی

آنچه که در منطق کلاسیک برای کسب علم حصولی ارائه شده است متکی بر قواعد عقل سلیم است و بنابراین مورد پذیرش همه مکاتب فلسفه علم است و تفاوت فقط در اجراء و عملیات پژوهشهای تجربی و اعتبار یا عدم اعتبار بخشیدن به معارف غیر تجربی است. یعنی معارفی که مواد استدلال خود را صرفاً حواس پنج گانه قرار نمی‌دهند. علم حصولی به دو بخش تصور و تصدیق تقسیم می‌شود. تصور آن صورت ذهنی می‌باشد که در آن به وجود حکم و رابطه‌ای بین دو موجود تأکید نمی‌شود. مثل تصور گلابی، درخت، آب ... و تصدیق تصویری است که به حکم رابطه بین دو موجود تأکید دارد و هنگام انتقال به صورت گزاره‌ای خبری بیان می‌شود. مثل «گاو چهار پا دارد». «گلابی میوه درختی است». منطق دانان راه انتقال تصور از یک ذهن انسانی به ذهن دیگر یا کسب تصور جدید را تعریف یا حد می‌نامند که از چینش و رابطه برقرار کردن تصورات معلوم در کنار یکدیگر فراهم می‌آید. به طور مثال بانک اسلامی به صورت زیر تعریف می‌شود «بانک اسلامی، سازمانی است که پس انداز مردم را به عنوان وکیل دریافت می‌کند و پس از سرمایه‌گذاری و سود دهی، سود موکلانش را پس از کسر کارمزد و حق الوکاله، پرداخت می‌کند». از طرف دیگر راه کسب تصدیقات جدید را از تصدیقات معلوم قبلی استدلال می‌نامند که در کتب منطق به سه بخش برهان (یا قیاس)، استقراء و تمثیل تقسیم می‌شود. به طور خلاصه

برهان به معنی استنتاج احکام جزئی از احکام کلی است و استقراء استنتاج حکم کلی از احکام جزئی می‌باشد و در تمثیل نیز حرکت ذهن از یک حکم جزئی به حکم جزئی دیگر به علت وجه شباهت آنهاست.



۱-۱-۴- علم به عنوان مفهوم کلی

علم را می‌توان از دو بعد و اندازه مورد بررسی قرار داد یکی بررسی علم به صورت مطلق و بدون در نظر گرفتن انشعابات و انواع مختلفی که در علوم مختلف ظاهر می‌شود و دیگری بررسی انفرادی هر یک از علوم خاص مانند فیزیک، شیمی، اقتصاد و طب. علم چه در معنای مطلق و چه در معنای خاص سه صورت وجودی دارد یکی خود آگاهی که در نفس انسانی یا ذهن او ایجاد شده است و دیگری آن واقعیتی که نسبت به آن صورت ذهنی [آگاهی حصولی] یافته‌ایم و دیگری دانش مکتوب که در کتابها و رساله‌ها ثبت و ضبط شده است تا انتقال دهنده علم حصولی با استفاده از زبان نوشتاری باشد. آنچه اهمیت دارد آن است که دریابیم علم چه به معنای مطلق آن و چه به معنای خاص مفهومی کلی می‌باشد [از نگاه معرفت شناسانه و نه هستی شناسانه]. علم به معنای مطلق آن مفهومی کلی می‌باشد که مصادیق آن «صور ذهنی» از واقعیات درونی و بیرونی می‌باشد که از راه قواعد منطقی و روش شناسی مورد قبول حاصل شده است، به طوری که قابلیت انتقال و پذیرش توسط دیگران را دارا می‌باشد.

« تصور یا مفهوم کلی » شامل مصادیقی است که ویژگی مشترکشان سبب ساز ایجاد آن مفهوم کلی است.

در مورد مفهوم کلی « علم مطلق » مصادیق « صور ذهنی » هستند و ویژگی‌های مشترک را می‌توان در عبارات « از واقعیات درونی و بیرونی »، « از راه قواعد منطقی و روش شناسی مورد قبول »، « قابلیت انتقال و پذیرش توسط دیگران » مشاهده کرد.

علوم مختلف و خاص مثل فیزیک شیمی، اقتصاد و طب و ... نیز همگی مفهومی کلی هستند که مصادیق آنها مجموعه دانش‌هایی است که به علت ویژگی مشترکشان و فصولشان از علوم دیگر، در آن طبقه جای گرفته‌اند اما جنس الاجناس آنها همان مفهوم مطلق علم حصولی است.

« اکتفا به تصدیقات پراکنده و قضایای از هم گسیخته و غیر منسجم، قادر به ارائه تصویری جامع، یکپارچه و دقیق از عالم واقع نیست و در صورت کثرت و تنوع این قضایا، زمینه یک نوع آشفتگی ذهنی نیز فراهم می‌شود. به همین دلیل انسانها در صدد جمع آوری این تجربه‌ها و دسته‌بندی قضایا و طبقه بندی و موضوع بندی آنها برآمده‌اند ... آنچه در این مرحله قابل توجه و درخور اعتنا است، هویت جمعی و ویژگی انسجام و طبقه‌بندی شده آگاهی‌های انسان است. بنابراین هیچ تفاوتی بین موضوعات مختلف وجود ندارد که یک اندیشمند در صدد جمع‌آوری و دسته‌بندی آگاهی‌های مربوط به آن برآمده است؛ زیرا گاهی ممکن است. موضوع مورد نظر یک واقعیت مادی و طبیعی باشد یا حقیقتی ماوراء طبیعی و یا اساساً یک موضوع اعتباری مثل زبان باشد ... به همین دلیل جزئی و کلی بودن قضایا نیز اهمیتی ندارد و به همین سبب علوم نظیر تاریخ، جغرافیا، علم رجال و ... نیز با اینکه عموماً از قضایای جزئی تشکیل شده‌اند، در زمره علوم محسوب می‌شوند. به این ترتیب، علم در این اصطلاح به « مجموعه‌ای از گزاره‌های جزئی یا کلی اطلاق می‌شود که حول محور واحد، با هدف و غرض خاص گردآوری و تنظیم شده باشند^۱ ».

۱-۱-۵- مقید کردن علم به گزاره‌های کلی

« برخی متفکران، در صدد کشف قانونمندیهای حاکم بر جهان هستی و دستیابی به مجموعه‌ای از گزاره‌های کلی، چه در حوزه علوم حقیقی و چه در حوزه علوم اعتباری برآمده‌اند. به زعم این گروه، گزاره‌های شخصی حتی در فرض صحت و مطابقت با واقع،

^۱ - حبیبی، رضا « درآمدی بر فلسفه علم » صفحه ۳۰

فایده‌چندانی ندارند؛ زیرا نه موجد یک معرفت عام و شناخت جامع از موضوعات مورد نظرند و نه از قابلیت بهره‌گیری و کاربرد عملی گسترده و روشمند برخوردارند. به همین دلیل با وجود ارزشمند تلقی کردن علوم حاوی گزاره‌های شخصی؛ گرایش عمده آنها به سوی مجموعه‌ای از علوم برخوردار از گزاره‌های کلی و فراگیر است مانند علم ریاضیات، فلسفه، منطق، ادبیات، حقوق و ... آنچه در این مرحله برای اندیشمندان مهم و اساسی تلقی می‌شود، کلیت و عمومیت گزاره‌هاست، اما حقیقی یا اعتباری بودن ماهیت گزاره‌ها اهمیتی ندارد.

بنابراین یکی دیگر از معانی علم عبارت است از « مجموعه‌ای از گزاره‌های کلی که حول محوری واحد تنظیم و تنسيق شده باشند^۱ ».

۱-۱-۶- مقید کردن علم به گزاره‌های حقیقی

موجودات و روابطی که در عالم واقع متأثر از اختیار و اراده انسان می‌باشند را اعتباری یا ساختگی می‌نامیم. مانند نظام‌های حقوقی و سیاسی در علوم انسانی یا طرح‌ها و فن‌آوری‌های مادی مانند دوچرخه، اتومبیل، سد و ... علم حصولی به موجودات و روابط اعتباری را علم اعتباری تعریف می‌کنیم. اما اگر موجودات و روابط طبیعی و تکوینی را مد نظر قرار دهیم علم به آنها را علمی حقیقی قلمداد می‌کنیم، چرا که به اراده و قرارداد انسانها بستگی ندارد.

« تغییرپذیری علوم اعتباری بر اثر گذشت زمان و تنوع و اختلاف آنها به علت تنوع محیط جغرافیایی و تفاوت جوامع مختلف از یک سو و دغدغه دستیابی به قضایای کلی و ثابت در مقایسه با جهان خارج از سوی دیگر زمینه را برای تفکیک گزاره‌های سیستماتیک علوم و طبقه‌بندی آنها در دو حوزه وسیع علوم اعتباری و علوم حقیقی فراهم کرد ... به این ترتیب علم در یک اصطلاح عبارت است از « مجموعه‌ای از گزاره‌های کلی حقیقی که حول محور واحد گردآوری و تنظیم شده باشند، مانند فلسفه، منطق، فیزیک، شیمی^۲ ».

۱- همان، ص ۳۱

۲- همان، ص ۳۱

۱-۱-۷- مقید کردن علم با توجه به روش تجربی و تفکیک علم از فلسفه « بن بست‌های ناشی از ناتوانی فلسفه غرب برای ارائه یک نظام معرفت‌شناسی توانمند که قادر به حل مشکلات بنیادین ناشی از موج شک‌گرایی باشد از یک سو و ابطال برخی نظریات تجربی و طبیعی فلسفه مدرسی مبتنی بر اندیشه‌های ارسطو از جانب دیگر و سرانجام رشد روزافزون علوم تجربی و توفیق نسبی آنها در عرصه تفسیر عالم طبیعت و تبیین پدیده‌های مادی، زمینه را برای یک نوع بدبینی به فلسفه به معنای متافیزیک و رویگردانی از آن فراهم کرد. آنچه به این موضوع دامن می‌زد، قابلیت کاربرد علوم تجربی در زندگی روزمره و مهارت طبیعت با هدف بهره‌کشی اقتصادی از آن و قابلیت فهم و درک همگانی از بخش عمده‌ای از داده‌های علوم تجربی بود. مجموعه این شرایط و عوامل دیگری که اکنون مجال اشاره به آنها وجود ندارد، برخی از اندیشمندان علوم تجربی و فلاسفه را بر آن داشت که با یک نوع رویکرد تقلیل‌گرایانه تنها علم معتبر را، علوم تجربی قلمداد کنند ... علم در اصطلاح پوزیتیویست [اثبات‌گرایی] عبارت است از «مجموعه قضایای کلی حاصل از کاوش‌ها و داده‌های حسی»^۱.

« پوزیتیویست‌ها پس از پوچ‌انگاری و مهم‌ل‌تلقی کردن متافیزیک [یا فلسفه اولی، علمی که از احوال موجود مطلق بحث می‌کند قبل از آنکه موصوف به مادی و غیر مادی شود] در یک بن‌بست جدی در مواجهه با معرفت‌شناسی، منطق و ریاضیات قرار گرفتند. این گروه از پذیرش اعتبار این علوم و کاربرد آنها ناگزیر بودند. بدیهی است که ماهیت داده‌های این علوم با علوم تجربی و شیوه تحقیق در آنها با روش پژوهش در علوم طبیعی به طور کامل متفاوت است. به این ترتیب، پوزیتیویست‌ها با وجود نفی اعتبار فلسفه به مفهوم متافیزیک و فلسفه اولی، اصطلاح فلسفه را در معنای جدیدی به کار بردند که در واقع، شامل همه علوم غیر تجربی به استثنای فلسفه اولی است. این اصطلاح با وجود ابطال نظریه پوزیتیویست‌ها از جانب سایر متفکران، به صورت یک اصطلاح رایج در حوزه متفکران و اندیشمندان به ویژه تجربه‌گرایان رواج پیدا کرد... به این ترتیب هر نوع فعالیت عقلانی و فراتجربی در معنای عام و گسترده خود، فلسفه نامیده می‌شود^۲.

^۱- همان، ص ۳۲

^۲- همان، ص ۳۶

۱-۱-۸- نتایج مفهوم شناسی علم (مطلق) و علوم (خاص) برادامه گام اول یا نظم حاکم

بر گام اول تحقیق

بیان شد که علم به معنای مطلق مفهومی کلی است که مصادیق آن صورت‌های ذهنی از واقعیات می‌باشد که طبق منطق و روش مورد قبول و قابل اثبات و انتقال به دیگران حاصل آمده است. علوم خاص نیز مفاهیمی کلی هستند که مصادیق آن مجموعه دانش‌هایی می‌باشد که علاوه بر آنکه ویژگی علم به معنای مطلق آن را یدک می‌کشند به علت سایر ویژگی‌های مشترکشان و فصولشان از علوم دیگر، در طبقات مخصوص به خود جای می‌گیرند. به طور مثال علم شیمی یک مفهوم کلی است که در سه عرصه وجودی، ذهن، واقعیت [طبیعت] و کتابهای شیمی تجلی یافته است. این سوال که چگونه می‌توان مفهوم کلی یک دانش خاص را به شخصی که از آن آگاهی ندارد انتقال داد؟ و اینکه چگونه یک مفهوم کلی جدید با نام یک دانش در عمل در جامعه انسانی و بخصوص آکادمی‌های علم شکل می‌گیرد؟ و اینکه چگونه عقلاً می‌توان از ضرورت تأسیس یک دانش جدید سخن گفت؟ سه سوال هستند که ممکن است یک جواب مشترک داشته باشند اما سه روش متفاوت برای پاسخ به آنها بایستی به کار گرفته شود.

برای بیان تعریف و ماهیت یک علم خاص بایستی به قواعد منطقی و معرفت شناسی مراجعه کرد. به طور مثال منطق کلاسیک حکم می‌کند که اگر جنس قریب و فصل قریب آن دانش خاص را ذکر کنید از آن تعریفی تام ارائه کرده‌اید. البته چگونگی یافتن جنس قریب و فصل قریب یک مفهوم کلی، خود مسئله‌ای دیگر است که در فصل هشتم با عنوان «چگونگی بحث از ماهیت علوم» به آن پرداخته شده است.

برای پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه چگونه یک مفهوم کلی جدید از یک دانش خاص و نو در جامعه انسانی شکل می‌گیرد بایستی به تاریخ علوم مراجعه کرد و زمینه‌های شکل‌گیری دانش‌های جدید را از بعد فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی بررسی کرد. در فصل هفتم با این رویکرد به بررسی علت تولد و حدوث علمی جدید پرداخته شده است.

این سوال که چگونه عقلاً و منطقاً می‌توان از ضرورت ایجاد دانش‌ها سخن گفت، فی نفسه روش منطقی و فلسفی را برای پاسخ‌گویی مطالبه می‌کند. می‌توان گفت که فصول دوم تا ششم عهده‌دار پاسخ‌گویی به آن است. نظم منطقی در گام اول تحقیق را می‌توان بصورتی

دیگر توضیح داد . می دانیم مسئله اساسی گام اول همانطور که در عنوان آن مشخص است ، چگونگی بحث از وجود و ماهیت علوم در فلسفه علم است . جهت دستیابی به این هدف سوال اساسی بالا به سوالات جزئی تر تقسیم شده است . بطور منطقی از همان ابتدا بحث از وجود و بحث از ماهیت علوم از یکدیگر تفکیک شده است . «چگونگی بحث از وجود علوم» تحت همین عنوان در فصل پنجم بحث شده است چرا که منطقا نمیتوان با ذهن خالی از «مفهوم شناسی علم و علوم» «دیدگاهی فراگیر از دانش ، انسان و جهان» ، «علت گوناگونی علوم» و «ارتباط بین علوم گوناگون» به بحث درباره ی وجود یا عدم وجود علوم پرداخت . سوال دیگر که از بحث وجود علوم استخراج شده است «علت فلسفی تولد و حدوث علوم» میباشد زیرا علومی که اکنون وجود دارند بالاخره زمانی حدوث فلسفی یافته اند و منطقا اثبات وجود آن علوم و بیان علت فلسفی وجود آنها دو رویه یک سکه می باشد . «علت تولد و حدوث علمی جدید (رویکرد فلسفی)» عنوان فصل ششم است که نظریه پردازی در آن با توجه به یافته ها و پیش فرضهای پنج فصل اول صورت گرفته است . سوال دیگری که در بحث وجود علوم انتزاع شده است «علت انسانی و اجتماعی تولد و حدوث علوم است .» چرا که منطقا این انسانها هستند که علم را تولید می کنند و نه علت فلسفی تولد علوم . «چگونگی بحث از ماهیت علوم» در فصل آخر آمده است چرا که در بیان ماهیت علوم مولفه هایی مانند علت فلسفی و اجتماعی تولد آنها و ارتباط آنها با سایر علوم و ... مطرح می باشد که بایستی از قبل مشخص شده باشند .

۱-۲- فصل دوم: دیدگاهی فراگیر از دانش، انسان و جهان

۱-۲-۱- چرا نیازمند به نظریه ای فراگیر از دانش، انسان و جهان هستیم

اصولاً پرسش از دلیل عقلی و منطقی یا معرفت شناسانه از ایجاد دانشها، این پیش فرض را در بر دارد که «برای حدوث و ایجاد دانشها می توان دلیل فلسفی اقامه کرد»؛ اما آیا این پیش فرض صحیح است؟ آیا می توان برای ایجاد دانشها دلیل اقامه کرد؟ یا بر خلاف این پیش فرض می توان گفت که حدوث و بروز یک علم خاص نه یک امر ضروری و تکوینی بلکه امری اعتباری است و بستگی به انتخاب و قرارداد انسانها دارد. پاسخ به این پرسش ها علاوه بر آنکه نیازمند به مفهوم شناسی علم به معنای مطلق علم و علوم خاص دارد بستگی به دیدگاه فراگیر نظریه پرداز نسبت به دانش، انسان و جهان دارد.

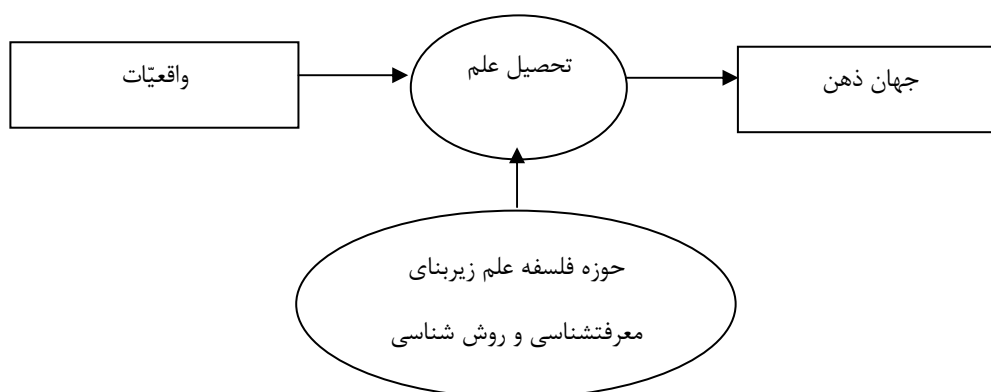
۱-۲-۲- چگونگی دستیابی به دیدگاهی فراگیر از دانش انسان و جهان

در بخش قبلی اشاره شد که تعریف مطلق علم ناظر به علم حصولی است و علم حصولی عبارت است از ساختن جهانی ذهنی از جهان واقعی با استفاده از قواعد منطقی و عقلی مورد قبول به طوری که قابل اثبات و انتقال به دیگران باشد. در این تعریف از نگاه هستی شناسی می توان دو حوزه مستقل را بلافاصله متمایز کرد که یکی جهان واقعیات است و دیگری جهان ذهن و معلومات انسان است. با تأمل و دقتی فراتر مشاهده می شود که تعاملی که انسان با واقعیات و جهان ذهن خود برقرار می کند توسط کانالی ایجاد می شود که ابزارهای آن حواس پنج گانه و عقل سلیم انسان و زیربنای آن تئوریهای معرفت شناسانه و روش شناسانه مورد پذیرش جامعه انسانی [یا به عبارت اختصاصی تر جامعه آکادمیک] است.

با بسط و گسترش فلسفه علم و معرفت شناسی و ظهور و بروز مکاتب مختلف در این زمینه، مناسب است که در دیدگاه فراگیر نسبت به «دانش، انسان و جهان»، مقوله و حوزه مستقلی را برای زیربنای معرفت شناسی و فلسفه علم و روش شناسی دانشمند در نظر بگیریم که از آن برای تحصیل علم [یا ذهنی کردن واقعیات] استفاده می شود. می توان به اختصار این حوزه را حوزه فلسفه علم نام نهاد چرا که شامل علوم درجه دوم [علم به علم] می باشد. ولی باید توجه داشت که از نگاه هستی شناسی هنوز قسمتی از جهان ذهن و نفس انسانی است.

جهت تسهیل مطالب می‌توان این سه حوزه مستقل را که در تعامل واقعیات و جهان ذهن جهت تحصیل علم توسط انسان مطرح است به صورت زیر نشان داد.

«مدل فراگیر از دانش انسان و جهان برای تحصیل علم»

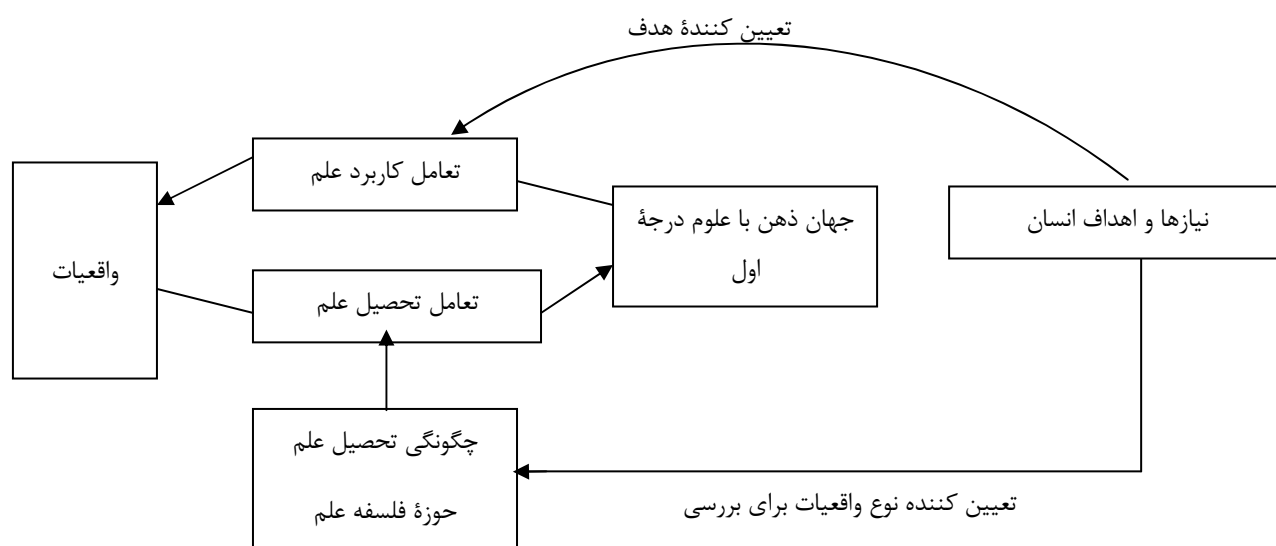


آنچه که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که تعامل و ارتباط جهان ذهن و واقعیات توسط انسان در جهت ذهنی کردن واقعیات است. به عبارت دیگر تغییر و اثرگذاری از واقعیات به سمت جهان ذهن است. در نگاهی معرفت شناسانه و بر اساس ادعای مکاتب فلسفه علم بایستی جهان ذهن با جهان واقع تطابق یابد تا بتوانیم جهان ذهن خود را اعتبار علمی دهیم. اما با نگاهی بازتر و فراگیرتر به دانش، انسان و واقعیات، می‌توان زاویه و بعد دیگری از تعامل انسان در جهان ذهن و جهان واقع مشاهده کرد و آن تغییراتی است که انسان با استفاده از جهان ذهن در جهان واقع ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر تعاملی است که انسان از جهان ذهن به طرف واقعیات برقرار می‌سازد. این تعامل در حقیقت استفاده انسان از دانش یا هدف عملی و کاربردی علوم می‌باشد. می‌توان به اختصار نام این تعامل را «کاربرد علم» در نظر گرفت و تعامل قبلی را «تحصیل علم» نام نهاد. در تعامل تحصیل علم مشاهده شد که تعیین کننده و تنظیم کننده این تعامل «حوزه فلسفه علم» است. در تعامل «کاربرد علم» می‌توان عامل تعیین کننده را که بی‌درنگ قابل تشخیص است نیاز انسان و نیاز جامعه انسانی برای تغییر در واقعیات در نظر گرفت. نیاز انسانها اهدافی را مشخص می‌کند که برای رسیدن به آنها طرح‌ها و نظام‌هایی تهیه می‌شود و با استفاده از این طرح‌ها و نظام‌ها، واقعیات تغییر و چیش دوباره می‌یابد تا آن اهداف را تأمین کنند. باید متذکر شد که عوامل نیاز انسانی در تعامل «تحصیل علم» نیز نقش دارد اما تعیین کننده

روش تحصیل نیست بلکه تعیین کننده آن است که چه ابعاد و مقوله‌هایی از واقعیات جهت تحصیل علم انتخاب شود. این موضوع در فصل هفتم با عنوان علل حدوث علمی جدید با رویکرد انسانی و اجتماعی بررسی خواهد شد.

بنابراین در دیدگاه فراگیر از دانش انسان و جهان می‌توان تعامل «کاربرد علم» و عامل تعیین کننده آن که اهداف ناشی از نیازهای انسان است را اضافه نمود و مدل تئوریک خود را به صورتی که در شکل زیر آمده است، گسترش داد:

«مدل فراگیر از دانش انسان و جهان برای تحصیل و کاربرد علم»



استفاده کاربردی علوم با توجه به موضوعاتی که در جهان واقعیت قرار است تغییر و تبدیل در آنها ایجاد شود به دو شاخه کاملاً مجزا قابل تقسیم است:

الف) مادیات: در رابطه با این موضوعات به ترتیب زیر عمل می‌شود:

۱- هدفی مادی که مورد نیاز انسانها است تعیین می‌شود.

۲- از دانش قبلی یا جهان ذهنی قبلی در باره طبیعت و مادیات استفاده می‌شود تا نظام و سیستمی طراحی شود که آن هدف را تأمین کند. خلاقیت و نوآوری عنصر تعیین کننده در این مرحله است.

۳- طرح به مرحله اجرا می‌رسد به طوری که پدیده‌های مادی بر اساس طرح و نظام ارائه شده تغییر یافته و چینش دوباره می‌یابند تا مجموعه‌ای که هدف را تأمین می‌کند، عیناً ایجاد شود.

مراحل سه گانه ذکر شده بالا در حقیقت فرآیند خلق و ایجاد فن آوری یا تکنولوژی است. لازم است اشاره شود، بر اساس آنچه در فلسفه تکنولوژی مطرح است، درست است که علم به طبیعت و ماده، پیش نیاز پیدایش تکنولوژی می باشد؛ اما از طرفی می توان اظهار داشت که تکنولوژی نیز از آنجا که ابزارهای شناسایی طبیعت را در اختیار ما می نهد [مثلاً تلسکوپ هابل] خود به طریقی پیش نیاز علم است.

«می گویند تکنولوژی جدید به طور قابل قیاسی با همه تکنولوژی های قدیم تفاوت دارد، چون بر فیزیک جدید همچون علمی دقیقه استوار است. در حالی که اکنون به گونه روشنتری معلوم شده است که عکس آن هم صادق است: فیزیک جدید، به عنوان علمی آزمایشی به دستگاههای تکنیکی و به پیشرفت در ساخت این دستگاهها متکی است. بیان این رابطه متقابل میان تکنولوژی و علم امری صحیح است.»

ب) پدیده های انسانی و اجتماعی: در رابطه با این موضوعات نیز دقیقاً همانند آنچه در باره تکنولوژی گفته شد عمل می شود، فقط موضوع متفاوت است.

۱- هدفی انسانی و اجتماعی یا حتی مادی تعریف می شود.

۲- از دانش قبلی یا جهان ذهنی که در باره پدیده های انسانی و اجتماعی وجود دارد استفاده می شود تا نظام و سیستمی طراحی شود که آن هدف را تأمین کند.

۳- طرح به مرحله اجرا می رسد به طوری که پدیده های انسانی و اجتماعی بر اساس طرح و نظام ارائه شده، تغییر یافته و چینش دوباره می یابند تا هدف اولیه تأمین شود.

مراحل سه گانه بالا همان است که منجر به تأسیس یا تغییر در نظام های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی می شود. در سطح خردتر می توان گفت که تئوریهای مدیریت و سازماندهی تدوین می یابد.

به نظر می رسد، همانطور که در فلسفه تکنولوژی ارتباط متقابل و دو سویه میان علم و تکنولوژی مطرح است می توان میان علم و تئوری نظامها [علوم اعتباری انسانی] نیز این ارتباط دوسویه را مطرح کرد.

یعنی علم از یک طرف پیش نیاز طراحی نظام های انسانی است و از طرف دیگر نظام های انسانی خود تعیین کننده دستیابی به علم است.

۱-۲-۳- تقسیم علم به علوم حقیقی و علوم اعتباری^۱

آنچه که اکنون بایستی توضیح داده شود چگونگی تقسیم علم به علوم حقیقی و علوم اعتباری در نظریه فراگیر این فصل است.

علوم حقیقی ماحصل تلاش انسان برای ذهنی کردن حقایق تکوینی و طبیعی است اما علوم اعتباری سیستم و نظامی از بایدها و نبایدها برای پدیده‌های جهان، در راستای رسیدن به یک هدف خاص است که توسط انسانها تنظیم و تکوین یافته است. این اعتبارات هم در مادیات و هم در جامعه انسانی قابل ارائه است. همانطور که نشان داده شد استفاده کاربردی علوم، بر روی موضوعات «مادی» یا «انسانی» و «اجتماعی» قابل ارائه است. همین طراحی نظری برای چینش واقعیات «مادی» یا «انسانی» و «اجتماعی» است که منجر به پیدایش علوم اعتباری می‌شود.

برای راحتی بحث می‌توان علوم اعتباری را با توجه به موضوعشان به دو بخش علوم اعتباری مادی [یا تکنولوژی] و علوم اعتباری انسانی تقسیم کرد. علوم اعتباری انسانی به دو دسته طبیعی و مصنوعی قابل تقسیم است. «علوم اعتباری انسانی طبیعی» مربوط به موضوعاتی است که بدون هدفگذاری و برنامه ریزی مرکزی و در نتیجه رفتار و تصمیمات طبیعی انسان در روند تاریخ ایجاد شده اند. مانند نوع نظام پولی یا نوع نظام مالکیت در جوامع ابتدایی. کلیه روابطی که در اقتصاد بعنوان نظام یا روابط طبیعی اقتصاد معروف است؛ مربوط به علوم اعتباری طبیعی میباشد. مانند: قوانین عرضه و تقاضا و یا قانون مقداری پول این قوانین از آنجا که وابسته به اختیار انسان هستند. و جبری و تکوینی نمیشوند بنابراین علم به آنها علم اعتباری است «علوم اعتباری انسانی مصنوعی» مربوط به موضوعاتی هستند که حاصل برنامه ریزی و هدفگذاری مرکزی و تلاشی سازمان دهنده می باشند مانند نوع نظام حکومتی یا نظام روابط مالکیت توسط یک مکتب اقتصادی مثلا سوسیالیست.

علوم اعتباری مصنوعی با توجه به تحقق یا عدم تحقق آنها در واقعیت به دو طبقه زیر تقسیم می‌شود:

^۱ تعریف علم حقیقی و اعتباری در بخش ۱-۱-۶ «مقید کردن علم به گزاره های حقیقی» بیان شده است. علم اعتباری، علمی است که رابطه بیان شده در آن اجباری و تکوینی نیست بلکه بستگی به اراده و انتخاب انسان دارد. رجوع شود به صفحه ۴۳. در بخش ۲-۳ علوم اعتباری به دوبرخ علم اعتباری طبیعی و علم اعتباری مصنوعی تقسیم شده است. رجوع شود به صفحه ۱۶۹

۱-۲-۴- علم اعتباری دسته اول

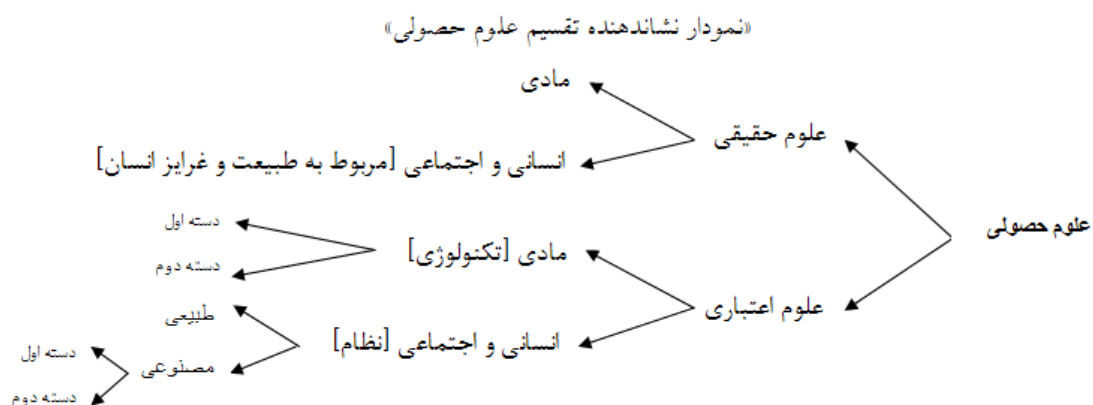
در اینجا علم اعتباری هنوز در واقعیت تحقق نیافته است. با توجه به هدفی که انتخاب شده است سعی در چینش نظامی ذهنی داریم و سپس آن نظام یا تکنولوژی ذهنی [یا روی کاغذ را] در واقعیت اجرا می‌کنیم تا تکوین یابد. علوم اعتباری دسته اول حاصل خلاقیت انسان جهت دستیابی به هدفی معین است ولی هنوز اجرا نشده است.

به طور مثال نظام سیاسی جمهوری اسلامی قبل از انقلاب نوعی علم اعتباری درجه اول در حوزه علوم انسانی است و یا یک نظام زبانی به منظور امنیت تبادل اطلاعات یا نظام موجود در یک اتومبیل که هنوز ساخته نشده است. همگی علوم اعتباری دسته اول هستند.

۱-۲-۵- علم اعتباری دسته دوم

در اینجا علوم اعتباری قبلاً در خارج تحقق یافته است. به طور مثال نظام حقوقی اسلام یا یک نظام زبانی مانند زبان انگلیسی [در حوزه انسان و اجتماع] و یا نظام یک نیروگاه هسته‌ای [در حوزه مادیات] را مورد توجه قرار می‌دهیم و سعی در فهم و ذهنی کردن [یا مکتوب کردن] آن داریم. وجه ممیزه اصلی در علم حقیقی و علم اعتباری همان عنصر تکوین یا عدم تکوین [اعتبار یا قرارداد] است. یعنی علوم حقیقی در باره پدیده‌ها و روابطی بحث می‌کند که اجباری، تکوینی یا طبیعی است و اختیار انسان در آن دخیل نیست مانند ریاضیات، ستاره شناسی، منطق و ... اما علوم اعتباری مربوط به پدیده‌ها و اموری است که اختیار و انتخاب و قرارداد انسانها در آن دخیل است مانند زبانشناسی و مدیریت و نظام های فرهنگی [در علوم انسانی] و انواع فن‌آورها در علوم اعتباری مادی.

[به طور خلاصه می‌توان در دیدگاهی فراگیر از انسان و جهان و علم که در این فصل ارائه شد].
مجموعه علوم حصولی را به صورت زیر دسته‌بندی کرد.



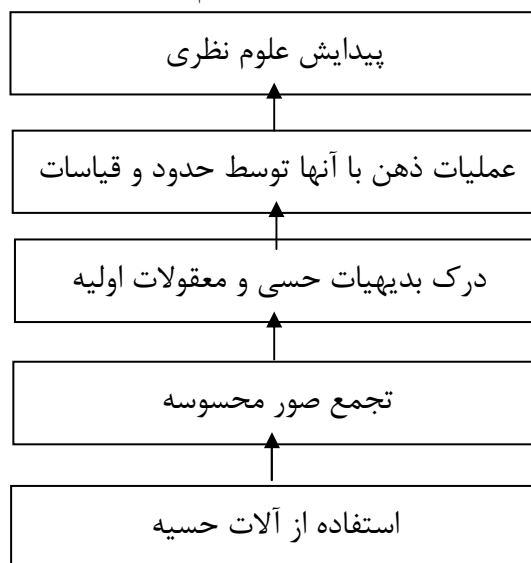
۱-۳- فصل سوم: علت گونا گونی در علوم

مقدمه:

مسئله ای که در این فصل به آن می پردازیم، علت کثرت در علم است. کثرت در علم به سه معنا قابل ارزیابی و تفسیر است. یکی چگونگی ازدیاد و اضافه شدن دانش در ذهن است و دوم به معنای تنوع و گوناگونی که در علوم مشاهده می شود و سوم به معنای نسبیت معرفت شناسانه در علم می باشد.

تفسیر کثرت به معنای چگونگی زیاد شدن علوم حصولی در ذهن انسان، چندان مورد بحث این فصل نیست. اما برای بخش ۱-۸-۱-ب که چگونگی شکل گیری ماهیات و مفاهیم بحث میشود همچنین بخش ۱-۵-۱ که چگونگی اثبات موضوعات علوم مورد بحث قرار میگیرد؛ استفاده خواهد شد. به طور خلاصه می توان گفت که ابتدا انسان با استفاده از آلات حسیه خودش به تجمع صور محسوسه جزئی در ذهن می پردازد و به این ترتیب راه را برای درک بدیهیات حسی و معقولات اولیه باز می کند، سپس با استفاده از این پیش نیازهای ذهنی، معقولات ثانویه را ادراک می کند.^۱

« نمودار نشاندهنده چگونگی کثرت علوم به معنی ازدیاد دانش در ذهن »



۱ - رجوع شود به فصل اول کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم مطهری .

کثرت به معنای تنوع و گوناگونی علوم حصولی بایستی مورد بحث قرار گیرد. برای توضیح این کثرت ابتدا مستقیماً سخن علامه طباطبائی را در رساله برهان ایشان ذکر می کنیم و به بررسی آن می پردازیم. سپس به بیان مستقیم دیدگاه ابن سینا در کتاب برهان از « شفاء » می پردازیم و در آخر با استفاده از دیدگاه فراگیری که در باره دانش ، انسان و جهان در فصل قبل ارائه کردیم. به بیان ریشه ای سه نظریه که در باره گوناگونی و کثرت در علوم مطرح است می پردازیم. کثرت به معنای سوم ، یعنی نسبت معرفتشناسانه را در ذیل مباحث مربوط به گوناگونی علوم بیان کرده ایم. یعنی نسبت یا کثرت معرفت شناسانه به عنوان یک نظریه در گوناگونی علم به معنای عمومی آن مورد بررسی قرار گرفته است.

۱-۳-۱- تقریرات علامه طباطبائی در باره علت گوناگونی علوم

« همانطور که گفته اند، کثرت حاصل در علوم ناشی از علم به ما به الاشتراک علوم و توجه به ما به الامتیاز آنهاست. دلیل این امر اینکه روشن است که این کثرت امری تدریجی و سه قسم است: اول کثرت حواس، و دوم کثرت عددی و این کثرت از طریق کثرت احساس حاصل می شود؛ مثل حصول صورت زید نزد حس در دفعات کثیر و سوم کثرت ناشی از متعلق یک حس واحد و مانند آن، مثل کثرت محسوس در زید دیده شده، زیرا زید دارای اعضای کثیر، احوال، رنگ و مقدار و غیره است.

این قسم از کثرت جز از طریق توجه به ما به الامتیاز حاصل نمی شود، اما این که این امر موجب تعدد و کثرت است، ضروری یا نزدیک به ضروری است. و این که کثرت ناشی از توجه به ما به الامتیاز است. به این دلیل است که کثرت چیزی جز تمیز هر یک از آحاد از دیگری نیست، یعنی ناشی از این علم است که آن همان است و غیر خودش نیست؛ پس علم به آحاد از آن جهت که آحاد است به تعداد آحاد کثرت پیدا می کند.^۱

در پاراگراف بالا، علامه گوناگونی دانش آدمی را ناشی از موارد زیر می داند:

۱. گوناگونی حواس: زیرا گوناگونی حواس باعث علوم گوناگونی با توجه به نوع حواسی که در کسب آن به کار رفته است، می شود مثل تمایز بین یافته های دیداری و شنیداری ما از جهان.

۱ - علامه سید محمد حسین طباطبائی ، برهان ، ترجمه، تصحیح و تعلیق مهدی قوام صفری ، صفحه ۳۸.

۲. **گوناگونی عددی:** یعنی گوناگونی ناشی از توجهات مکرر به یک موضوع. به نظر

می رسد که گوناگونی عددی را نمی توان گوناگونی حقیقی در نظر گرفت.

۳. **گوناگونی موضوع:** یعنی تنوع و گوناگونی دانش آدمی ناشی از گوناگونی و کثرت در مدرکات [موضوعات] است حتی اگر با یک حس واحد به آنها توجه کنیم.

آنچه که علامه به عنوان کثرت در علوم ناشی از کثرت حواس آورده است می توان به نظریه گوناگونی و کثرت ناشی از روش شناخت تأمیم داد. یعنی نظریه ای که می گوید کثرت و گوناگونی در علوم ناشی از کثرت و گوناگونی روش شناخت است.

۱-۳-۲-تقریرات ابن سینا درباره علت گوناگونی علوم

« می گوئیم اختلاف علوم حقیقی^۱ به سبب [اختلاف] موضوعات آنهاست و این به سبب یا اختلاف موضوعات است، یا اختلاف یک موضوع واجد^۲ »

ابن سینا در ادامه توضیح می دهد که اختلاف بین موضوعات علوم به سه صورت «تباین»، «عموم و خصوص مطلق» و «عموم و خصوص من وجه» قابل طرح است.

در فصل «ارتباط بین علوم گوناگون» ارتباط موضوعی میان علوم مورد بحث قرار گرفته است و در فصل «چگونگی بحث از وجود علوم» این نسب اربعه، چارچوب نظریه پردازی برای توضیح وجود و عدم وجود یک علم به معنای وجود و عدم وجود موضوع یک علم می باشد.

ابن سینا معتقد است که نوع نگاه و توجه ما به یک موضوع واحد می تواند در تمایز علوم مختلف دخیل باشد زیرا ما می توانیم به یک موضوع به طور مطلق نگاه کنیم و یا اینکه از جهت مشروط کردن موضوع به یک معنای اضافه بدون آنکه آن معنا فصل منوع موضوع باشد، به موضوع نگاه کنیم و عوارض ذاتی موضوع را از این جهت طلب کنیم. اما همه این گوناگونیهای حاصل در علم، به طور مستقیم ناشی از گوناگونی موضوع می باشد.

۱ - منظور از علوم حقیقی همان است که در فصل قبل در تقسیم علوم به حقیقی و اعتباری بیان شد. علوم حقیقی مثل ریاضی در علوم عقلی و طب در علوم طبیعی.

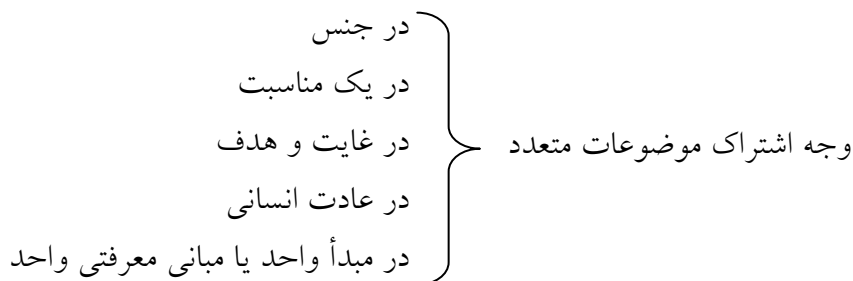
۲ - ابن سینا، قسمت برهان از کتاب شفا، ترجمه مهدی قوام صفری با عنوان «برهان شفا»، صفحه ۲۰۶

ابن سینا در فصل ششم برهان، علوم مختلف را از لحاظ تعدد موضوعات آنها دسته بندی می کند.

« گاهی علم دارای موضوع مفرد است مثل عدد برای علم حساب و گاهی غیر مفرد است و در حقیقت دارای موضوعات کثیری است که در چیزی اشتراک دارند و این چند صورت دارد، یا در جنسی مشترکند که به آنها وحدت می بخشد، مانند اشتراک خط، سطح و جسم در یک جنس وحدت بخش که همان مقدار است. و یا در مناسبتی که آنها را به هم متصل می کند اتحاد می یابند مانند اشتراک نقطه و خط و سطح و جسم که نسبت اولی به دومی مثل نسبت دومی به سومی و نسبت سومی به چهارمی است و یا در غایت واحدی اشتراک دارند، مانند موضوعات علم طب - مانند ارکان و مزاج ها و اخلاط و اعضاء و قوه و افعال - اگر این امور به عنوان موضوعات علم طب اخذ شوند به منزله اجزای موضوع واحد؛ زیرا در نسبت به صحت مشترکند و مانند موضوعات علم اخلاق در اشتراک و نسبت به عادت یا در مبدأ واحدی اشتراک دارند مانند اشتراک موضوعات علم کلام، که در نسبت به مبدأ واحد که اطاعت از شریعت یا الهی بودن است اشتراک دارند»¹.

ابن سینا در پاراگراف بالا جهت اشتراک یا جهت وحدت بخش موضوعات متعدد بعضی علوم را محصور و محدود نمی داند؛ بلکه وجه اشتراک را به صورت مطلق در نظر می گیرد و سپس مصادیق این وجه اشتراک را برای بعضی از علوم که موضوعات متعدد دارند بیان می کند.

باید توجه کرد که ابن سینا با نگاه به علمی که در زمان وی موضوعات متعدد داشته اند، به حالت تجربی در می یابد که هر یک از آن علوم، حاوی عنصری وحدت بخش برای موضوعات متعدد خود هستند.



اما منطقاً چنین می توان توضیح داد. از آنجا که نظریه می گوید :

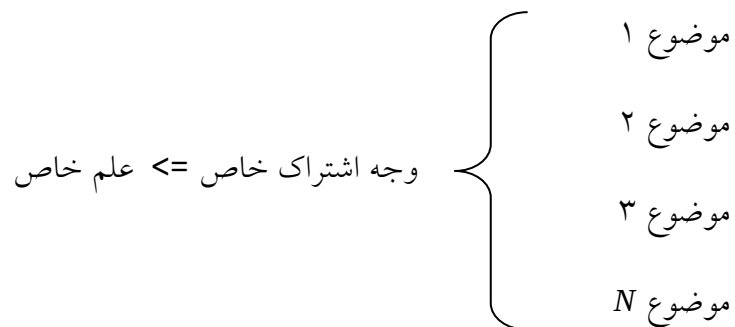
¹ همان، صفحه 198

موضوع خاص = علم خاص

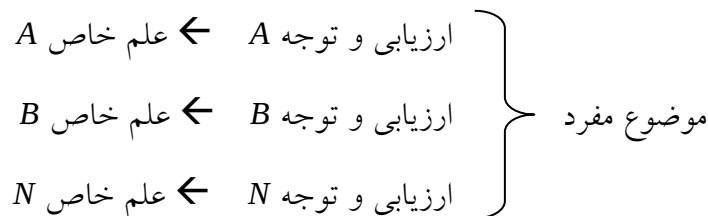
حال اگر موضوع مفرد باشد منطقاً اشکالی در نتیجه گیری بالا به وجود نمی آید.

موضوع مفرد خاص = علم خاص

اما اگر موضوعات متعدد داشته باشیم برای اینکه همه آنها زیر چتر یک علم خاص قرار گیرد بایستی یک عنصر وحدت بخش را لحاظ کنیم.



همچنین یک موضوع مفرد می تواند از حیثیت های مختلفی که مورد ارزیابی و توجه قرار می گیرد نیز منشأ علوم مختلف شود.



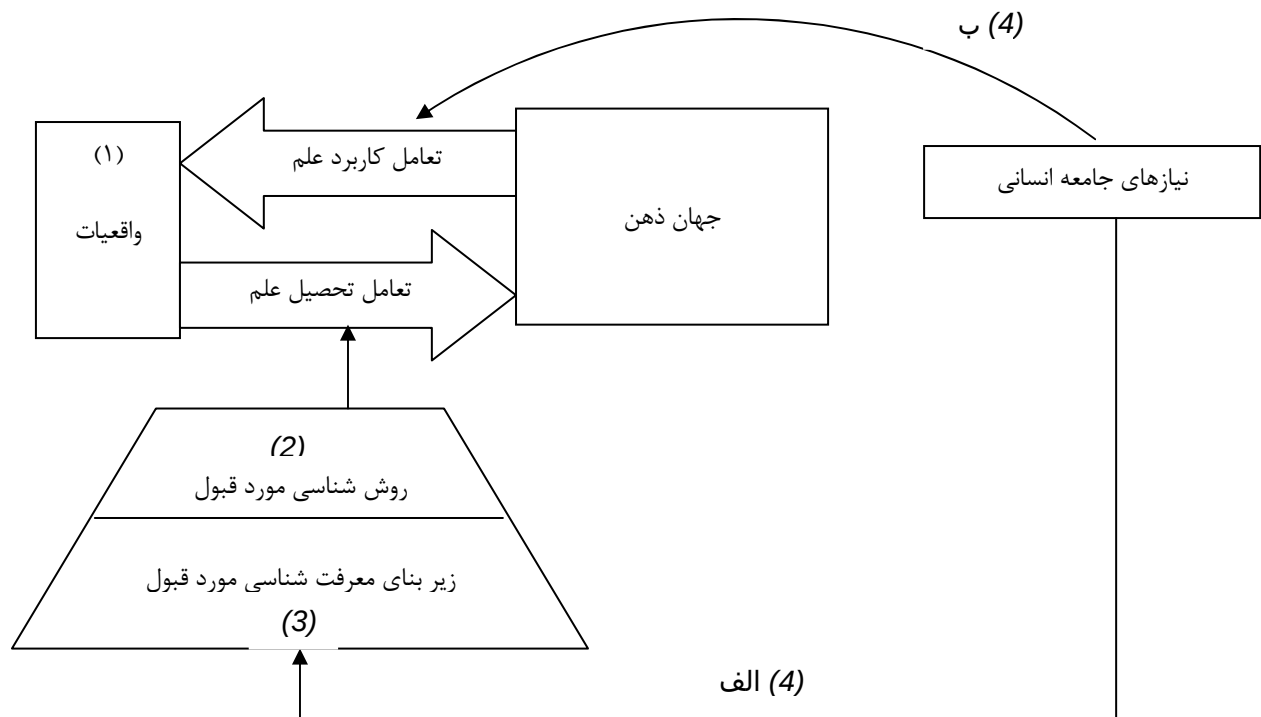
نکته دیگر در معرفت شناسی ابن سینا آن است که وی به طور ضمنی معتقد است که هدف و غایت نیز که به عنوان وجه مشترک برای موضوعات یک علم مطرح است [صحت غایتی برای علم طب] می تواند ملاک تمایز علوم مختلف تلقی شود. همچنین می توان گفت که ابن سینا دست نظریه پرداز فلسفه علم را از این جنبه که تمایز روش را ملاک تمایز یک علم لحاظ کند، باز می گذارد. زیرا که روش از یک طرف می تواند به عنوان وجه اشتراک برای موضوعات متعدد در نظر گرفته شود و هم می تواند حیثیت های متمایز برای بررسی یک موضوع واحد را ارائه کند و به این ترتیب از یک موضوع واحد، چندین نوع دانش را اقامه کند.

۱-۳-۳- تبیین گوناگونی علوم با استفاده از دیدگاهی فراگیر از علم، انسان و

جهان

پس از ارائه نظریات پیشین، اکنون با استفاده از دیدگاه فراگیری که از علم، انسان و جهان در فصل قبل ارائه شد، انواع گوناگونی هایی که در دانش حصولی انسان قابل رویداد است را تبیین می کنیم. در مدل فراگیر فصل دوم، نشان داده شد که انسان دو تعامل بنیادی میان جهان ذهن و جهان واقعیات برقرار می کند. یکی تعامل «کسب علم» و دیگری تعامل «کاربرد علم». تعامل «کسب علم» تحت هدایت دو عامل است. یکی زیربنای معرفت شناسانه و روش شناسانه ای که دانشمندان به آن معتقدند و دیگر نیازهای جامعه انسانی که تعیین کننده موضوعات برای شناخت یا نوع پژوهش بر روی موضوع واحد است. تعامل «کاربرد علم» که منشاء علوم اعتباری دسته اول است به طور مستقیم تحت تأثیر نیازهای جامعه انسانی می باشد.

مدل را می توان به صورت زیر ارائه کرد و سپس خاستگاه گوناگونی و تطوّر در علوم را در آن نشان داد. که با شماره مشخص شده است.
تعیین کننده هدف علوم اعتباری



تعیین کننده موضوعات برای شناخت یا نوع پژوهش در موضوع واحد

۱ - خاستگاه واقعیات یا جهان خارج از ذهن برای گوناگونی علوم

به دلیل آنکه واقعیات و دنیای خارج از ذهن با تکثر و گوناگونی همراه است بالتبع علم حصولی یا دنیای ذهن ما نیز تکثر و گوناگونی دارد. یعنی در دنیای خارج موضوعات مختلف مشاهده می شود. بنابراین در جهان ذهن نیز علوم حصولی هر کدام در دایره موضوع خود طبقه بندی شده اند و گوناگونی دارند. همچنین می توان گفت از آنجا که حتی یک موضوع واحد ابعاد و اعراض گوناگونی دارد، هر یک از این ابعاد و اعراض می تواند منطقی را برای قرارداد انسانها مبنی بر ایجاد یک دانش برای بررسی آن عارضه ایجاد کند.

همانطور که توضیح آن داده شد صاحب نظران در این زمینه به تمایز علوم به علت تمایز موضوعات تأکید کرده اند و بر آن توافق دارند.

نکته دیگری که بایستی در بحث تمایز موضوعات علوم مطرح شود، مربوط به موضوع علوم انسانی است.

انسان و جوامع انسانی، گوناگونی و تطوّر دارند، حتی دو انسان مربوط به یک خانواده، رفتار مشابه ندارند. اگر معتقد باشیم گوناگونی افراد و جوامع انسانی دلیلی منطقی برای گوناگونی موضوع علوم انسانی فراهم می کند. علوم انسانی می توانند به تعداد گوناگونی جوامع و افراد انسانی گوناگون پیدا کنند. مثلاً می توان گفت که اقتصاد اسلامی به این دلیل که موضوع آن انسانهای مسلمان هستند، از اقتصادی که برای جامعه لیبرال تدوین یافته است، متفاوت است.

۲ - خاستگاه روش کسب علم برای گوناگونی علوم

در روش ذهنی کردن واقعیات یا کسب علم حصولی نیز علی رغم استفاده از اصول بنیادین مشترک، گوناگونی و تفاوت در روشها وجود دارد. بنابراین علم حصولی به دلیل روش کسب دانش در باره موضوع می تواند تطوّر و گوناگونی پیدا کند. بطور مثال فلسفه نفس و فیزیولوژی آگاهی دو دانش مجزا از موضوعی واحد هستند. فلسفه نفس روش عقلی را برای تبیین آگاهی بکار میگیرد و پیش فرضهای مخصوص به خود را دارد ولی فیزیولوژی آگاهی روش تجربی را برای مطالعه نفس و آگاهی بکار میگیرد. شاید بتوان ستاره شناسی نور

مرئی و ستاره شناسی رادیویی را نیز برای تمایز دانش ها به علت تغییر روش به عنوان مثالی ارائه کرد. چرا که مشاهده می شود که هر دو علم تجربی هستند. اما نوع روشها متفاوت است و بنابراین نوع دانش در باره ستاره ها متفاوت خواهد بود در حالی که موضوع واحد است. نور مرئی و نور نامرئی هر دو اعراضی از ستاره ها هستند و می توان گفت که ستاره شناسی نور مرئی و ستاره شناسی رادیویی هر دو مربوط به علم ستاره شناسی است. اما نمی توان گفت که ستاره شناسی نور مرئی و ستاره شناسی رادیویی یکی است چرا که آنها در روش با یکدیگر متفاوتند و دانش های متفاوتی از ستاره به ما می دهند. همانطور که در تقریرات علامه طباطبائی آمده است استفاده از ابزارهای حسّی متفاوت برای شناخت یک موضوع واحد منجر به تنوع دانش ها در باره یک موضوع واحد است.

۳ - خاستگاه زیربنای معرفت شناسی یا فلسفی برای گوناگونی علوم

زیر بنای معرفت شناسی و فلسفی علوم می تواند به عنوان منشأ تفاوت علوم مختلف مطرح شود. گوناگونی ناشی از دیدگاه معرفت شناسی و فلسفی علم می تواند از دو بعد بررسی شود یکی علم به معنای مطلق آن و دیگری علم به معنای خاص یا علوم خاص.

الف: دگرگونی ناشی از دیدگاه معرفت شناسی و فلسفی بر روی مطلق علم:

نظریه ای در فلسفه علم مطرح است که مطابق با آن تغییرات دیدگاه فلسفی و هستی شناسی و معرفت شناسی دانشمندان باعث تغییرات علم به معنای مطلق آن می شود. به طور مثال دکتر مهدی گلشنی در کتاب «از علم سکولار تا علم دینی» و دکتر «خسرو باقری» در کتاب هویت علم دینی از این نظریه برای پیدایش علم دینی، جانبداری می کنند.

« اگر مطالعه طبیعت، جامعه و انسان در چهارچوب جهان بینی دینی (اسلامی) انجام گیرد، آن را علم دینی (اسلامی) می خوانیم و اگر فارغ از جهان بینی دینی صورت گیرد آن را علم سکولار می نامیم ». « اما ما معتقدیم که هم با بینش سکولار می توان در کار علمی موفق شد و هم با بینش الهی. اما تفاوت این دو گونه علم در دو جا ظاهر می شود:

الف - به هنگام ساختن نظریات جهانشمول (با استفاده از مفروضات متافیزیکی مختلف)

ب - در جهت گیری های کاربردی علوم^۱

« اینجانب (مهدی گلشنی) تعدادی سوالات در مورد رابطه علم و دین برای کثیری از عالمان علوم تجربی و فلاسفه و متألهان مسیحی و مسلمان در شرق و غرب عالم فرستادم ... یکی از سوالات در باره معنادار بودن علم دینی بود ... عده کثیری از پاسخ دهندگان علم دینی را علمی می دانستند که در بر دارنده متافیزیکی باشد که زیربنای تلقی دین از واقعیت است. این همان تعبیری است که در کتاب حاضر [از علم سکولار تا علم دینی] مطرح شده است.^۲»

« علم دینی معنایی موجه دارد که نه با هویت علم ناسازگار است و نه با هویت دین. در این معنا دین همچون معرفتی مقدم بر علم، منبع الهامی برای مفاهیم، فرضیه ها، مدل ها و سبک تبیین خواهد بود. هنگامی که فرضیه هایی از این دست که رنگ تعلق آنها به معرفت دینی آشکار است، از بوتۀ تجربه بگذرند، علمی دینی خواهیم داشت ... آوردن قید «دینی» پس از «علم»، لزوماً جولانگاهی برای «نسبیت گرایی معرفت شناختی» فراهم نمی آورد، بلکه حکایت از «نسبیت گرایی معرفتی» دارد که خون رگهای علم است و بدون آن، وضعیت کنونی علم و تعدد نظریه های موجود در رشته های علمی را نمی توان دریافت. «علم دینی» به هیچ وجه پدیده غریبی در علم نیست؛ همه نظریه های موجود در علوم انسانی، قیدی آشکار یا پنهان از منبعی غیر علمی به همراه دارند. البته «علم دینی» در صورت تحقق، در میان مباحث علمی زمان معاصر، پدیده جدیدی خواهد بود.^۳»

نوع دیگری از گوناگونی موجود در معنای مطلق علم [یا حتی معنای علم خاص] که ناشی از زیربنای معرفت شناسی و فلسفی علوم است را می توان با استفاده از مفهوم انقلاب در علم نشان داد. مفهوم انقلاب علمی که نخستین بار توسط تامس کوهن ارائه شد توسط آلن اف چالمرز چنین توضیح داده شده است. «فعالتهایی پراکنده و گوناگونی که قبل از تشکیل و تقدیم یک علم صورت می گیرد نهایتاً پس از اینکه به یک پارادایم مورد پذیرش جامعه ای علمی تبدیل شد، منتظم و هدفدار می گردد. پارادایم مشتمل است بر مفروضات

۱ - مهدی گلشنی، از علم سکولار تا علم دینی، صفحه ۲

۲ - همان، ص ۱۷۷

۳ - باقری، خسرو، هویت علم دینی، ص ۲۰۹

کلی نظری و قوانین و فنون کاربرد آنها که اعضای جامعه علمی خاصی آنها را بر می گیرند. پژوهشگران درون یک پارادایم، خواه مکانیک نیوتنی باشد، خواه علم ابعاد موجی، شیمی تحلیلی باشد یا هر چیز دیگر، به امری مشغولند که کوهن آن را علم عادی می نامد.

کوشش دانشمندان عادی برای تبیین و تطبیق رفتار برخی از چهره های مربوط به هم عالم طبیعت که به کمک نتایج آزمایش آشکار گردیده، پارادایم را تفصیل و توسعه می بخشد. آنها ضمن ابتکار ناگزیر مشکلاتی را تجربه خواهند کرد و با ابطالهای آشکاری مواجه خواهند شد. اگر مشکلاتی از آن نوع را نتوان فهم و رفع کرد، وضعیتی بحرانی به وجود خواهد آمد. بحران هنگامی مرتفع خواهد شد که پارادایم کاملاً جدیدی ظهور کند و مورد حمایت روز افزون دانشمندان واقع شود. تا اینکه پارادایم مسأله انگیز اولیه نهایتاً مطرود شود. این تحول گسسته یک انقلاب علمی را تشکیل می دهد تصویر کوهن از شیوه پیشرفت یک علم را می توان به وسیله طرح بی پایان زیر خلاصه کرد:

« پیش علم - علم عادی - بحران - انقلاب - علم عادی جدید - بحران جدید »^۱.

دکتر خسرو باقری توضیح می دهد که چگونه برخی از فیلسوفان علم از وقوع انقلاب علمی برای توضیح کثرت معرفت شناختی کلان استفاده می کنند. « قبول انقلاب در علم، هم زمان متضمن دو چیز است: وحدت معرفت شناختی کلان و کثرت معرفت شناختی بسیار کلان.

نکته اول یعنی وحدت معرفت شناختی کلان به این نحو در انقلاب علمی مستتر است که در انقلاب علمی، نه تنها نظریه های پیشین علمی واژگون می شود، بلکه به همراه آن پاره های دیگر معرفتی، اعم از فلسفی و غیر آن نیز واژگون می شود، زیرا در واقع این پاره های مختلف معرفتی، به هم متصل بوده اند یا به تعبیری که در عبارات یاد شده آمده، «علم واحد»ی وجود داشته است.

نکته دوم یعنی کثرت گرایی معرفت شناختی بسیار کلان، نیز در مفهوم انقلاب علمی نهفته است، زیرا در مقایسه دو علم با هم، دو دنیای معرفتی متفاوت و بلکه متباین ملاحظه می شود. به این ترتیب در نگاه بسیار کلان به سرزمین معرفتی بشر، شاهد جزایر معرفتی

۱ - آلن اف چالمرز، چیستی علم، درآمدی بر مکاتب علم شناسی فلسفی، صفحه ۱۰۸

منفک و متمایزی خواهیم بود که البته هر یک در درون خود، آمیزه پر پیچ و خمی از معرفت‌های علمی، فلسفی، دینی و نظیر آن است، چنان که هر جزیره‌ای با تمام اجزای خود به زیر آب می‌رود یا از آب سر بر می‌آورد... در قلمرو اندیشه کثرت گرایی حاکی از آن است که حق و صدق، گرانیگاه مطلق ندارد».^۱

در منطق و معرفت‌شناسی اسلامی، کثرت گرایی بدین معنا باطل است چرا که برای انسانها فطرت و عقل سلیم مشترکی لحاظ می‌شود، این فطرت مشترک منجر به آن می‌شود که به بدیهیات مشترکی اذعان و اعتراف کنند. به این ترتیب هر مدعی علمی بایستی ادعای خود را بر مبنای آن بدیهیات مشترک اثبات کند به این ترتیب که از آن بدیهیات آغاز کرده و اسلوب منطقی را به کار بگیرد تا به نتیجه منطقی مورد نظر خویش برسد، علوم طبیعی از بدیهیات حسی و تجربی استفاده می‌کند تا بتواند نظریه خود را اثبات کند. کثرتی که در علوم طبیعی مشاهده می‌شود ناشی از پیش فرض‌ها و نظریاتی است که مشاهدات تجربی هر دو را تأیید کرده‌اند. این به دلیل نقص در تئوریهاست زیرا هنوز نتوانسته‌اند نظریه‌ای وحدت بخش ارائه کنند که هر دو نظریه را در بر بگیرد. به طور مثال در فیزیک نیوتنی و فیزیک کوانتومی نظریات و پیش فرض‌ها هر کدام در جای خود تأییدپذیری تجربی و قدرت پیش‌بینی داشته‌اند اما هر دو نظریه وجوه مشترکی دارند و امروزه دانشمندان فیزیک مأموریت اصلی این دانش را ارائه نظریه‌ای وحدت بخش می‌دانند که بتواند چهار نیروی گرانش، الکترومغناطیس، هسته‌ای قوی و هسته‌ای ضعیف را در یک جا گردآورد و توصیف کند.^۲

اکنون کثرت گرایی توسط بسیاری از فیلسوفان علم در غرب مورد نقّادی قرار گرفته است که محور مشترک همه آنها توجه دادن ذهن کثرت‌گرایان به اصول مشترک مفهومی، زبانی و منطقی است که در هر نظام معرفتی موجود است.

« برخی کوشیده‌اند بیان کنند که حتی در بین کثرت‌گرایی تباینی کوهن، نوعی وحدت گرایی وجود دارد. این نکته در عنوان کتاب کوهن « ساختار انقلاب‌های علمی »، مورد ملاحظه قرار گرفته است. در حالی که در این عنوان، « انقلاب‌های علمی » به صورت جمع به کار رفته،

۱- باقری، خسرو، هویت علمی دینی، صفحه ۱۰۸.

۲- رجوع شود به کتاب « عالم استیون هاوکینگ » نوشته جان باسلو، صفحه ۱۷، ۱۸، ۱۹.

ساختار به صورت مفرد آمده است... واژه مفرد «ساختار» نشانه آن است که همه این انقلابها ساختار واحدی دارند و از «تنش اساسی» واحدی سرچشمه می گیرند... این حاکی از قائل بودن به رویه ای واحد در روند علمی است^۱.

ماحصل و نتیجه انتقادهای باعث شده است که دیدگاهها از کثرتگرایی تند به کثرتگرایی ملایم تبدیل شود.

«با مروری بر دیدگاههای معرفت شناختی معاصر، این نکته تبیین شده است که هر یک از دو عنصر کل گرایی^۲ و کثرت گرایی، دو شکل متمایز دارند. در کل گرایی دو شکل تند و ملایم را می توان از یکدیگر بازشناخت.

در کل گرایی تند: الف) پیکره ای هماهنگ و یکپارچه برای معارف بشری در نظر می گیرند. ب) در عین حال هیچ یک از عناصر آن را مظنون از تغییر و بازنگری نمی دانند. در کل گرایی ملایم: الف) در عین قبول ارتباط میان اجرای مختلف معارف بشری به استقلال نسبی آنها توجه می شود. ب) برخی از اجزاء و زمینه های معرفت، به نحوی مصون از تغییر نگریسته می شوند. در کثرتگرایی نیز دو شکل متمایز وجود دارد که می توان آنها را کثرتگرایی آیینی و کثرتگرایی به منزله روش نامید.

در کثرتگرایی آیینی [تند] الف) کثرت میان دیدگاههای اصلی و غیر قابل زوال است. ب) دیدگاهها نسبت به هم قابل تشخیص نیستند. در کثرت گرایی به منزله روش: الف) دیدگاهها با هم تداخلهایی دارند. ب) کثرت موقت و در اصل قابل زوال نگریسته می شود ج) دیدگاهها می توانند به گفت و گو و نقد متقابل بپردازند»^۳.

۱ - باقری، خسرو، هویت علم دینی، صفحه ۱۳۵

۲ - کل گرایی در ادامه همین پاراگراف توضیح داده شده است. اما باید دقت کرد که به معنای مبنایگرایی نیست. مبنایگرایی همان است که فلاسفه مسلمان و بسیاری از فیلسوفان علم به آن معتقدند و به طور خلاصه می توان گفت در مبنایگرایی علوم مختلف در پای بندی به بدیهیات و اصول عقل سلیم، اشتراک دارند.

۳ - همان، ص ۱۴۸

ب) دگرگونی ناشی از دیدگاه معرفت شناسانه و فلسفی بر روی علوم خاص

آنچه که در باره دگرگونی مطلق علم که ناشی از دیدگاه‌های معرفت شناسانه و فلسفی مطرح است می‌تواند به کلیه علوم خاص در دایره معارف بشری تسری یابد. مثلاً اگر ما قائل به وجود علوم طبیعی اسلامی به معنای مطلق باشیم. در این صورت کلیه علوم خاص طبیعی و تجربی می‌توانند پسوند اسلامی را بپذیرند. مثلاً روانشناسی اسلامی، اقتصاد اسلامی، فیزیک اسلامی، شیمی اسلامی.

اگر پیش فرضهای فلسفی علوم خاص متعلق به معنای مطلق علم باشد همگی علوم می‌توانند رنگ آن پیش فرضهای فلسفی را بپذیرند. اما اگر پیش فرضهای فلسفی مختص به یک دانش خاص باشد همان دانش خاص با تغییر پیش فرضهای فلسفی خاصش، دگرگونی می‌یابد و این به علت استقلال نسبی علوم از یکدیگر است. به طور مثال اگر فیزیک نیوتنی و فیزیک کوانتومی پیش فرضهای فلسفی خاص خود را می‌طلبند و بر پایه معرفت شناسی متفاوتی در فلسفه فیزیک هستند، دلیل نمی‌شود که علم جامعه شناسی هم به دلیل این تمایزات فلسفی تطوّر یابد.

مثلاً در فیزیک نیوتنی زمان و مکان امری ثابت است و در کوانتوم زمان و حتی مکان پدیده‌های نسبی و متغیرند و این بر روی نظریات علم جامعه شناسی تأثیری نمی‌گذارد.

۴-خاستگاه هدف و غایت علمی انسان ، برای گوناگونی علوم

همانطور که در مدل فراگیر در باره علم، انسان و جهان نشان داده شده است هدفی که انسان برای کاوشهای علمی خود بر می‌گزیند می‌تواند دو تأثیر در مجموعه علم داشته باشد.

الف - در علوم حقیقی و در علوم اعتباری دسته دوم ، هدف ، جهت دهنده نوع پژوهش در موضوع واحد است. ابن سینا تأثیر هدف و غایت را به عنوان ممیزه علوم حقیقی با مثال موردی علم طب و جزئی از علم طبیعی [آناتومی یا علم تشریح] متذکر می‌شود. علم طب و علم تشریح هر دو در موضوع واحدی بررسی انجام می‌دهند اما علم طب بدن انسان را از جهت صحت و مرض و به هدف تأمین سلامتی انسان مورد بررسی قرار می‌دهد ولی آناتومی به عنوان جزئی از علم طبیعی فقط به تشریح بدن انسان می‌پردازد.

در علم اقتصاد، می‌توان پدیده‌های اقتصادی را به هدف شناسایی عوامل مؤثر بر رفتار انفرادی بنگاه‌ها و افراد مورد بررسی قرار داد و اقتصاد خرد را تحصیل کرد یا اینکه پدیده‌ها و شاخص‌های کلان و ملی اقتصاد را مد نظر قرار داد و سعی در بهبود شاخص‌های اقتصادی کلان جامعه مثل *GNP* و نرخ تورم داشت.

در علوم اعتباری انسانی نیز هدف می‌تواند نوع شناسایی موضوع واحد را نشان دهد. مثلاً طرح حقوق بین الملل می‌تواند به هدف شناسایی تطابق یا عدم تطابق آن با فقه و قوانین اسلام مورد بررسی قرار گیرد یا اینکه به هدف شناسایی تطابق یا عدم تطابق آن با لیبرالیسم. در علوم اعتباری مادی می‌توان گفت که موضوع واحد خودرو می‌تواند از حیث سیستم کنترل و فرمان بررسی شود یا از حیث سوخت مصرفی.

ب - در علوم اعتباری هدف جهت دهندهٔ چیش قوانین [بایدها و نبایدها] می‌باشد، به طوری که به آن هدف خاص نائل شویم. بنابراین ذات و ماهیت علوم اعتباری به طور کل وابسته به هدف آن است.

در علوم اعتباری مادی می‌توان مهمترین تفاوت فن‌آوریهای خودرو و فن‌آوریهای کشتی سازی را در هدف آنها بیان کرد. هدف فن‌آوری خودرو تهیه وسیله‌ای برای حرکت بر روی زمین است اما هدف فن‌آوری کشتی حرکت بر روی آب است.

نکته مهم مورد استفاده در پایاننامه آن است که تغییر هدف اجتماعی و ارزشی منجر به تغییر علوم اعتباری انسانی می‌شود. برای مثال در نظام اقتصادی سرمایه‌داری هدف مطلوبیت فرد است اما در نظام اقتصادی سوسیالیستی هدف رفاه جامعه است.

یا اینکه در نظام حکومتی سکولار هدف رضایت مردم است که توسط انتخابات دنبال می‌شود اما در نظام سیاسی مورد نظر اسلام هدف اولیه رضایت خداوند است و رضایت مردم در فرع رضایت خداوند قرار می‌گیرد. رضایت خداوند توسط نظریهٔ ولایت فقیه دنبال می‌شود و رضایت مردم توسط انتخابات.

۱-۳-۴ وجوه مشترک در علم خاص و دلیل منطقی برای ایجاد مفهومی کلی برای علم خاص

آنچه تاکنون در این فصل بیان شد علت اختلاف و گوناگونی در علم می‌باشد، اما می‌توان همین مسئله را به صورت خلف بیان کرد؛ یعنی به بررسی وجوه اشتراکات در یک علم خاص یا اشتراکات یک علم خاص با علوم دیگر پرداخت که منطقی‌اً به همان وجوه اشتراک در موضوع، اشتراک در روش، اشتراک در مبانی فلسفی و معرفت‌شناسی، و اشتراک در اهداف علوم خواهیم رسید.

ابن سینا در فصل اختلاف و اشتراک علوم از کتاب برهان، اشاره می‌کند که:

«می‌گوییم که علوم مشترک، یا در مبادی اشتراک دارند یا در موضوعات و یا در مسائل».^۱

ابن سینا پس از ذکر انواع اشتراکات در مبادی و مسائل نتیجه می‌گیرد که علت اشتراک در مبادی و مسائل، وجود اشتراک در موضوع است. یعنی همانطور که تمایز اساسی علوم در موضوعاتشان است اشتراک آنها نیز ناشی از اشتراک موضوع آنهاست. ابن سینا منطقی‌اً توضیح می‌دهد که اشتراک بین موضوعات علوم یا اشتراک از نوع عموم و خصوص مطلق است یا عموم و خصوص من وجه و یا اینکه موضوع دو علم کاملاً یکی است لکن به دو اعتبار مختلف اخذ می‌شود و به یک اعتبار موضوع یک علم و به اعتبار دیگر موضوع علم دیگر است.

به طور خلاصه می‌توان اظهار داشت که یک علم خاص مثلاً فیزیک، شیمی، اقتصاد مفهومی کلی است که مصادیق آن مجموعه دانش‌هایی است که به علت ویژگی مشترکشان در آن طبقه جای گرفته‌اند. از مطالب ارائه شده در این فصل می‌توان نتیجه گرفت که ویژگیهای مشترکی که مجموعه‌ای از دانش‌ها را به هم ربط داده و تحت یک عنوان کلی در می‌آورد عبارتند از موضوع، روش، مبادی معرفتی و فلسفی و هدف یک علم. همین ۴ مورد می‌تواند به عنوان تمایز یک علم خاص با علم خاص دیگر مد نظر قرار بگیرد.

^۱ برهان شفاء، ترجمه مهدی قوام صفری فصل هفتم

۱-۴- فصل چهارم : ارتباط بین علوم گوناگون

مقدمه:

در فصول گذشته، به ترتیب مباحثی در «مفهوم شناسی علم»، «رابطه علم، انسان و جهان» و «چگونگی گوناگونی علوم» مطرح شد که پیش نیازهای نظری در حل مسئله تبیین وجود و ماهیت علوم است. یکی دیگر از پیش نیازهای فکری در مقوله وجود و ماهیت علوم، ارائه چارچوبی نظری برای تبیین ارتباط بین علوم مختلف است. در این فصل مدلی ارائه شده است که چگونگی ارتباط گزاره‌های علمی در علوم به معنای مطلق آن و چگونگی ارتباط علوم خاص با یکدیگر را توسط تئوریسین‌های اسلامی و تئوریسین‌های غربی در معرفت شناسی توضیح می‌دهد. با توجه به نتایج فصل «علت گوناگونی علوم» ارتباط موضوعی علوم ارائه شده است و پس از آن با استفاده از «کلیات خمس»، ارتباط مفهومی علوم گوناگون تبیین شده است.

در بیان تئوری مبنای گروهی فلاسفه مسلمان، مباحث مربوطه طوری توسعه یافته است که اعتبار سنجی آن برای علوم طبیعی جدید و روش بررسی جدیدی که در آنها به کار گرفته می‌شود، قابل ارائه باشد و از طرف دیگر بتواند سایر تئوریهای معرفت شناسی در غرب را نیز موشکافی کرده و آنها را نیز با تفاسیری ویژه در بر بگیرد.

۱-۴-۱- ارتباط داده ای و اطلاعاتی علوم

گزاره های علمی در علوم مختلف با یکدیگر مبادله می شوند بدین معنی که علوم برای رسیدن به اهداف خود که همان رونمایی از واقعیات مربوط به موضوعاتشان است از یکدیگر کمک داده ای و اطلاعاتی می گیرند. فلاسفه سنتی یکی از سه وجه^۱ مهم هر علم را مبادی آن علم در نظر می گرفته اند. مبادی یک علم از نتایج تحقیقات علم دیگر حاصل شده است. یکی از تمایزات اصلی مکاتب مختلف معرفتشناسی یا فلسفه علم چگونگی تبیین ارتباط علوم مختلف از لحاظ داده ای و اطلاعاتی می باشد به طوری که

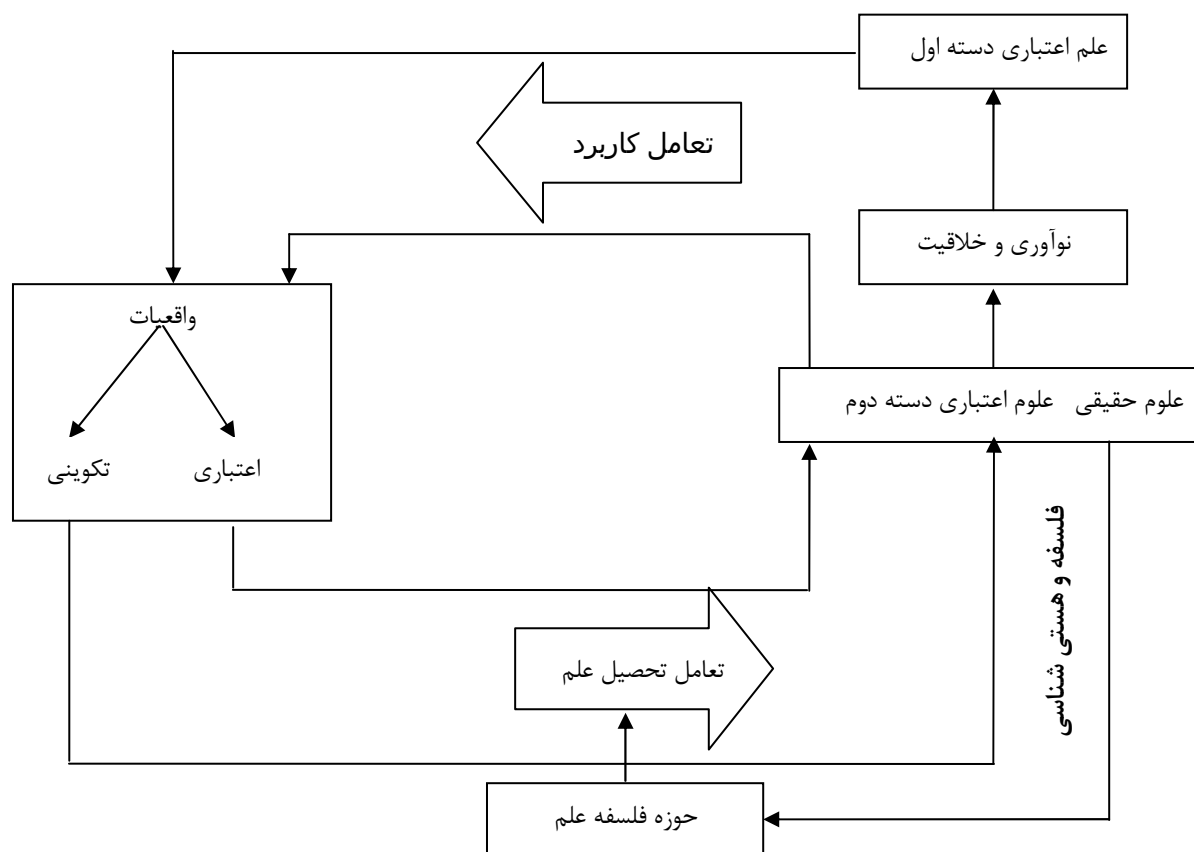
^۱ - سه وجه مهم هر علم عبارتند از موضوع، مبادی و مسائل یک علم

علوم اعتبار علمی خود را به دست آورند. ارتباط داده ای و اطلاعاتی علوم را ابتدا با توجه به تئوری فراگیری که در فصل دوم ارائه کردیم، تبیین نموده ایم و سپس ارتباط اطلاعاتی علوم با توجه به تئوریهای مختلف معرفتشناسی نشان داده شده است. در بیان ارتباط داده ای و اطلاعاتی علوم، از تئوری معرفتشناسی فلاسفه مسلمان در برابر غربی ها دفاع شده است. در قسمت « وجود یا عدم وجود یک علم به معنی اعتبار یا عدم اعتبار روش یک علم که یکی از زیر بخشهای فصل پنجم است به طور مفصل مکاتب مختلف را از حیث نحوه و شیوه اعتباردهی به گزاره های علمی معرفی نموده ایم.

۱-۴-۲- ارتباط فلسفه و معرفت شناسی و علوم حقیقی و علوم اعتباری در

دیدگاهی فراگیر

با توجه به دیدگاهی فراگیر از دانش، انسان و جهان که تاکنون ارائه شده است؛ می توان در نگرشی کلی ارتباط بین حوزه های مهم معرفتی انسان را توضیح داد. یعنی ارتباط بین حوزه فلسفه و معرفت شناسی و حوزه علوم حقیقی و حوزه علوم اعتباری دسته اول و دسته دوم.



ابتدا انسان با توجه به مبانی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مورد قبول و اعتماد خود که آن نیز تحت تأثیر هستی‌شناسی و فلسفه مورد پذیرش است، سعی بر آن دارد که واقعیات دنیای خارج از ذهن را ذهنی کند و به این ترتیب تصویری را از واقعیات برای خود مجسم نماید، و جهان اطراف خود را بشناسد. در این مرحله اگر از واقعیات تکوینی تحصیل کرده باشد، علم حقیقی یافته است و اگر از واقعیات اعتباری تحصیل کرده باشد به علم اعتباری دسته دوم، رسیده است. سپس برای برآوردن نیازهای خود اهدافی را ترسیم می‌کند و برای رسیدن به این اهداف، با استفاده از علوم حقیقی و اعتباری دسته دوم به طراحی نظامی می‌پردازد که اگر آن نظام در واقعیت تحقق یابد، منجر به نایل شدن انسان به آن هدف میشود، اختراعات، ابتکارات و نوآوریها عناصر اصلی سازنده علوم اعتباری دسته اول است.

نتیجه تحصیل علوم حقیقی و علم اعتباری دسته دوم، مقالات علمی و انتشار کتب و تولید دانشمند و تکنسین و افزایش آگاهی عمومی است و نتیجه تعامل کاربرد علم به وسیله علوم اعتباری دسته اول و دسته دوم، تأمین خواستها و نیازهای انسان در رابطه با واقعیات و بنابراین افزایش رفاه و آبادانی است.

۱-۴-۳- ارتباط بین علوم در معرفت‌شناسی

در فصل مفهوم شناسی علم، تعریفی عمومی از مطلق علم به صورت زیر ارائه شد.

«علم حصولی، ساختن جهانی ذهنی از واقعیات، بر اساس معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مورد قبول می‌باشد، به طوری که قابل اثبات و انتقال به دیگران باشد». در این تعریف عبارت «معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مورد قبول» حکایت از آن دارد که با توجه به تئوریهای مختلف معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه برای توجیه و اثبات تطابق جهان ذهن و جهان واقع، می‌توان تعریف علم را مقید و محدود کرد. برای تبیین انواع تئوریهای شناخت و توجیه‌پذیری مناسب است که تعریفی از علم ارائه کنیم که متوجه قسمت انتقالی و زبانی علم باشد.

«بدیهی است که تصویر ذهنی، زمانی می‌تواند از واقعیت خارجی گزارش داده، ما را به علم خارج از ذهن، رهنمون شود که اولاً: حداقل با یک تصور دیگر ترکیب شده باشد،

ثانیاً: حکم به اتحاد و عینیت آنها در مصداق محکم آن دو تصوّر نیز از جانب نفس صادر شده باشد.

برای مثال هر فردی هنگامی که به تصورات ذهنی خود مراجعه می کند، ابتدا تنها با برخی از مفاهیم و تصورات مواجه می شود، مانند تصویری که هر فرد از شجاعت، سرسبزی، مایع بودن، شیر، پلنگ، دشت، چمن، آب و ... دارد. بدیهی است که نفس در مواجهه با این تصورات برای فهم و شناخت خود این تصورات به تحقق ذهنی آنها اکتفا می کند، اما اگر در صدد نسبت دادن این مفاهیم به عالم خارج و عبور از کانال این تصورات به متن واقعیت باشد باید آنها را در قالب گزاره های خبری ترکیب کند. مانند «شیر شجاع است» «آب مایع است» «چمن سبز است» و ... یا «شیر موجود است»، «چمن وجود دارد» و پس از آن، حکم به عینیت و اتحاد آنها در مصداق خارجی نیز بکند. به عبارت دیگر تنها به ترکیب ذهنی آنها اکتفا نکرده، بلکه به واقعیت داشتن آنها اذعان و مطابق بودن این گزاره ها را با جهان خارج از ذهن نیز تصدیق کرده باشد. در منطق کلاسیک به ادراکات و آگاهی هایی از این دست تصدیق می گویند. به این ترتیب، علم در یک اصطلاح: «عبارت است از فهم این که واقع همان است که قضیه بیان می کند» به تعبیر فنی تر، علم در یک اصطلاح، معادل تصدیق در منطق است. بنابراین همانگونه که اشاره شد، تصوّر عموم مردم از علم، معادل تصدیقات منطقی است. بنابراین شامل قضایای جزئی و کلی می شود و تمامی تجربیات انسانی در قالب قضایای پراکنده را در بر میگیرد^۱.

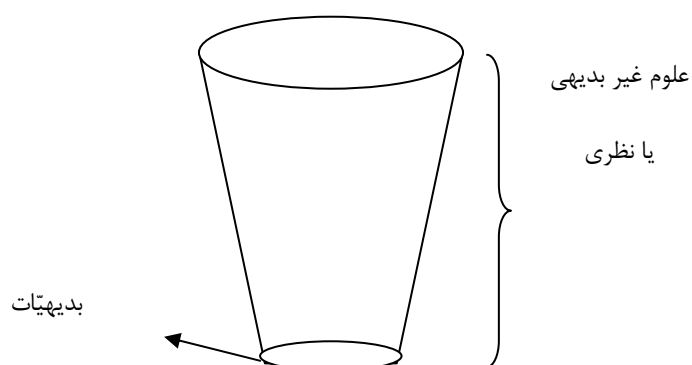
بنابراین اگر علم را به صورت مجموعه ای از قضایا در نظر بگیریم که ادعای حکایت از واقع می کنند. چگونگی توجیه جهان ذهن و جهان واقع تبدیل می شود به چگونگی توجیه قضیه یا معیار صدق قضیه. پرسش از ارتباط بین علوم می تواند به صورت چگونگی ارتباط قضایای علمی بیان شود به طوری که توجیه کننده قضایا و گزاره های علمی باشند.

در اینجا مهمترین مکاتب تئوریهای شناخت "*Theories of knowledge*" و توجیه پذیری "*justification*" را بیان می کنیم.

۱ - حبیبی، رضا، درآمدی بر فلسفه علم، ص ۲۹.

۱-۴-۴- ارتباط بین علوم در تئوری معرفت شناسی فلاسفه و متفکران اسلامی

عموم منطق دانان و فلاسفه سنتی و مسلمان معتقد به مبنا گرایی هستند. در مبناگرایی، هر گزاره ای در معارف بشری بایستی بر طبق قوانین منطق و ریاضیات به گزاره های قبلی منتقل شود و آنها را تکیه قرار داده باشد، به طوری که با پی گیری و ریشه یابی گزاره ها در علوم مختلف، بالاخره به مبانی و اصول بدیهی خواهیم رسید که نیازمند استدلال و تعریف منطقی نمی باشند. بدین ترتیب کلیه علوم حصولی به دو بخش بدیهی و غیر بدیهی (اکتسابی یا نظری) تقسیم می شود.



علم منطق مشخص کننده حرکت ذهن از بدیهیات به سمت اثبات علوم نظری است. از میان تمثیل، استقراء و قیاس، قیاس برهانی [قیاسی که از لحاظ شکل و مواد یقینی باشد] و استقراء تام را مفید یقین می دانند.

بدیهیات به شش قسم اولیات، وجدانیات، حسیات، تجربیات، حدسیات، فطریات، متواترات تقسیم می شود که تنها اولیات و وجدانیات مبادی اولیه براهین هستند^۱.

«روش قیاسی را می توان به دو دسته تقسیم کرد: روش عقلی و روش تجربی. هر دو روش در قیاس بودن شریکند. ویژگی روش عقلی به این است که در مقدمات استدلال از بدیهیات اولیه و وجدانیات استفاده می شود. اما مستند و تکیه گاه روش تجربی قضایای تجربی (تجربیات) است که قدما آنها را از بدیهیات ثانویه به حساب آورده و قائل بوده اند که می توان آنها را مبداء برهان قرار داد حاصل آنکه بر خلاف نگرش بعضی از متفکران مغرب زمین و بعضی از پیروان شرقی آنها، روش تجربی مزیتی بر روش عقلی ندارد بلکه روش عقلی بر آن مزیت دارد؛ زیرا روش عقلی بر بدیهیات اولیه و مانند آن مبتنی است

۱ - برای مطالعه بیشتر به کتب منطق مقدماتی رجوع شود.

ولی روش تجربی بر قضایای تجربی. اما روش تعقلی با وجود مزیت فوق قلمرو ویژه ای دارد و در حوزه خاصی کاراست؛ همچنان که روش تجربی نیز قلمرو مخصوصی دارد. باید توجه داشت که معنای این سخن که «قلمرو و حوزه روش تجربی علوم طبیعی است» این نیست که علوم طبیعی صرفاً از روش تجربی استفاده می کنند؛ زیرا روش تجربی به معنای مصطلح در منطق کلاسیک - که در اینجا مطمع نظر است - بر قضایای تجربی (تجربیات) مبتنی است و اینگونه قضایا بر اساس نگرش قدما از بدیهیات ثانویه به حساب می آیند و از این رو می توانند مقدمه و مبدأ برهان قرار گیرند. آشکار است که چنین قضایی در علوم طبیعی کمیاب است؛ و در علوم طبیعی معمولاً از استقراء ناقص، تمثیل و تخیل خلاق (که همان حدس به معنای گمان است) استفاده می شود و همه این شیوه های استدلال غیر یقینی بوده، صرفاً مفید احتمال و گمان و حداکثر مفید ظن هستند^۱.

« هر یک از احکام شش گانه یقینیات در مقدمات برخی از علوم به کار برده می شوند، فلسفه اولی که به احکام موجود از جهت موجود بودن می پردازد؛ از حسیات و تجربیات استفاده نمی کند و بیشتر به اولیات و فطریات متکی است ولیکن علوم طبیعی و تجربیات علاوه بر استفاده از مقدمات عقلی اولی و فطری از تجربیات و در نتیجه از حدسیات زیاد استفاده می کنند ... قیاساتی که از مقدمات حسی و تجربی استفاده می کنند به سختی به یقین منتهی میشوند، زیرا شناخت حسی مقید به شرایط و حدودی است که بی توجهی به هر یک از آنها می تواند به خطایی در نتیجه منجر شود ... پیدا کردن موارد اکثری در هر مورد از قوانین تجربی، هم به دلیل ضرورت حفظ قیود مورد تجربه و هم از ناحیه تشخیص میزان اکثری بودن، دشوار و طاقت فرسا است، و به همین دلیل تحصیل یقین در علوم تجربی مشکل و محل تحمل است. آنچه کمبود یقین را در علوم تجربی قابل تحمل می کند، این است که ... استفاده از این علوم بیشتر برای گذران معیشت روزانه است و گذران این معیشت نمی تواند تا تحصیل یقین به تأخیر افتد. انسان در محدوده کوچکی از دنیا که زندگی می کند نیازمند به شناخت موارد اکثری نسبت به همه طبیعت نیست و ... اگر یقین هم حاصل نشود با گمان و ظنی عقلانی روزگار می گذرانند. او با تجربه مواردی از محیط خود، اگر به یقین هم نرسد، بیمار خود را مداوا می کند و هرگز به دلیل احتمال

۱ - حسین زاده، محمد، معرفت شناسی، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

کوچکی که در طرف خلاف ممکن است باشد، دست از علاج نمی کشد و بلکه استفاده کرده از این گونه ظنون را مخالف قواعد عقل عملی می داند.

نیاز شدید به یقین در علوم عقلی و خصوصاً مسائل و پرسشهای فلسفی است ... اگر پرسشهای فلسفی به پاسخ یقینی برسند، ظن ها و گمان های علوم تجربی نیز در بستر یک حیات و زندگی با معنا جریان می یابند و بدین ترتیب این دسته از علوم در همه ابعاد ظنی و یقینی خود معنادار و جهت دار می شوند.

... فلسفه اصول موضوعی علم منطق و همچنین اصول موضوعی علوم جزئی را تأمین می کند و از این طریق راه وصول به یقین را برای دیگر علوم هموار می گرداند. اگر فلسفه از اعتبار ساقط شود، مسیرتردهای علمی و همچنین اصول موضوعی و قضایای حاکمی که در تکوین دیگر علوم موثرند، با از دست دادن ارتباط خود با واقع به صورت انگاره های پیشین و یا پیش فرضهای متزلزلی در می آیند که نه تنها راه به واقع نمی برند بلکه خود حجاب و مانع از وصول به واقع می باشند.

اصول موضوعی و مصادره دو اصطلاحی هستند که در علوم مختلف بر مبنای اعتماد به فلسفه و هستی شناسی شکل گرفته اند و پیش فرض *Presuppose* تعبیری است که پس از بی اعتمادی به متافیزیک و حضور دیدگاههای کانتی و نوکانتی در زبان فارسی رایج شده است، این کلمه با بار فلسفی خود مفهومی را که اصطلاح پیشینی *Apriori* در فلسفه کانت و اصطلاح فرضیه در دیدگاه های پوزیتیویستی داراست بر ذهن و باور کسانی که ناآگاهانه آن را به کار می برند، القاء می کند. اصل موضوعی قضیه ای است که از یک علم دیگر وارد علم دوم می شود و در علم دوم بدون آنکه اثبات شده باشد، به دلیل اعتمادی که متعلم به معلم و یا صاحبان علم اول دارد، مورد قبول قرار می گیرد و اگر قضیه ای که از علم دیگر اتخاذ شده مورد اعتماد متعلم نیز نباشد مصادره نامیده می شود و ... متعلمی که قصد معرفت یقینی نسبت به علم خود داشته باشد، ناگزیر با ورود به میدان مسائل فلسفی به اثبات اصول موضوعی و یا ابطال مصادرات می پردازد.

پیش فرض ها و فرضیه های پایه و انگاره های حاکم بر هر علم که از آنها با عنوان پارادایم *paradigm* - یاد می شود نیز نقشی شبیه به نقش مصادره و اصل موضوعی را در علوم تجربی بر عهده دارند.

تفاوت پیش فرض ها با اصول موضوعه و مصادرات در این است که پیش فرض ها بر خلاف اصول موضوعه و مصادرات قابل اثبات یا ابطال نیز نمی باشند ... آنها اصولی هستند که به دلیل و انگیزه های مختلف فرهنگی، اجتماعی، روانی، انتخاب شده و یا بر ذهن انسان تحمیل می گردند و با حضور این نقاط کور و در حقیقت غیر علمی است که کاروان دانش راه می افتد^۱.

در ارزیابی و نقد گفته های پارسانیا بایستی متذکر شد که فرضیه ها در علوم تجربی ممکن است پشتوانه فلسفی و منطقی نداشته باشند و صرفاً ناشی از تخیل و حدس باشند اما انتخاب شده اند تا نقطه تمرکز بر موضوع را جهت دستیابی به بدیهیات حسی، حدسی و تجربی فراهم آورند به طوری که بر اساس آنها بتوان نظریه سازی کرد. اگر فرضیه ها تأیید شوند، دیگر فرضیه خیالی نیستند بلکه جزء حسیات یا حدسیات یا تجربیات می باشند و نظریه ای که با آنها ساخته شده است چون مبتنی بر این بدیهیات ثانوی است، منطبق با معرفت شناسی اسلامی است.

اصولاً اگر قرار باشد که علوم تجربی نیز فرضیات خود را از فلسفه بگیرند و با روش عقلی به نظریه پردازی بپردازند، آنگاه نمی توان تفاوتی میان علوم تجربی و فلسفی قائل شد. بایستی اقرار کرد که تئوریه ها و نگرش فلسفی بر جهان، بر روی انتخاب پیش فرضهای ما در علوم تجربی موثر است نه اینکه، پیش فرضها در علوم تجربی حتماً بایستی توسط فلسفه اولی تعیین شوند و پشتوانه عقلی داشته باشند. فرضیه ها وقتی علم تلقی خواهند شد که پس از تحقیق بتوان آنها را با بدیهیات عقلی و حسی اثبات کرد.

فیلسوفان علم در گذشته [بخصوص مسلمان] هر علم را به سه مؤلفه موضوع، مبادی و مسائل تقسیم می کردند. می توان با مراجعه به کتاب برهان شفاء نظریه قدما در ارتباط با علوم را مستقیماً ذکر کرد.

« مبادی مقدماتی هستند که از آنها براهین علم اقامه می شوند و خود این مقدمات در علم اثبات نمی شوند و عدم اثبات آنها در علم یا به خاطر وضوح آنهاست و یا به خاطر جلالت شأن آنها در اثبات در علم است و اینها صرفاً در علمی برتر در این علم اثبات می شوند و یا به خاطر دنو شأن آنها در اثبات در علم است و در علمی دون این علم اثبات می شوند و

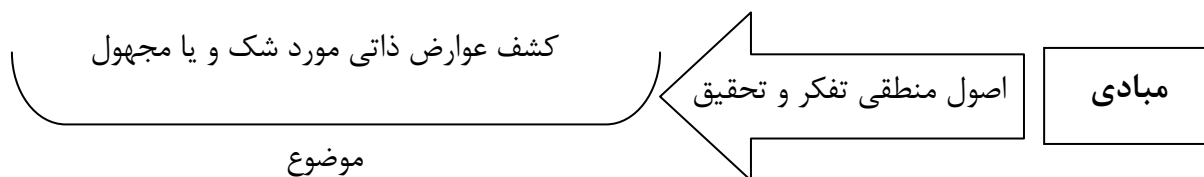
۱ - پارسانیا، حمید، علم و فلسفه ص ۱۲۵، ۱۲۶ و ۱۲۷

این شق سوم قلیل است. موضوعات اموری هستند که علم از احوال منسوب به آنها و از عوارض ذاتی آنها بحث می کند و مسائل قضایایی هستند که محمولات آنها برای موضوع علم، یا برای انواع آن، و یا برای عوارض آن، عوارضی ذاتی است و البته مورد شک است و این شک بایستی در علم مورد بحث واقع شده و زایل گردد. پس برهان از مبادی و برای اثبات مسائل و بر اساس موضوعات اقامه میشود^۱.

می توان عبارت «البته مورد شک است و این شک بایستی در علم مورد بحث واقع شده و زایل گردد» را به تعبیر امروزی فرضیه نام نهاد که برای شناخت عوارض یک موضوع مورد بحث است.

نگاه متفکران فلسفه علم در گذشته را می توان به صورت زیر برای یک علم خاص نشان داد.

«شکل نشاندهنده نظریه فلسفه ی علم سستی یا اسلامی درباره ارتباط و کارکرد یک علم»



باید توجه کرد که اصول منطقی تفکر و تحقیق خود نوعی از مبادی است. البته همانطور که در شکل مشاهده می کنیم این مبدأ یکی از بنیادی ترین مبادی علوم مختلف است که اصول آن درباره هر عملی رعایت می شود.

ارائه این تصویر از ارتباط علوم مختلف نتیجه نظریه مبنا گرایانه از اعتبار علوم مختلف است که توجیه کننده انطباق ذهن با واقعیت می باشد. در علوم عقلی و فلسفی مبادی حتماً بایستی اصول موضوعه مبتنی بر بدیهیات اولیه و وجدانیات باشند. اما برای علوم طبیعی به تعبیر امروزی آن، مبادی علاوه بر اصول موضوعه منتج از عقل سلیم، بدیهیات ثانویه حسّی یعنی حسیات و تجربیات می باشند. بایستی دقت کرد که عوارض ذاتی مورد شک یا مجهول که می توان آن را به عنوان فرضیه، در نظر گرفت، به جای مبادی قرار نگیرد، بلکه فرآیند تحقیق فرضیه را با توجه به مبادی اثبات یا ابطال می کند. بنابراین می توان به راحتی

۱ - ابن سینا، محمد برهان شفا ترجمه مهدی قوام صفری، ص ۱۹۴.

مبناگرایی مسلمانان را به گونه ای بسط داد که بتواند پشتوانه داده های علم طبیعی جدید و روش بررسی آنها قرار بگیرد.

نکته مهم دیگر در نظریه شناخت مسلمانان آن است که به صورت نظریه ای عمومی مطرح است و نظریات دیگر در واقع مقید کردن و یا تفسیر ویژه این نظریه است. مثلاً در «مبناگرایی آمپریستی» آنچه مبنای علمی بودن گزاره قرار می گیرد، فقط به بدیهیات حسی مقید و محدود می شود و در انسجام گرایی اعلام می شود که معیار صدق یک قضیه انسجام یا سازگاری آن با سایر قضایاست که در واقع می کوشد این حقیقت را بیان کند مبادی یک دانش فقط مربوط به یک دانش مادر نیست بلکه چندین دانش می توانند زیر ساختها و مبادی یک دانش را پی ریزی کنند. در صورتی که آن مبادی هنوز به یقین نرسیده اند. در «پراگماتیست» که معیار صدق یک قضیه را فایده و سودمندی عملی تعریف می کند در حقیقت می خواهد قضایا در علوم طبیعی را به وسیله مبادی حسی محک بزند زیرا فایده عملی از یک نظریه در حقیقت دوباره آن را به لباس فرضیه می برد و سعی دارد آن را با مبادی بدیهی حسی بسنجد. در انسجام گرایی پراگماتیستی که می گوید لازم نیست علوم درخت وار مبتنی بر بدیهیات باشد بلکه زیر بنای علوم را پیش فرضها می سازند، در حقیقت عدم تفکیک بین فرضیه و مبادی و خلط بین آنها را مشاهده می کنیم. چرا که وقتی فرضیه های علوم طبیعی در آزمونهای متعدد موفق باشند در حقیقت جزء تجربیات خواهند بود که در واقع یکی از بدیهیات ثانویه اند و اگر علمی آنها را مبدأ بگیرد در حقیقت طبق سنت مبناگرایی اسلامی عمل شده است. اگر فرضیه در فرآیند تحقیق استفاده می شود تا عملاً تحقیق جلو برود، دلیل بر آن نیست که تحقیق بر فرضیه استوار است بلکه محقق در جستجوی مبادی حسی در جهت اثبات یا ابطال فرضیه است. بنابراین اینجا مبناگرایی اسلامی دنبال شده است.

اگر مطابق با دیدگاه کوهن در انقلابهای علمی یک پارادایم عادی با پارادایم جدید دیگر جایگزین می شود، دلیل به کثرت گرایی معرفتی نیست، بلکه مبادی تجربی به کار رفته در مجموعه علم عادی تأیید کننده یا تبیین کننده مسائل جدید نمی باشد و بایستی از مبادی دیگری برای نظریه سازی استفاده شود و این مبادی لزوماً از بیخ و بُن با هم متفاوت نیستند بلکه زمینه های مشترکی دارا می باشند که حداقل عبارتند از بدیهیات عقلی و یا وجدانیات

یعنی آنچه از آنها تعبیر به عقل سلیم می شود. اگر هزاران انقلاب علمی نیز به وقوع بپیوندد دلیل نمی شود که دانشمند $5 = 2+2$ را پیش فرض بگیرد.

در بینش اسلامی علم مفهومی ذاتی دارد و تابع قرارداد انسانها برای تعریف حقیقت و معیار دستیابی به آن نیست. بنابراین اسلام که دین توحید است، معتقد به پلورالیسم معرفت شناسی نمی باشد «روابط علمی مفاهیم با آگاهی و علم انسان تعیین نمی شود و یا تغییر پیدا نمی کند، عالمان می کوشند تا مفاهیم و روابط آنها را کشف کنند. آن روابط قبل از آگاهی عالمان موجود بوده و بعد از آن نیز به قوت خود باقی هستند به عنوان مثال مجموعه زوایای مثلث دو قائمه است و هیچ مربعی دایره نیست ... مشکل اشتراک لفظی در علوم عقلی چون یک مشکل ادبی و قراردادی نیست، حل آن نیز از طریق قرارداد و وضع لغات ممکن نیست.

البته متفلسفانی هستند که معنای علم را به وضع و قرارداد انسانها مستند می گردانند ولیکن این معنای از علم یکی از مفاهیمی است که نسبت به علم وجود دارد و این مفهومی است که در درون آن شکاکیت و سفسطه پنهان چنبره زده است»^۱.

۱-۴-۵- ارتباط بین علوم در تئوریهای معرفت شناسی غرب

«در غرب تئوریهای شناخت و توجیه پذیری بسی گوناگون و متنوع است به گونه ای که اخیراً هر فیلسوف صاحب نظری تئوری خاصی دارد.

با وجود اینکه تحقیقات وسیعی به عمل آمده است ولی بسیاری از دانشمندان به دلیل گرایش هایی همچون علم زدگی و ... نتوانسته اند واکنش مثبت و پیشرفت قابل توجهی در حل دشواریهای معرفت شناسی و گشودن گره های کور آن داشته باشند و تاکنون از ارائه نظریه ای مقبول همگان عاجز مانده اند و هر چه بیشتر پیش می روند تئوریهای بدیل بیشتر و دامنه اختلافات گسترده تر می شود ... می توان این تئوریا را به دو دسته تقسیم کرد:

الف) تئوریهایی که فقط به حوزه خاصی اختصاص دارند.

۱ - پارسانیا، حمید، علم و فلسفه، صفحه ۱۴۷ و ۱۴۹.

ب) تئوریهای عمومی شناخت که همه حوزه های معرفتی را در بر می گیرند»^۱.

«در قرن حاضر دو دیدگاه از رایج ترین مکتب ها و نگرش های معرفت شناسی است:

۱- مبنای گروهی آمپریستی

۲- دیدگاه شبکه وار پراگماتیستی [یا انسجام گرایی پراگماتیستی]

در دیدگاه اول، مجموعه معارف بشری به حقایق تحلیلی و گزاره های مربوط به تجربه مستقیم تحویل می یابند و فرو کاسته می شوند و بر این دو گزاره مبتنی اند. بر اساس نگرش دوم «دیدگاه شبکه وار پراگماتیستی» که ارتباط شبکه ای از مفاهیم با خارج و نه هر مفهوم به طور مستقل از مفاهیم دیگر - در نظر گرفته می شود، مجموعه معارف بشری بر پیش فرض ها "Presuppositions" مبتنی است. اصول معرفت نیازی به اثبات ندارد بلکه با مفروض گرفتن و مسلم انگاشتن وجود خارج و چه بسا پاره ای از اصول دیگر - به بسط و توسعه آزمایشها می پردازیم و به تئوریهای مفیدتر و در عمل برای زندگی کاراتر دست می یابیم. با این دیدگاه، دیدگاه اول تقریباً منسوخ گردیده است و جز در پاره ای از محافل، آن هم به رنگی دیگر جاذبه چندانی ندارد. بدین سان احتمالاً میتوان گفت گرانش غالب در معرفت شناسی، بینشی پراگماتیستی و تئوریهای گوناگون معرفت شناسانه آن است ... با این وجود به نظر می رسد با عدم دسترسی به یقین و نداشتن نقطه اتکایی قطعی در سلوک فکری؛ حیات فکری، فلسفی، دینی، اجتماعی و روانی بشریت در معرض تهدید قرار گرفته است ما اذعان داریم که در علم - لااقل در بخش قابل توجهی در تئوریهای علمی - نمی توان به یقین دست یافت. چرا که فرضیه ها و تئوریهای علمی با استقراء کامل و تام مقرون نیست و از این رو احتمالی و حداکثر ظن آور است. انتظار یقین را هم از علم نداریم ولی معتقدیم که خلط روشها در علوم تجربی و علوم فلسفی و دین به چنین بینش ها و نتایج غیر خرسند کننده ای می انجامد. در مقابل این نگرشها، بر اساس بینش خاص فلسفه و کلام اسلامی، می توان به اصول قطعی و یقینی دست یافت»^۲.

۱ - حسین زاده، محمد، فلسفه دین، ص ۱۹

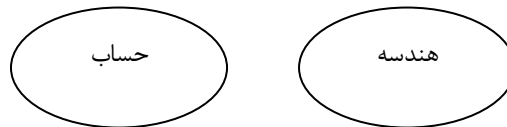
۲ - همان، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۱-۴-۶- ارتباط موضوعی علوم

الف) ارتباط موضوعی علوم از لحاظ پوشش و شمول مصادیق موضوعات در فصول قبلی بیان شد که علوم مختلف، مفاهیمی کلی هستند که مصادیق آنها مجموعه دانش هایی است که به علت ویژگی مشترکشان در یک طبقه جای گرفته اند. از دیدگاه عموم متفکران گذشته مهمترین ویژگی مشترک مجموعه دانش ها موضوع واحد می باشد یا اگر موضوعات متعدد دارند، ویژگی مشترک اتحاد دهنده به آنها در این موضوعات، عامل اصلی وحدت آن علم تلقی می شود. علوم به مانند سایر مفاهیم کلی از لحاظ شمول و پوشش مصادیق موضوع آنها دارای یکی از چهار نسبت تساوی یا تباین یا عموم و خصوص مطلق یا عموم و خصوص من وجه است. ابن سینا در کتاب برهان خود نسبت چهارگانه در علوم را اینگونه توضیح می دهد.

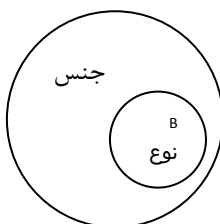
۱- نسبت تباین:

«اختلاف موضوعات علوم یا به نحو اطلاق و بدون تداخل در هم است. مثل اختلاف موضوع حساب و هندسه که چیزی از موضوع حساب در موضوع هندسه یافت نمی شود».

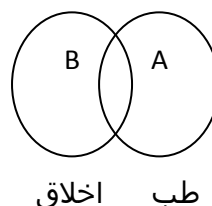


۲ و ۳ نسبت عموم و خصوص مطلق و من وجه:

«و یا همراه تداخل در هم است، مانند اینکه یکی از موضوعات آنها در چیزی با دیگری اشتراک دارد و این به دو صورت است: یا یکی از دو موضوع اعم است مانند جنس، و دیگری اخص است، مانند نوع و اعراض خاصه نوع، و یا دو موضوع فوق دارای وجه اشتراک و وجه تباین هستند مانند علم طلب و علم اخلاق، زیرا این دو علم از سویی در قوای نفس انسان از این جهت که انسان حیوان است اشتراک دارند و از سوی دیگر طب به بررسی جسد و اعضای انسان اختصاص دارد و علم اخلاق به بررسی نفس ناطقه و قوای عملی آن مختص است».



عموم و خصوص



عموم و خصوص، من وجه

ابن سینا اشاره می کند که اگر رابطه موضوع دو علم عموم و خصوص مطلق باشد، علم اعم و علم اخص می توانند دو رابطه نسبت به هم داشته باشند.

الف) علم اخص جزئی از علم به اعم است: مانند بحث مخروطات برای علم هندسه

ب) علم اخص تحت علم به اعم قرار دارد: یعنی علم اخص از علم اعم به عنوان مبادی استفاده می کند ولی جزء آن علم نیست. «مد نظر قرار دادن اخص، هر چند اخص توسط فصل مقوم اخص شده باشد، از جهت این فصل مقوم و آنچه از جهت نوعیت آن بر آن عارض می شود نیست، بلکه از جهت عوارضی است که بعد از این فصل ولو احق بر آن عارض می شوند، مانند نظر طیب در بدن انسان، که صرفاً از جهت صحت و مرض انجام می شود. و این قسم علم به اخص را از علم به اعم منفرد می کند و آن را تحت علم به اعم قرار می دهد. همانطور که طب جزئی از علم طبیعی نیست، بلکه علم به موضوعی است که تحت علم طبیعی قرار می گیرد».

ابن سینا به توضیح مواردی می پردازد که در آن علم به اخص جزء علم به اعم قرار نمی گیرد بلکه تحت آن علم قرار می گیرد.

«به طور کلی، اقسام موضوعات اخص، که علم به آنها جزئی از علم به موضوع اعم نبوده بلکه تحت علم به اعم می باشد، چهار قسم است.

اول: اینکه آنچه موضوع با آن اخص می شود عرضی از اعراض ذاتی معین باشد و صرفاً در لواحق نظر شود که فقط از جهت این عارض به موضوع تخصیص یافته، شناخته می شوند. مانند طب که تحت علم طبیعی است، زیرا طب در بدن انسان نظر می کند و جزئی از علم طبیعی نیز در بدن انسان نظر می کند. لکن آن جزء علم طبیعی که در بدن انسان نظر می کند، به طور مطلق نظر کرده و از مطلق عوارض ذاتی آن بحث می کند، آن عوارض ذاتی که عارض انسان می شوند از آن جهت که انسان است نه از جهت شرطی که با آن قرین شده است. اما طب صرفاً از جهت صحت و مرض در بدن انسان نظر می کند و از عوارض ذاتی آن بحث می کند که از این جهت عارض انسان می شود.

قسم دوم این است، چیزی که اخص به وسیله آن اخص از اعم می شود یک عرض غریب باشد نه عرض ذاتی، لکن این عرض غریب همراه هیئتی در ذات موضوع حاصل شود، نه

اینکه نسبت صرف آنها لحاظ شود. و گاهی موضوع به همراه این عارض غریب یک شیء واحد تلقی می شود و عوارض ذاتی که از جهت اقتران این عرض غریب بر آن عارض شده اند مد نظر قرار داده می شوند. مثل نظر در کرات متحرک که تحت نظر در چیزهای جسم دارد یا هندسه است.

قسم سوم این است که چیزی که اخص به وسیله آن، اخص از اعم می شود عرض غریب است اما هیئتی در ذات آن نیست، بلکه یک نسبت محض با آن دارد، گاهی این اخص به همراه این نسبت، شیء واحد تلقی می شوند، و در عوارض ذاتی که از جهت اقتران این نسبت با آن بر آن عارض می شوند مد نظر قرار می گیرند، مثل نظر در علم مناظر که خطوط قرین با چشم را اخذ کرده و آن را موضوع قرار می دهد و در لواحق ذاتی آن نظر می کند و این جزئی از هندسه نیست بلکه تحت هندسه است و این اقسام سه گانه در این نکته اشتراک دارند که شیء مقرون به آن عارض مذکور از جمله طبیعت موضوع برای علم اعلی هستند و موضوع علم اعلی بر آنها حمل می شود.

قسم چهارم آن است که اعم بر اخص حمل نمی شود بلکه آن عارض شیء از انواع عام است. مانند نغمه ها هر گاه با موضوع علم طبیعی مقایسه شوند. زیرا نغمات از جمله عوارضی است که عارض بعضی از انواع موضوع علم طبیعی است. و با این حال نغمات در علم موسیقی از حیث اقتران امری غریب با آنها و با جنس اخذ می شوند که آن امر غریب همان عدد است و سپس لواحق نغمات از حیث اقتران امر غریب با آنها مورد رسیدگی قرار می گیرند؛ نه از حیث ذات نغمات، مانند اتفاق و اختلاف موجود در نغمات. بنابراین موسیقی تحت علمی که از جمله موضوع آن است قرار داده نمی شود، بلکه تحت علمی قرار داده می شود که آن عارض قریب مقرون شده با نغمات مربوط به آن علم است. و چنین است که ما موسیقی را تحت علم حساب قرار می دهیم و اینکه گفتیم «نه از حیث ذات نغمات» به این خاطر است که نظر کردن در نغمات از جهت ذات آنها نظر کردن در عوارض موضوع علم اعم یا عوارض انواع علم اعم است. و این جزئی از علم طبیعی است و نه تحت علم طبیعی»^۱.

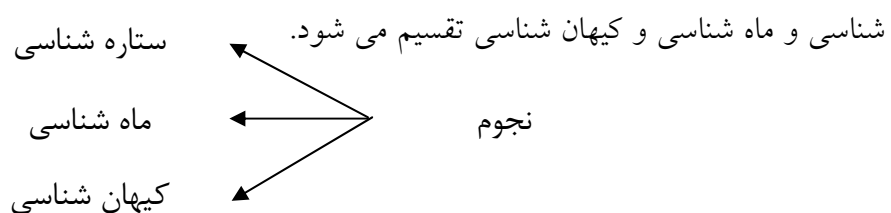
۴ - نسبت تساوی

ابن سینا اشاره می کند که موضوع واحدی می تواند وجه نظر دو علم مختلف باشد. اختلاف علمی که موضوع واحدی دارند را ناشی از اختلاف نوع نگاه و نوع بررسی آنها می داند « اختلاف علمی که در موضوع واحد اتفاق دارند بر دو وجه است یا یکی از دو علم موضوع را علی الاطلاق مد نظر دارد و دیگری موضوع را فقط از یک جهت بررسی می کند مثلاً «انسان» که گاهی جزئی از علم طبیعی در آن به طور مطلق نظر می کند و گاهی طب - و طب علمی است تحت علم طبیعی - در آن به طور مطلق نظر نمی کند، بلکه از جهت صحّت و مرض آن را مورد بررسی قرار می دهد. یا اینکه هر یک از دو علم، موضوع علم را از جهتی غیر از جهتی که علم دیگر در موضوع نظر دارد، مورد بحث قرار می دهد، مثل اینکه جسم عالم و جرم فلک را هم منجم و هم دانشمند طبیعی مورد بررسی قرار می دهد اما جسم به طور کلی، همراه با یک شرط موضوع علم طبیعی است و آن اینکه جسم مبدأ بالذات حرکت و سکون است و منجم با شرط دیگر در جسم یا جرم فلک نظر دارد و آن اینکه جرم فلک دارای کم است، هر چند در بحث از کرویت جسم فلک اشتراک دارند ... پس گاهی اتفاق می افتد که در بعضی مسائل اتفاق داشته باشند، زیرا موضوعشان واحد است ولی در اکثر مسائل اختلاف دارند».^۱

ب) ارتباط موضوعی علوم از لحاظ ارتباط موضوعات در جهان واقع آنچه که بایستی برای ارتباط موضوعی علوم اشاره شود آن است که ارتباط موضوعی علم ناشی از آن است که موضوعات [اشیاء] در جهان با یکدیگر ارتباط دارند. می توان انواع ارتباط موضوعی علوم را به صورت زیر نشان داد :

۱- ارتباط جزء به کل موضوعات

در جهان مادی تقسیم و ترکیب اجزاء آن را مشاهده می کنیم. بنابراین موضوعات در علوم طبیعی قابل تقسیم است به اجزاء آن موضوع. آنگاه هر جزء یک موضوع را می توان به طور قراردادی موضوع دانش خاصی در نظر گرفت مثلاً دانش نجوم می تواند به ستاره

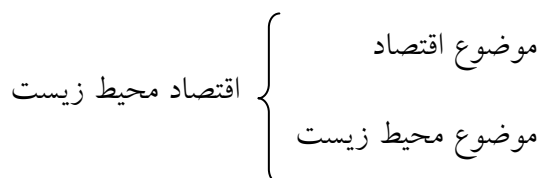


این همان روند تخصصی شدن علوم طبیعی می باشد.

در علوم انسانی نیز تقسیم یک دانش به اجزایی که در موضوع آن وجود دارد علت تخصصی شدن حوزه های مختلف آن دانش است مثل اقتصاد انرژی، اقتصاد بازرگانی، اقتصاد صنعتی در مجموعه علوم اقتصادی. ارتباط جزء بودن یک علم نسبت به یک علم دیگر توسط ابن سینا بیان شده است که در صفحات قبلی به آن اشاره شده است.

۲- ارتباط تأثیر و تأثر موضوعات

موضوعات [اشیاء] در جهان واقع به یکدیگر تأثیر می گذارند مثلاً ماه بر زمین تأثیر می گذارد و زمین نیز بر ماه تأثیر می گذارد و این رابطه زمین و ماه می تواند در زمین شناسی مورد بحث قرار گیرد و یا اینکه در ماه شناسی. زندگی انسان بر روی این کره خاکی و محیط زیست این کره خاکی با یکدیگر رابطه دارند. بنابراین اقتصاد و اکولوژی با یکدیگر ارتباط موضوعی دارند. در علوم انسانی مذهب و عقاید انسان بر روابط اقتصادی تأثیر می گذارد و همچنین روابط اقتصادی بر عقاید انسان ممکن است موثر باشد بنابراین اقتصاد و علم ادیان می توانند به بررسی این روابط بپردازند. گاهی به طور قراردادی این ارتباط موضوعی علوم را بهانه قرار می دهند و از تخصصی شدن یک دانش به علت بررسی ارتباط آن موضوع دانش با موضوع علم دیگر سخن می گویند مثل اقتصاد محیط زیست یا اینکه اصلاً از پیدایش دانشی جدید سخن میگویند چرا که به نظر آنها وجه ارتباط موضوع دو دانش خود میتواند موضوع مستقل تلقی شود.



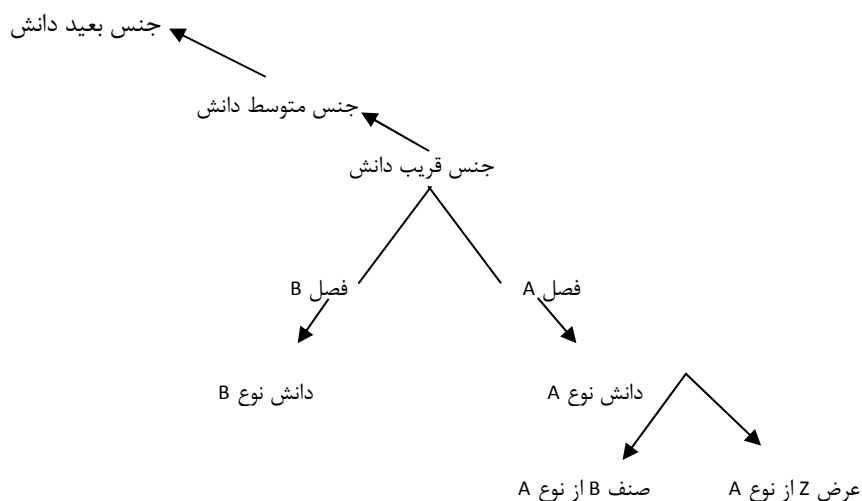
در فصل علت تولد علوم جدید [رویکرد فلسفی] این موارد با تفصیل بیشتر توضیح داده خواهد شد.

۱-۴-۷- ارتباط مفهومی علوم

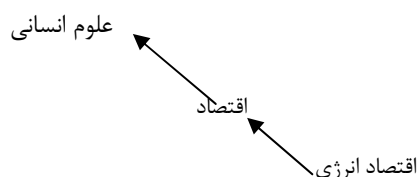
هر علم خاصی یک مفهوم کلی است که به مجموعه ای از دانشها اشاره دارد که به علت اشتراکشان در یک وجه خاص (موضوع، نوع بررسی یک موضوع، هدف کاربردی، روش)

در ذیل آن دانش گرد آمده اند. بنابراین همانطور که می توان با استفاده از مبحث کلیات خمس شبکه ای از ارتباطات بین مفاهیم کلی ترسیم کرد برای علوم مختلف نیز می توان ارتباط مفهومی را با استفاده از کلیات خمس نشان داد.

«نمودار نشاندهنده ارتباط مفهومی علوم»



مثلاً دانش اقتصاد را بررسی می کنیم. وقتی مجموعه ای از دانش ها مثل اقتصاد، جامعه شناسی، علوم انسانی، مدیریت را در نظر بگیریم و وجه اشتراک آنها را ذکر کنیم پی به جنس دانش اقتصاد می بینیم که همان علوم مربوط به انسان یا علوم انسانی است [در اینجا وجه اشتراک موضوع است]. بنابراین جنس اقتصاد همان علم به انسان است. اما فصل آن همان بُعد از رفتار انسان می باشد که تولید، توزیع و مصرف را در بر می گیرد. برای زمین شناسی، دریا شناسی، ستاره شناسی، فیزیک و شیمی آنچه به عنوان جنس مشترک بیان می شود همان علوم طبیعی است. اما فصل زمین شناسی همان توجه اصلی آن دانش به زمین است. همینطور میتوان برای اقتصاد انرژی جنس قریب اقتصاد و جنس بعید علوم انسانی را ذکر کرد.



۱-۵- فصل پنجم : چگونگی بحث از وجود علوم

مقدمه :

برای تبیین وجود یا عدم وجود یک علم بایستی دیدگاه خود را در باره چیستی علم و رابطه آن با جهان و انسان مشخص سازیم که در فصول گذشته به آن پرداخته شد. بیان شد که علم، تصویر سازی ذهنی از واقعیات بر اساس قواعد منطقی و روش شناسی [مورد قبول] می باشد. علم به دو بخش علم حقیقی و علم اعتباری تقسیم شد. بیان شد که علوم خاص مفهومی کلی هستند که مصادیق آن مجموعه‌ای از دانش‌ها است که در یک بعد خاص [غالباً موضوع، نوع بررسی موضوع، هدف کاربردی و روش] اشتراک دارند. با توجه به دیدگاه فراگیری که از دانش، انسان و جهان ارائه شد. انسان ابتدا سعی در ذهنی کردن «واقعیات» دارد بنابراین یکی از معانی در بحث وجود شناسی علوم را می‌توان به صورت زیر ارائه کرد.

۱- وجود یا عدم وجود یک علم به معنی وجود یا عدم وجود موضوع یک علم.

در نظریه فراگیر، انسان در جهان ذهن خود مجموعه دانش‌هایش را طبقه‌بندی و تخصیص داده است بنابراین معنی دیگری را که می‌توان در بحث وجود شناسی علوم مطرح کرد به صورت زیر است.

۲- وجود یا عدم وجود یک علم به معنی استقلال یا عدم استقلال یک علم از علم دیگر.

در دیدگاه فراگیر مشاهده می‌شود که انسان در مباحث معرفتی و روش شناسی، برای چیستی معرفت و روش کسب معرفت اعتبارات مختلفی قائل است. بنابراین معنی سوم در بحث وجود شناسی علوم به صورت زیر خواهد بود.

۳- وجود یا عدم وجود یک علم به معنی اعتبار یا عدم اعتبار روش یک علم.

۱-۵-۱- وجود یا عدم وجود یک علم به معنی وجود یا عدم وجود موضوع

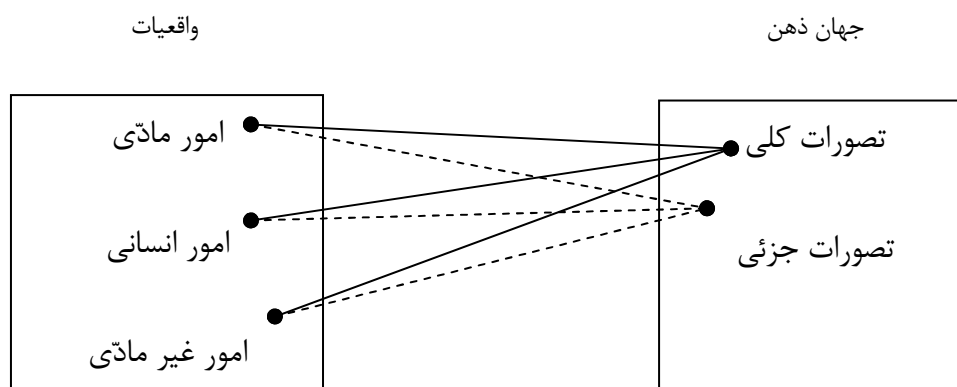
یک علم

یکی از معانی و برداشت‌هایی که از بحث وجود یا عدم وجود یک دانش مطرح می‌شود، وجود یا عدم وجود موضوع آن دانش است. زیرا در صورت نبودن یا غیر واقعی بودن موضوع یک دانش، در حقیقت دانش یاد شده جز خیال پردازی منطقی در مورد یک

موضوع فرضی نیست. در این مبحث برای روشن کردن وجود شناسی موضوعی علوم، ابتدا موضوعات مختلف را که در علوم مختلف به عنوان امری واقعی و ذی جود تلقی گردیده است، تقسیم می‌کنیم. بعد به توضیح مختصر دو مکتب رئالیست و ایده‌آلیست که هنگام تفسیر واقعیات منشعب می‌شوند، می‌پردازیم. برای هر قسم از موضوعات روشی که دانشمندان آن موضوع علمی برای اثبات وجود آن به کار می‌برند را توضیح می‌دهیم. در مرحله بعد به تقسیم و نامگذاری سه شاخه کلی علوم با توجه به موضوعات و روش اثبات موضوعاتشان می‌پردازیم. وجود شناسی علوم اعتباری به طور جداگانه بحث شده است. در آخر به بررسی و نقد نظریه ابن سینا در وجود شناسی علوم پرداخته شده است.

۱-۵-۱- تقسیم موضوعات مختلف که کاندید وجود یا واقعیت هستند

قبل از بحث درباره وجود یا عدم وجود موضوع یک دانش خاص، سوال کلی‌تری که می‌تواند مطرح شود آن است که اساساً چه نوع موضوعاتی بایستی در دایره علم قرار بگیرد. در دیدگاه فراگیری که در باره انسان، دانش و جهان ارائه شده است؛ موضوعاتی که می‌تواند در جهان ذهن انسان صورت بندی شده و نام علم به آن تعلق گیرد، فقط واقعیات هستند که البته این نظر مورد توافق همگان است؛ اما آنچه در آن اختلاف می‌باشد آن است که واقعیات چه اموری را در بر می‌گیرد و راه اثبات آنها چیست. برای اموری که حداقل می‌توانند برای احراز مقام واقعیت در ذهن نظریه پرداز کاندید شوند، می‌توان تقسیم بندی کلی زیر را در نظر گرفت و در هر مورد نشان داد که طرفداران و معتقدان به این امور، چگونه برای وجود آنها دلیل اقامه می‌کنند و از همین جا منشاء پیدایش گوناگونی بنیادین علوم، با توجه به موضوع آنها را مشاهده کرد.



«نمودار نشان‌دهنده تقسیم واقعیات از لحاظ نوع اثبات موضوع مربوط به آنها»

در اینجا مطابق با نظر رئالیست‌ها عالم ذهن که ظرف پیدایش تصورات می‌باشد را از عالم واقع که در آن امور مادی، انسانی و غیر مادی به طور مستقل از تصورات موجودند، جدا در نظر گرفته‌ایم.

رئالیست‌ها معتقدند که نه تنها تصورات جزئی بلکه تصورات و قوانین کلی وقتی در مقام تصورند، تصور هستند و نه واقعی؛ اما در عالم خارج از ذهن از هستی و تحقق برخوردار هستند و در تحقق، به معرفت یا عدم معرفت انسان وابسته نیستند.

« رئالیست‌های جدید نیز دارای عقاید و افکار مختلف بودند، اما در باره امور زیر تا حدی توافق داشتند.

۱ - موضوع معرفت و تفکر امری است واقعی دارای صفات و خصوصیات معین. آنچه در معرفت ما ظاهر می‌گردد یا چیزی که ما را به خود مشغول می‌دارد واقعیت است.

۲ - معرفت یا آگاهی ما از چیزی در وضع آن چیز تأثیر ندارد.

۳ - هستی اموری که موضوع معرفت ما قرار می‌گیرند وابسته به معرفت نیست. امور جزئی مثل افراد یا اشیاء معین نه تنها اموری واقعی هستند بلکه در تحقق و موجود شدن نیازی به معرفت ما ندارند.

۴ - امور کلی مثل روابط و مفاهیم کلی از یک نوع هستی یا تحقق برخوردار هستند و این گونه امور نیز خود به خود متحقق می‌باشد.

۵ - امور جزئی و کلی به طور مستقیم موضوع معرفت انسان قرار می‌گیرند. یعنی ما مستقیماً اشیاء محسوس و امور کلی را درک می‌کنیم. منظور این است که تأثیر یا تصویری از اشیاء در ذهن به وجود نمی‌آید بلکه اشیاء محسوس و امور کلی چنان که هستند در ذهن ظاهر می‌گردند.^۱

در مقابل رئالیست‌ها، ایده‌آلیست‌ها قرار دارند که در افراطی‌ترین شکل معتقدند که نه تنها معرفت آدمی از تصورات تشکیل می‌شود، اصولاً جز تصورات چیز دیگری موجود نیست چرا که راهی برای

۱ - شریعتمداری، علی، فلسفه (مسائل فلسفی مکتبهای فلسفی، مبانی علوم)، ص ۲۸۹، سال ۱۳۷۳.

درک واقعیات جز از طریق تصورات نداریم. برکلی فیلسوف معروف انگلیسی به عنوان پایه گذار مکتب ایده‌آلیسم معروف است.

« برکلی معتقد بود این ماده جز تصور یا مفهوم ذهنی چیزی دیگری نیست. آنچه به عنوان ماده شناخته شده، همان مفهوم ذهنی است و کسی تاکنون مستقیماً ماده را درک نکرده است. بنابراین به جای اینکه ماده عنصر نخستین فرض شود باید اساس جهان را همان تصورات ذهنی تلقی نمود.

نکته دیگر رابطه معرفت با واقعیت است. موضوع معرفت از نظر برکلی همان تصورات و مفاهیم ذهنی هستند. به عبارت دیگر علم و آگاهی ما از جهان خارج، از تصورات ذهنی تشکیل شده است. اگر بحث را به واقعیت منتقل کنیم و ببینیم واقعیت چیست، خواهیم دید که واقعیت جهان، چنان که ما درک می‌کنیم جز تصورات چیز دیگری نیست. بنابراین نه تنها معرفت آدمی از تصورات ذهنی تشکیل می‌شود، اصولاً جز تصورات چیز دیگری موجود نیست»^۱.

حتی اگر ایده‌آلیست باشیم و واقعیات را همان جهان ذهن بدانیم باز هم تقسیم بندی امور واقعی به امور مادی، امور انسانی و امور غیر مادی جهت تبیین وجود موضوع علوم مفید خواهد بود.

۱-۵-۱-۲- اثبات وجود واقعیات مادی

اثبات وجود تصورات کلی یا جزئی که از واقعیات مادی پیدا کرده‌ایم، از طریق روش تجربی و آزمایشگاهی و بر پایه بدیهیات حسی حاصل می‌شود. به طور مثال وجود زمین در علم زمین شناسی جزو بدیهیات حسی است. از آنجا که مفهوم زمین یک مصداق بیشتر ندارد می‌توان آن را تصویری جزئی از امور مادی محسوب کرد. برای تصور کلی از امور مادی می‌توان ستاره شناسی را نام برد، زیرا که ستاره به عنوان یک تصور کلی دارای مصادیق بی شماری در عالم ماده است. راه اثبات موضوع ستاره شناسی، یعنی ستاره نیز تجربی و حسی است. به این صورت که ابتدا ستاره به عنوان مفهومی کلی تعریف می‌شود

و برای اثبات درست بودن و واقعی بودن این مفهوم کلی به مصادیق آن در جهان مادی اشاره می‌شود.^۱

بنابراین درست است که مفاهیم کلی مادی بایستی تعریف و تحدید شوند اما این بدین معنا نیست که تعریف آنها به عنوان اصل موضوعه یا امری بدیهی تلقی شود، بلکه ویژگی‌هایی که در تعریف آمده است قابل اثبات یا ابطال تجربی و حسی بر روی مصادیق مادی است. گاهی با استفاده از حسیات عالم ماده، مفاهیمی کلی انتزاع می‌شود که ظرف تحقق آنها می‌تواند حتی امور غیر مادی را هم شامل شود. مثلاً مفاهیم فلسفی علت، معلول^۲ یا حتی مفاهیم ریاضی مانند عدد، مثلث، دایره و ... می‌تواند فراتر از عالم ماده به کار گرفته شوند. مثلث به عنوان یک مفهوم کلی، به کمک امور حسی انتزاع شده است و تعریف می‌شود^۳، اما پس از تعریف برای اثبات مثلث بودن امور مادی و جزئی، بایستی روش حسی و تجربی را به کار برد و در صورت اثبات، می‌توان قوانین مثلثات را در امور جزئی مربوطه به کار گرفت.

۱- مفاهیم کلی مربوط به واقعیات مادی که مفاهیم ماهوی هستند از لحاظ شکل‌گیری و تولد به دو دسته تقسیم می‌شوند (۱) مفاهیم کلی ماهوی مستقیم: ذهن با توجه به مصادیق مادی تصورات جزئی را در دنیای خود به وجود آورده است سپس با توجه به ویژگی‌های مشترک این مفاهیم، مفاهیم کلی ماهوی مستقیم را انتزاع می‌کند.

ادراک حسی امور متعدد مادی-----> تصورات جزئی-----> مفاهیم کلی ماهوی مستقیم (۲) مفاهیم کلی ماهوی غیر مستقیم یا ساختنی: در این حالت ذهن با توجه به مفاهیم کلی ماهوی که قبلاً ساخته است و با استفاده از تفکر و تعقل و اصول علم منطق مفاهیم کلی ماهوی را در کنار هم قرار داده و مفاهیم ماهوی دیگری را ایجاد می‌کند که می‌توانند مصادیق خارجی مادی داشته باشند یا نداشته باشند اما امکان آن در عالم ماده وجود دارد و بایستی اثبات شود بطور مثال مفهوم میدان مغناطیسی یا امواج رادیویی یا حتی نظریه اتمی ذرات با توجه به تصرات جزئی از آنها شکل نگرفته اند بلکه ابتدا مفهوم کلی آنها با توسل به نظریه ساخته می‌شوند و سپس بایستی آثار وجود آنها را در عالم ماده با درک تصورات جزئی از آنها را اثبات کرد. در ریاضیات می‌توان گفت مفهوم خط مفهوم ماهوی از نوع مستقیم است شاید مفهوم دایره یا مثلث همین طور باشد اما مفهوم مثلثی در یک ۵ ضلعی مفهومی نیست که با توجه به مصادیق ایجاد شده باشد بلکه مفهومی ساختنی یا غیر مستقیم است.

۲- مفاهیم فلسفی می‌توانند از بدیهیات درونی یا علم حضوری انتزاع شده باشند و نه صرفاً با کمک امور مادی به طور مثال علت و معلول را می‌توان با توجه به علم حضوری که به حالات درونی خود داریم انتزاع کنیم اراده ما علت است و تصویری که اکنون از یک خانه در ذهن خود ایجاد می‌کنیم معلول.

۳- بسیاری دیگر از مفاهیم ریاضی هستند که به کمک مستقیم تجربه حسی حاصل نشده‌اند، به طور مثال اعداد مختلط و پیوستگی درجه دوم، مفهوم بی‌نهایت اما این مفاهیم ریاضی با استفاده از مفاهیمی ساده‌تر که معمولاً قابل شهود حسی یا ذهنی است، تعریف شده‌اند و قابلیت کاربرد در جهان مادی را نیز دارند.

امروزه سیستم‌های مختلف هندسی وجود دارد که هر کدام مبانی و اصول خود را دارند «ریاضی دانان امروز معتقدند بین سیستم‌های مختلف هندسی از نظر نزدیکی به حقیقت، هیچ ترتیبی وجود ندارد. مخصوصاً بعد از تحقیقات «هلمهولتز» در نظریه «گروه‌ها» معلوم شد که هندسه‌های مختلف به نحوی به یکدیگر قابل تبدیلند ... البته فیزیک دانان از نظر واقع گرایی آنها را در یک سطح نمی‌دانند و در بحث‌های کیهان‌شناسی راه‌های تمایز آنها را ذکر کرده‌اند»^۱.

بنابراین مفاهیم ریاضی حکم مفاهیم کلی را دارند و تعریف می‌شوند، باید توجه شود که موضوعات ریاضی، اثبات وجودشان از لحاظ ذهنی مساوی است با تعریف آنها و به همین دلیل است که امروزه سیستم‌های مختلف هندسی را داریم اما اثبات وجود موضوعات آنها در عالم ماده با تعریف ممکن نیست بلکه بایستی با روش حسّی و سیستم‌های اندازه‌گیری تطابق یا عدم تطابق یک موضوع ریاضی و قوانین آن را در عالم ماده، آزمایش کرد.

«از زمانی که ریاضیات به عنوان علمی مستقل با روش برهانی هدایت می‌شود (از زمان اقلیدس)، همیشه تعاریف در آن نقش اولیه را بازی کرده است و می‌توان گفت هیچ سیستم ریاضی نداریم که از تعاریف آغاز نکرده باشد. در هر گونه گرایش، منطق گرایی یا صورت گرایی یا شهود گرایی، روش ریاضی از تعاریف شروع می‌شود. ممکن است این مکتب های مختلف در اصول متعارف از نظر انطباق با واقع، اختلاف داشته باشند؛ اما در این که روش ریاضی از تعاریف شروع می‌شود، اختلاف ندارند»^۲.

مفاهیم کلی وجود خارجی ندارند اما مصادیق آنهاست که می‌تواند در خارج از ذهن [در عالم ماده] وجود داشته باشد و مشمول قوانینی شوند که در عالم ذهن برای مفاهیم کلی بدون استفاده از روش تجربی انتزاع شده‌اند. اگر ایده‌الیست باشیم تعریف یک مفهوم کلی به معنای اثبات وجود آن است چرا که تصور کلی خود واقعیت است و نیاز نداریم که در دنیای خارج از ذهن وجود آن را اثبات کنیم. واقعیات مادی می‌توانند تکوینی باشند مانند، خورشید و یا اینکه اعتباری و ساختگی باشند مانند اهرام ثلاثه مصر. واقعیات مادی اعتباری

۱ - لاریجانی، علی، روش ریاضی در فلسفه کانت، صفحه ۶۶ و ۶۷.

۲ - همان، صفحه ۸۳

نیز می‌توانند تصور جزئی ایجاد کنند مانند پل سید خندان یا تصور کلی ایجاد کنند مانند پل. اثبات وجود واقعیات اعتباری مادی نیز از طریق روش تجربی است.

۱-۵-۱-۳- اثبات وجود واقعیات انسانی

از آنجا که انسان دو بعد جسم و روح دارد؛ واقعیات مربوط به انسان هم مادی است و هم غیر مادی. وجود واقعیات مادی انسان مانند جسم، رفتارهای فردی و اجتماعی انسان از طریق روش تجربی اثبات می‌شود اما در مورد بُعد غیر مادی انسان مانند، آگاهی، روح، نفس، فکر، درد و لذت و ویژگی‌های فطری، برای اثبات وجودشان علاوه بر تجربه بایستی روش عقل نظری را نیز به کار بگیریم حتی گاهی روشهای درونیابی، شهودی، الهامی برای اثبات وجود این خصایص روحی لازم است. به طور مثال برای اثبات میل به جاودانگی در فطرت و سرشت انسان علاوه بر بکارگیری روش تجربی به صورت نشان دادن آثار این میل در زندگی فردی و اجتماعی انسان، می‌توان روش درونیابی را به کار برد. یعنی مخاطب را متوجه این میل فطری در درونش بکنیم و وجودش را اثبات کنیم. اثبات وجود تصورات کلی علوم انسانی، توسط به کارگیری روش تجربی برای اثبات مصادیق است. مثلاً خانواده به صورت یک مفهوم کلی تعریف شده و اثبات آن هم ارجاع مخاطب به مصادیق خانواده در جامعه انسانی است.

واقعیات مربوط به انسان و جامعه انسانی گاهی تکوینی است و بستگی به اراده و اختیار آدمی ندارد [یعنی طبیعی یا غریزی یا فطری است] و گاهی اعتباری است و انسان به عنوان موجودی صاحب اختیار آن را ساخته است که البته ممکن است بر خلاف یا موافق غرایز و سرشت انسانی باشد.

۱-۵-۱-۴- اثبات وجود واقعیات غیر مادی

واقعیات غیر مادی می‌توانند مربوط به دنیای ذهن انسان باشند مانند مفاهیم جزئی و مفاهیم کلی ذهنی یا اینکه مربوط به دنیای خارج از ذهن انسان باشند اما غیر مادی باشند.

الف) اثبات وجود واقعیات غیر مادی ذهنی

در نگاه ایده آلیستها موجودات ذهنی که همان تصورات هستند قابل اطلاق به صفت واقعی و غیر واقعی هستند.

«امر واقعی می تواند هم مربوط به خارج از ذهن و هم ساخته ذهن باشد. جالب توجه است که امور عینی نیز لزوماً در همه ابعاد به معنای عناصری خارج از ذهن، تلقی نمی شوند. شاید به همین دلیل است که دانشمند بزرگ و ایتهد چند نوع دسته بندی در مورد امور عینی به عمل آورده است. وی بین «امور عینی محسوس»، «امور عینی تصویری»، «امور عینی فیزیکی» و «امور عینی علمی» تمایز قائل شده است. در عین حال برخی از متفکران، امور عینی را در مفهوم رایج آن به کار می برند و آن را به معنای امور مستقل از ذهن و در مقابل، «امور ذهنی» را با فکر و ذهن مرتبط می دانند.^۱

واقعیات ذهنی مانند مفهوم دایره، مفهوم خط، وجود، عدم، ممکن، که مربوط به علوم منطق، فلسفه و ریاضی می باشند همگی به صورت مفهوم کلی با توجه به واقعیات غیر ذهنی تصور و انتزاع شده اند و بنابراین دارای مصادیق غیر ذهنی هستند. باید توجه کرد که مفاهیم کلی ماهوی مستقیم در دنیای خارج از ذهن مصداق دارند اما مفاهیم کلی ماهوی غیر مستقیم مفاهیمی هستند که ممکن است دارای مصادیق غیرذهنی باشند و یا نباشند. به طور مثال خط مفهوم ماهوی مستقیم است اما مفهوم صد ضلعی مفهوم ماهوی غیر مستقیم است که توسط ذهن با توجه به مفاهیم دیگر به کمک تعریف [یا ترسیم] شکل می گیرد اما اینکه واقعاً در خارج صد ضلعی داشته باشیم یک امر ممکن است و نه ضروری.

باید توجه کرد گاهی واقعیات ذهنی امری بدیهی تلقی می شوند و تعریف پذیر نیستند بلکه هرگونه تعریف آنها در حقیقت تنبه و یادآوری ذهن برای درک آنها است. به طور مثال مفهوم وجود که موضوع فلسفه اولی است بی نیاز از اثبات است» در مقدمه و پیش از ورود در هر علمی پس از بیان موضوع آن علم، موضوع یاد شده تعریف و سپس در صورتی که آن علم از علوم حقیقی باشد نه اعتباری - وجود خارجی آن موضوع اثبات می شود. از ویژگیهای فلسفه اولی یا حکمت متعالی آن است که موضوع آن نه نیازمند

۱ - دادگر، بدالله، درآمدی بر روش شناسی علم اقتصاد، صفحه ۱۶.

تعریف است و نه محتاج به اثبات به عبارت دیگر موضوع فلسفه اولاً تصوراً و تصدیقاً بدیهی است. یعنی مفهوم وجود یک مفهوم بدیهی است و قضیه - موجودی هست - یا موجودی تحقق دارد - یک قضیه بدیهی می باشد.^۱ برخی از واقعیت غیر مادی ذهنی اثبات وجودشان در حقیقت همان تعریف آنهاست که معمولاً مفاهیم ماهوی غیر مستقیم هستند. به طور مثال مفهوم کلی دایره در هندسه تعریف مشخص دارد اما می توان دایره های بی شماری را در طبیعت یافت و یا اینکه ساخت.

لازم به ذکر است که موضوعات علوم ریاضی، منطقی و فلسفی همگی تصورات کلی هستند که مصادیق آنها در دنیای خارج از ذهن موجود است. به استثنای مفاهیم منطقی که مصادیق آنها در ظرف ذهن موجود است.^۲ می توان گفت علم از دیدگاه معرفت شناسانه از آنجا که مفهومی کلی است و مصادیق آن تصوراتی از واقعیت هستند و نه خود واقعیات، مفهومی منطقی می باشد اما خود تصورات در یک علم خاص می تواند ماهوی، فلسفی یا منطقی باشد. مفاهیم کلی حتی اگر مربوط به علوم تجربی نیز باشند مانند جسم و حرکت، گاهی برای وجود آنها برهان اقامه نمی شود بلکه با استفاده از حد و تعریف در ذهن مخاطبین تولد می یابند اما اثبات وجود یا عدم وجود مصادیق آن توسط روش تجربی انجام می گیرد. «به عنوان مثال علم فیزیک یا مکانیک دارای قضایایی تألیفی ما تقدم هستند. وضع این علوم چه می شود؟ آیا از تعاریف آغاز می شوند یا خیر؟ حتی در علم شیمی نیز این گونه نیست که در آن صرفاً با اشیاء به صورت معرفت ساده تجربی سر و کار داشته باشند، در آن صورت دارای قضایای کلی یا ضروری نخواهند بود. مثلاً در علم مکانیک ما حرکت اجسام را مطالعه می کنیم. آیا نباید حرکت و جسم را تعریف کنیم؟ و آیا ممکن است این علم بدون تعریف اصلاً بتواند قدمی بردارد در علم فیزیک و یا مکانیک و یا شیمی طبعاً تعاریف به سادگی ریاضیات رخ نمی دهند. مثلاً اگر ذرات بنیادی فیزیک را به عنوان کوچکترین ذراتی که قابل انقسام نیستند، تعریف کنیم. چه اشکالی بر آن مترتب است؟ ممکن است گفته شود این ذرات آیا جسم اند یا جسم نیستند و دهها سوال دیگر؛ اما بر این تعریف اشکال آشکاری وجود ندارد.

۱- شیروانی، علی، کلیات فلسفه صفحه ۱۰

۲- برای توضیح بیشتر به فصل اول مراجعه شود.

به هر حال معرفت انسان شامل علومى هم مى‌شود که از تجربه استفاده مى‌کنند و شامل یک سیستم اکسیوماتیک نیز هستند، و غالب علوم امروز چنین هستند، بنابراین نمى‌توان این قلمرو را در بحث تعاریف نادیده گرفت»^۱.

ب) اثبات وجود واقعیات غیر مادی و غیر ذهنی

واقعياتی که غیر مادی هستند و وجود آنها کاملاً مستقل از ذهن ماست؛ يعنى چه آنها را تصور کنیم و چه تصور نکنیم موجودند [اما غیر مادی] در این طبقه جای مى‌دهیم. موضوعات مربوط به الهیات و بسیاری موضوعات در فلسفه مانند خداوند، روح، عقل، وحی، فرشتگان، جن و حتی خود مفهوم وجود... از آنجا که غیر مادی یا فرا مادی هستند امکان اثبات وجود آنها توسط روش تجربی و حسی نیست بلکه یا توسط روشهای عقلی و منطقی به تصدیق مى‌رسند و یا اینکه تصدیق آنها توسط شهود و تجربه معنوی و دینی ممکن است. وحی الهی به عنوان بالاترین مرتبه تجربه معنوی که مختص به پیامبران است در ادیان الهی به عنوان منبعی معرفتی برای اثبات وجود بسیاری از این موضوعات است.

۱-۵-۱-۵- تقسیم علوم با توجه به نوع اثبات موضوع آنها

الف) علوم تجربی

در این علوم وجود موضوع مورد بررسی که از آن تصور کلی یا جزئی حاصل شده است بایستی با روش تجربی که مبتنی بر حواس پنج گانه فیزیولوژیک انسان است. مورد اثبات قرار بگیرد. باید توجه داشت که توصیه به روش تجربی به معنی تعطیلی عقل نیست بلکه به معنی آن است که عقل بدون بهره گیری از یافته های حواس قادر به اثبات امور مربوطه نیست.

البته ممکن است برخی موضوعات علوم تجربی مانند خورشید یا ستاره بدیهی تلقی شود اما بعضی دیگر بایستی اثبات شوند مثلاً سیاه چاله‌ها، سیاه چاله مفهوم ماهوی غیر مستقیم است. مفاهیم ماهوی غیر مستقیم همگی نیاز به اثبات دارند زیرا با استفاده به رجوع به

مصادیق و مشاهده و تجمع تصورات جزئی از آنها به وجود نیامده اند بلکه مفاهیمی ساختنی هستند که از چینش مفاهیم دیگر و تصورات و تصدیقات قبلی به وجود آمده اند.

علوم تجربی با توجه به موضوع آنها به دو شاخه کلی علوم طبیعی و علوم انسانی قابل تقسیم هستند. در علوم انسانی تجربی، موضوعات ابعاد مادی انسان مورد بررسی قرار می گیرد. بایستی متذکر شد که روش نقلی که در بعضی از موضوعات علوم انسانی به کار برده می شود نیز نوعی روش تجربی است زیرا که در روش نقلی اثبات موضوع با اشاره به اسناد مکتوب و غیر مکتوب صورت می گیرد که نوعی به کارگیری حواس است. بنابراین ما دانشهای منقول را در ذیل علم تجربی جای داده ایم و برای آن قسم مجزایی اختصاص نداده ایم.

ب) علوم عقلی [منطق ریاضیات و فلسفه]

موضوع فلسفه، و ریاضیات مفاهیم کلی ذهنی می باشد. اثبات موضوعات این علوم به معنی تعریف آنهاست. البته ممکن است برخی از موضوعات علوم عقلی بدیهی باشد مانند وجود در فلسفه اولی و یا حتی مفهوم مجموعه در ریاضیات اما حتی این مفاهیم نیز به نوعی تعریف می شوند. فقط تعریف آنها تعریفی تنبهی است. اما اکثریت موضوعات در علوم عقلی نیازمند تعریف حقیقی هستند. به تعبیر کانت موضوع ریاضیات ساختنی است. این علوم برای اثبات یا تعریف موضوعاتشان از بدیهیات عقلی و یا حتی حسی آغاز می کنند اما پس از آنکه موضوعی [مفهومی کلی] را شکل دادند، برای اثبات یا کشف یا پاسخ گویی به مسائل مورد بحث خود، روش عقلی محض را به کار می گیرند و کار علمی خود را ادامه می دهند و بدین ترتیب قوانینی را میان موضوعات خود کشف و تبیین می کنند که راه نقد آنها فقط تعقل و برهان است و نه تجربه و آزمایش و به همین دلیل است که از علوم تجربی منفک می شوند زیرا در علوم تجربی نیز مفاهیمی کلی تعریف می شوند اما متعلق آن مفاهیم کلی مادیات هستند بنابراین زمانی که به کمک منطق و ریاضیات قوانینی برای آنها اثبات می شود این قوانین می توانند توسط تجربه و حدس محک زده شوند و به ابطال یا اثبات تجربی برسند.

دانشمندان فلسفهٔ اولی مفاهیمی مانند، وجود، امکان، علت و معلول را که مصادیق آن موجودات [فقط از حیث وجود قبل از آنکه در قالب ماده یا غیر ماده ریخته شود] می‌باشند را تعریف می‌کنند و قوانینی را استخراج می‌کنند که همه هستی را شامل می‌شود.

موضوعات ریاضی مانند عدد خط، نقطه و ... نیز همگی مفاهیم کلی هستند که تعریف شده و به عنوان اصل موضوعه یا مفهومی بدیهی پذیرفته می‌شوند و سپس قوانینی کلی برای آنها استخراج می‌شود که تنها راه ابطال آنها استدلال و برهان عقلی است و برای هر مصداقی از عدد، خط و نقطه در جهان قابل استفاده است. منطق از تصورات و مفاهیم ذهنی و از بدیهیات عقلی استفاده می‌کند و مفاهیمی کلی مانند، تصور کلی، تصور جزئی، گزاره، قضیه، استدلال، استقراء را استخراج می‌کند و سپس قوانینی را برای صحیح اندیشیدن ارائه می‌کند که راه ابطال آن فقط نقد عقلی است.

ج) علوم دینی و عرفانی

موضوعات غیر مادی که تصور کلی یا تصور جزئی از آنها بدون استعانت از وحی یا شهود یا الهام ممکن نیست بایستی در حوزهٔ دین و عرفان قرار داده شوند. البته نبایستی اینطور قضاوت کرد که سایر موضوعاتی که می‌تواند توسط عقل و حس به طور مستقل از وحی مورد بررسی قرار بگیرد، توسط دین بیان نشده است. بلکه باید گفت که رسالت اصلی دین دستگیری از عقل و حس در هنگام محدودیت‌های آنها برای بررسی موضوعات مورد نیاز انسان است.

۱-۵-۱-۶- وجود شناسی موضوع علوم اعتباری

در ارتباط با موضوعات اعتباری سه پرسش مهم مطرح است.

اول آنکه آیا درست است که تحصیل موضوعات اعتباری در ذهن را علم بنامیم؟ با توجه به تعریف عمومی از علم، علم به موضوعات اعتباری نیز از آنجا که تحصیل نوعی از واقعیات است، نوعی علم تلقی می‌شود.

پرسش دوم آن است که آیا می‌توان موضوعات اعتباری دسته اول که هنوز در مرحلهٔ تئوری هستند و به اصطلاح بر روی کاغذ هستند علم نامید یا خیر؟ با توجه به تعریف

عمومی از علم که تحصیل ذهنی امور واقعی می‌باشد، نایستی این امور را علم نامید. حتی اگر بر پایه مفروضات علمی مستحکم بنا شده باشند اما وقتی طرح و نظام اعتباری موفّق به تحقق و تجلی در واقعیت شد می‌توان آن را علم تلقی کرد. همانطور که یکی از ملاکهای صحت نظریه‌ها در علوم تجربی، توانایی آن در پیش‌بینی وقایع است، می‌توان گفت که علوم اعتباری دسته اول نیز برای صحت علمی خود باید توانایی تجلی در واقعیت را داشته باشند. می‌توان چنین اظهار نمود که اگر «ابطال گرا» باشیم علوم اعتباری دسته اول به علت ابطال پذیریشان می‌توانند علم نامیده شوند، مگر آنکه ابطال آنها ثابت شود.

پرسش سوم آن است که آیا هدفی که علم اعتباری دسته اول برای رسیدن به آن سامان یافته است، برآورنده نیاز انسان می‌باشد یا نمی‌باشد؟ به عبارت دیگر آیا اصولاً لازم است که رسیدن به آن هدف با ساختن علم اعتباری دسته اول [طرح یا نظام] مطمع نظر قرار بگیرد؟

اگر هدف علمی اعتباری مورد نیاز انسان نباشد، آن علم ارزش کاربردی برای انسان ندارد و اگر هم تلاشی برای سازمان دادن به آن علم اعتباری صورت بگیرد، درست است که منجر به حدوث علم اعتباری مورد نظر می‌شود اما بیهوده و بی مصرف است بنابراین ممکن است عدم وجود یک علم اعتباری به معنی عدم لزوم آن تفسیر و تعبیر شود.

۱-۵-۱-۷- بررسی و نقد نظریه ابن سینا در وجود شناسی علوم

ابن سینا بدون تقسیم موضوعات علوم به موضوعات مادی و غیر مادی و ... پس از آنکه مولفه‌های هر علم را به موضوع، مبادی و مسائل تقسیم می‌کند توضیح می‌دهد که «قبل از شروع بحث در باره مسائل علم هم باید تصور صحیحی از موضوع علم داشته باشیم - که این مطلب «ما حقیقه»^۱ است و هم باید بدانیم که موضوع علم وجود دارد و این مطلب «هل بسیط»^۲ است و این هر دو مطلب یعنی ما حقیقه و مطلب هل بسیط جزو مبادی علم

۱ - «ما» طلب ماهیت شیء است. اگر طلب ماهیت قبل از علم به وجود مطرح شود آن را «ماشارحه» می‌نامند و اگر طلب ماهیت بعد از علم به وجود مطرح شود آن را «ماحقیقه» می‌نامند.

۲ - «هل» طلب وجود یا عدم وجود شیء است. اگر پرسش از وجود یا عدم وجود برای خود موضوع مطرح باشد آن را «هل بسیط» می‌نامند و اگر پرسش از وجود یا عدم وجود صفت یا حالتی مربوط به موضوع باشد آن را «هل مرکب» می‌نامند.

محسوب می‌شوند ... هر گاه به بیان وجود موضوعات نیاز باشد آنها را در علم «وضع»^۱ می‌کنند. زیرا بر وجود موضوع علوم برهان اقامه نمی‌شود، بلکه برهان بر عوارض ذاتی آنها اقامه می‌گردد»^۲ در ادامه ابن سینا اشاره می‌کند که اگر موضوعات علم بدیهی باشند؛ نه نیازمند وضع وجود هستند و نه وضع حد.

و گاهی وجود موضوع بدیهی است اما حد آن پنهان است مانند جسم طبیعی و گاهی وجود و حد هر دو پنهان است مانند عدد و واحد و نقطه، باید علاوه بر حد وجودش نیز ذکر گردد. وضع وجود آن از جمله آن مبادی علمی است که اصول موضوع نامیده می‌شود زیرا که آن مقدمه‌ای است مورد تردید که علم بر آن بنا می‌شود. ابن سینا اشاره می‌کند که گاهی وجود موضوع از طریق حد آن که دلالت بر ذات می‌کند، فهمیده می‌شود. مانند این سخن هندسه دانان که «نقطه چیزی است که جزء ندارد».

به طور خلاصه ابن سینا برای تبیین وجود موضوع علوم سه رویداد زیر را پیش‌بینی می‌کند.

تبیین وجود موضوع:

- از بدیهیات است.
 - اصل موضوعه در نظر گرفته می‌شود.
 - وجود موضوع از طریق وضع حد موضوع تبیین می‌شود.
- نکته اساسی نظریه ابن سینا آن است که برای تبیین وجود موضوعات علوم نبایستی متوسل به برهان و دلیل شد؛ اما به نظر می‌رسد این نظریه بایستی با توجه به گسترش و توسعه علوم امروزی مورد بازبینی قرار گیرد. در صحت بدیهی بودن وجود موضوعات بعضی از علوم می‌توان خورشید شناسی را مثال زد که وجود آن جزو بدیهیات حسّی است. در اینکه برخی موضوعات علوم احتیاج به پذیرش به عنوان اصل موضوعه و تعریف را دارند می‌توان موضوعات علمی مانند ریاضی را که خود ابن سینا اشاره کرده است در نظر گرفت.

۱ - «وضع می‌کنند» یعنی به عنوان اصل موضوعه می‌پذیرند و اصل موضوعه مقدمه‌ای قابل تردید است که علم بر آن بنا می‌شود.

۲ - ابن سینا، برهان شفا، ترجمه مهدی قوام صغری، صفحات ۲۴۷ تا ۲۴۹.

اما درست نیست که بگوییم برای وجود موضوعات علوم نمی‌توان برهان اقامه کرد چرا که برخی از علوم که حتی در زمان ابن سینا مرسوم بوده است مانند خداشناسی فلسفی برای وجود موضوع خود برهان اقامه می‌کنند. می‌توان گفت که مهمترین و بنیادی‌ترین مباحث خداشناسی همان اثبات وجود خداست.

امروزه بسیاری از علوم طبیعی برای اثبات وجود موضوعشان دلیل و برهان اقامه می‌کنند. به طور مثال، ذرات بنیادین در فیزیک، سیاهچاله‌ها در کیهان‌شناسی، زیست‌شناسی سلولی و مولکولی وجودشان بدیهی نیست بلکه بایستی اثبات شود.

۱-۵-۲- وجود یا عدم وجود یک علم به معنی استقلال یا عدم استقلال یک علم از علم دیگر

گاهی پرسش از وجود یا عدم وجود یک دانش به معنی استقلال یا عدم استقلال یک دانش از دانشی دیگر تلقی می‌شود. معمولاً دو دانش به یکدیگر نزدیک هستند که جای چنین مباحثی را باز می‌کند. مثلاً می‌گویند: شیمی فیزیک در واقع همان شیمی است تفاوتی میان منطق اسلامی و منطق نیست. اقتصاد اسلامی و غیر اسلامی نداریم بلکه اقتصاد، اقتصاد است. جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی به یک معناست و غیره ...

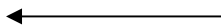
برای تبیین استقلال یا عدم استقلال یک دانش از دانش دیگر بایستی نتایج فصول قبلی را برای پاسخ به سه پرسش زیر به کار بگیریم.

۱. علم خاص به چه چیزی اشاره دارد؟
۲. رابطه داده‌ای، موضوعی و مفهومی علوم چگونه است؟
۳. آیا جدا و مستقل دانستن یک دانش از دانش دیگر با توجه به معیارهای منطقی صورت می‌گیرد و یا اینکه قراردادی است؟

یک: در پاسخ به پرسش اول ملاحظه شد که یک علم خاص یک مفهوم کلی است که به مجموعه‌ای از شناخت‌ها اطلاق می‌شود که به علت یک وجه مشترک خاص، تحت آن عنوان خاص در آمده‌اند. وجه مشترک خاص در نگاه بیشتر متفکرین موضوع است اما بر اساس نتایج این تحقیق روش و نوع بررسی یک موضوع و هدف کاربردی نیز می‌تواند به عنوان وجوه مشترک خاص مطرح شود.

دو: دیدیم که رابطه داده‌ای و اطلاعاتی علوم به صورتی است که ممکن است نتایج یک دانش به عنوان مبادی دانش یا دانشهای دیگر مطرح شود.

دانش اعلی اطلاعات دانش سافل



در بیان ارتباط موضوعی علوم ابتدا اشاره شد که موضوع دو علم می‌تواند یکی از نسب اربعه مربوط به مفاهیم کلی را داشته باشد :

۱ - نسبت تباین

۲ - نسبت عمومی و خصوصی من وجه

۳ - نسبت عمومی و خصوصی مطلق

۴ - نسبت تساوی

اگر نسبت بین موضوع دو علم « تباین » باشد ارائه دلیل برای استقلال و جدایی یک علم از علم دیگر بسیار روشن است زیرا می‌گوییم موضوع دو دانش کاملاً جدای از هم هستند. مثل ستاره شناسی و روانشناسی. اگر نسبت بین موضوع دو علم « عموم و خصوص من وجه » باشد باز هم به آسانی می‌توان از استقلال و جدایی دو دانش دفاع کرد. زیرا می‌توان به موارد اختصاصی در موضوعات دو دانش اشاره کرد و دو دانش را جدای از هم دانست . مثالی که ابن سینا آورده علم طب و علم اخلاق می‌باشد.

اما اگر موضوع دو علم رابطه عموم و خصوص مطلق یا تساوی را داشته باشند آنگاه دفاع از دلیل جدایی و استقلال دو علم جای بحث و استدلال مشکافانه دارد.

برای نسبت عموم و خصوص مطلق به نظر ابن سینا اشاره شد که در آن یا علم اخص جزء علم به اعم قرار می‌گیرد و یا اینکه علم به اخص به دلایلی با وجود آنکه موضوعش جزء و بخشی از موضوع علم به اعم است، از علم به اعم مستقل می‌شود یا تحت [استفاده کننده] از علم اعم قرار می‌گیرد یا به طور کلی از آن مستقل است و تحت علمی دیگر قرار می‌گیرد. دلایلی که ابن سینا برای مستقل شدن علم جزء از علم کل می‌آورد به طور خلاصه به صورت زیر است:

۱. نوع نگاه وهدف از بررسی آن جزء از نوع نگاه و هدف از بررسی موضوع اعم، متفاوت است. ابن سینا جدایی علم طب و علم طبیعی را مثال می‌آورد. ابن سینا برای جدایی علم موسیقی از علم طبیعی دلیل متفاوتی ارائه می‌کند اما به نظر اینجانب علم موسیقی نیز به دلیل نوع بررسی از علم به موضوع خود که از لحاظ ذاتی همان طبیعت است جدا می‌شود.

۲. جزء «عرض غریب» از موضوع کل است و فقط در لواحق نظر می‌شود که طفیلی این عرض غریب هستند. مثل استقلالی که علم به کرات متحرک از علم به چیزهای جسم دار یا هندسه پیدا می‌کند و یا استقلالی که علم مناظر از علم هندسه پیدا می‌کند.

می‌توان دلیل دوم را دور شدن جزء از کل به علت افزایش ابعاد و اعراض مربوط به جزء نامید که به صورت قراردادی جزء را از کل منفک می‌کند و آن را تحت آن علم قرار می‌دهد.

چهارمین نسبتی که در رابطه موضوع دو علم به عنوان دو مفهوم کلی مطرح است نسبت تساوی است. یعنی مصادیق موضوع دو علم یکیست. ابن سینا دلیل اختلاف یا جدایی دو دانش را که موضوع واحد دارند را اختلاف در نوع بررسی موضوع می‌داند. «یا یکی از دو علم موضوع را علی‌الاطلاق مد نظر دارد و دیگری موضوع را فقط از یک جهت بررسی می‌کند ... و یا هر یک از دو علم، موضوع علم را از جهتی غیر از جهتی که علم دیگر در موضوع نظر دارد، مورد بحث قرار می‌دهد»^۱.

سه: در پاسخ به سوال سوم باید گفت که استقلال و جدایی دو دانش خاص که رابطه موضوعات آنها با یکدیگر «متباین» یا «عموم و خصوص من وجه» است، کاملاً منطقی است و بستگی به قرارداد و اعتبار انسانها ندارد. اما اگر رابطه موضوع دو دانش عموم و خصوص مطلق یا تساوی باشد. برای استقلال و جدایی آنها از طرفی می‌توان دلیل منطقی آورد و از طرف دیگر قرارداد و اعتبار انسان را در جدایی آن دانش در نظر گرفت. مثلاً در رابطه عموم و خصوص مطلق، اگر علم به جزء با نگاه و هدفی متفاوت صورت گیرد، منطقی است که علم به جزء را به دلیل تمایز ناشی از نوع بررسی، جدا از علم به کل بدانیم. یا اگر جزء یا اخص عرض غریب باشد به علت دوری و اختصاصی شدن و شکلی تازه پیدا کردن اخص از اعم، علم به اخص را هم منطقیاً و هم به قرارداد جدای از علم به اعم

۱ - ابن سینا، برهان شفا، ترجمه مهدی قوام صفری، صفحه ۲۱۵ و ۲۱۶.

قرار دهیم در صورتی که ممکن است رابطه داده‌ای و اطلاعاتی اعم به اخص را مشاهده کنیم. مثل استفاده‌ای که علم مناظر از علم هندسه می‌کند.

وقتی موضوع دو علم واحد باشد، برای جدایی آنها هم دلیل منطقی نوع بررسی و نگاه به موضوع را می‌توان ارائه کرد و هم می‌توان قرارداد انسانها را در جدایی این دو علم دخیل دانست. مثلاً روان و روح انسانی را هم می‌توان موضوع روانشناسی دانست و هم فلسفه نفس و هم انسان‌شناسی مذهبی، اما نوع بررسی و نگاه به موضوع در سه دانش یاد شده متفاوت است و آنها جدای از هم هستند.

در صورتی که اگر قرارداد انسانی هر نوع دانش نسبت به موضوع روان آدمی را، روانشناسی بنامد در این صورت، فلسفه نفس و روانشناسی و انسان‌شناسی دینی در زیر چتر روانشناسی خواهند بود.

از آنجا که مفاهیم کلی توسط انسانها ساخته و نام گذاری می‌شوند دانش‌ها نیز با توجه به اینکه مفاهیمی کلی هستند توسط انسانها ساخته شده و نام گذاری شده‌اند، فرایند ساختن دانش خاص به عنوان یک مفهوم کلی از یک طرف زیر بنای منطقی دارد که به آنها اشاره شد [اشتراک موضوع، نوع بررسی و روش و هدف] و از یک طرف بستگی به قرارداد و اعتبار انسانها دارد.

۱-۵-۳- وجود یا عدم وجود یک علم به معنی اعتبار یا عدم اعتبار روش یک علم

ممکن است بحث از وجود یک علم به معنی بحث از علمیت یا عدم علمیت آن علم در نظر گرفته شود. اظهار نظر درباره این مسئله بستگی به دیدگاههای معرفت‌شناسانه و فلسفه علم از مفهوم علم و چگونگی دستیابی به شناخت علمی دارد. در فصل اول تعریفی عمومی از علم ارائه شد که با هر نوع دیدگاه معرفت‌شناسی درباره علم و روش علمی سازگار است. در دیدگاه فراگیری که از دانش، انسان و جهان ارائه شد، مقوله تعریف علم از مقوله مبانی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی برای دستیابی به علم جدا در نظر گرفته شد. گزاره «علم به معنی جهانی ذهنی {تصورات و تصدیقات} از واقعیات است که بر اساس قواعد منطقی و روش‌شناسی مورد پذیرش حاصل آمده است» با هر نوع نگاه روش‌شناسانه برای روش علمی یا هر نوع نگاه فلسفی و هستی‌شناسانه درباره چیستی واقعیات سازگار است. در بخش «وجود یا عدم وجود یک علم به معنی وجود یا عدم وجود موضوع یک

علم» انواع نگاه هستی شناسانه درباره واقعیات را بیان کردیم و به رابطه تلقی دانشمند از واقعیت و روش اثبات آن امر واقع اشاره کردیم. در آنجا اشاره شد که نوع واقعیت موضوع به عنوان معیاری منطقی برای تقسیم علوم از حیث روش به کار گرفته می شود. علوم تجربی، علوم عقلی {منطق، ریاضیات، فلسفه} و علوم دینی و عرفانی هر کدام موضوع و روش مخصوص به خود دارند. «البته این مرز بندی میان قلمرو و روش ها امر قراردادی نیست؛ بلکه مقتضای طبیعت مسائل علوم است»^۱ در فصل اول انواع تعریف مقید از علم که بر اثر اعمال قیود زیر بر تعریف عمومی حاصل آمده است، نشان داده شد.

۱- مقید کردن علم به گزاره های کلی

۲- مقید کردن علم به گزاره های حقیقی

۳- مقید کردن علم با توجه به روش تجربی و تفکیک علم از فلسفه

امروزه در غرب علم به معنی کلی و مطلق آن را آگاهی «*knowledge*» می نامند و علم به معنی علم تجربی «*science*» نام دارد؛ یعنی علمی که متکی بر روش تجربی است و موضوع آن بالتبع و منطقاً مادی است. توضیح داده شد که علوم عقلی از آنجا که مبادی تصویری و تصدیقی خود را طوری شکل می دهند که مربوط به موضوعی خاص در عالم ماده نیست بنابراین قانونمندی های ارائه شده توسط آنها فرا مادی است و تجربه و آزمایش نمی تواند آنها را محک بزند. امروزه همه فیلسوفان علم، تفکیک در فلسفه و «*science*» را معقول و پذیرفتنی می دانند و برای تبیین تفاوت های علم و فلسفه و رابطه علم و فلسفه کتابها نوشته اند.

۱- «نظریه علمی «*science*» اصلاح می شود و شکل جدیدی می یابد در صورتی که قوانین فلسفی یا کلاً درست هستند یا کلاً باطل هستند.

۲- راه نقد قوانین علمی تجربه است اما راه نقد قوانین فلسفی تعقل و برهان است.

۳- قوانین فلسفه {متافیزیک} از آن هستی عریانند اما قوانین علمی از آن هستی هایی هستند که جامه مادیت بر تن دارند.

^۱- حبیبی، رضا، درآمدی بر فلسفه علم، صفحه ۱۰۵

۴- علم از فلسفه چار چوب فکری و جهانبینی می آموزد و برای آن مسئله می آفریند.^۱

در ارتباط با علوم دینی و عرفانی باید گفت اگر موضوعاتی از آنها که قابل بررسی تجربی یا نقلی هستند را لحاظ کنیم می توانیم به آن لقب « science » بدهیم. مثلاً تاریخ اسلام، شیعه شناسی، تاریخ ادیان و.... اگر موضوعات دینی را فقط با روش عقلی تحلیل کنیم در حوزه فلسفه دین وارد شده ایم. شق سوم علوم دینی تحلیلهای مبتنی بر وحی و اصول موضوعه دینی است که آن را می توان حوزه اختصاصی علوم دینی در نظر گرفت. به طور مثال علم فقه و علم کلام روش عقلی و نقلی را مبتنی بر اصول موضوعه دین به کار می گیرند. برای تبیین اعتبار یا عدم اعتبار علمی یک دانش، لازم است دیدگاه معرفت شناسانه در مورد چیستی علم را از قبل مشخص کرده باشیم که در سطوح زیر از عمومی ترین تعریف تا جزئی ترین تعریف از علم قابل ارائه است.

۱- علم به معنای آگاهی (knowledge)

۲- علم به معنای آگاهی اما مقید به گزاره های کلی و حقیقی

۳- علم به معنای (science) یا علم تجربی

۴- علم به معنای یک مکتب علم شناسی خاص در فلسفه علم

اگر منظور از علم معنای مطلق آن یعنی آگاهی باشد، برای تعیین اعتبار یک علم بایستی ابتدا واقعیت موضوع آن علم تبیین شود و سپس تبیین شود که آیا با توجه به موضوع موردنظر روش درستی که مورد پذیرش دانشمندان آن موضوع می باشد، به کار رفته است یا خیر؟

به طور مثال اگر موضوع فلسفی یا ریاضی است باید روش عقلی به کار گرفته شده باشد و اگر موضوع مادی است از روش تجربی استفاده شده باشد.

به همین ترتیب ممکن است تعریف مقید آگاهی را در نظر داشته باشیم و علوم را که گزاره های حقیقی و کلی را در بر ندارند فاقد اعتبار تلقی نماییم. آنچه معمولاً میان دانشمندان درباره اعتبار یا عدم اعتبار دانشی خاص مورد بحث می باشد آن است که آیا آن علم science (علم تجربی) است یا خیر؟ پوزیتیویست ها با این پیش فرض که دانش واقعی همان دانش تجربی است، علوم غیرتجربی را فاقد اعتبار و فاقد معنی تلقی می کند.

حتی اگر روش بررسی یک دانش تجربی باشد، سوال اختصاصی تر پرسیده خواهد شد. آیا روش تجربی که علم مورد نظر برای بررسی موضوعاتش به کار می گیرد صحیح است و می توان به یافته های آن علم اعتبار بخشید؟

^۱ - سروش، عبدالکریم، علم چیست فلسفه چیست ۵۰

پاسخ به این پرسش بستگی به مکتب علم شناسی فلسفی دارد که پاسخ دهنده به آن معتقد است. برای تشریح مکاتب علم شناسی فلسفی به یک کتاب مستقل نیازمندیم اما می توان دیدگاه های این مکاتب در مسئله علمیت یا اعتبار علوم و نظریه ها را {که به نظر می رسد مهمترین ممیز آنها باشد} به صورت خلاصه ارائه کرد. امروزه اهم تلاش مکاتب فلسفه علم، تبیین معرفت تجربی می باشد، اما همگی ناگزیر برای علوم غیر تجربی هم خواسته یا ناخواسته اعلام موضع کرده اند. در فصل « ارتباط بین علوم گوناگون» به صورت خلاصه به مهمترین مکاتب رایج در معرفتشناسی از حیث چگونگی ارتباط بین گزاره های علمی برای اعتبار بخشی به آنها اشاره شد. در یک تقسیم بنیادی می توان مکاتب مختلف را از حیث دیدگاهشان در رابطه با معیار علمیت در دو دسته زیر صورتبندی کرد.

۱- معقول گرایی: معقولگرایان افراطی معتقدند معیاری واحد، ابدی و کلی وجود دارد که به مدد آن می توان تواناییهای نسبی نظریه های رقیب را ارزیابی کرد. صرف نظر از جزئیات شکل و بیان معیار معقولگرایان، ویژگی مهم آن کلیت و خصلت غیر تاریخی آن است. از نظر معقولگرایان تمیز بین علم و غیر علم سهل و روشن است؛ از دید آنها فقط نظریه هایی علمی هستند که بتوان آنها را به وضوح بر اساس معیار کلی ارزیابی کرد.

۲- نسبی گرایی: نسبی گرایان منکر وجود معیاری کلی و غیر تاریخی برای معقولیت هستند، معیاری که به اعتبار آن بتوان نظریه ای را برتر از دیگری دانست. آنچه خوبی یا بدی نظریه های علمی نسبت به آن سنجیده می شود نزد هر دانشمند یا هر جامعه علمی متفاوت خواهد بود.^۱ آلن اف چالمرز به طور کل بحث از ارائه معیار علمیت را صحیح نمی داند و معتقد است بایستی معرفت را جدای از اینکه به عنوان یک باور به دیگری انتقال داد در نظر گرفت. هنگامی که نظریه یا برنامه ای پژوهشی مورد بررسی قرار می گیرد بایستی به ممیزات و ویژگیهای نظریه و دلایل پیروزی نظریه بر نظریات دیگر توجه شود نه عقاید یا احساس عقیده مندی یا نگرش افراد یا گروهایی که به تفحص در آن پرداخته اند. زیرا امکان دارد نظریه ای شبه علمی باشد با این همه وسیعاً مقبول افتاده باشد و همه به آن اعتقاد داشته باشند و امکان دارد نظریه ای به لحاظ علمی ارزشمند باشد با وجود این مطبوع طبع نیفتاده باشد و هیچ کس به آن اعتقاد نداشته باشد به این ترتیب آلن اف چالمرز در

^۱ - آلن اف چالمرز چیستی علم، درآمدی بر مکاتب علم شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیبا کلام صفحه ۱۲۱

مقابل معقول گرایی و نسبی گرایی مکتبی به نام «آفاقی گرایی» ارائه می کند که در آن به توضیح دلیل ماندگاری و پیروزی یک نظریه بر نظریه رقیب خود می پردازد .

نقد اینجانب به آفاقی گرایی آن است که هر گونه تلاش جهت ارائه معیاری برای ماندگاری و پیروزی یک نظریه بر نظریه دیگر در واقع همان ارائه معیار علمیت یا اعتبار نظریه ها می باشد. بنابراین مکتب آفاقی گرایی را نیز به عنوان یک مکتب که برای اعتبار یا عدم اعتبار یک علم ، دیدگاه و تئوری ارائه کرده است می شناسیم و در جدول مکاتب علم شناسی این بخش آورده ایم. جدول مورد نظر مکاتب مختلف در فلسفه علم را با توجه به چگونگی اعتبار دهی به گزاره های معرفتی معرفی می کند.

لازم به ذکر است مطالب این جدول خلاصه دو کتاب با عناوین «چیستی علم ، درآمدی بر مکاتب علم شناسی فلسفی» و «درآمدی بر فلسفه علم» می باشد که نظر مکاتب مختلف درباره اعتبار گزاره های علوم مختلف برای علمیت را تحلیل کرده است.

نام مکتب	معیار اعتبار گزاره ها برای علمیت
مبنا گرایی اسلامی یا فلسفه علم کلاسیک یا عقل گرایی	۱- گزاره های غیر تجربی اگر بر مبنای اصول بدیهی و علم حضوری و اصول علم منطقی ارائه شده باشند نه تنها با معنا هستند بلکه از لحاظ اعتبار از علوم تجربی معتبر تر می باشند ۲- گزاره های تجربی در صورتی اعتبار دارند که اولاً توسط نظریه هایی که اصول بدیهی جهانشون عقل را رعایت کرده اند پشتیبانی شوند و ثانیاً با ایجاد شرایط آزمایش توسط داده های حسی تایید شده باشند یا اینکه قدرت پیش بینی داشته باشند
مبنا گرایی آمپریزم یا اثبات گرایی یا استقراء گرایی یا پوزیتیویسم	۱- گزاره های غیر تجربی بی معنا و فاقد اعتبار هستند زیرا برای اثبات قابل تحقیق تجربی نیستند ۲- گزاره های تجربی در صورتی اعتبار دارند که اثبات حسی مبتنی بر روش استقراء شوند.

تایید پذیری	۱- گزاره های غیر تجربی بی معنا و فاقد اعتبار هستند چون قابل تایید تجربی نیستند ۲- گزاره های تجربی لازم نیست که حتما اثبات شوند زیرا روش مبتنی بر استقرا منطقاً نمی تواند قضیه ای کلی را اثبات کند بلکه استقراء قضیه را تایید می کند به طوری که قضیه از پشتیبانی شواهد حسی برخوردار می شود. بنابراین قضیه بایستی اولاً از پشتوانه تئوریک برخوردار باشد و ثانياً توسط آزمایشات تایید شده باشد
ابطال گرایی یا مکتب پوپر	۱- گزاره های غیر تجربی اگر نقد پذیر باشند با معنا هستند و اگر در مقابل نقدها مقاومت کرده باشند علاوه بر معنا دار بودن فعلاً اعتبار دارند مگر آنکه در آینده در اثر نقد فرو ریزند ۲- گزاره های تجربی برای معنا دار بودن بایستی ابطال پذیر باشند و برای اعتبار داشتن بایستی هنوز ابطال نشده باشند و برای ارجحیت بر سایر گزاره های ابطال پذیر در رابطه با موضوع ، بایستی ابطال پذیر تر باشند .
انسجام گرایی یا شبکه گرایی	۱- همه باورها با استنتاج از باورهای دیگر موجه هستند ۲- باورهای پایه یا بدیهی وجود ندارد ۳- موجه ساختن باورهای امری دو طرفه است ممکن است p باور شما را به q توجیه کند و در عین حال q باور شما را به p توجیه کند ۴- یک گزاره تجربی یا غیر تجربی در صورتی که با مجموعه گزاره های علمی موجود هماهنگ باشد اعتبار دارد
پراگماتیست یا فایده گرا یا ابزارگرا	یک گزاره تجربی یا غیر تجربی در صورتی اعتبار دارد که فایده عملی یا سودمندی ابزاری داشته باشد به طوری که برای پیش بینی قابل استفاده باشد .
انسجام گرایی پراگماتیستی	۱- یک گزاره در صورتی اعتبار دارد که با مجموعه باورهای قبلی هماهنگ باشد ضرورتی به استفاده از گزاره های پایه و بدیهی نیست بلکه می توان از پیش فرض ها بهره گرفت اگر در طول تحقیق به نتایج سودمندی رسیدیم پیش فرض ها و فرضیات اولیه اعتبار علمی می یابند. ۲- این مکتب تلفیقی از دو معیار انسجام گرایی و ابزار گرایی است .

۱- ساختاری از فرضیات و قوانین (پارادایم) که همه دانشمندان یک علم می‌پذیرند و پاسخگوئی به مسائلشان را پیش می‌گیرند معیار اول اعتبار گزاره‌های علمی است. ۲- معیار دوم قدرت پیش بینی است. ۳- از آنجا که پارادایم‌ها در اثر وقوع انقلاب‌های علمی تغییر می‌کند و یا اینکه ممکن است چندین پارادایم در زمان واحد داشته باشیم نظریه کوهن علی‌رغم انکار و تبرئه کوهن نوعی نسبی‌گرایی می‌باشد ۴- معیار انتخاب میان پارادایم‌های رقیب توانایی حل مسائل توسط آنها معرفی شده است.	ساختار انقلاب علمی یا مکتب کوهن (این مکتب در واقع نوعی انسجام‌گرایی پراگماتیستی است)
۱- چارچوبی در برنامه‌های پژوهشی وجود دارد که توسط دانشمندان به طور قراردادی حفظ می‌شود و از آن تعبیر به هسته مرکزی یا استخوان بندی می‌شود گزاره‌ها در صورتی اعتبار علمی دارند که استخوان بندی را نقض نکنند و از طرف دیگر قابل ابطال یا اثبات توسط آزمون باشد ۲- برنامه‌های پژوهشی خودشان در صورتی اعتبار دارند که اولاً انسجام یا سازگاری درونی داشته باشند و ثانیاً به کشف پدیده‌های بدیع منجر شوند ۳- قابلیت‌های نسبی برنامه‌های پژوهشی با توجه به میزان پیشرو یا رو به زوال بودن آنها ارزیابی می‌شود ۴- بنابراین لاکاتوش هم به نسبی‌گرایی می‌رسد در صورتی که خودش را از نسبی‌گرایی مبرا می‌داند بنا بر نظر لاکاتوش اگر نظریه معقولیت ما با علم تعارض پیدا کند در آن صورت باید نظریه معقولیت خود را تغییر دهیم	برنامه‌های پژوهشی یا مکتب لاکاتوش (این مکتب نیز نوعی انسجام‌گرایی پراگماتیستی است)

۱- نبایستی اقبال یا عدم اقبال دانشمندان به نظریه ها را به علت معیارهای دانشمندان برای علمیت در نظر گرفت بلکه بایستی از افقی بالاتر علت توفیق نظریه ها برای ماندگاری و پیروزی و ارجحیت بر نظریه های دیگر را بررسی کرد. ۲- نظریه هایی که میزان باروری بالاتر و قدرت پیش بینی داشته باشند باقی میمانند و بنابراین علم هستند. ۳- میزان باروری یک برنامه مقدار امکانهای آفاقی توسعه را که در آن برنامه وجود دارد و یا حدودی که حوزه های جدید پژوهشی می گشاید اندازه می گیرد.	آفاق گرایی
۱- نظریه های علمی دردستگاههای معرفتی ارائه می شوند که اصولاً غیر قابل قیاس هستند. ۲- آنچه پس از حذف امکان مقایسه منطقی نظریه ها از طریق مقایسه مجموعه ای از نتایج قیاسی آنها باقی می ماند قضاوتهای زیبایی شناختی ، امور سلیقه ای ، تغرضات و تمایلات متافیزیکی و تمنیات مذهبی است اختصاراً آنچه باقی می ماند خواسته های انفسی ماست. ۳- اذعان به نسبیت گرایی و اعتراف به عدم وجود معیاری مطلق	مکتب ضد روش یا مکتب فایرابت یا آنارشیسیم معرفت شناسی

هر یک از این مکاتب توسط مبنای گروهی اسلامی و همچنین سایر مکاتب مورد نقد و بازبینی قرار گرفته اند. اصولاً اسلام به عنوان مکتبی توحیدی متفکران مسلمان را بر آن داشته است که معقول گرایی یا مبنا گرایی را در مقابله با نسبی گرایی، مورد دفاع قرار دهند و به هر شکل ممکن با آنارشیسیم یا پلورالیسم معرفتشناسانه مقابله کنند. آنچه در ادامه می آید نقد مکتب فایرابت توسط رضا حبیبی است که در آن می توان اصول مبنا گرایی اسلامی را نیز باز شناخت .

«دیدگاه فایرابت در حقیقت، نتیجه طبیعی سیر تحول فلسفه در جهان غرب و در واقع بی اعتنائی به متافیزیک، نقش بنیادین منطق و معرفت شناسی فلسفی به ویژه {بی اعتنائی بر} تکیه گاه قرار گرفتن علم حضوری به عنوان پایه ای برای معرفت، جهت طراحی یک نظام معرفتشناسی جامع و کلان در همه عرصه هاست؛ زیرا از یک سو با تکیه بر علم حضوری و تجزیه و تحلیل معرفت شناسی آن و از سوی دیگر با استنباط و استخراج قواعد منطقی حاکم بر تفکر ابتدا کلیات مربوط به مباحث معرفت شناسی قابل اتکا در همه حوزه ها را می توان استخراج کرد. در مرحله بعد با تطبیق

این قواعد کلی بر حوزه های خاص تجربی، فلسفی، شهودی و... به تدوین و طراحی بنیادهای معرفت شناختی فلسفه علم نیز می توان مبادرت کرد؛ اما وقتی مبادی معرفت شناختی علوم تجربی از پایه و ریشه خود گسسته شد و فلاسفه بدون توجه به این پایه ها و بنیادها و یا حتی با نفی آنها در صدد طراحی یک نظام معرفت شناختی برآمدند چاره ای جز تن دادن به نسبیت و یا حتی شکاکیت نخواهد داشت»^۱.

«در حقیقت با دقت و تامل در اندیشه های فایرابت، این مسئله را به وضوح می توان دید که وی بین دو دستورالعمل خلط کرده است. دستورالعمل اول عبارت است از : قواعد کلی حاکم بر روشهای تجربی که راهنمای عمل دانشمندان در مقام تحقیق است و دسته دوم روشهای جزئی هستند که در شرایط خاص قابل استفاده بوده ممکن است در شرایط دیگر با آن فرمولها و دستورهای جزئی به تحقیق پرداخت»^۲.

می توان نتیجه گرفت که فیلسوف مسلمان معتقد به «نسبی گرایی روش شناسی» می باشد زیرا که موضوعات مختلف روش خاص خود را می طلبد اما نسبی گرایی معرفت شناسانه را نمی پذیرد زیرا معتقد است که بدیهیات اولی و علم حضوری برای همه انسانها اصول واحدی را برای شناخت واقعیات ارائه می کند .

^۱ - حبیبی، رضا، درآمدی بر فلسفه علم صفحه ۲۶۸

^۲ - همان صفحه ۲۷۶

۱-۶- فصل ششم : علت تولد و حدوث علمی جدید [رویکرد فلسفی]

۱-۶-۱- «گوناگونی علوم»، «ارتباط موضوعی علوم» و «وجود شناسی موضوعی علوم»
چهار چوبی تئوریک برای تولد علوم

تاکنون چهارچوبی تئوریک از وجود و ماهیت علوم ارائه شده است که می توان در مقابل آن این سؤال را مطرح کرد که ((علت فلسفی حدوث دانش های جدید چیست ؟))

در این چهارچوب نظری علم به معنی ساختن جهان ذهنی (تصورات) از واقعیات بر اساس مبانی فلسفی و روش شناسی مورد پذیرش است به طوری که قابل انتقال به دیگران باشد . علم به معنای مطلق آن مفهومی کلی است که مصادیق آن تصورات جهان ذهن با ویژگی های یاد شده است . از آنجا که واقعیات گوناگونی دارند و روش بررسی آنها گوناگون است؛ از آنجا که مبانی فلسفی و معرفت شناسی برای بررسی و مطالعه یک امرواق (موضوع) گوناگونی دارد و از آنجا که هدف از بررسی یک موضوع گوناگونی دارد ، علم به معنای مطلق آن در جهان ذهن متکثر و متنوع می شود و به این ترتیب است که علوم، خاص می شوند. علوم خاص به عنوان مفاهیم کلی که در آن علاوه بر ویژگی مطلق علم ، ویژگی های خاص دیگری [که عبارتند از موضوع خاص ، روش خاص ، مبانی فلسفی و معرفت شناسی خاص ، مبادی داده ای و اطلاعاتی خاص و هدف خاص] وجود دارد . بنابر این دلایلی که در فصل سوم برای علت گوناگونی علوم بیان شد ، از آنجا که یک ملاک تمایز است ، می تواند دلیلی منطقی برای مستقل شدن [یا حدوث] یک علم از علوم ما قبل یا والد خود شود .

از طرف دیگر با توجه به آنچه که در بحث « وجود یا عدم وجود یک علم به معنای وجود یا عدم وجود موضوع علم» برای روش های اثبات موضوع علوم توضیح داده شد ؛ می توان به ریشه یابی حدوث و تولد موضوعی علوم پرداخت. در علوم مادی و تجربی که واقعیات خارج از ذهن و به طور مستقل از آن موجود هستند ، توجهی حسی که انسان به موضوعات مادی می کند نقطه شروع تصورات جزئی است . تصورات کلی برای موضوعات مادی گاهی ناشی از تعریف با توجه به ویژگی های مشترک و متمایز مصادیق مادی است مانند مفاهیم « جامد ، مایع و گاز» و گاهی تصورات کلی

از موضوعات مادی به طور غیر مستقیم حاصل می‌شود. به این ترتیب که بدون توجه به مصادیق مادی و فقط با استفاده از مفاهیم مادی دیگر مفهومی کلی تعریف می‌شود تا مبین روابط موضوعات مادی باشد به طوری که خود آن مفهوم کلی رانمی توان در عمل مستقیماً احساس کرد بلکه آثار و روابطی که منتسب به آن است را مشاهده می‌کنیم. مفاهیمی مانند «گرانش» و «میدان مغناطیسی» از این نوع هستند. البته برخی از مفاهیم غیر مستقیم بعد ها در اثر پیشرفت تکنولوژی قابل مشاهده شده اند مثلاً مصادیق مفهوم اتم را امروزه می‌توان با میکروسکوپ های الکترونیکی مشاهده کرد. گاهی تصورات جزئی نیز از مفاهیم مادی غیر مستقیم است. به طور مثال وجود سیاره نپتون به وسیله مشاهده حسی تصدیق نشد بلکه ابتدا به وسیله اختلالی که در مدار سیاره مجاور ایجاد می‌کرد، تصور جزئی از این سیاره شکل گرفته بود و بعد ها وجود آن به کمک داده های حسی اثبات شد. بنابراین گاهی موضوعات در علوم مادی به صورت مفاهیمی کلی یا جزئی توسط ذهن ساخته می‌شوند و تعریف آنها می‌تواند به عنوان حدوث موضوع برای یک علم خاص مادی باشد.

در علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، نشان داده شد که موضوعات گاهی بدیهی هستند و بی‌نیاز از اثبات می‌باشند [مانند مفهوم وجود برای فلسفه اولی] و گاهی بایستی وجود آنها اثبات شود که در علوم عقلی به معنی تعریف آنهاست. بنابراین زمانی که مفهومی کلی اول بار تعریف میشود میتواند نقطه حدوث موضوعی برای علمی عقلی باشد. مثلاً وقتی مفاهیمی مانند ماتریس، مجموعه، معادلات دیفرانسیل، اعداد مختلط در ریاضیات تعریف شدند هر یک از آنها می‌توانند به منزله شاخه ای جدید در ریاضیات باشند. در فلسفه میتوان مفاهیمی مانند ذهن، نفس، آگاهی، شناخت، زمان و غیره را تعریف و مطرح کرد و برای هر یک از آنها فتح باب علمی کرد.

با کمی تأمل در واقعیات [مادی یا ذهنی] متوجه ارتباط موضوعات مختلف می‌شویم یا اینکه در صدد کشف رابطه [تصدیق گزاره] بین موضوعات بر می‌آییم. در فصل ارتباط بین علوم گوناگون اشاره شد که ممکن است حدوث یک رشته علمی خاص به دلیل بررسی رابطه موضوعات دو علم مختلف باشد یا اینکه این یافته ها به طور قرار دادی در زیر چتر یکی از دو علم والد قرار بگیرد. مثلاً «شیمی فیزیک»، «بیوشیمی»، «اقتصاد محیط زیست». از طرف دیگر موضوعات مختلف در زیر چتر یک علم نیز با یکدیگر ارتباط دارند بنابراین ممکن است مسئله زایی برای درک ارتباط دو موضوع خاص از یک علم منجر به توسعه علم قبلی یا حتی فتح بابی جدید برای علمی خاص شود. بنابراین می‌توان گفت که در علوم [تجربی یا عقلی] موضوعات علاوه بر بدیهی [حسی یا عقلی] تلقی شدن و یا ساخته شدن به وسیله تعریف مفاهیم کلی یا جزئی، می‌توانند به وسیله مسئله زایی ناشی از

درک رابطه یا نسبت بین موضوعات ایجاد شوند. در علوم اعتباری که کلیت و ساختار یک علم بستگی تام به هدف آن علم دارد، یک علم اعتباری زمانی استارت می خورد که هدف آن تعریف شود و زمانی شکل طرح و نظام روی کاغذ را می یابد که خلاقیت و نوآوری انسان جهت دستیابی به آن هدف به فعالیت در آید و زمانی حدوث واقعی می یابد که طرح یا نظام مربوطه در واقعیت متجلی شود.

۱-۶-۲- امکان تولد و توسعه علوم نامتناهی است

ابن سینا در برهان شفا^۱ توضیح می دهد که روابط موجود در یک موضوع ریاضی ضروری و ذاتا محصور است مثلا روابطی که می توان در یک مثلث متساوی الساقین کشف کرد ضروری و لازمند و بالاخره به پایان می رسند اما روابطی که ناشی از توجه به انتساب و اعتبارات مختلف ما بین موضوعات می باشد بالقوه نامتناهی است. مثلا امکان دارد که ما بخواهیم نسبت مثلث متساوی الساقین و مثلثی که در یک پنج ضلعی است مورد توجه قرار دهیم و یا نه، در مثلثی که در دایره ای شش ضلعی قابل تشکیل است و غیره... بنابراین این توسعه ناشی از ایجاد مناسبات و روابط در علوم ریاضی از لحاظ عقلی نامتناهی است و بستگی به تصمیم انسان دارد که کدام روابط و مناسبات را بررسی کند. در علوم مادی نیز مسئله زایی ناشی از درک مناسبات و روابط موضوعات بالقوه نامتناهی است هر چند ممکن است منجر به این نتیجه شود که موضوع الف و موضوع ب هیچ رابطه ای با هم ندارند. در این مسئله زایی های بی نهایت انسان دست به انتخاب می زند و روابطی را که نیاز دارد، کشف می کند و در کل روابطی کلی را تبیین می کند که طیفی از خرده روابط را نیز توضیح دهد. به همین ترتیب ممکن است به علت اهمیت و فراوانی روابط دو موضوع، علمی خاص را برای آن قرار داد کند.

امکان خلق موضوعات ناشی از تعریف مفاهیم کلی نیز بی نهایت است مثلا در هندسه می توان مفهوم پنج ضلعی یا صد ضلعی یا بیضی یا سهمی را تعریف کرد. در علوم مادی نیز انسان می تواند هر طور که انتخاب کند مفهوم کلی مستقیم را برای امور مادی شکل دهد مثلا چگونگی رده بندی جانداران یا چگونگی طبقه بندی مواد و ایجاد مفهومی کلی برای هر طبقه، اما فرایند ساختن مفاهیم کلی مستقیم یا غیر مستقیم از امور مادی گر چه نامتناهی است اما انسان برای درک روابط جهان مادی فقط مفاهیمی را تعریف می کند که به وی در درک این روابط و مناسبات کمک کند.

^۱ ابن سینا، حسین، برهان شفا، ترجمه و شرح مهدی قوام صفری، صفحه 371

در حوزه علوم اعتباری که هدف هر علم اعتباری نقطه شروع برای سامان دادن به آن علم اعتباری است. امکان تعریف هدف، بی نهایت است اما انسان دست به انتخاب می زند و اهدافی که نیازمند آنهاست را انتخاب می کند و با استفاده از درکی که از واقعیات دارد و نوآوری و خلاقیت سعی در ارائه طرح یا نظامی اعتباری، برای رسیدن به آن هدف می کند.

۱-۶-۳- پیدایش علوم به علت تولد موضوعات جدید

به طور خلاصه ایجاد یک دانش جدید به علت تولد موضوعات جدید را می توان به صورت زیر دسته بندی کرد:

الف؟ در علوم مادی و تجربی خلق موضوعات علمی به اشکال زیر است:

۱- تصور جزئی ناشی از توجه به امری منفرد و جزئی نقطه شروع شناسایی موضوعی جزئی است.

۲- ساختن تصویری کلی با توجه به مصادیق، نقطه شروع متعلقات آن تصور کلی برای یک علم قرار می گیرد.

۳- ساختن تصور کلی یا جزئی غیر مستقیم با استفاده از مفاهیم کلی دیگر می تواند موضوع دانشی خاص قرار بگیرد.

۴- مسئله سازی ناشی از نیاز انسان برای کشف روابط و مناسبات بین موضوعات مختلف ممکن است منجر به توافق برای فتح باب دانشی خاص شود یا اینکه صرفاً توسعه دانش های والد قرار بگیرد.

ب- در علوم عقلی خلق موضوعات علمی به اشکال زیر است.

۱- توجه به موضوعی بدیهی برای شناسایی روابط و ساختاری که آن امر بدیهی ایجاد می کند نقطه شروع علمی عقلی است.

۲- ساختن تصویری کلی با توجه به مصادیق بدیهی عقلی یا حسی منجر به شروع علمی خاص می شود.

۳- ساختن تصویری کلی از تصورات کلی دیگر نقطه شروع علم عقلی خاصی قرار می گیرد.

۴- مسئله زایی ناشی از کنجکاوی برای کشف روابط و مناسبات موضوعات و مفاهیم کلی، ممکن است منجر به توافق برای فتح باب برای دانشی خاص شود.

ج- در حوزه علوم اعتباری خلق موضوعات به صورت زیر است.

۱- در نظر گرفتن هدفی جدید منجر به پیدایش علم اعتباری جدید می شود. مثلاً هدف ایجاد دستگاهی مکانیکی برای محاسبات ریاضی منجر به پیدایش علم اعتباری مادی (فن آوری) کامپیوتر می شود.

۲- مسئله زایی ناشی از درک ارتباط دو علم اعتباری منجر به ایجاد علم اعتباری جدید است. به طور مثال اقتصاد سیاسی که به بررسی ارتباط دو نظام سیاسی و نظام اقتصادی می پردازد.

د ? در علوم دینی خلق موضوعات به صورت زیر است:

۱- ارائه تصور یا مفهومی که توسط دین از طریق پیامبر (وحی) رسیده است.

۲- ساختن مفاهیم و تصورات جدید با استفاده از مفاهیم ارائه شده توسط دین

۳- مسئله زایی ناشی از درک روابط بین موضوعات و تصورات مختلف دینی

در کلیه علوم (مادی و تجربی، عقلی، دینی، اعتباری) مسئله زایی ناشی از نیاز انسان برای کشف روابط میان موضوعات مختلف ممکن است^۱ منجر به توافق برای فتح باب برای دانشی خاص شود. در اینجا درک ارتباط بین موضوعات محدود به قلمرو علوم مختلف نیست بلکه دو موضوع در دو حوزه مختلف می تواند مسئله زایی ناشی از درک روابط را ایجاد کند. مثلاً ارتباط دین و اقتصاد یا ارتباط نظام اقتصادی و محیط زیست یا ارتباط اختر فیزیک و فلسفه اولی.

۱-۶-۴- پیدایش علوم بدون تولد موضوعات جدید و به علت دگرگونی علوم

در فصل چهارم انواع ارتباط موضوعی علوم به اشکال «تساوی»، «تباین»، «عموم و خصوص مطلق» و «عموم و خصوص من وجه» مورد بحث قرار گرفت. امروزه که سیطره علم تقریباً همه واقعیات مورد بررسی را پوشش داده است، علوم خاص جدید به علت توجه به موضوعی بکر در فضای خلا

۱- ممکن است یعنی زیر بنای منطقی برای حدوث دانشی جدید وجود دارد ولی حدوث یا عدم حدوث دانشی جدید بستگی به قرار داد انسانها دارد و قرارداد و اعتبار انسانها نیز بستگی به اهمیتی دارد که به مسئله مورد نظر می دهند.

موضوعی، ایجاد نمی‌شوند. بنابراین باید علت تولد و حدوث علم خاص جدید را در موضوعات علوم کنونی، مورد توجه قرار داد. با توجه به نتایج فصل «علت گوناگونی علوم» می‌توان حدوث علوم خاص جدید را به علت تغییر علوم ما قبل در موارد زیر نشان داد.

۱- استفاده از روش جدید برای بررسی موضوع علم قدیم می‌تواند زیر بنای منطقی برای پیدایش علم خاص جدید فراهم آورد.

۲- بررسی موضوع علم قدیم با هدفی جدید که چگونگی و ابعاد و اعراض و حیثیت‌های مختلف برای بررسی یک موضوع را مشخص می‌کند.

۳- استفاده از زیر بنای فلسفی و معرفتی جدید برای بررسی موضوع علم قدیم نیز منطقی برای حدوث علم جدید خاص را فراهم می‌آورد.

۴- موضوعات مختلف، بخصوص علوم طبیعی و مادی معمولاً دارای اجزاء مختلف می‌باشند. ممکن است علم قدیم بر اساس اجزای خود تقسیم شود و هر یک از اجزاء، موضوع بررسی یک علم خاص قرار بگیرد که در واقع همان روند تخصصی شدن علوم است.

۵- در علوم اعتباری هدف قدیم یک علم اعتباری مقید می‌شود و تغییراتی پیدا می‌کند و این منجر به تولد و ایجاد یک علم اعتباری جدید می‌شود. مثلاً اگر هدف «آزادی و رفاه فرد» در نظام سرمایه داری را مقید به «حفظ رفاه جامعه توسط دولت» کنیم در حقیقت نظام مختلط سوسیالیسم مبتنی بر بازار را ایجاد کرده‌ایم.

۶- آنچه که تحت عنوان مسئله زایی ناشی از درک ارتباط موضوعات مختلف بیان شد می‌تواند به عنوان دلیلی برای ایجاد علم خاص جدید بدون تولد موضوع جدید تلقی شود. یا اینکه به علت پیوند دو موضوع همانطور که در تقسیم بندی این فصل ذکر شده است در دسته علل تولد علوم به علت تولد موضوعات جدید قرار بگیرد. مثلاً اقتصاد محیط زیست می‌تواند موضوع مستقل تلقی شود یا اینکه جزئی از دانش اقتصاد یا جزئی از دانش محیط زیست قرار بگیرد.

باید به نکته بسیار مهمی اشاره می‌شود و آن اختیار انسان برای تشکیل یا عدم تشکیل یک مفهوم کلی برای علم جدید می‌باشد. همانطور که اشاره شد امروزه یک رشته علمی جدید در فضای خلأ علمی متولد نمی‌شود و معمولاً وجوه مشترکی با علوم قبلی دارد. طبقه بندی یا تقسیم از لحاظ منطقی باید به علت وجوه اشتراک و افتراق در میان طبقات و اقسام صورت پذیرد اما نوع طبقه بندی

را انسان مشخص می کند « فرض کنید روی مجموعه ای از اشیاء اسمی بگذاریم و بعد با مجموعه دیگری مواجه گردیم که با مجموعه قبلی شباهت دارد ولی دقیقاً عین آن نیست . در آن صورت ما دو راه در پیش رو داریم . ۱- برای مجموعه جدید اسم تازه ای وضع کنیم ۲- همان اسم قدیمی را به مجموعه تازه هم اطلاق نماییم.

مثلاً سلاح های جدید ضد تانک با تفنگ شباهت دارند . آیا ما همین شباهت را مبنا قرار دهیم و آنها را تفنگ بخوانیم ، منتها واژه تفنگ را با صفت مشخصه ای مقید کنیم یا اینکه بر پایه اختلافی که با تفنگ دارند اسم جدیدی بگذاریم و آنها را «بازوکا» بنامیم؟ می دانیم افراد مذهبی ، فداکار ، وفادار و متعصب اند و در آرمان مشترکی که به اقتضای شیوه زندگی و تفکر ویژه خود دارند غرق می شوند . این صفات را کمونیست ها هم دارند . آیا ما می توانیم بر این پایه کمونیسم را یک مذهب تلقی کنیم یا باید از به کار بردن واژه مذهب درباره ایشان خودداری نماییم چون می دانیم آنها به هیچ هستی ماوراء طبیعی اعتقاد ندارند ؟ فرض کنید که یک عنصر شیمیایی تمام مشخصات مجموعه ای از عناصر دیگر را باستثناء وزن اتمی دارد . آیا باید آن را در مجموعه جدیدی از عناصر قرار دهیم و اسم تازه ای روی آن بگذاریم یا از همان اسم قدیمی استفاده کرده و همه این عناصر را اجزاء یک مجموعه بنامیم و فقط زیر مجموعه جدید را با صفت ایزوتوپ مشخص کنیم؟ البته اگر همان اسم قدیمی را به کار ببریم بار حافظه ما کمتر می شود. اگر در هر مورد از یک واژه استفاده کنیم توجه شنونده را به وجوه تشابه دو مجموعه جلب می نمائیم و وجوه افتراق را آشکار نمی کنیم یعنی می خواهیم به طرف مقابل بقبولانیم که شیء جدید مانند اشیاء قبلی است و یک اسم هم بیشتر ندارند ولی اگر واژه جدیدی به کار ببریم تأکید ما بر وجوه افتراق است و ممکن است قصدمان این باشد که شباهت های ذاتی بین دو مورد را مخفی کنیم. روشی که در هر مورد مشخص اتخاذ می شود بستگی دارد به اینکه وجوه افتراق برای ما مهم تر باشد یا وجوه اشتراک . معمولاً حفظ سیستم کلی طبقه بندی نقش تعیین کننده دارد^۱.

^۱ - هاسپرس ، جان، در آمدی به تحلیل فلسفی، صفحه ۱۱۴

۱-۷- فصل هفتم : علت تولد و حدوث علمی جدید [رویکرد انسانی و اجتماعی]

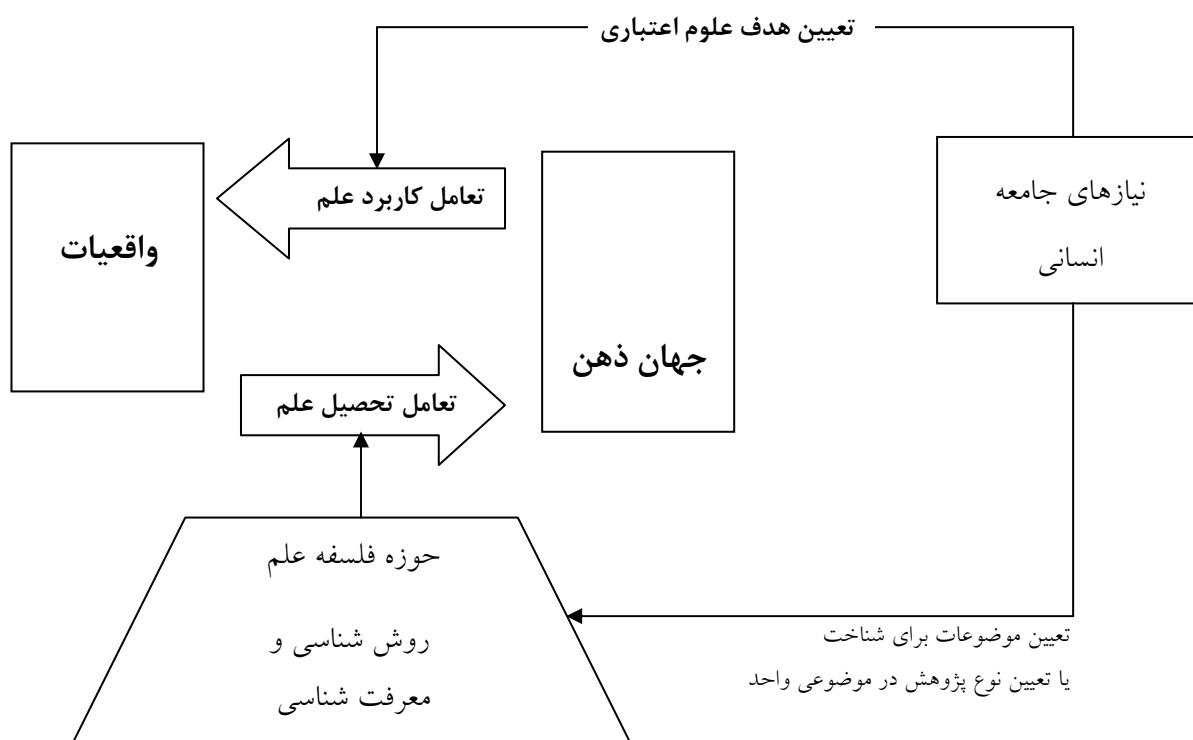
۱-۷-۱- نقش انسان و جامعه انسانی در مدل فراگیر فصل دوم

با توجه به نظریه فراگیر از دانش، انسان و جهان که در فصل دوم ارائه شده است، نقش انتخاب و اراده انسان در توسعه علوم و شکل گیری دانش های جدید کاملاً مشخص است. در مدل فراگیر که در شکل زیر ارائه شده است، انسان یا در نگاهی کلی جامعه انسانی بر اساس نیازهای خود، دو انتخاب مهم انجام می دهد:

۱- انتخاب موضوعات برای شناخت یا نوع پژوهش در موضوعی واحد

۲- انتخاب اهداف علوم اعتباری [طرح ها و نظام ها]

« مدل فراگیر از دانش، انسان و جهان جهت تبیین نقش انسان و جامعه در



در رابطه با انتخاب اول باید گفت که انسان علاوه بر آنکه موضوع مورد نظر را برای شناخت انتخاب می کند ، نوع پژوهش در آن موضوع را نیز تعیین می کند . مثلاً روش بررسی موضوع معینی را انتخاب می کند یا اینکه تصمیم می گیرد با تکیه بر یک مکتب فلسفی و روش شناسی خاص به بررسی یک موضوع بپردازد .

اگر معتقد به کثرتگرایی معرفتشناسانه یا نسبی گرایی باشیم انسان حتی تصمیم می گیرد که با کدام پیش فرض ها برای اعتبار یا عدم اعتبار روش علمی اش ، پژوهش خود را آغاز کند اما بر اساس معرفتشناسی اسلامی از آنجا که اصول دستیابی و تحصیل حقیقت واحد است [یعنی به کار گیری عقل سلیم و تکیه بر بدیهیات]، انسان در تعامل تحصیل علم برای اصول عقل سلیم تصمیم گیری نمی کند بلکه بایستی به آنها التزام داشته باشد تا بتواند یافته های پژوهش عقلی یا تجربی خود را اعتبار ببخشد.

در فصل گذشته که علت تولد و حدوث علمی جدید با رویکردی فلسفی مورد بحث قرار گرفت، نتیجه گیری بسیار مهمی که حاصل شد آن بود که امکان حدوث و توسعه علوم از لحاظ عقلی نامتناهی است و محدوده علوم یا محدوده موضوعات برای بررسی توسط انسان مشخص می شود. یعنی این انسان است که سطح علوم را مشخص می کند . انسان تعیین می کند که کدام موضوع تجربی یا عقلی را برای بررسی مورد توجه قرار دهد .

انسان تعیین می کند که روابط و مناسبات بین چه موضوعاتی برای بررسی و کشف اهمیت دارد . انسان است که هدفی را انتخاب می کند و با نوآوری و خلاقیت ، واقعیات را در جهت رسیدن به آن هدف تغییر می دهد و علم اعتباری [فن آوری و نظام جدید] را ارائه می کند . انسان است که تصمیم می گیرد یک مفهوم کلی خاص برای در برگرفتن یافته های حاصل از پژوهشهایی خاص به عنوان علمی خاص و در یک رشته علمی خاص ، شکل بگیرد . اما انسان به عنوان موجودی مختار ، انتخابهایش را در راستای تامین نیازهایش شکل می دهد. در ادامه این فصل بر اساس فلسفه درد و لذت چهارچوبی تئوریک ارائه می شود که با توجه به آن می توان علت تولد و توسعه علوم را در جامعه انسانی تجزیه و تحلیل کرد . این چهارچوب تئوریک که مبتنی بر تعریف توابع عرضه و تقاضای علوم جدید است می تواند رویداد های تاریخ علوم را در تمدن بشری تبیین کند.

۱-۷-۲- تقاضا برای کسب علوم

الف) ریشه یابی نیازهای انسان برای تقاضای علم :

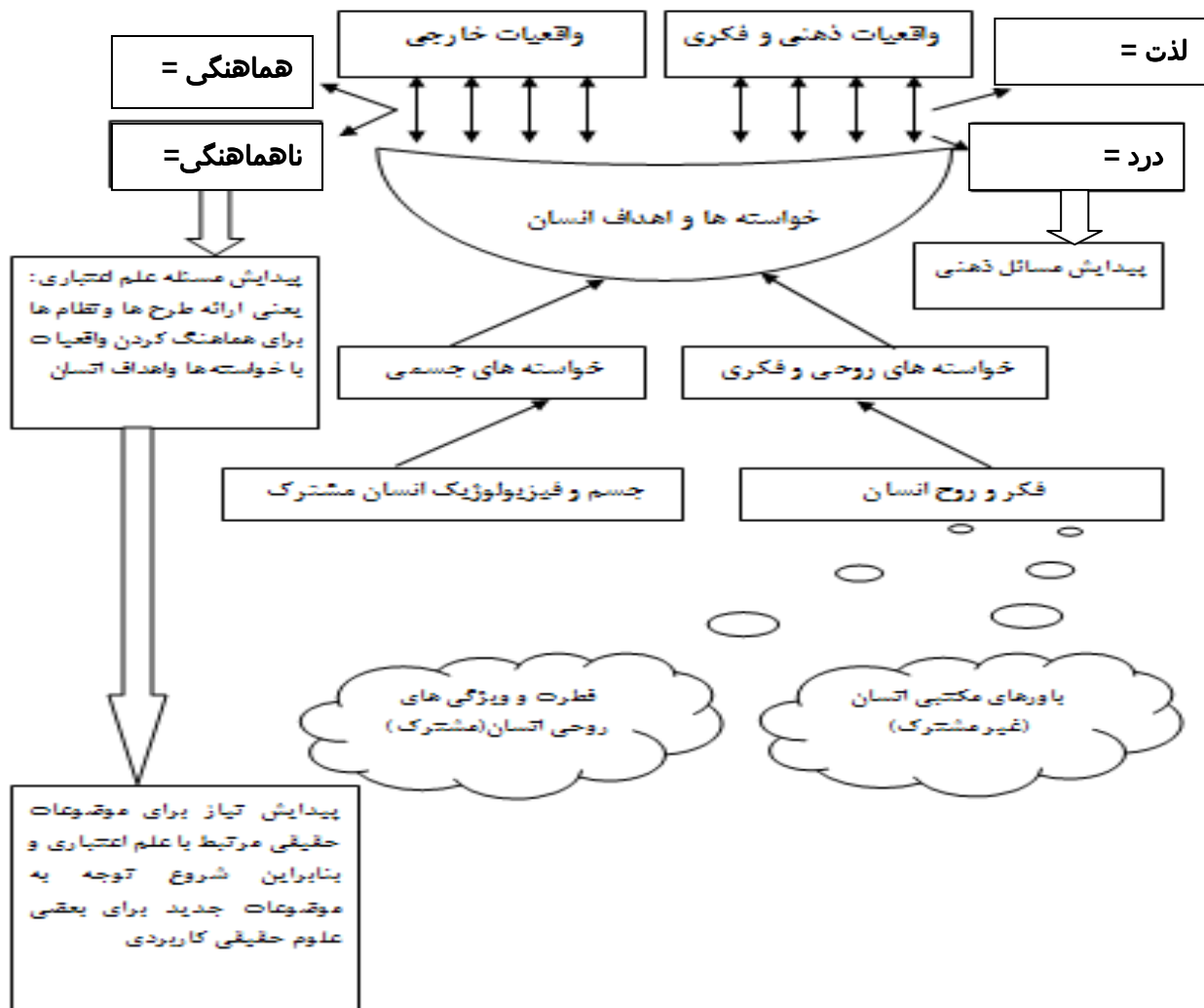
منظور از تقاضا برای کسب علم در این عنوان ، علم جدید یا حل مسئله جدید یا تکنولوژی و نظام جدید می باشد و نه کسب علمی که قبلا در تاریخ فکری و علمی بشر انباشته شده اند .

بر اساس اصول "فلسفه درد و لذت" هر گونه حرکت و رفتار و تصمیم انسان در جهت کسب لذت بیشتر و دوری از درد است که به عبارت کوتاه و مختصر همان "تامین نیاز" یا "مطلوبیت" قلمداد می شود .انتخاب انسان در حوزه علوم نیز از این قاعده مستثنا نیست . یعنی انسان انتخاب موضوع یا نوع بررسی موضوع را برای رفع نیازهایش شکل می دهد .

به همین ترتیب اهداف علوم اعتباری نیز برای رفع نیازهای انسان شکل می گیرند. وقتی صحبت از نیازهای انسان می شود منظور همه مراتب نیاز است و نه فقط نیازهای زیستی و فیزیولوژیک .

اگر بخواهیم حدوث علمی خاص را با رویکرد انسانی تبیین کنیم بایستی علاوه بر توضیح علت فلسفی حدوث آن علم ، نیازهای انسان و جامعه انسانی را نیز برای حدوث آن علم ارائه کنیم؛ چرا که فلسفه ، حدوث و بروز دانش ها را نامتناهی می داند و انسان است که مسائل و موضوعات را برای بررسی انتخاب می کند . می توان چگونگی پیدایش موضوعات جدید علمی یا مسائل جدید علمی را در فضای فکری و روانی انسان در رابطه با واقعیات با توجه به مدل زیر تبیین کرد.

«مدل نشاندهنده چگونگی پیدایش موضوعات جدید علمی در فضای فکری و ذهنی انسان»



مدل بالا نشان می دهد که کلیه موضوعات یا مسائل جدید در فضای فکری و ذهنی انسان در نتیجه ناهماهنگی یا اصطکاک بین «خواسته ها و تمایلات انسان» و «هست ها و واقعیات ذهنی یا خارجی» به وجود می آید. این عدم هماهنگی با توجه به نوع واقعیات و نوع نیاز ؛ به سه صورت زیر باعث پیدایش موضوعات و مسائل علمی می شود.

۱- اگر این ناهماهنگی بین خواسته انسان و واقعیات خارجی [مادی یا انسانی] باشد منجر به پیدایش موضوعات علم اعتباری می شود . یعنی طراحی برای تغییر و چیش واقعیات به سمت ارضا تمایلات و اهداف انسان و در نتیجه تولید طرح ها و نظام ها

۲- ممکن است خیزش برای تولید علم اعتباری، خود منجر به نیاز برای شناسایی واقعیات مربوط به آن علم اعتباری شود و در نتیجه موضوعات جدیدی را برای مجموعه علوم حقیقی پیشنهاد کند «رشد تکنولوژی کنونی در گرو رشد علمی در رشته های مختلف است، پیدایی مراکز تحقیق و توسعه در واحدهای بزرگ صنعتی که در حقیقت نقش ایجاد پیوند میان پژوهش و کاربرد آن را بر عهده دارند از نشانه های بارز این امر است»^۱.

۳- اگر عدم هماهنگی بین خواسته های انسان و واقعیات ذهنی وجود داشته باشد، مسائل ذهنی و فکری متولد می شوند. یکی از رئوس بسیار مهم این عدم هماهنگی که منشاء پیدایش بسیاری از علوم پایه و علوم عقلی بوده است، عدم هماهنگی بین نیاز فطری انسان برای شناسایی موضوعی خاص [که از آن تعبیر به کنجکاوی می شود] و خلا ذهنی و شناختی انسان در رابطه با موضوع مورد نظر است. مثلاً شناخت یا عدم شناخت انسان نسبت به مواد تشکیل دهنده کره مریخ تأثیری در رفع نیازهای فیزیولوژیک انسان ندارد بلکه صرفاً کنجکاوی انسان دستمایه بررسی این موضوع می باشد. هر چند امکان آن وجود دارد که در آینده برای خلق علوم اعتباری (طرح و نظام)، مفید تلقی شود. موضوعات بسیاری در علوم عقلی و علوم پایه در اوایل پیدایش و توجه به آنها، هیچ گونه کاربردی جهت رفع نیازهای انسان در تعامل با واقعیات خارجی نداشته اند. اصولاً علم در ایستگاه های سؤال یا موضوعات نا شناخته متوقف شده است، علاقه انسان برای به حرکت درآوردن قطار علم و پیشبرد آن باعث توجه و تعریف و بازشناسی مسائل و موضوعات جدید می شود. آنچه که در تاریخ و جامعه شناسی علم به عنوان «عامل آبستنی زمان» برای بروز و حدوث اکتشافات و ابداعات جدید تلقی می شود به همین امر برمی گردد که بشر با توجه به معلومات موجود از روی کنجکاوی سعی می کند مجهولات را شناسایی کند. می توان تقاضای علم را به دو بخش تقاضای درون علم و تقاضای برون علمی تقسیم کرد. تقاضای درون علمی پیش نیاز حرکت مستمر علم است و تقاضای برون علمی به جنبه های کاربردی علم مورد نظر برای جامعه توجه دارد. عامل شماره سه در خلق موضوعات علمی در حقیقت تقاضای درون علمی را ارائه میکند.

ب) تقاضای فردی و تقاضای اجتماعی علم

دو وظیفه ای که در "مدل فراگیر از انسان، دانش و جهان" بر عهده انسان گذاشته شده است یعنی انتخاب موضوعات برای تحصیل علم و انتخاب هدف برای تعامل کاربرد علم را در این بخش به

^۱- محسنی، منوچهر، مبانی جامعه شناسی علم صفحه ۵۴

اختصار تقاضای علم معرفی کرده ایم. تقاضا برای علم می تواند انفرادی بیان شود یا اینکه به صورت گروهی یا جمعی توسط نهادها و سازمان های مستقر در جامعه اعلام شود.

اگر فرد تقاضا برای علم را اعلام کند طیفی از انگیزه ها و نیازهای فردی برای انتخابش مطرح می شود که همه موارد اشاره شده در "ریشه یابی نیازهای انسان برای تقاضای علم" را شامل می شود. مثلا کنجکاوی، نیاز فطری علم جویی، تلاش جهت رفع نیازهای جسمی و زیستی و ... اما اگر جامعه تقاضای علم کند از آنجا که این تقاضا توسط نهادها یا سازمانهای اجتماعی ابلاغ می شود، برای ریشه یابی نیازهای این نوع تقاضا، بایستی به طریقی مطلوبیت [یا لذت و درد] نهادها یا سازمانهای جامعه را مورد بررسی قرار دهیم. در تقاضای اجتماعی علم نیز پیدایش مسائل یا موضوعات جدید ناشی از عدم هماهنگی خواسته ها با واقعیات [خارجی یا ذهنی] است، اما خواسته ها از نوع، نهادی یا سازمانی است و نه خواسته فردی.

با مطالعه تاریخی دو تعامل "تحصیل علم" و "کاربرد علم" در جامعه انسانی و همچنین با توجه به چگونگی وجود و حضور این دو تعامل در حال حاضر درمی یابیم که نهادی به نام نهاد آموزش یا نهاد علم عهده دار انجام این دو تعامل در زندگی اجتماعی انسانها بوده است. نهاد علم از هنجارهای درونی و بیرونی برخوردار می باشد. هنجارهای درونی مربوط به حوزه فلسفه علم و روش شناسی مورد پذیرش اعضای نهاد علمی است. هنجارهای بیرونی توسط سایر نهادها و سازمانهای موجود در جامعه به نهاد علم دیکته می شود. هنجارها و خط مشی های ارائه شده توسط سایر نهادها و سازمانهای جامعه به نهاد علم در راستای تحکیم کارکردها و اهداف آنها در جامعه است. می توان آن را نوعی لذت و درد نهادی و سازمانی در نظر گرفت که به نهاد علم پیشنهاد می دهد که چه موضوعاتی را برای بررسی انتخاب کند و چه اهدافی را برای علوم اعتباری برگزیند. حتی گاهی به نهاد علم توصیه می کند که چه هنجارهای روش شناسی و معرفتشناسی را برای بررسی موضوعات به کار گیرد.^۱

در ادامه نمونه هایی را در تاریخ علم مورد اشاره قرار می دهیم که در آنها تاثیر نهادهای غیر علمی در جامعه بر علم و نهاد علمی مشاهده می شود. برای پیدایش و قوام دانش نجوم در تمدن بشری آنچه که محرک و مشوق اصلی دانشمندان ذکر می شود، تأثیر نهاد مذهب و نهاد حکومت بوده است «امروزه اگر دانش نجوم تدریس می شود بدان سبب است که از اجزای اصلی علم طبیعی است. اگر

^۲ - دادگاه های تفتیش عقاید در قرون وسطی همگی نشان از تاثیر نهاد های دیگر بر معرفتشناسی و روش شناسی نهاد علم دارد.

می‌کوشیم بدانیم در کیهان چه می‌گذرد انگیزه ما کنجکاوی علمی است.... در روزگار باستان و قرون وسطی وضع چنین نبود. سلاطین و فرمانروایانی که مبالغه‌گفت برای ایجاد رصدخانه‌ها و ساختن ابزار دقیق نجومی تخصیص می‌دادند تنها به دنبال نام نیک و رواج دانش نبودند بلکه انتظار پیشگویی‌های اخترشناسی [به معنی خرافی آن] هم داشتند.... اگرستارگان را خدایان نیرومند و توانا بدانند طبیعی است تصور کنند درسرنوشت آدمی هم تأثیر قطعی دارند.... تاریخ علم نجوم بابل رابه هنگام تسلط کلدانی‌ها و ایرانی‌ها، که تاکنون آشفته بوده است، تنها در صورتی می‌توان نظم داد که روابط درست میان دانش نجوم و عقاید ستاره‌پرستی و دینی آن عصر و زمان را تشخیص دهیم^۱». ویل دورانت تأثیر نهاد اقتصادی و نهاد مذهبی را در شکل‌گیری برخی علوم اینگونه توصیف می‌کند.

«بابلان مردمی تجارت پیشه بودند، به همین دلیل امید کامیابی در علم برای ایشان بیش از کامیابی در هنر بود. از بازرگانی ریاضیات پیدا شد و علم ریاضی به کمک دین، اسباب پیدایش علم نجوم را فراهم آورد. کاهنان بین‌النهرین با وظایفی که بر عهده داشتند، از قبیل قضاوت، اداره امور مردم، تامین وسایل مالی کشاورزی، صنعت، غیب‌گویی، کارشناسی در مشاهده ستارگان و احشای جانداران، بی‌آنکه خود آگاه باشند، شالوده علمی را ریختند که بعدها به دست یونیان، تا مدتی سبب آن بود که دین را از تحت پیشوایی و تسلط بر امور جهان فرود آورد^۲».

ممکن است پژوهشگر صرفاً به خاطر کنجکاوی موضوعی پژوهشی را انتخاب کند و یا هدفی را در جهت تنظیم یک علم اعتباری در سر داشته باشد به طوری که نتواند برای پژوهش هیچ نتیجه کاربردی که رفع نیاز جامعه را در بر داشته باشد ارائه کند اما «جامعه به این دلیل به پژوهش علمی کمک می‌کند و هزینه‌های آن را تامین می‌کند که می‌خواهد با حمایت از پژوهش به برخی از اساسی‌ترین نیازها و آرزوهای مادی، آموزشی یا فرهنگی دست یابد.... از آنجا که دولت‌ها با مسائل ضروری یا کوتاه مدت مواجه هستند، غالب مجریان دولتی عمیقاً به این نتیجه رسیده‌اند که به کنجکاوی باید جهت داده شود و ضروری است که جامعه، بر مدیریت پژوهش علمی و کاربرد نتایج آن نظارت داشته باشد^۳».

^۱ - بارتل ل. واندرون، پیدایش دانش نجوم صفحات ۱۸ تا ۲۰

^۲ - دورانت ویل، تاریخ تمدن، ج ۱، صفحه ۳۰۱

^۳ - محسنی، منوچهر، درآمدی به جامعه‌شناسی علم، صفحه ۲۰۸

امروزه نهاد اقتصاد و نهاد نظامی عمده ترین مشتریان نهاد علم [حقیقی یا اعتباری] هستند. نهاد اقتصادی عمدتاً تولید تکنولوژی یا فن آوریهای جدید را از نهاد علم تقاضا می کند به طوری که سود واحدهای اقتصادی در به کار گیری یا تولید تکنولوژی تامین شود. برای نمونه وجود واحدهای تحقیق و توسعه در کارخانجات نشان از همین واقعیت دارد. برای نشان دادن اهمیت تقاضای نهاد نظامی از نهاد علم کافیهست به این حقیقت اشاره شود که «در آمریکا در حدود نیمی از دانشمندان و مخترعین در پروژه های تسلیحاتی به کار اشتغال دارند»^۱.

گاهی تقاضای اجتماعی علم جنبه بین المللی دارد.^۲ در طول سالهای اخیر کنفرانس های علمی متعددی از سوی سازمان ملل متحد به عنوان وسیله ای در جهت مذاکرات میان دولت ها در زمینه اموری مانند جمعیت، محیط زیست، غذا و تغذیه، منابع و انرژی تشکیل شده است، مذاکراتی که علم و سیاست را در هم آمیخته است. این کنفرانس های علمی - سیاسی بیان کننده این نکته است که باید علم و تکنولوژی در جهت فشار بر مسائل عمومی به کار گرفته شود، مسائلی که حل بسیاری از آنها در گرو همکاریهای بین المللی است.^۳

ج) استخراج منحنی تقاضای علم

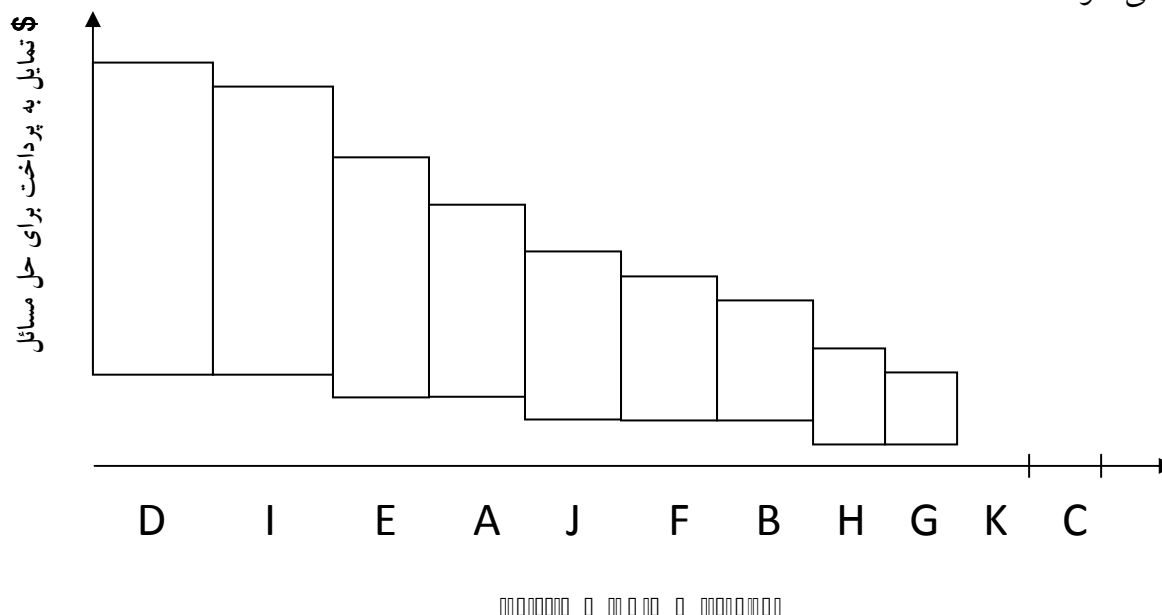
برای تجزیه و تحلیل تولد و توسعه دانش ها در جامعه بشری می توان برای تقاضای علم منحنی تقاضایی را ارائه کرد. در مرحله نخست کلیه موضوعات جدید و مسائل حل نشده جامعه را شناسایی کرده و آنها را به ترتیب اهمیت یا فوریت یا ضرورت آنها برای بررسی و تحقیق مرتب می کنیم. در اینجا تفاوتی نمی کند که موضوعات یا مسائل را از مهمترین ها به کم اهمیت ترین ها مرتب کنیم یا بر عکس، زیرا در هر دو حالت یک منحنی تقاضای مشابه برای علم خواهیم داشت. فرض می کنیم که در جامعه یازده مسئله یا موضوع جدید علمی از لحاظ فلسفی تولد یافته است و نتیجه رتبه بندی این یازده مسئله یا موضوع به صورت زیر است:

$$D_1 > I_2 > E_3 > A_4 > J_5 > F_6 > B_7 > H_8 > G_9 > K_{10} > C_{11}$$

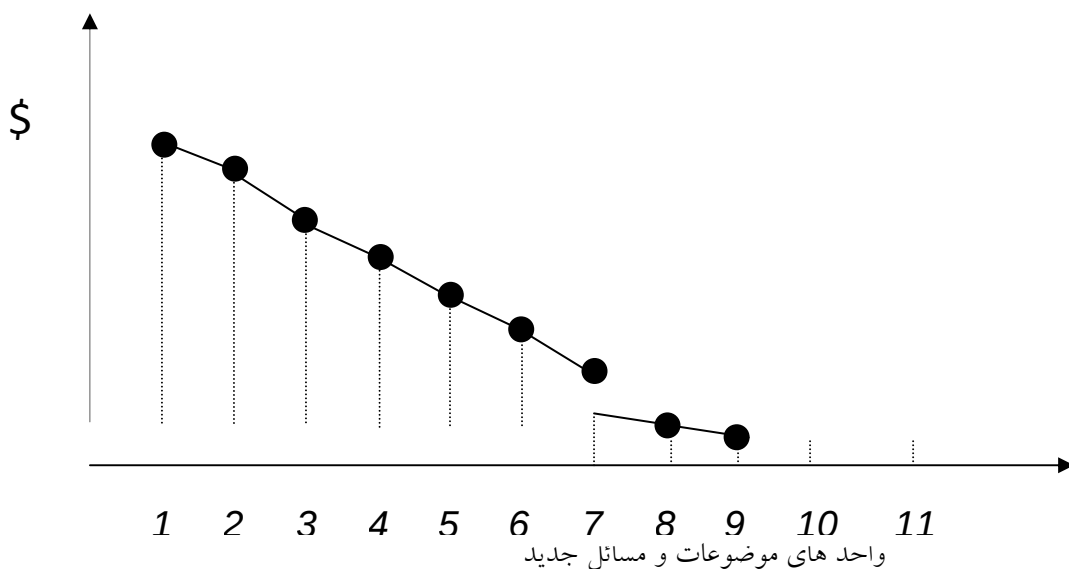
^۱ - همان صفحه ۱۴۸

^۲ - همان صفحه ۱۴۳

انسان برای حل مسائل فوری و ضروری خود حاضر است بیشترین بها را پردازد و هر چه مسائل ضرورت و فوریت خود را از دست بدهد ارزش آن برای بررسی کاسته می شود و هزینه پائینی برای آن تقبل می شود.



در مرحله بعد اگر تعداد مسائل و موضوعات جدید مورد تقاضا برای بررسی علمی را به صورت واحد های شمارشی در محور افقی نشان دهیم و هزینه یا قیمت بررسی را در محور عمودی نشان دهیم ، منطقی خواهد بود که با پایین آمدن هزینه یا قیمت بررسی ، تعداد موضوعات جدید بیشتری در جامعه مورد تقاضا برای بررسی علمی قرار می گیرد ، یعنی منحنی تقاضا برای حل مسائل جدید علمی شیب نزولی پیدا می کند.



نکته ای که باید تذکر داده شود آن است که بر اساس نتیجه فلسفی فصل ششم که امکان توسعه علوم بی نهایت در نظر گرفته می شود ، محور افقی می تواند تا بی نهایت مسئله یا موضوع جدید امتداد داشته باشد . جامعه است که تعدادی طرح های تحقیق یا موضوعات و مسائل جدید را مطرح و رتبه بندی می کند . مشاهده می شود که از یازده مسئله جدید فقط نه مسئله تقاضای اقتصادی دارد و برای دو مسئله آخر جامعه حاضر نیست بهائی بپردازد و اگر عرضه علم هزینه مثبت در بر داشته باشد ، دو مسئله یا موضوع آخر در این دوره تحلیل مجهول باقی خواهد ماند .

تحولات علمی جوامع بشری را با استفاده از منحنی تقاضای علم می توان تجزیه و تحلیل کرد . از ویژگیهای جوامع ابتدایی در تاریخ علم آن بوده است که اولاً طرح موضوعات و مسائل جدید علمی در آنها پایین بوده است مثلاً به جای یازده مسئله ، چهار مسئله جدید و حل نشده برای نهاد علم مطرح بوده است و ثانیاً تمایل به پرداخت برای حل مسائل نیز پایین بوده است . به این ترتیب منحنی تقاضای علم در جوامع ابتدایی بسیار پایین تر و در سمت چپ منحنی تقاضای علم جوامع امروزی قرار داشته است و بنابراین حتی در صورت رایگان بودن عرضه علم ، طرح های تحقیقاتی اندکی در جامعه به ثمر می رسیده است و بنابراین سطح علم بسیار اندک و با رشدی بسیار کم نمایان بوده است . ویژگی دیگر جوامع ابتدایی یا سنتی آن بوده است که طیف وسیعی از مسائل و موضوعات علمی جدید مطرح شده در جامعه ، جنبه متافیزیکی و اعتقادی و مذهبی داشته است و مسائل و موضوعات مربوط به علوم طبیعی یا اعتباری مادی و انسانی کمتر مطرح می شده است ، به همین دلیل حجم اعظم فعالیت های دانشمندان صرف مسائل فلسفی و مذهبی بوده است ، اما با شروع

انقلاب صنعتی کیفیت مسائل مطرح شده برای نهاد علم به سمت امور مادی و دنیایی تغییر پیدا کرده است ، علاوه بر آن در رتبه بندی ها نیز فوریت و ضرورت به حل این مسائل اختصاص داده شده است در نتیجه منحنی تقاضا برای علوم مادی به سمت بالا و راست حرکت کرده است و حتی با صعودی بودن عرضه علم یا ثابت بودن آن ، منجر به افزایش حل مسائل مادی شده است .

۱-۷-۳- چگونگی عرضه علوم

عرضه علم به معنی بررسی و پژوهش بر روی موضوعات جدید یا مسائل جدید جامعه می باشد. از لحاظ فردی یا سازمانی ممکن است تقاضا کننده علم ، عرضه کننده آن نیز باشد ، در این حالت کار تحقیق توسط خود تقاضا کننده انجام می گیرد . اگر تقاضا کننده علم ، استطاعت تخصصی لازم را برای بررسی موضوع یا مسئله نداشته باشد بایستی آن را توسط عرضه کنندگان علم تهیه نماید . عرضه کنندگان علم با دو نوع هنجار سر و کار دارند :

۱- هنجارهای معرفتشناختی و روش شناختی برای ارائه و عرضه علم

۲- هنجارهای اجتماعی و انسانی در رابطه با چگونگی عرضه علم

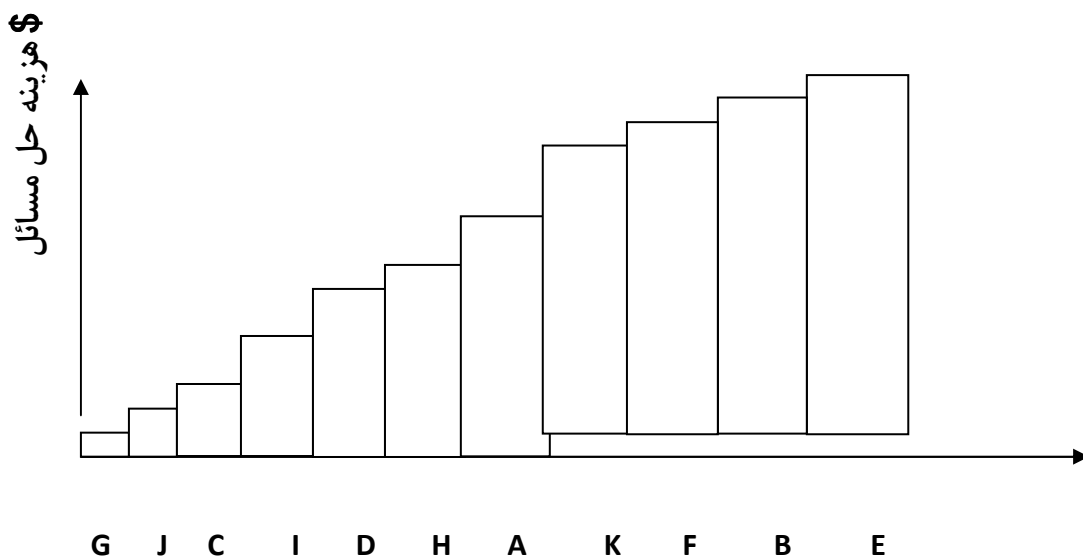
می توان منحنی عرضه علم در جوامع بشری را به صورت زیر استخراج کرد . ابتدا کلیه مسائل و موضوعات جدید و بررسی نشده جامعه را شناسایی می کنیم و آنها را از لحاظ سختی یا آسانی رتبه بندی می کنیم .

سخت تر

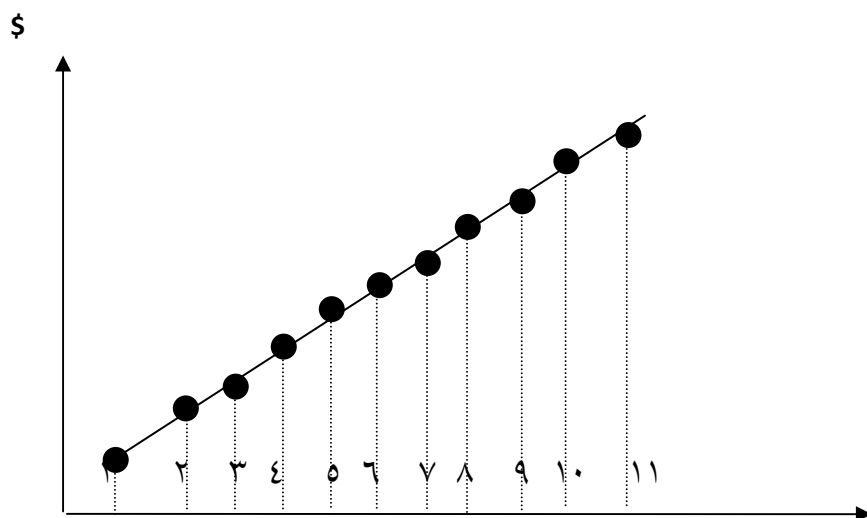
آسانتر

$$E_1 > B_2 > F_3 > K_4 > A_5 > H_6 > D_7 > I_8 > C_9 > J_{10} > G_{11}$$

عرضه کننده علم چه انفرادی باشد و چه جمعی ، مسائل آسان را با هزینه کمتر و مسائل سخت را با هزینه بیشتری حل خواهد کرد .



با توجه به نمودار بالا کاملاً مشخص است که اگر مبلغ دریافتی توسط تولید کنندگان علم افزایش یابد، مسائل بیشتری از جامعه حل می شود یا موضوعات بیشتری مورد بررسی قرار می گیرد ، بنابراین باید منحنی عرضه علم را به صورت صعودی نشان داد که نشان دهنده آن است که برای افزایش حل مسائل جدید بایستی هزینه بیشتری پرداخت کرد .



تعداد حل مسائل و موضوعات جدید جامعه

شیب تابع عرضه علم بستگی به هنجارهای روش شناختی و هنجارهای اجتماعی نهاد علم در جامعه دارد. در رابطه با هنجارهای معرفتی و روش شناختی باید گفت که اصولاً پیشرفت علمی بشر علاوه بر حرکت مستمر تقاضای علم کاملاً بستگی به رشد فکری بشر در معرفتشناسی و روش شناسی کسب علوم داشته است. در گذشته عرضه علم به شیوه آزمون و خطا و بدون تلاش علمی برنامه ریزی شده و مستمر و یا گاهی اتفاقی رخ می داده است بنابراین عرضه علم بسیار پر هزینه بوده است به طوری که شیب منحنی عرضه علم بسیار زیاد و یا حتی عمودی بوده است در این شرایط حتی اگر تمایل به پرداخت یا تقاضا برای حل مسائل بالا می رفته است باز هم پیشرفتی در حل مسائل علم یا افزایش تولید علمی مشاهده نمی شده است. در جوامع خیلی سنتی مشکل بزرگتر برای عرضه علم تکیه بر مبانی معرفتی افسانه ای و اسطوره ای و یا حتی مذهبی برای پاسخ به مسائل عقلی یا تجربی بوده است. در این جوامع در حقیقت عرضه علم وجود نداشته است بلکه عرضه شبه علم یا جهل مرکب وجود داشته است. مثلاً این تصور که زمین بر روی شاخ گاو می گردد در دایره شبه علم است.

عرضه شبه علم از آنجا که هزینه بسیار پائینی داشته است در مقابل عرضه علم پر هزینه آن زمان، جانشین بسیار خوبی تلقی می شده است و به همین دلیل با وجود مسائل مهم و راه گشا برای پیشرفت علمی و حتی میل به پرداخت بالا برای حل آنها هیچ گونه پیشرفتی در علم ایجاد نمی شده است چرا که عرضه شبه علم مانع کار علمی بوده است. با شروع تمدن یونان و نهضت فکری افلاطون و ارسطو در قرن پنجم قبل از میلاد پاسخ گوئی به مسائل علمی به روش درست و علمی نزدیک می شود و عرضه علم در حوزه علوم عقلی به وضعیت معتبر امروزی بسیار نزدیک می شود و به این ترتیب پیشرفت قابل توجهی در حوزه علوم عقلی ایجاد می شود. انقلاب دیگر در هنجارهای شناختی عرضه علم در قرن هفدهم به وقوع پیوست «انقلاب علمی زمانی به وقوع پیوست که گالیله و معاصران او دریافتند که روشهای منطقی و تجربی که در علم متداول بودند، هیچیک به تنهایی ارزش ندارند، و ضروری است که آنها را در هم ادغام نمود»^۱.

قضاوت دیگر برای جوامع سنتی و نوین در عرضه علم مربوط به هنجارهای اجتماعی است. جدول زیر نحوه عرضه علم در جوامع امروزی صنعتی و جوامع سنتی را مقایسه می کند^۲.

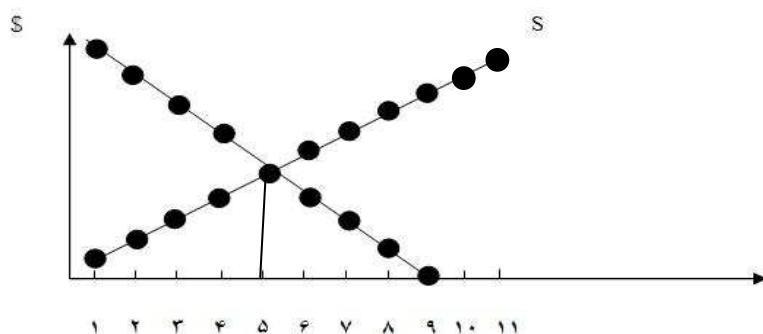
ضابطه	جامعه سنتی	جامعه صنعتی
ترکیب کلی	سازمان نیافته	سازمان یافته
شکل فعالیت	فردی	گروهی
منبع سرمایه گذاری	شخصی	دولتی و خصوصی
نحوه برقراری ارتباط	رویارویی	غیر رویارویی - رویارویی
منشا اجتماعی علما	طبقات کم در آمد	طبقات متوسط
پایگاه علم در نظام سیاسی	فاقد پایگاه	دارای پایگاه
نوع اشتغال	نیمه وقت / آماتور	تمام وقت / حرفه ای

تغییر هنجارهای اجتماعی در عرضه علم در جوامع امروزی در مقایسه با جوامع سنتی باعث شده است که منحنی عرضه علم به سمت راست و پایین حرکت کند و هزینه تولید علم کاهش پیدا کند ، بنابراین حتی با ثابت بودن تقاضای علم ، شاهد افزایش پژوهشهای منجر به نتیجه و یا علم در جامعه می شویم. در بخش هنجارهای اجتماعی عرضه علم نکته مهم دیگری که بایستی اشاره شود آن است که امروزه به علت توسعه علوم و افزایش حجم اطلاعات و داده های علمی ؛ دیگر امکان ندارد که یک فرد مسلط و محقق در تمامی علوم باشد ، بنابراین موضوعات مختلف انشعابات تخصصی می یابد و در هر رشته و انشعاب افرادی به فعالیت عرضه علم می پردازند. همانطور که تخصصی شدن و تقسیم کار در اقتصاد منجر به افزایش تولید می شود ، تقسیم کار علمی و تخصیص موضوعات و مسائل به افراد و گروه های علمی مختلف باعث افزایش تولید علم در جامعه می شود .

۱-۷-۴- مدل عرضه و تقاضای علم چهارچوبی تئوریک برای حدود و توسعه علوم در اجتماع

در این تحلیل منحنی عرضه و تقاضای علم که در زیر بخش های قبلی به دست آمده است را با یکدیگر تلفیق نموده و در یک نمودار نشان می دهیم . محور افقی نشان دهنده تعداد موضوعات یا مسائل جدید حقیقی یا اعتباری در یک دوره زمانی مشخص یا در یک جامعه انسانی مشخص است و محور عمودی هزینه یا قیمت تحقیق برای واحد های مسئله یا

موضوعات جدید را نشان می دهد . برای آسانی تحلیل ، تقاضا و عرضه علم را به صورت پیوسته ارائه کرده ایم.



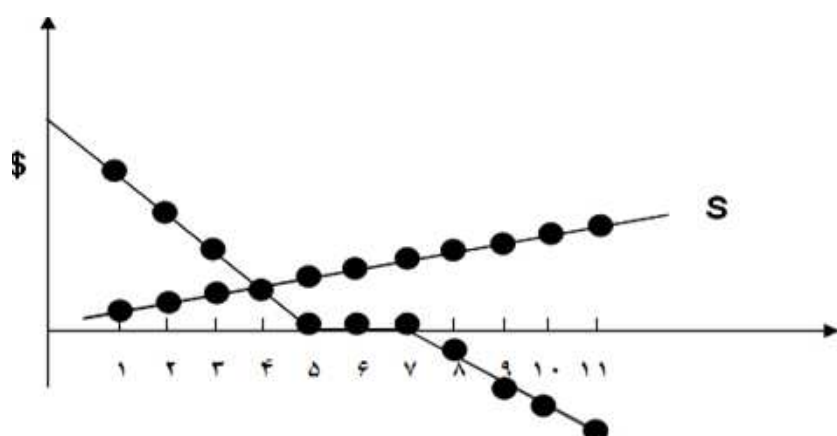
نمودار ارائه شده نشان می دهد که از یازده مسئله یا موضوع جدید ارائه شده در جامعه تنها پنج مسئله بررسی و تحلیل می شود چرا که منافع حل و بررسی آنها در جامعه بیشتر از هزینه های آنهاست.

بایستی توجه کرد که نمودار فقط تعداد مسائل را مشخص می کند و نه نوع مسائل را . برای شناسایی نوع مسائل بایستی با مقایسه هزینه ها و تمایل به پرداخت مسائل (K J I H G F E D C B A) پنج مسئله را که تمایل به پرداخت برای بررسی آن بیشتر یا مساوی هزینه بررسی آن است ، بیابیم . با توجه به این چهارچوب تحلیلی زمانی یک موضوع جدید در دایره بررسی و تحقیق علمی وارد می شود .[یا همانطور که در عنوان این فصل آمده است زمانی یک علم جدید حدوث و تولد می یابد] که نیاز و منافع یا لذتی که در شناسایی آن موضوع یا مسئله برای شخص یا جامعه ایجاد می شود ، از هزینه کسب و تحصیل و تحقیق آن بیشتر باشد . از طرف دیگر ممکن است یک موضوع متولد شده علمی آنچنان توسعه یابد و ابعاد و اعراض گوناگون پیدا کند که لازم شود برای عرضه بهتر آن علم ، رشته علمی جدیدی فقط به آن موضوع یا مسئله علمی یا اعتباری بپردازند.

۱-۷-۵- تولد علوم اعتباری (طرح تکنولوژیک یا نظام انسانی) بدون کاربرد

علم بدون کاربرد را می توان در حوزه علوم اعتباری (طرح یا نظام) تبیین کرد. در حوزه علوم اعتباری معمولاً تقاضای جامعه برای علم ناشی از نفع کاربردی طرح تکنولوژیک یا نظام انسانی مورد نظر در جامعه می باشد. اگر عرضه کننده علم اعتباری (طرح یا نظام) بدون توجه به نیاز و تقاضای جامعه صرفاً به خاطر کنجکاوی و شکوفایی خلاقیت خویش و یا اهداف شخصی به ارائه

یک علم اعتباری (طرح فن آورانه یا نظام انسانی) بپردازد در این صورت علم اعتباری مورد نظر بر روی کاغذ باقی می ماند [یا اگر فن آوری باشد به صورت نمونه آزمایشی تولید می شود] و جامعه از آنها بهره برداری را صورت نمی دهد مگر آنکه در آینده به علت افزایش تقاضای جامعه این علوم اعتباری مورد استفاده قرار گیرد. ممکن است "علم اعتباری بدون کاربرد" به علت پرداخت سوبسید و اعتبارات پژوهشی توسط دولت، حدوث پیدا کند. در نمودار زیر عرضه و تقاضای علوم اعتباری نشان داده شده است.



با توجه به نمودار بالا اگر نهاد علم در جامعه چهار طرح را عرضه کند، همه چهار طرح در جامعه کاربردی خواهد شد و عرضه کننده علم اعتباری نیز هزینه آن را از کاربران آن علم دریافت می کند. حال فرض کنید که به علت سوبسید دولت به نهاد علم، کلیه موضوعات و مسائل علوم اعتباری موجود در جامعه به ثمر برسد. در این حالت با توجه به نمودار مشاهده می شود که از یازده طرح فقط هفت طرح کاربردی خواهد شد چرا که جامعه فقط برای هفت طرح تقاضای مثبت دارد. برای چهار طرح حاضر است هزینه کند و سه طرح را تنها به صورت رایگان به کار می گیرد و چهار طرح آخر را تنها در صورت گرفتن پاداش کاربردی خواهد کرد.

۱-۸- فصل هشتم: چگونگی بحث از ماهیت علوم

۱-۸-۱- ماهیت از حیث تئوریک

الف: تفکیک وجود و ماهیت

ابتدا بایستی خود مفهوم ماهیت تعریف شود. به عبارت دیگر ماهیت ماهیت مشخص شود. تعریف ماهیت بستگی به باورهای معرفتشناسی و هستی شناسی تئوری پرداز دارد. با توجه به تعریفی از علم که در فصل اول ارائه شد و نگاهی فراگیر به دانش، انسان و جهان که در فصل دوم بیان شد، تعریفی از ماهیت ارائه شده است. علم به معنی تصورات و صورتهای ذهنی از واقعیات است که انسان در تعامل کسب علم در جهان ذهن خود پدیدار می کند. هر یک از مفاهیم و تصورات موجود در جهان ذهن در تطابق با جهان واقعیات حائظ دو صفت می شوند. صفت اول نشان دهنده وجود یا عدم وجود مصادیق واقعی آنهاست و صفت دوم نشان دهنده چگونگی و چستی تصور یا مفهوم است به طوری که مستقل یا متفاوت از تصورات دیگر شده است. استخراج دو مفهوم وجود و ماهیت درباره تصورات حاصل انتزاع ذهن است و در جهان واقع، وجود و ماهیت یک امر واقع، منفک و جدای از یکدیگر نمی باشد.

«پس ما از هر چیز واقعیت دار که اذعان و تصدیق به واقعیت داشتنش داریم دو مفهوم در ذهن خویش داریم یکی همان مفهوم عام و مشترک یعنی وجود که به همه این امور واقعیت دار منطبق است و مشترک فیه همه آنهاست و یکی هم یک مفهوم مشترک درباره هر یک علیحده که فقط به مورد معین اختصاص دارد مثل مفهوم انسان، مفهوم آتش و مفهوم سنگ که هر یک به مورد معین قابل انطباق است که اصطلاحاً «ماهیت» نامیده می شود، ... در خارج انواع ترکیبات ممکن است ولی ترکیب خارجی از ماهیت و وجود معنی ندارد و به طور قطع و یقین این کثرت یعنی ترکیب شی از ماهیت و وجود معلول قوه تحلیل و قدرت تجزیه ذهن است و در خارج، وجود و ماهیت و فی المثل انسان و وجود انسان یا خط و وجود خط یا زمین و وجود زمین دو امر واقعیت دار نیستند و به اصطلاح «ما بجزاء» خارجی ندارند»^۱.

^۱ - مطهری، مرتضی، اصول فلسفه و روش رئالیسم صفحه ۴۵ و ۵۰.

نکته دیگر درباره تفکیک مفاهیم وجود و ماهیت آن است که وجود یا عدم وجود یک شی بایستی با پژوهش مشخص شود اما تصورات و مفاهیم موجود در جهان ذهن می تواند به معنی ذهنی وجود داشته باشند و تعریف شوند قبل از آنکه وجود یا عدم وجود آنها در واقعیت بررسی شود .

«وقتی شما مشخصات معرف را بیان می کنید به هیچ وجه وجود خارجی چیزی را اثبات نمی کنید. واژه اسب مصادیق زیادی دارد . اما واژه سنتور "موجودی افسانه ای که نصف آن اسب و نصفش انسان است" هیچ مصداق خارجی ندارد»^۱.

ب : چگونگی شکل گیری ماهیات یا مفاهیم

تصورات و مفاهیم یا ماهیات چه جزئی باشند و چه کلی، می توانند به صورتهای زیر کسب شوند :

۱- **تحصیل مستقیم** : معمولاً تصورات جزئی با توجه انسان به مصادیق آنها شکل می گیرند مثلاً تصور جزئی از مدادی بخصوص . بعضی از تصورات کلی نیز با توجه و نگاه مستقیم به مصادیق آن مفهوم کلی شکل می گیرند. بدین ترتیب که انسان پس از توجه به اموری از واقعیات با استفاده از وجوه مشترک آنها ، دست به طبقه بندی می زند به این صورت که مفهومی کلی را برای مجموعه ای از واقعیات به علت ویژگی مشترکشان می سازد یا انتزاع می کند .

۲- **تحصیل غیر مستقیم** : در تحصیل غیر مستقیم ؛ ماهیات یا مفاهیم با استفاده از ماهیات و تصورات دیگر که قبلاً در ذهن تحصیل شده اند ، به دست می آیند . بسیاری از مفاهیم کلی از طریق مفاهیم کلی یا جزئی دیگر تحصیل می شوند . مثل مفاهیم کلی هوش ، عقل ، رادیو اکتیو ، گرانش ، اقتصاد ، شیمی .

گاهی مفاهیم و تصورات جزئی نیز به صورت غیر مستقیم و با توجه به مفاهیم و تصورات دیگر حاصل می شوند، مثلاً تصور یک انسان بخصوص توسط ذکر ویژگیهای وی. لازم به تذکر است که یک مفهوم یا تصور ممکن است به هر دو روش مستقیم یا غیر مستقیم انتزاع شود ولی برخی مفاهیم فقط به روش مستقیم انتزاع می شود و برخی دیگر فقط از روش غیر مستقیم و با توجه به تصورات دیگر اکتساب می شوند. فیلسوفان مسلمان چگونگی شکل گیری مفاهیم را اینگونه توضیح می دهند که انسان ابتدا با استفاده از ابزارهای حسی ، تصورات جزئی از امور محسوسه را اکتساب می کند و

^۱ - هاسپرس ، جان ، در آمدی به تحلیل فلسفی صفحه ۸۰

سپس با توجه به اشتراکات آنها مفاهیم کلی مستقیم (معقولات اولیه) را انتزاع می کند و سپس با استفاده از مفاهیم کلی مستقیم، مفاهیم غیر مستقیم (معقولات ثانویه) را انتزاع می کند.^۱ فیلسوفان غربی نیز تقریباً همین نظریه را دنبال می کنند. تصورات را به دو نوع ساده و مرکب تقسیم می کنند. تصورات ساده مستقیماً از طریق ابزارهای حسی حاصل می شوند و تصورات مرکب با توجه به تصورات ساده حاصل می شوند.

ج: چگونگی انتقال ماهیات یا مفاهیم به دیگران

برای مفاهیم و تصورات شکل گرفته از واقعیات، واژه هایی وضع و قرار داد شده اند تا انسانها بتوانند مفاهیم ذهنی و فکری خود را با یکدیگر مبادله کنند. واژه ها ابزار و ظرف انتقال ماهیات یا مفاهیم در میان اذهان انسانها هستند. اگر قصد داشته باشیم که ماهیت و تصویری ذهنی را به فرد دیگری که فاقد آن است انتقال دهیم بایستی مقدمات و شرایطی را فراهم آوریم که شخص بتواند حائز مفهوم و تصور مورد نظر شود. فراهم آوردن این مقدمات را «تعریف» یا «بیان ماهیت» می نامند.

با توجه به نوع تصور یا ماهیت، تعاریف به دو روش اشاره ای و روش واژه ای یا مفهومی صورت می گیرد:

۱- **تعریف اشاره ای:** در این تعریف برای انتقال تصور یا مفهوم مصداق یا مصادیق در معرض توجه مخاطب قرار می گیرد و در این حین، واژه قرار داد شده برای آن مفهوم ذکر می شود. همه تصورات ساده و جزئی را می توان به این روش انتقال داد. مفاهیم کلی مستقیم را نیز می توان به این روش انتقال داد. به این صورت که برای مخاطب مصادیق آن تصور کلی مستقیم را حاضر می کنیم و سپس واژه مورد نظر را برای آن مفهوم کلی بیان می کنیم به طوری که مخاطب با استفاده از قوه اشتراک گیری عقل خویش، مفهوم کلی مستقیم مورد نظر را با توجه به مصادیق آن انتزاع می کند.

آنچه در منطق کلاسیک تحت عنوان تعریف به تمثیل و تعریف به روش استقراء آمده است در حکم تعریف اشاره ای قرار دارد. در تعریف به تمثیل یکی از افراد و مصادیق مفهوم مورد اشاره قرار می گیرد و در تعریف به روش استقراء مصادیق متعددی ذکر می شود. همچنین تعریف عملیاتی که در تحقیق تجربی برای بعضی مفاهیم مورد استفاده قرار می گیرد، تعریفی اشاره ای است زیرا که در

¹ رجوع شود به مقدمه بخش 5-1

تعریف عملیاتی فرایندی که نشان دهنده یا ایجاد کننده آثار یک مفهوم ذهنی در واقعیات مادی است مورد اشاره قرار می گیرد به طوری که مفهوم از طریق آثار مادی و مشهود آن، تفهیم می شود. مثلاً تعریف هوش به معنی نمره اکتسابی در آزمونی خاص.

۲- تعریف مفهومی یا واژه ای: در این تعریف مفهوم یا تصور مورد نظر با استفاده از تصورات و مفاهیمی که می دانیم در ذهن مخاطب موجود است و در ظرف واژه ها منتقل می شود. تنها راه انتقال مفاهیم غیر مستقیم استفاده از تعریف مفهومی است.

مفاهیم مستقیم گاهی فقط با تعریف اشاره ای منتقل می شود مثل مفهوم کلی رنگ قرمز و گاهی با هر دو روش اشاره ای و منطقی قابل انتقال هستند مثل مفهوم کلی گربه.

حدود و رسوم و تعریف به تشبیه و تعریف به تقسیم و تعریف به برهان که در منطق کلاسیک بیان شده است صورتهایی از تعریف مفهومی یا واژه ای است.

۱- حد تام: عبارت است از تعریف شی به نحوی که شامل تمام ذاتیات معرف باشند. این تعریف مرکب از جنس قریب و فصل قریب است.

۲- حد ناقص: تعریفی است که شامل بعضی ذاتیات معرف باشد و حداقل مرکب از فصل قریب باشد.

۳- رسم تام: مرکب است از جنس و عرض خاصه

۴- رسم ناقص: تعریفی است که فقط مشتمل بر عرض خاصه باشد.

۵- تعریف به تشبیه: معرف را به چیزی تشبیه می کنیم که بین آنها وجه شبهی وجود داشته باشد، مشروط بر آنکه مشبه نزد مخاطب شناخته شده باشد و بداند که وجه شبه در چیست.

۶- تعریف به تقسیم: اگر شی تقسیم پذیر باشد می توان مقسم را از طریق تقسیم به انواع و اصناف تعریف کرد. مشروط بر آنکه اقسام نزد مخاطب شناخته شده باشد مثلاً تعریف آب به ماده ای که از ترکیب دو عنصر هیدروژن و اکسیژن تشکیل شده است.

۷- تعریف علی: گاهی حد و تعریف شی، توسط بیان علت و برهان حدوث آن مطرح می شود که این روش در منطق به مشارکت حد و برهان شهرت یافته است. مثلاً تعریف کسوف به پدیده ای که

در اثر حائل شدن ماه در برابر خورشید برای ناظر زمینی حاصل می شود. از نگاه فلاسفه تعریف و حد تام بایستی مشتمل بر همه علل وجودی و همچنین علل پیدایش و همچنین غایات و اغراض وجودی باشد «چنان که روشن است هدف از آوردن حد حصول صورتی از شی در نفس است که با ماهیت شی از حیث کمالات آن موازی باشد اما برای دست یافتن به چنین صورتی لازم است همه اموری که ذات شی به گونه ای به آنها تعلق دارد در حد ذات آورده شود ، و البته در اینجا اموری در نظر است که اگر در حد شی آورده نشوند ، شناسایی کامل شی صورت نپذیرد. از این رو حتی علل فاعلی ، غایی و مادی را نیز که حتی در ذات شی دخیل نیستند اما ذات شی به آنها وابسته است ، ممکن است در حد شی بیاورند»^۱.

۸- تعریف سیستمی یا تعریف کارکردی : در تعریف سیستمی چگونگی هماهنگی و ارتباط اجزای یک شیء برای رسیدن به هدف و کارکرد آن شیء توضیح داده می شود. به نظر می رسد از آنجا که ذات یک سیستم بستگی به هماهنگی و ارتباط اجزای آن دارد بنابراین تبیین و تشریح چگونگی هماهنگی و ارتباط اجزای سیستم نیز جزء صفات ذاتی درباره اشیا باشد که می توان برای آنها ماهیت سیستمی در نظر گرفت.

به طور خلاصه تعریف و بیان ماهیت به هر روشی برای کامل بودن بایستی سه ویژگی زیر را ارائه کند :

۱- صفات ذاتی شی مورد نظر رامعین کند

۲- علت فاعلی و علت غایی وجود شی مورد نظر را ذکر کند

۳- تعریف بایستی جامع ، مانع و غیر دوری باشد.

اگر هدف ارائه تعریفی کامل از ماهیت یک پدیده نباشد بلکه تشخیص و تمایز مفهوم یک واژه از واژه های دیگر و کاربرد درست آن واژه در ارتباط با دیگران مقصود باشد، برای انتقال مفهوم، ذکر بعضی صفات ذاتی کفایت می کند به این واقعیت در فلسفه تحلیلی «طیف معنی» می گویند.

^۱ - طباطبایی محمد حسین ، برهان ترجمه مهدی قوام صفری صفحه ۲۳۶

«در میان مجموعه معینی از صفات ، حضور هیچ کدام ضرورت ندارد ، بشرطی که همه یا بعضی از صفات دیگر وجود داشته باشند».^۱

۱-۸-۲- ماهیت از حیث روش کسب آن

در بحث تئوریک ماهیت نتیجه می شود که در مقام کشف ماهیت یک پدیده باید اولاً صفات ذاتی پدیده را جستجو کنیم و ثانیاً علت فاعلی و غایی وجود آن پدیده را کاوش کنیم .

برای علت فاعلی و غایی وجود پدیده بایستی روش تفکر استدلالی و برهانی را به کار بگیریم، که در هر پدیده منطق علمی آن به کار گرفته می شود . اما برای کشف صفات ذاتی شی یا پدیده ای خاص روشهای زیر پیشنهاد شده است.^۲

۱- روش تحلیل عقلی

مرحله اول : ذهن متوجه مجهول تصویری می شود.

مرحله دوم : کاوشگر مشخص می کند که مجهول تصویری تحت کدام اجناس قرار دارد . جنسی که برای ما معلوم شده هر چه به مجهول نزدیکتر باشد ، راه تحلیل عقلی کوتاه تر است

مرحله سوم : تمام افراد واقع در تحت جنسی که شکل مطروح واقع در تحت آن است ، در ذهن بررسی می شود.

مرحله چهارم : ذهن افراد تحت این جنس را گروه گروه تفکیک می کند و یک مجموعه برای افراد مجهول و مجموعه های دیگری برای انواع تحت این جنس قرار می دهد و سعی می کند مجموعه افراد موضوع مورد بحث را با توجه به ذات و حقیقت آن و یا با توجه به عوارض خاصه آن از مجموعه های دیگر متمایز کند.

مرحله پنجم : خصوصیات ذاتی یا عرفی که مجهول را از دیگر افراد و مجموعه های تحت ذهن متمایز می کند، شناخته شده و بیان می شود. این بدان معنی است که توانسته است معنای مجهول را

^۱ - هاسپرس ، جان ، در آمدی بر تحلیل فلسفی صفحه ۱۶۸

^۲ روشهای اول و دوم باتوجه به کتاب منطق مظفر فصل تعریف ارائه شده اند. و روش سوم ابتکاری است .

عقلا به جنس و فصل تحلیل کند و یا جنس و خاصه آن را تمیز دهد. بدین ترتیب حد تام یا رسم تام تکمیل می گردد.

۲- روش تقسیم ثنائی : در این روش مرحله اول و دوم مانند روش قبلی است اما در مرحله سوم به جای اینکه افراد تحت جنس را یک به یک بررسی کنیم تا ممیزات مجهول کشف گردد ، خود جنس را به روش تقسیم ثنائی تقسیم می کنیم به این ترتیب مجهول نیز به عنوان نوعی از جنس مشخص خواهد شد.

۳- روش اشاره ای هنگامی که مصادیق مشخص است

مرحله اول : تا آنجا که امکان دارد انواع مختلف مفعولهایی که تشکیل دهنده محتوای فضای مفهوم هستند نمونه وار برگزیده و برشمرده می شود .

مرحله دوم : ویژگیهای مشترک اینگونه مفعولهای نمونه وار جستجو می شود.

مرحله سوم : از این وجوه مشترک برای تعریف فضای مفهوم واژه مورد نظر استفاده می شود.

۱-۸-۳- بیان ماهیت و تعریف علوم

تفکیک وجود و ماهیت علوم مثل تفکیک وجود و ماهیت سایر واقعیات یک انتزاع ذهنی می باشد که برای بررسی فلسفی علوم مفید واقع می شود .

در فصل اول در حقیقت ماهیت علم به معنای مطلق آن و ماهیت علوم خاص به صورت کلی مورد بحث قرار گرفت به طوری که تعریفی از علم به معنای مطلق آن و تعریفی از علوم خاص ارائه شد . علم به معنای مطلق آن مفهومی کلی است که مصادیق آن تصورات و مفاهیم ذهنی می باشد که بر اساس منطق و روش شناسی مورد قبول حاصل آمده است به طوری که قابل انتقال به دیگران باشد .

علوم خاص نیز مفاهیمی کلی هستند که مصادیق آنها مجموعه دانش هایی است که به علت ویژگی مشترکشان و فصولشان از علوم دیگر ، در آن طبقه جای گرفته اند اما جنس الاجناس آنها همان مفهوم مطلق علم حصولی است. بنابراین علوم به عنوان مفاهیم کلی غیر مستقیم تعریف پذیر هستند اما تعریف آنها مفهومی و غیر اشاره ای می باشد . اگر برای علوم خاص سه صورت وجودی در نظر بگیریم که عبارتند از ۱- دانش ذهنی ۲- دانش مکتوب ۳- متعلق دانش در واقعیات ؛ میتوان برای

علوم خاص تعاریف اشاره ای را بیان کرد به این صورت که به مصادیق مکتوب دانش یا مصادیق متعلق دانش درواقعیات اشاره شود به طوری که به مخاطب تصور کلی از موضوع دانش را انتقال دهیم و به این ترتیب یکی از مهمترین صفات ذاتی مفهوم دانش مورد نظر را القا کنیم . برای بیان ماهیت و تعریف یک علم خاص به صورت کامل و تام بایستی اولاً صفات ذاتی آن علم خاص ذکر شود یعنی صفاتی که بدون آنها علم ماهیت خود را از دست می دهد و ثانیاً علت فاعلی و غایی حدوث آن علم خاص بیان شود .

صفات مشترک یک علم خاص در فصل علت گوناگونی علوم در موارد زیر خلاصه شده است.

الف : موضوع ب : روش ج : مبانی فلسفی و روش شناسی و مبادی علم د : هدف علم

علل فلسفی تولد و حدوث علوم تا فصل ششم تبیین شد و در فصل هفتم علت تولد و حدوث علوم با رویکرد انسانی و اجتماعی مورد بحث قرار گرفت که برای تعریفی کامل از یک علم بایستی علت فلسفی و علت اجتماعی آن را نیز ذکر کرد .

برای پی بردن و کشف ماهیت یک علم خاص و ارائه تعریفی کامل از آن می توان به یکی از دو روش زیر عمل کرد که منطقی به یک نتیجه منجر خواهد شد.

روش اول : ادبیات توصیفی و تاریخ علم خاص مورد نظر ، مطالعه شود و با یکی از روشهای اشاره شده در قسمت "ماهیت از حیث روش کشف آن" به ویژگیهای مشترک ذاتی آن علم نائل شویم .

روش دوم : از آنجا که از قبل با توجه به نتایج گام اول پایاننامه می دانیم که از ویژگیهای ذاتی علوم در چه جنبه هایی خلاصه می شود و علل فلسفی و علل انسانی حدوث علوم کدامند بایستی از ابتدا به قصد اطلاع از موارد زیر ادبیات توصیفی و تاریخ علم خاص مورد نظر را بررسی کنیم.

۱- موضوع علم یا موضوعات مورد بحث در آن علم مشخص شود

۲- مشخص شود که علم حقیقی است یا اعتباری.

۳- زیر بنای معرفتشناسی و فلسفی و همچنین مبادی علم مورد نظر مشخص شود . به طور کل ارتباط علم موردنظر با سایر علوم مشخص شود

۴- روش تحقیق و بررسی در آن علم مشخص شود

۵- هدف یا اهداف غایی یا کاربردی علم را مشخص کنیم.

۶- علت فلسفی حدوث آن علم خاص بیان شود.

۷- علت اجتماعی و انسانی برای حدوث آن علم خاص بیان شود.

۸- تعریف سیستمی از علم خاص با توجه به مدل فراگیر از دانش، انسان و جهان ارائه شود.

ممکن است ماهیت و تعریفی از علمی خاص ارائه کنیم که هنوز در جامعه انسانی عرضه نشده است. به عبارت دیگر حدوث اجتماعی نیافته است اما به زعم نظریه پرداز حدوث و بروز آن ممکن خواهد بود. برای بیان ماهیت یک علم ممکن نیز بایستی موارد هفت گانه بالا را مشخص سازیم. به این ترتیب به تدوین و تاسیس یک علم خاص پرداخته ایم که هنوز ادبیات توصیفی آن در حیات فکری و ذهنی بشر ارائه نشده است.

در گام دوم پایاننامه تاریخ و ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی را به طور خلاصه ارائه می کنیم و در گام سوم موارد هشت گانه مورد بحث را برای تبیین وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی در دو حوزه آنچه هست و آنچه امکان دارد مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می دهیم و به صورت نتایج ارائه خواهیم کرد.

۱-۹- چکیده مطالب و نتایج گام اول پایان نامه

چکیده و نتایج فصل اول «مفهوم شناسی علم و علوم»

تعریف فلسفه علم :

- آن قسمت از فلسفه که عهده دار پاسخ دهی به مسائل معرفتشناسی و ماهیت علوم مختلف می باشد را فلسفه علم می نامند . فلسفه علم ، علمی درجه دوم است چرا که علم به علم می باشد . فلسفه علم مربوط به یک دانش خاص از زیر بنای فلسفی آن دانش جداست؛ چرا که فلسفه علم یک دانش خاص آن علم را به طور کلی مورد بررسی فلسفی قرار می دهد یعنی هم توصیفات آن را و هم زیر بنای فلسفی آن را .

نوع پژوهش در پایان نامه حاضر و بخصوص در گام اول پایان نامه :

-پایان نامه حاضر درباره وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی ، مربوط به دانش فلسفه علم اقتصاد اسلامی می باشد که نتایج آن برای زیر بنای فلسفی اقتصاد اسلامی قابل طرح می باشد . در گام اول پایان نامه چگونگی تبیین وجود و ماهیت علوم به طور کلی انجام پذیرفته است و بنابراین نتایج آن می تواند برای تبیین وجود و ماهیت هر علمی کاربرد داشته باشد .

تعریف علم:

-برای تعریف علم ، قدم اول تقسیم علم به حضوری و حصولی است . علم حضوری علمی است که نفس انسان بدون واسطه تصویر و صورت ذهنی از بعضی واقعیت های درونی دارد و نمی توان آن را به دیگران منتقل کرد . علم حضوری مورد بحث در فلسفه علم نمی باشد . علم حصولی با واسطه تصویر و صورت ذهنی است و می توان آن را به دیگران انتقال داد. تعریف زیر از علم حصولی می تواند عمومی ترین تعریف علم تلقی شود.

«علم حصولی صورت ذهنی از واقعیات درونی و بیرونی می باشد که از راه قواعد منطقی و روش-شناسی مورد قبول حاصل شده است ؛ به طوری که قابلیت انتقال و پذیرش توسط دیگران را دارا می باشد .

هستی شناسی علم:

-علم چه به معنای مطلق و چه به معنای خاص سه صورت وجودی دارد ؛ یکی خود آگاهی که در نفس انسان یا ذهن او ایجاد شده است و دیگری آن واقعیتی که نسبت به آن صورت ذهنی یا آگاهی یافته ایم و دیگری دانش مکتوب که در کتابها ثبت و ضبط شده است تا انتقال دهنده علم حصولی با استفاده از زبان نوشتاری باشد .

● علم مفهومی کلی است :

علم چه به معنای مطلق و چه به معنای خاص مفهومی کلی است . « تصور یا مفهومی کلی » شامل مصادیقی است که ویژگی مشترکشان سبب ساز آن مفهوم کلی است . برای مفهوم کلی علم مصادیق می توانند در سه صورت وجودی ذهن ، واقعیت و کتاب موجود باشند و به علت ویژگی مشترکشان سبب ساز ایجاد مفهوم کلی «علم مطلق» یا مفاهیم کلی «علوم خاص» مانند شیمی و فیزیک شوند . در مفهوم کلی «علم مطلق» مصادیق صور ذهنی هستند و ویژگیهای مشترک را می توان در عبارتهای «از واقعیات درونی و بیرونی» ، «از راه قواعد منطقی و روش شناسی مورد قبول» و «قابلیت انتقال و پذیرش توسط دیگران» مشاهده کرد . علوم مختلف و خاص مثل فیزیک ، شیمی ، اقتصاد و طب و ... نیز همگی مفهوم کلی هستند که مصادیق آنها مجموعه دانش هایی است که به علت ویژگیهای مشترکشان و فصولشان از علوم دیگر در آن طبقه جای گرفته اند اما جنس الجناس آنها همان مفهوم مطلق علم حصولی است .

● تعاریف مقید از علم:

وقتی بر تعریف عمومی علم قیودی اعمال شود، تعاریف محدودتری از علم را خواهیم داشت. مانند مقید کردن علم به گزاره های کلی ، مقید کردن علم به گزاره های حقیقی و مقید کرن علم با توجه به روش تجربی و تفکیک علم از فلسفه .

● نظم منطقی و سازماندهی گام اول پایان نامه :

سه سؤال زیر که در بحث وجود و ماهیت علوم قابل تفکیک هستند ، ممکن است یک جواب مشترک داشته باشند اما باید سه روش متفاوت برای پاسخ به آنها به کار گرفته شود.

۱. چگونه می توان مفهوم کلی یک دانش خاص را به شخصی که از آن آگاهی ندارد انتقال داد؟ یا بیان ماهیت علوم چگونه است ؟

۲. چگونه یک مفهوم کلی جدید با نام یک دانش در عمل در جامعه انسانی و بخصوص آکادمی های علم شکل می گیرد ؟

۳. چگونه عقلاً می توان از ضرورت تأسیس یک دانش جدید سخن گفت؟

پاسخ به سؤال اول در فصل هشتم با عنوان «چگونگی بحث از ماهیت علوم» پاسخ داده شده است . پاسخ به سؤال دوم در فصل هفتم با عنوان «علت تولد و حدوث علمی جدید [رویکرد انسانی و اجتماعی]» بحث شده است. سؤال سوم که فی نفسه روش عقلی و فلسفی را برای پاسخ گوئی مطالبه می کند در شش فصل نخست از گام اول مورد بحث قرار می گیرد اما نتایج در فصل ششم با عنوان «علت تولد و حدوث علمی جدید [رویکرد فلسفی]» ارائه شده است .

«چگونگی بحث از وجود علوم» تحت همین عنوان در فصل پنجم بحث شده است چرا که منطقاً نمیتوان با ذهن خالی از «مفهوم شناسی علم و علوم»، «دیدگاهی فراگیر از دانش، انسان و جهان»، «علت گوناگونی علوم» و «ارتباط بین علوم گوناگون» [که موضوعات فصول اول تا چهارم هستند] به بحث درباره وجود یا عدم وجود علوم پرداخت.

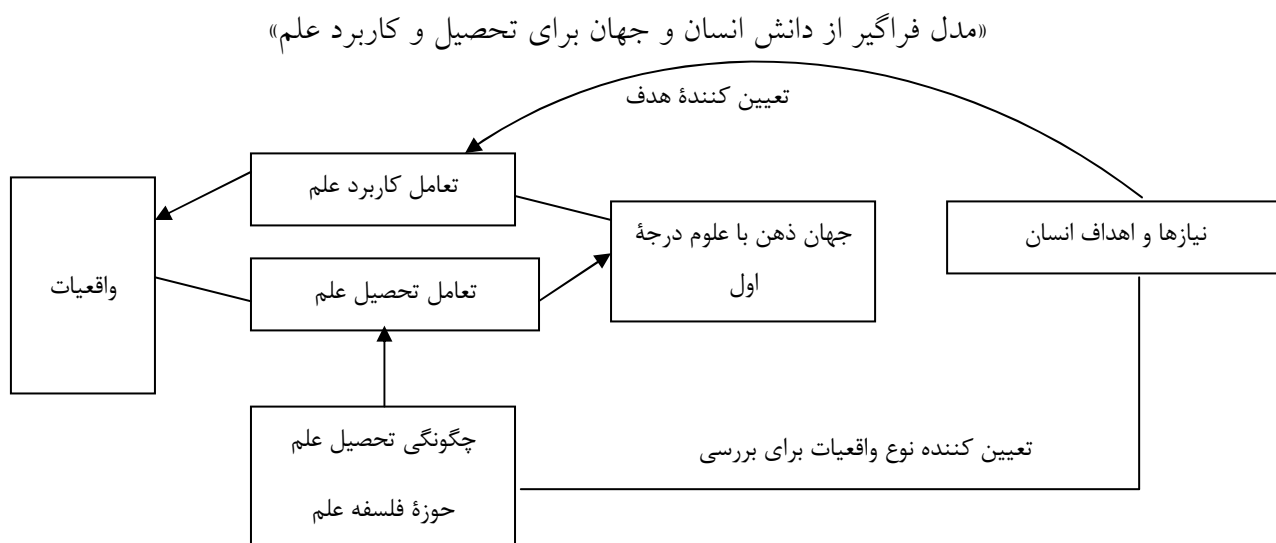
چکیده و نتایج فصل دوم «دیدگاهی فراگیر از دانش، انسان و جهان»

اهمیت ارائه نظریه فراگیر درباره دانش، انسان و جهان :

- پاسخ به پرسشهایی که در بحث وجود و ماهیت علوم مطرح است علاوه برآنکه نیازمند به مفهوم شناسی علم و علوم دارد بستگی به دیدگاه فراگیر نظریه پرداز نسبت به دانش، انسان و جهان دارد. به طوری که نظریه پرداز ساختمان نظری خود را در بیان ماهیت و یا علت تولد علوم به آن ارجاع دهد. مثلاً پاسخ به این سؤال که «آیا برای تولد و حدوث دانشها می توان دلیل فلسفی اقامه کرد؟ یا اینکه اقامه دلیل فلسفی برای حدوث و بروز دانشها بی معنی است؟» بستگی به دیدگاه فراگیر نظریه پرداز درباره دانش، انسان و جهان دارد که درآن روبرو انسان در تعامل با علم و جهان مشخص شده باشد. چرا که میتوان گفت حدوث و بروز یک علم خاص نه یک امر ضروری و تکوینی، بلکه امری اعتباری است و بستگی به قرار داد انسانها دارد.

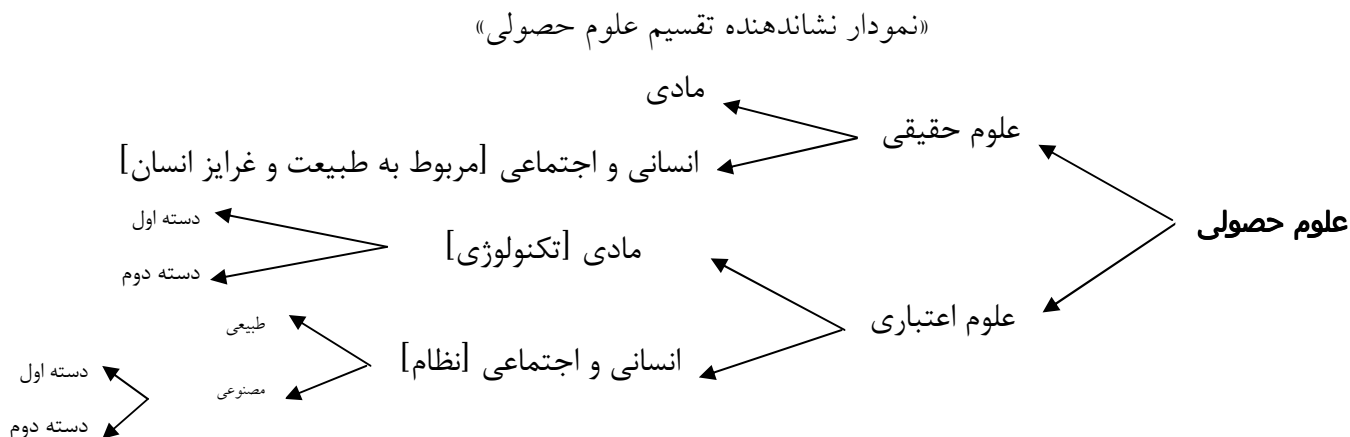
دیدگاه فراگیر از دانش، انسان و جهان :

- «دیدگاه فراگیر از دانش انسان و جهان» در شکل زیر نشان داده شده است. که در آن ابتدا جهان واقعیات و جهان ذهن به علت تمایز در هستی شناسی تفکیک شده است. جهان ذهن به دو حوزه علوم درجه اول و حوزه علوم درجه دوم [یا فلسفه علم] به علت تمایز معرفتشناسی تفکیک شده است. انسان نیز با توجه به اهداف و نیازهای خود دو تعامل بنیادی در جهان ذهن و جهان واقعیات برقرار می سازد یکی تعامل تحصیل علم و دیگری تعامل کاربرد علم. تعامل تحصیل علم از لحاظ روش شناسی تحت کنترل حوزه فلسفه علم است اما از لحاظ انتخاب موضوعات تحت تأثیر نیازها و اهداف انسان است.



تقسیم علوم حصولی:

مجموعه علوم حصولی از لحاظ حقیقی یا اعتباری و همچنین مادی و انسانی به صورت زیر قابل تقسیم است



چکیده و نتایج فصل سوم: علت گوناگونی در علوم

اهمیت بحث از علل گوناگونی علوم:

نتایج مربوط به علل گوناگونی علوم چهارچوبی برای نظریه سازی در بحث اثبات وجود علوم و همچنین در بحث علت فلسفی تولد و حدوث علوم ارائه می کند و سرانجام در چگونگی بیان ماهیت و تعریف علوم نیز کاربرد خواهد داشت. بنابراین همانطور که در

فصل های آینده خواهیم دید مبحث گوناگونی علوم مانند مبحث «دیدگاهی فراگیر از دانش ، انسان و جهان » از مسائل بنیادی مربوط به بحث وجود و ماهیت علوم تلقی می شود.

تبيين علل گوناگونی علوم با استفاده از دیدگاه فراگیر از دانش ، انسان و جهان :
با توجه به مدل ارائه شده برای ارتباط دانش، انسان و جهان می توان خاستگاه های زیر را برای گوناگونی و تطور در علوم در نظر گرفت .

۱. خاستگاه واقعیات یا جهان خارج از ذهن برای گوناگونی علوم

۲. خاستگاه روش کسب علم برای گوناگونی علوم

۳. خاستگاه زیر بنای معرفتشناسی و فلسفی برای گوناگونی علوم

۴. خاستگاه هدف و غایت علمی انسان برای گوناگونی علوم

وجوه مشترک در علم خاص و دلیل منطقی برای ایجاد مفهومی کلی برای علم خاص :
آنچه تا کنون در این فصل بیان شد علت اختلاف و گوناگونی در علم می باشد ، اما میتوان همین مسئله را به صورت خلف بیان کرد؛ یعنی به بررسی وجوه اشتراک در یک علم خاص یا اشتراکات یک علم خاص با علوم دیگر پرداخت که منطقیاً به همان وجوه اشتراک در موضوع ، اشتراک در روش ، اشتراک در مبانی فلسفی و معرفتشناسی و اشتراک در اهداف علوم خواهیم رسید . بطور خلاصه میتوان اظهار داشت که یک علم خاص مثلاً فیزیک ، شیمی ، اقتصاد مفهومی کلی است که مصادیق آن مجموعه دانش هایی هست که به علت ویژگی مشترکشان در آن طبقه جای گرفته اند . از مطالب ارائه شده در این فصل می توان نتیجه گرفت که ویژگیهای مشترکی که مجموعه ای از دانش ها را به هم ربط داده و تحت یک عنوان کلی در میآورد عبارتند از موضوع، روش ، مبادی معرفتی و فلسفی و هدف یک علم . همین ۴ مورد میتواند به عنوان تمایز یک علم خاص با علم خاص دیگر مد نظر قرار بگیرد.

چکیده و نتایج فصل چهارم : ارتباط بین علوم گوناگون

اهمیت بحث در ارتباط بین علوم گوناگون :

از پیش نیاز های فکری تئوریسین در مقوله وجود و ماهیت علوم ارائه چهار چوبی نظری برای تبیین ارتباط بین علوم گوناگون است همانطور که در فصل پنجم خواهیم دید

چگونگی ارتباط علوم گوناگون در بحث اثبات وجود علوم کاربرد خواهد داشت ، و بالتبع در بیان علت فلسفی تولد و حدوث علوم نیز پشتوانه ای تئوریک محسوب می شود . همچنین در فصل هشتم خواهیم دید که بیان ارتباط یک علم خاص با علوم دیگر یکی از مولفه های مهم در بیان ماهیت یک علم است .

ارتباط داده ای و اطلاعاتی علوم

۱- ارتباط فلسفه و معرفتشناسی و علوم حقیقی و علوم اعتباری در دیدگاهی فراگیر:

انسان با توجه به مبانی معرفتشناسی و روش شناسی مورد قبول و اعتماد خود که آن نیز تحت تاثیر هستی شناسی و فلسفه مورد پذیرش است ، سعی بر آن دارد که واقعیات دنیای خارج از ذهن را ذهنی کند و به این ترتیب جهان اطراف خود را بشناسد . در این مرحله اگر از واقعیات تکوینی تحصیل کرده باشد ، علم حقیقی یافته است و اگر از واقعیات اعتباری تحصیل کرده باشد به علم اعتباری رسیده است .

سپس برای بر آوردن نیاز های خود اهدافی را ترسیم می کند و برای رسیدن به این اهداف ، با استفاده از علوم حقیقی و اعتباری دسته دوم به طراحی نظامی می پردازد که اگر آن نظام در واقعیت تحقق یابد منجر به نائل شدن انسان به آن هدف می شود و به این ترتیب علوم اعتباری دسته اول را ایجاد می کند.

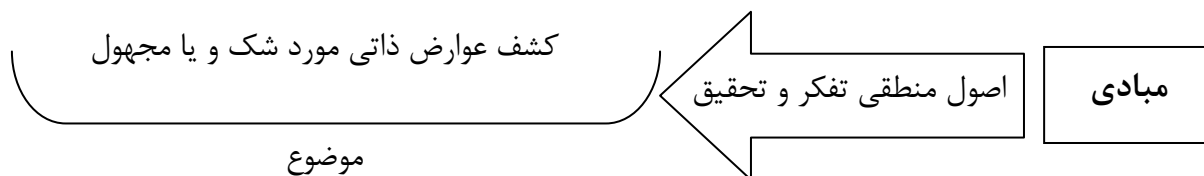
۲- ارتباط بین علوم در معرفتشناسی:

اگر علوم را مجموعه ای از قضایا در نظر بگیریم که حکایت از واقع میکنند ، چگونگی توجیه جهان ذهن و جهان واقع تبدیل میشود به چگونگی توجیه قضیه یا معیار صدق قضیه و ارتباط بین علوم می تواند به صورت چگونگی ارتباط قضایای علمی بیان شود بطوری که توجیه کننده قضایا و گزاره های علمی باشد.

۳- ارتباط بین علوم در تئوری معرفتشناسی فلاسفه و متفکران اسلامی :

عموم منطق دانان و فلاسفه سنتی و مسلمانان معتقد به مبناگروی هستند . در مبنا گروی ، هر گزاره ای در معارف بشری بایستی بر طبق قوانین منطق و ریاضیات به گزاره های قبلی منتقل شود و آنها را تکیه قرار داده باشد . به طوری که با پیگیری و ریشه یابی گزاره ها در علوم مختلف ، بالاخره به مبانی و اصول بدیهی خواهیم رسید که نیازمند استدلال و تعریف منطقی نمی باشد . فیلسوفان علم در گذشته هر علم را به سه مولفه موضوع ، مبادی و مسائل تقسیم می کردند.

نگاه متفکران فلسفه علم در گذشته را می توان به صورت زیر برای یک علم خاص نشان داد :



ارائه این تصویر از ارتباط علوم مختلف نتیجه نظریه مبنا گرایانه از اعتبار علوم مختلف است. بایستی دقت کرد که عوارض ذاتی مورد شک یا مجهول که می توان آن را به عنوان فرضیه در نظر گرفت ، به جای مبادی قرار نگیرد ، (همانطور که در انسجام گرایی پراگماتیستی این اشتباه صورت گرفته است) بلکه فرایند تحقیق فرضیه را با توجه به مبادی اثبات و یا ابطال می کند .

بنابر این می توان به راحتی مبنا گرایی مسلمانان را به گونه ای بسط داد که بتواند پشتوانه داده های علم طبیعی جدید و روش بررسی آنها قرار بگیرد . نکته مهم دیگر در مبنا گرایی مسلمانان آن است که به صورت نظریه ای عمومی مطرح است و نظریات دیگر در واقع مقید کردن و یا تفسیر ویژه این نظریه است .

۴- ارتباط بین علوم در تئوری های معرفتشناسی غرب

در قرن حاضر دو دیدگاه از رایج ترین مکتب ها و نگرش های معرفتشناسی است

۱- مبناگرایی آمپریستی

۲- دیدگاه شبکه وارپراگماتیستی (یا انسجام گرایی پراگماتیستی)

در دیدگاه اول ، مجموعه معارف بشری به حقایق تحلیلی و گزاره های مربوط به تجربه مستقیم تحویل می یابند . بر اساس نگرش دوم ارتباط شبکه ای از مفاهیم با خارج و نه هر مفهوم بطور مستقل از مفاهیم دیگر - در نظر گرفته میشود و مجموعه معارف بشری بر پیش فرضها presuppositions مبتنی است . اصول معرفت نیازی به اثبات ندارد بلکه با مفروض گرفتن و مسلم انگاشتن وجود خارج و چه بسا پاره ای از اصول دیگر - به بسط و توسعه آزمایشها می پردازیم و به تئوریهای مفیدتر و در عمل برای زندگی کارا تر دست می یابیم . با این دیدگاه ، دیدگاه اول تقریباً منسوخ گردیده است و می توان گفت که گرایش غالب بینش پراگماتیستی است .

ارتباط موضوعی علوم

الف) ارتباط موضوعی از لحاظ پوشش و شمول مصادیق موضوعات :
علوم به مانند سایر مفاهیم کلی از لحاظ شمول و پوشش مصادیق موضوع آنها دارای یکی از چهار نسبت تساوی یا تباین یا عموم و خصوص مطلق یا عموم و خصوص من وجه هستند .

ب) ارتباط موضوعی علوم از لحاظ ارتباط موضوعات در جهان واقع:
ارتباط موضوعات در جهان خارج به دو صورت زیر مطرح است :

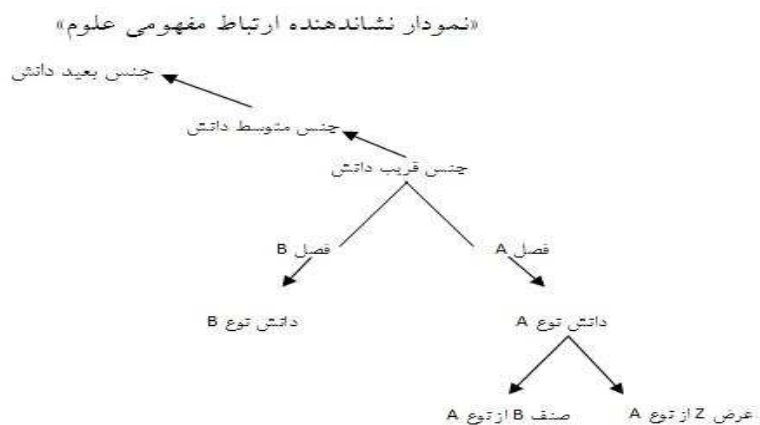
۱- ارتباط جزء به کل موضوعات : در جهان مادی تقسیم و ترکیب اجزاء آن را مشاهده می کنیم. بنابر این موضوعات در علوم طبیعی قابل تقسیم است به اجزاء آن موضوع . در علوم انسانی نیز تقسیم یک دانش به اجزائی که در آن موضوع وجود دارد علت تخصصی شدن حوزه های مختلف آن دانش است .

۲- ارتباط تاثیر و تاثر موضوعات

موضوعات (اشیاء) در جهان واقع بر یگدیگر تاثیر می گذارند . گاهی به طور قرار دادی این ارتباط موضوعی علوم را بهانه قرار می دهند و از تخصصی شدن یک دانش به علت بررسی ارتباط آن موضوع دانش با موضوع علم دیگر سخن میگویند . مثل اقتصاد محیط زیست یا این که اصلاً از پیدایش دانشی جدید سخن می گویند چرا که به نظر آنها وجه ارتباط موضوع دو دانش خود میتواند موضوع مستقل تلقی شود .

ارتباط مفهومی علوم :

همانطور که میتوان با استفاده از مبحث کلیات خمس شبکه ای از ارتباطات بین مفاهیم کلی ترسیم کرد ، برای علوم مختلف نیز میتوان ارتباط مفهومی را با استفاده از کلیات خمس نشان داد.



چکیده و نتایج فصل پنجم : چگونگی بحث از وجود علوم

وجود یا عدم وجود یک علم به معنی وجود یا عدم وجود موضوع یک علم :

۱- اثبات وجود واقعیات مادی : اثبات وجود تصورات کلی یا جزئی که از واقعیات مادی پیدا کرده ایم ، از طریق روش تجربی و آزمایشگاهی و بر پایه بدیهیات حسی حاصل می شود .

۲- اثبات وجود واقعیات انسانی : از آنجا که انسان دو بعد جسم و روح دارد ؛ واقعیات مربوط به انسان هم مادی است و هم غیر مادی . وجود واقعیات مادی انسان از طریق روش تجربی اثبات می شود اما در مورد بعد غیر مادی انسان مانند آگاهی ، روح ، نفس ، فکر ، درد ، و لذت و ویژگیهای فطری ، برای اثبات وجودشان علاوه بر تجربه بایستی روش عقل نظری را نیز بکار بگیریم حتی گاهی روشهای درونیابی ، شهودی و الهامی برای اثبات وجود این خصایص روحی لازم است .

۳- اثبات وجود واقعیات غیر مادی ذهنی :

در نگاه ایده آلیست ها موجودات ذهنی که همان تصورات هستند قابل اطلاق به صفت واقعی و غیر واقعی هستند . (در اینجا غیر مادی بودن به معنی ذهنی بودن حیطه بررسی آنهاست و نه بدین معنی که مصداق مادی ندارند . بنابر این واقعیات مربوط به این طبقه ممکن است مصداق مادی داشته باشند .) مفاهیم کلی ماهوی مستقیم در دنیای خارج از ذهن مصداق دارند اما مفاهیم کلی ماهوی غیر مستقیم ممکن است دارای مصادیق غیر ذهنی باشند یا نباشند . برخی مفاهیم غیر مادی ذهنی وجودشان بدیهی تلقی می شود مانند مفهوم «وجود» در فلسفه اولی . برخی دیگر از مفاهیم غیر مادی ذهنی اثبات وجودشان در حقیقت به معنی تعریف آنهاست که معمولاً مفاهیم ماهوی غیر مستقیم هستند . به طور مثال مفهوم کلی دایره در هندسه توسط تعریف به وجود می آید اما می توان دایره های بیشمار ی را در طبیعت یافت و یا اینکه ساخت . مفاهیم کلی حتی اگر مربوط به علوم تجربی نیز باشند مانند جسم و حرکت ، گاهی برای وجود آنها برهان اقامه نمی شود بلکه با استفاده از حد و تعریف در ذهن مخاطبین تولد می یابند ، اما اثبات وجود یا عدم وجود مصادیق آن توسط روش تجربی انجام میگیرد.

۴- اثبات وجود واقعیات غیر مادی و غیر ذهنی :

واقعیتی که غیر مادی هستند و وجود آنها کاملاً مستقل از ذهن ماست ؛ یعنی چه آنها را تصور کنیم و چه تصور نکنیم موجودند (اما غیر مادی) در این طبقه جای می‌دهیم . موضوعات مربوط به الهیات و بسیاری موضوعات در فلسفه مانند خداوند ، روح ، عقل ، وحی ، فرشتگان و جن و ... از آنجا که غیر مادی یا فرا مادی هستند امکان اثبات وجود آنها توسط روش تجربی و حسی نیست بلکه یا توسط روشهای عقلی و منطقی به تصدیق میرسند و یا اینکه تصدیق آنها توسط شهود و تجربه معنوی و دینی ممکن است .

تقسیم علوم با توجه به نوع اثبات موضوع آنها

الف) علوم تجربی : در این علوم وجود موضوع مورد بررسی که از آن تصور کلی یا جزئی حاصل شده است بایستی با روش تجربی که مبتنی بر حواس پنج گانه فیزیولوژیک انسان است ، مورد اثبات قرار بگیرد.

ب) علوم عقلی (منطق ریاضیات فلسفه) : موضوع فلسفه و ریاضیات مفاهیم کلی ذهنی می باشد و اثبات موضوعات این علوم به معنی تعریف آنهاست . ممکن است برخی از موضوعات علوم عقلی بدیهی باشند ، اما حتی این مفاهیم نیز به نوعی تعریف می شوند ، فقط تعریف آنها تعریفی تنبیهی است .

ج) علوم دینی و عرفانی : موضوعات غیر مادی که تصور کلی یا تصور جزئی از آنها بدون استعانت از وحی یا شهود یا الهام ممکن نیست بایستی در حوزه دین و عرفان قرار داده شوند .

وجود شناسی موضوع علوم اعتباری

با توجه به تعریف عمومی از علم ، علم به موضوعات اعتباری نیز از آنجا که تحصیل نوعی از واقعیات است ، نوعی علم تلقی می شود البته نبایستی تحصیل علوم اعتباری دسته اول که هنوز بر روی کاغذ قرار دارند علم تلقی کرد و تنها در صورت تجلی و تحقق آنها در واقعیت می توان آنها را علم تلقی کرد.

اگر هدف علمی اعتباری مورد نیاز انسان نباشد ، آن علم ارزش کاربردی برای انسان ندارد و اگر هم تلاشی برای سازمان دادن به آن علم اعتباری صورت بگیرد، درست است که منجر به حدوث علم اعتباری مورد نظر می شود اما بیهوده و بی مصرف است بنابر این ممکن است عدم وجود یک علم اعتباری به معنی عدم لزوم آن تفسیر و تعبیر شود .

وجود یا عدم وجود یک علم به معنی استقلال یا عدم استقلال یک علم از علم دیگر :

اگر نسبت بین موضوع دو علم « تباین » باشد ارائه دلیل برای استقلال و جدایی یک علم از علم دیگر بسیار روشن است زیرا می‌گوییم موضوع دو دانش کاملاً جدای از هم هستند . مثل ستاره‌شناسی و روانشناسی.

اگر نسبت بین موضوع دو علم « عموم و خصوص من وجه » باشد باز هم به آسانی میتوان از استقلال و جدایی دو دانش دفاع کرد ، زیرا می‌توان به موارد اختصاصی در موضوعات دو دانش اشاره کرد و دو دانش را جدای از هم دانست . مثالی که ابن سینا آورده علم طب و علم اخلاق میباشد . اما اگر موضوع دو علم رابطه «عموم و خصوص مطلق» یا «تساوی» داشته باشند ، آنگاه دفاع از دلیل جدایی و استقلال دو علم جای بحث و استدلال موشکافانه دارند .

ابن سینا دلایل جدایی دو دانش که رابطه آنها عموم و خصوص مطلق است را به دو صورت زیر می‌داند.

- ۱- نوع نگاه و هدف از بررسی آن جزء ، از نوع نگاه و هدف از بررسی موضوع اعم ، متفاوت است.
 - ۲- دور شدن جزء از کل به علت افزایش ابعاد و اعراض مربوط به جزء.
- ابن سینا دلیل جدایی دو دانش را که رابطه موضوعی آنها تساوی است فقط در دلیل اول خلاصه می‌کند یعنی اختلاف در نوع نگاه و بررسی موضوع.
- مشاهده می‌شود که استقلال و جدایی دو دانش خاص که رابطه موضوعات آنها با یکدیگر «متباین» یا «عموم، خصوص من وجه» است ، کاملاً منطقی است و بستگی به قرارداد و اعتبار انسانها ندارد. اما اگر رابطه موضوع دو دانش «عموم و خصوص مطلق» یا «تساوی» باشد برای استقلال و جدایی آنها از طرفی می‌توان دلیل منطقی آورد و از طرف دیگر قرارداد و اعتبار انسان را در جدایی آن دانشها در نظر گرفت.

● وجود یا عدم وجود یک علم به معنی اعتبار یا عدم اعتبار روش یک علم
اظهار نظر درباره علمیت یا اعتبار روش دانش ها بستگی به دیدگاه های معرفت شناسانه و فلسفه علم از مفهوم علم و چگونگی دستیابی به شناخت علمی دارد که در سطوح زیر از عمومی ترین تعریف تا جزئی ترین تعریف از علم قابل ارائه است .

۱. علم به معنای آگاهی (Knowledge)
۲. علم به معنای آگاهی اما مقید به گزاره های کلی و حقیقی
۳. علم به معنای (science) یا علم تجربی

۴- علم به معنای یک مکتب علم شناسی خاص در فلسفه علم. برای ملاحظه دیدگاه های مکاتب مختلف به جدول صفحات ۱۰۶ تا ۱۰۹ مراجعه شود .

چکیده و نتایج فصل ششم : علت تولد و حدوث علمی جدید (رویکرد فلسفی)

«گوناگونی علوم» و «وجود شناسی موضوعی علوم» و «ارتباط موضوعی علوم» چهار چوبی تئوریک برای تولد علوم :

دلایلی که در فصل سوم برای علت گوناگونی علوم بیان شد ، از آنجا که یک ملاک تمایز است ، می- تواند دلیلی منطقی برای مستقل شدن (یا حدوث) یک علم از علوم ماقبل یا والد خود باشد . از طرف دیگر با توجه به آنچه در بحث «وجود یا عدم وجود یک علم به معنای وجود یا عدم وجود موضوع علم» برای روش های اثبات موضوع علوم توضیح داده شد ؛ می توان به ریشه یابی حدوث و تولد موضوعی علوم پرداخت. در فصل «ارتباط بین علوم گوناگون » اشاره شد که ممکن است حدوث یک رشته علمی خاص به دلیل بررسی رابطه موضوعات دو علم مختلف باشد یا اینکه این یافته ها به طور قراردادی در زیر چتر یکی از دو علم والد قرار بگیرد.

امکان تولد و توسعه علوم نامتناهی است

روابطی که ناشی از توجه به انتساب و اعتبارات مختلف مابین موضوعات می باشد بالقوه نامتناهی است. در این مسئله زایی های بی نهایت ، انسان دست به انتخاب می زند و روابطی که نیاز دارد ، کشف می کند و سعی بر آن دارد که روابط کلی را تبیین کند. که طیفی گسترده از خرده روابط را تبیین کند امکان خلق موضوعات ناشی از تعریف مفاهیم کلی نیز بی نهایت است . در حوزه علوم اعتباری که هدف هر علم اعتباری نقطه شروع برای سامان دادن به آن علم اعتباری است ؛ امکان تعریف هدف ، بینهایت است .

پیدایش علوم به علت تولد موضوعات جدید

به طور خلاصه ایجاد یک دانش جدید به علت تولد موضوعات جدید را می توان به صورت زیر دسته بندی کرد :

الف - در علوم مادی و تجربی خلق موضوعات علمی به اشکال زیر است :

۱- تصور جزئی ناشی از توجه به امری منفرد و جزئی نقطه شروع شناسایی موضوعی جزئی است .

۲- ساختن تصویری کلی با توجه به مصادیق ، نقطه شروع متعلقات آن تصور کلی برای یک علم قرار می گیرد.

۳- ساختن تصور کلی یا جزئی غیر مستقیم با استفاده از مفاهیم کلی دیگر می تواند موضوع دانشی خاص قرار بگیرد.

۴- مسئله سازی ناشی از نیاز انسان برای کشف روابط و مناسبات بین موضوعات مختلف ممکن است منجر به توافق برای فتح باب دانشی خاص شود یا اینکه صرفاً توسعه دانش های والد قرار بگیرد .

ب- در علوم عقلی خلق موضوعات علمی به اشکال زیر است .

۱- توجه به موضوعی بدیهی برای شناسایی روابط و ساختاری که آن امر بدیهی ایجاد می کند نقطه شروع علمی عقلی است .

۲- ساختن تصویری کلی با توجه به مصادیق بدیهی عقلی یا حسی منجر به شروع علمی خاص می شود .

۳- ساختن تصویری کلی از تصورات کلی دیگر نقطه شروع علم عقلی خاصی قرار می گیرد .

۴- مسئله زایی ناشی از کنجکاوی برای کشف روابط و مناسبات موضوعات و مفاهیم کلی ، ممکن است منجر به توافق برای فتح باب دانشی خاص شود .

ج- در حوزه علوم اعتباری خلق موضوعات به صورت زیر است .

۱- در نظر گرفتن هدفی جدید منجر به پیدایش علم اعتباری جدید می شود . مثلاً هدف ایجاد دستگاهی مکانیکی برای محاسبات ریاضی منجر به پیدایش علم اعتباری مادی (فن آوری) کامپیوتر می شود .

۲- مسئله زایی ناشی از درک ارتباط دو علم اعتباری منجر به ایجاد علم اعتباری جدید است . به طور مثال اقتصاد سیاسی که به بررسی ارتباط دو نظام سیاسی و نظام اقتصادی می پردازد .

د - در علوم دینی خلق موضوعات به صورت زیر است :

۱- ارائه تصور یا مفهومی که توسط دین از طریق پیامبر (وحی) رسیده است .

۲- ساختن مفاهیم و تصورات جدید با استفاده از مفاهیم ارائه شده توسط دین

۳- مسئله زایی ناشی از درک روابط بین موضوعات و تصورات مختلف دینی

در کلیه علوم (مادی و تجربی ، عقلی ، دینی ، اعتباری) مسئله زایی ناشی از نیاز انسان برای کشف روابط میان موضوعات مختلف ممکن است منجر به توافق برای فتح باب دانشی خاص شود . در اینجا درک ارتباط بین موضوعات محدود به قلمرو علوم مختلف نیست بلکه دو موضوع در دو حوزه مختلف می تواند مسئله زایی ناشی از درک روابط را ایجاد کند . مثلاً ارتباط دین و اقتصاد یا ارتباط نظام اقتصادی و محیط زیست یا ارتباط اختر فیزیک و فلسفه اولی .

🔴 پیدایش علوم بدون تولد موضوعات جدید و بعثت دگرگونی علوم

- استفاده از روش جدید برای بررسی موضوع علم قدیم می تواند زیر بنای منطقی برای پیدایش علم خاص جدید فراهم آورد .

۲- بررسی موضوع علم قدیم با هدفی جدید که چگونگی و ابعاد و اعراض و حیثیت های مختلف برای بررسی یک موضوع را مشخص می کند .

۳- استفاده از زیر بنای فلسفی و معرفتی جدید برای بررسی موضوع علم قدیم نیز منطقی برای حدوث علم جدید خاص را فراهم می آورد .

۴- موضوعات مختلف ،بخصوص علوم طبیعی و مادی معمولاً دارای اجزاء مختلف می باشند . ممکن است علم قدیم بر اساس اجزای خود تقسیم شود و هر یک از اجزاء ، موضوع بررسی یک علم خاص قرار بگیرد که در واقع همان روند تخصصی شدن علوم است .

۵- در علوم اعتباری هدف قدیم یک علم اعتباری مقید می شود و تغییراتی پیدا می کند و این منجر به تولد و ایجاد یک علم اعتباری ، جدید می شود . مثلاً اگر هدف «آزادی و رفاه فرد» در نظام سرمایه داری را مقید به «حفظ رفاه جامعه توسط دولت» کنیم در حقیقت نظام مختلط سوسیالیسم مبتنی بر بازار را ایجاد کرده ایم.

۶- آنچه که تحت عنوان مسئله زایی ناشی از درک ارتباط موضوعات مختلف بیان شد می تواند به عنوان دلیلی برای ایجاد علم خاص جدید بدون تولد موضوع جدید تلقی شود . یا اینکه به علت پیوند دو موضوع همانطور که در تقسیم بندی این فصل ذکر شده است در دسته علل تولد علوم به علت تولد موضوعات جدید قرار بگیرد . مثلاً اقتصاد محیط زیست می تواند موضوع مستقل تلقی شود یا اینکه جزئی از دانش اقتصاد یا جزئی از دانش محیط زیست قرار بگیرد .

باید به نکته بسیار مهمی اشاره می شود و آن اختیار انسان برای تشکیل یا عدم تشکیل یک مفهوم کلی برای علم جدید می باشد . همانطور که اشاره شد امروزه یک رشته علمی جدید در فضای خلأ علمی متولد نمی شود و معمولاً وجوه مشترکی با علوم قبلی دارد . طبقه بندی یا تقسیم از لحاظ منطقی باید به علت وجوه اشتراک و افتراق در میان طبقات و اقسام صورت پذیرد اما نوع طبقه بندی را انسان مشخص می کند.

چکیده و نتایج فصل هفتم : علت تولد و حدوث علمی جدید (رویکرد انسانی اجتماعی)

نقش انسان و جامعه انسانی در مدل فراگیر فصل دوم :

انسان یا در نگاهی کلی جامعه انسانی براساس نیاز های خود ، دو انتخاب مهم انجام می دهد.

۱. انتخاب موضوعات برای شناخت یا نوع پژوهش در موضوعی واحد

۲. انتخاب اهداف علوم اعتباری (طرح ها و نظام ها)

ریشه یابی نیاز های انسان برای تقاضای علم

کلیه موضوعات یا مسائل جدید در فضای فکری و ذهنی انسان در نتیجه نا هماهنگی و اصطکاک بین «خواست ها و تمایلات انسان»، و «هست ها و واقعیات ذهنی یا خارجی» به وجود می آید. این عدم هماهنگی با توجه به نوع واقعیات و نوع نیاز به سه صورت زیر باعث پیدایش موضوعات و مسائل علمی می شود.

۱. اگر این نا هماهنگی بین خواسته انسان و واقعیات خارجی (مادی یا انسانی) باشد منجر به پیدایش موضوعات علم اعتباری می شود. یعنی طراحی برای تغییر و چینش واقعیات به سمت ارضا تمایلات و اهداف انسان و در نتیجه تولید طرح ها و نظام ها.

۲. ممکن است خیزش برای تولید علم اعتباری، خود منجر به نیاز برای شناسایی واقعیات مربوط به آن علم اعتباری شود و در نتیجه موضوعات جدیدی را برای مجموعه علوم حقیقی پیشنهاد کند.

۳. اگر عدم هماهنگی بین خواسته های انسان و واقعیات ذهنی وجود داشته باشد، مسائل ذهنی و فکری متولد می شود. یکی از رئوس بسیار مهم این عدم هماهنگی که منشاء پیدایش بسیاری از علوم پایه و علوم عقلی بوده است، عدم هماهنگی بین نیاز انسان برای شناسایی موضوعی خاص (که از آن تعبیر به کنجکاوی میشود) و خلأ ذهنی و شناختی انسان در رابطه با موضوع مورد نظر است. اصولاً علم در ایستگاه های سوال یا موضوعات ناشناخته متوقف شده است، علاقه انسان برای به حرکت در آوردن قطار علم و پیشبرد آن باعث توجه و تعریف و بازشناسی مسائل و موضوعات جدید می شود. آنچه که در تاریخ و جامعه شناسی علم به عنوان «عامل آبستنی زمان» برای بروز و حدوث اکتشافات و ابداعات جدید تلقی می شود به همین امر برمیگردد که بشر با توجه به معلومات موجود از روی کنجکاوی سعی می کند مجهولات را شناسایی کند. می توان تقاضای علم را به دو بخش تقاضای درون علمی و تقاضای برون علمی تقسیم کرد. تقاضای درون علمی پیش نیاز حرکت مستمر علم است و تقاضای برون علمی به جنبه های کاربردی علم مورد نظر برای جامعه توجه دارد. عامل شماره سه در خلق موضوعات علمی در حقیقت تقاضای درون علمی را ارائه می کند.

تقاضای فردی و تقاضای اجتماعی علم

دو وظیفه ای که در «مدل فراگیر از انسان، دانش و جهان» بر عهده انسان گذاشته شده است یعنی انتخاب موضوعات برای تحصیل علم و انتخاب هدف برای تعامل کاربرد علم را در این بخش به اختصار تقاضای علم معرفی کرده ایم. تقاضا برای علم میتواند انفرادی بیان شود یا اینکه بصورت گروهی یا جمعی توسط نهاد ها و سازمانهای مستقر در جامعه اعلام شود. در تقاضای اجتماعی علم نیز پیدایش مسائل یا موضوعات جدید ناشی از عدم هماهنگی خواسته ها با واقعیات (خارجی و ذهنی) است، اما خواسته ها از نوع نهادی یا سازمانی است و نه خواسته فردی.

● منحنی تقاضای علم

انسان برای حل مسائل فوری و ضروری خود حاضر است بیشترین بها را بپردازد و هرچه مسائل ضرورت و فوریت خود را از دست بدهد ارزش آن برای بررسی کاسته می‌شود و هزینه پایی برای آن تقبل می‌شود. بنابر این اگر تعداد مسائل و موضوعات جدید مورد تقاضا برای بررسی علمی را بصورت واحدهای شمارشی در محور افقی نشان دهیم و هزینه یا قیمت بررسی را در محور عمودی نشان دهیم، منطقی خواهد بود که با پایین آمدن هزینه یا قیمت بررسی، تعداد موضوعات جدید بیشتری در جامعه مورد تقاضا برای بررسی علمی قرار می‌گیرد، یعنی منحنی تقاضا برای حل مسائل جدید علمی شیب نزولی پیدا می‌کند.

● چگونگی عرضه علوم

عرضه علم به معنی بررسی و پژوهش بر روی موضوعات جدید یا مسائل جدید جامعه می‌باشد. از لحاظ فردی یا سازمانی ممکن است تقاضا کننده علم، عرضه کننده آن نیز باشد، اگر تقاضا کننده علم، استطاعت تخصصی لازم را برای بررسی موضوع یا مسئله نداشته باشد بایستی آن را توسط عرضه کنندگان علم تهیه نماید.

عرضه کنندگان علم با دو نوع هنجار سرو کار دارند :

۱. هنجارهای معرفت شناختی و روش شناختی برای ارائه و عرضه علم

۲. هنجارهای اجتماعی و انسانی در رابطه با چگونگی عرضه علم

عرضه کننده علم مسائل آسان را با هزینه کمتر و مسائل سخت را با هزینه بیشتری حل خواهد کرد. اگر مبلغ دریافتی توسط تولید کنندگان علم افزایش یابد، تعداد مسائل بیشتری از جامعه حل می‌شود یا موضوعات بیشتری مورد بررسی قرار می‌گیرد بنابر این باید منحنی عرضه علم را به صورت صعودی نشان داد که نشان‌دهنده آن است که برای افزایش حل مسائل جدید بایستی هزینه بیشتری پرداخت کرد.

● مدل عرضه و تقاضای علم چهارچوبی تئوریک برای حدوث و توسعه علوم در اجتماع:

سطح علم در اجتماع در نقطه‌ای تعیین می‌شود که منحنی‌های عرضه و تقاضای علم یکدیگر را قطع کنند. برای شناسایی نوع مسائل بایستی با مقایسه هزینه ها و تمایل به پرداخت مسائل، مسائلی را که تمایل به پرداخت برای بررسی آنها بیشتر یا مساوی هزینه بررسی آن است بیابیم. با توجه به این چهارچوب تحلیلی زمانی یک موضوع جدید در دایره بررسی و تحقیق علمی وارد می‌شود که نیاز و

منافع یا لذتی که در شناسایی آن موضوع برای شخص یا جامعه ایجاد می‌شود، از هزینه کسب و تحصیل و تحقیق آن بیشتر باشد. از طرف دیگر ممکن است یک موضوع متولد شده علمی آنچنان توسعه یابد و ابعاد و اعراض گوناگون پیدا کند که لازم شود برای عرضه بهتر آن علم، رشته علمی جدیدی فقط به آن موضوع یا مسئله علمی یا اعتباری پردازد.

تولد علوم اعتباری (طرح تکنولوژیک یا نظام انسانی) بدون کاربرد

اگر عرضه کننده علم اعتباری (طرح یا نظام) بدون توجه به نیاز و تقاضای جامعه و صرفاً بخاطر کنجکاوی و شکوفایی خلاقیت خویش و یا اهداف شخصی به ارائه یک علم اعتباری پردازد، در این صورت علم اعتباری مورد نظربر روی کاغذ باقی می ماند و جامعه از آنها بهره برداری صورت نمی دهد.

چکیده و نتایج فصل هشتم: چگونگی بحث از ماهیت علوم

ماهیت از حیث تئوریک

الف) استخراج دو مفهوم وجود و ماهیت درباره تصورات حاصل انتزاع ذهن است و در جهان واقع، وجود و ماهیت یک امر واقع، منفک و جدای از یکدیگر نمی باشد.

ب) تصورات و مفاهیم یا ماهیات چه جزئی باشند و چه کلی، می توانند به صورتهای زیر کسب شوند:

۱- تحصیل مستقیم: یعنی تصورات با توجه به مصادیق شکل می گیرند

۲- تحصیل غیر مستقیم: یعنی تصورات بدون توجه به مصادیق و با توجه به مفاهیم دیگر که قبلاً در ذهن تحصیل شده اند بدست می آیند.

لازم به ذکر است که یک تصور یا مفهوم ممکن است به هر دو روش مستقیم یا غیر مستقیم انتزاع شود ولی برخی مفاهیم فقط از روش مستقیم و برخی دیگر فقط از روش غیر مستقیم انتزاع میشوند.

ج) چگونگی انتقال ماهیات یا مفاهیم به دیگران:

اگر قصد داشته باشیم که ماهیت و تصویری ذهنی را به فرد دیگری که فاقد آن است انتقال دهیم بایستی مقدمات و شرایطی را فراهم آوریم که شخص بتواند حائظ مفهوم و تصور مورد نظر شود. فراهم آوردن این مقدمات را «تعریف» یا «بیان ماهیت» می نامند. با توجه به نوع تصور یا ماهیت، تعاریف به دو روش زیر صورت می گیرد.

۱- روش اشاره ای: در این تعریف برای انتقال تصور یا مفهوم مصادق یا مصادیق در معرض توجه مخاطب قرار می گیرد و در این حین، واژه قرار داده شده برای آن مفهوم ذکر می شود.

۲- تعریف مفهومی یا واژه‌ای : در این تعریف مفهوم یا تصور مورد نظر با استفاده از تصورات و مفاهیمی که می‌دانیم در ذهن مخاطب موجود است و در ظرف واژه‌ها منتقل می‌شود . تنها راه انتقال مفاهیم غیر مستقیم استفاده از تعریف مفهومی است . حدود و رسوم و تعریف به تشبیه و تعریف به تقسیم و تعریف علی و تعریف سیستمی یا کارکردی همگی تعاریف مفهومی هستند.

بطور خلاصه تعریف و بیان ماهیت به هر روشی برای کامل بودن بایستی سه ویژگی را ارائه کند

۱- صفات ذاتی شیء مورد نظر را معین کند

۲- علت فاعلی و علت غائی وجود شیء مورد نظر را ذکر کند

۳- تعریف بایستی جامع ، مانع و غیر دوری باشد .

ماهیت از حیث روش کسب آن

برای بیان علت فاعلی و غائی وجود پدیده ، بایستی روش تفکر استدلالی و برهانی را بکار بگیریم ، که در هر پدیده منطق علمی آن به کار گرفته می‌شود . اما برای کشف صفات ذاتی شیء یا پدیده ای خاص روشهای زیر پیشنهاد شده است .

۱- روش تحلیل عقلی ۲- روش تقسیم ثنائی ۳- روش اشاره‌ای هنگامیکه مصادیق مشخص است

بیان ماهیت و تعریف علوم

تفکیک وجود و ماهیت علوم مثل تفکیک وجود و ماهیت سایر واقعیات یک انتزاع ذهنی می‌باشد که برای بررسی فلسفی علوم مفید واقع می‌شود .

اگر برای علوم خاص سه صورت وجودی در نظر بگیریم که عبارتند از :

۱- دانش ذهنی ۲- دانش مکتوب ۳- متعلق دانش در واقعیت

میتوان برای علوم خاص تعاریف اشاره ای را بیان کرد به این صورت که به مصادیق مکتوب دانش یا مصادیق متعلق دانش در واقعیات اشاره شود به طوری که به مخاطب تصور کلی از موضوع دانش را انتقال دهیم و به این ترتیب یکی از مهمترین صفات ذاتی مفهوم دانش مورد نظر را القا کنیم (موضوع). برای بیان ماهیت و تعریف یک علم خاص به صورت کامل و تام بایستی اولاً صفات ذاتی آن علم خاص ذکر شود ، یعنی صفاتی که بدون آنها علم ماهیت خود را از دست می‌دهد و ثانیاً علت فاعلی و غایی حدوث آن علم خاص بیان شود . صفات مشترک یک علم خاص در فصل علت گوناگونی علوم در موارد زیر خلاصه شده است .

الف) موضوع ب) روش ج) مبانی فلسفی و روش شناسی و مبادی علم د) هدف علم
علل فلسفی تولد و حدوث علوم تا فصل ششم تبیین شد و در فصل هفتم علت تولد و حدوث علوم با رویکرد انسانی و اجتماعی مورد بحث قرار گرفت .

برای پی بردن و کشف ماهیت یک علم خاص و ارائه تعریفی کامل از آن می‌توان به یکی از دو روش زیر عمل کرد:

روش اول : ادبیات توصیفی و تاریخ علم خاص مورد نظر ، مطالعه شود و با یکی از روشهای اشاره شده در قسمت «ماهیت از حیث روش کشف آن» به ویژگیهای مشترک ذاتی علم نائل شویم.

روش دوم: از آنجا که از قبل با توجه به نتایج گام اول می‌دانیم که ویژگیهای ذاتی علوم در چه جنبه‌هایی خلاصه میشود و علل فلسفی و علل اجتماعی حدوث علوم کدامند بایستی از ابتدا به قصد اطلاع از موارد زیر ادبیات توصیفی و تاریخ علم خاص مورد نظر را بررسی کنیم .

۱. موضوع علم یا موضوعات مورد بحث در آن علم مشخص شود.
 ۲. مشخص شود که علم حقیقی است یا اعتباری
 ۳. زیر بنای معرفت شناسی و فلسفی و همچنین مبادی علم مورد نظر مشخص شود . بطور کلی ارتباط علم مورد نظر با سایر علوم مشخص شود
 ۴. روش تحقیق و بررسی در آن علم مشخص شود
 ۵. هدف یا اهداف غایی یا کاربردی علم را مشخص کنیم
 ۶. علت فلسفی حدوث آن علم را مشخص کنیم
 ۷. علت اجتماعی و انسانی برای حدوث آن علم خاص بیان شود
 ۸. تعریف سیستمی از علم خاص با توجه به مدل فراگیر از دانش ، انسان و جهان ارائه شود .
- در گام دوم پایان نامه تاریخ و ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی را بطور خلاصه ارائه می‌کنیم و در گام سوم موارد هشت گانه مورد بحث را برای تبیین وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.

۲- گام دوم: تاریخ و ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی

مقدمه گام دوم

برای نظریه پرداری در باب وجود و ماهیت هر علمی بایستی دو پیش نیاز فکری و نظری را از قبل مشخص کرده باشیم .

۱- مباحث مربوط به وجود و ماهیت علوم در فلسفه علم و جامعه شناسی معرفت که در گام اول به آن پرداخته شد

۲- گردآوری و تبیین ادبیات توصیفی علم خاص مورد نظر که در گام دوم به آن پرداخته شده است . برای دستیابی به این منظور ابتدا روند تاریخی اقتصاد اسلامی به صورت نقل قول و غیر مستقیم ارائه می شود و سپس ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی با استفاده سه کتاب زیر ارائه شده است^۱:

۱- کتابنامه «طبقه بندی توصیفی ادبیات اقتصاد اسلامی» تألیف حسن سبحانی، انتشارات دانشگاه تهران

۲- کتابنامه «اقتصاد اسلامی، کتابشناسی توصیفی» تألیف منوچهر کیانی، انتشارات طلیعه‌ی منطق

۳- کتاب «درسهایی در اقتصاد اسلامی» تألیف محب علی الجارحی و دیگران، انتشارات دانشگاه مفید قم
جهت تبیین هرچه بهتر ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی، در بخش آخر از این گام، دروس ارائه شده در رشته اقتصاد اسلامی در بعضی دانشگاه های جهان معرفی شده است.

۲-۱- روند تاریخی حدوث اقتصاد اسلامی

بررسی و تبیین روند تاریخی حدوث اقتصاد اسلامی یا تاریخ علم اقتصاد اسلامی پژوهشی گروهی و چند زبانه و چندین ساله را می طلبد. در این قسمت روند تاریخی حدوث اقتصاد اسلامی تا سال ۱۹۷۶ که اولین کنفرانس بین المللی اقتصاد اسلامی برگزار شده است با استفاده از قسمتی از مقاله دکتر نجات الله صدیقی تحت عنوان «اقتصاد اسلامی : بررسی متون معاصر» ارائه می شود. تحولات سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۹۱ با استفاده از مقدمه دکتر معبد علی الجارحی که برای کتاب « درسهایی از اقتصاد اسلامی» نگاشته اند، مورد اشاره قرار می گیرد. از حیث تاریخی سالهای قبل از ۱۹۷۶ را می توان دوران نوزادی اقتصاد اسلامی نام نهاد و دوران ۱۹۷۶ تا ۱۹۹۱ را دوران بلوغ و شکوفایی اقتصاد اسلامی در نظر گرفت.

«گرچه متفکران مسلمان پیش از این درباره اصول اقتصادی اسلام بحث کرده اند ، اما توجه خاص و جداگانه به این موضوع تنها مربوط به سده بیستم می شود. این بررسی در دهه سوم قرن حاضر آغاز شد و آثار تخصصی آن در دهه چهارم به مرحله ظهور رسید. انگیزه این امر تا اندازه ای بحران

^۱ - برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به منابع

اقتصادی جهانی در دهه سی و چهل ، جاری شدن سیل اندیشه های سوسیالیستی به جهان اسلام و تاثیر انقلاب روسیه بود . در خلال دهه های پنجاه و شصت جهش عظیمی در این نوشته ها پدید آمد که از ظهور چند کشور اسلامی مستقل و بروز جنبش اسلامی قدرتمندیکه امید به استفاده از تعالیم اسلامی را در امور عملی دولتهای جدید بر می انگيخت ، ناشی می شد. در این مرحله بحث های عام راجع به فلسفه اقتصادی اسلام با تلاشهایی برای طراحی سیستم و بخشهایی پیرامون موضوعات خاصی مربوط به زندگی مدرن تکمیل می شد. مطالعه تحلیلی دستورهای اقتصادی اسلام و رویکردی تحلیلی به نقد نهادهای جدید از نظرگاه اسلامی نسبتاً نو پیداست ، گر چه روز به روز بیشتر مورد توجه قرار می گیرد. نهادهای جدید بانکداری ، بیمه ، شرکت های سهامی ، بازار بورس و مالیات تصاعدی با پیدایش خود در کشورهای اسلامی و مشغول کردن توده های مذهبی به خود ، عکس العمل متفکران و فقهای اسلامی را ضروری ساختند. بازنگری این نهادها در پرتو شریعت ، جستجوی بدیل هایی برای مواردی از آنها که با اسلام مغایرت داشتند و بحث راجع به مشروعیت مواردی که با مقتضیات این کشورها قابل سازگاری بوده ، موجب شد آثار بسیاری در این زمینه پدید آید. به علت ماهیت این موضوع بحث ها بیشتر فقهی بودند تا اقتصادی. اکثر نویسندگان این آثار ، روحانیون یا روزنامه نگارانی بودند که آگاهی چندانی از اقتصاد نداشتند. نظام آموزشی که کشورهای اسلامی از نیروهای استعمارگر به ارث برده بودند ، آموزش اسلامی را کاملاً از آموزش جدید جدا کرده بود و هیچ تدبیری برای تربیت اقتصاد دانانی که مستقیماً به منابع اسلامی دسترسی داشته باشند ، اندیشیده نشده بود . این امر مانع آن می شد که اقتصاددانان متخصص سهم برجسته ای در این موضوع داشته باشند. همین امر همچنین موجب شد روحانیانی که بحث از این موضوع را خاص خود می دانستند ، نتوانند حق مطلب را ادا کنند . نخستین آثار اقتصاددانان متخصص در این زمینه در اواخر دهه چهل سده کنونی پدید آمد ؛ اما این نویسندگان مجبور بودند در مورد دستورهای اسلامی به منابع دسته دوم تکیه کنند. حتی اینک (۱۹۷۶) نیز که عده ای از اقتصاددانان کاملاً توان استفاده از منابع اصیل اسلامی را دارند ، این موضوع فاقد مهمترین پشتیبان برای رشد مناسب خود-یعنی تدریس در دانشگاه-است. اقتصاد جدید، آنچنان که ما از این واژه در می یابیم ، بیشتر ساخته دست استادان اقتصاد در دانشگاههاست. اما اقتصاد اسلامی در هیچ جای این جهان گسترده در سطح آموزش عالی تدریس نمی شود. به استثنای دانشگاههای معدودی در مصر و پاکستان که در آنجا نیز هم موضوعات درسی و هم امکانات تدریس تا کمال مطلوب فاصله بسیار دارد. چارچوب نهادی یک جامعه تاثیر مستقیمی بر تحقیق در علوم اجتماعی ، بویژه اقتصاد دارد . نهادهایی که در حکومت های امپریالیستی به وجود آمدند با چارچوب اسلامی جامعه و اقتصاد بیگانه بودند و در نتیجه اقتصاددانان

متخصص نمی توانستند تفکری جدی جهت اقتصاد اسلامی داشته باشند. روحانیان نیز مسائل اقتصادی را بدون وجود چارچوبی عملی که بر اساس اصول اسلامی مبتنی باشد، مورد بحث قرار می دادند. اقتصاد اسلامی رابطه عملی با زندگی واقعی نداشت که این خود پیش شرط رشد آن بود. هیچ زمینه ای برای آزمایش نظریات ارائه شده مختلف وجود نداشت و هیچ ملاک تجربی نبود که در هنگام طرح نظریات مورد استفاده قرار گیرد. در این موقعیت تاریخی، اگر برخی از کشورهای نو استقلال یافته مسلمان پایبندی آشکاری به فلسفه اقتصادی اسلام از خود نشان داده بودند، اوضاع با آنچه هست تفاوت بسیار می کرد. اما تاکنون حتی چنین تعهدی وجود نداشته است و هدف بسیاری از نویسندگان درباره اقتصاد اسلامی در نوشته های خود درخواست چنین پایبندی و تعهدی از مردم و دولتهای خود بوده است. آنها وظیفه اقناع خوانندگان خود به مطلوب و عملی بودن سیستم اقتصادی اسلام را بر عهده گرفته اند. اما هنوز زمان بسیاری مانده است تا از آنها برای مدیریت اقتصاد و حل کردن مشکلات عملی آن با استفاده از تعالیم اقتصادی اسلام درخواست کمک شود. نشانه هایی از تحول در وضعیت گفته شده وجود دارد که افزایش توجه به اقتصاد اسلامی از سوی مردم و دولتها شاهد آن است. این مسئله نیز در نوشته های اخیر راجع به بانکداری بدون بهره، زکات و تامین اجتماعی منعکس شده است. مطالعه تحلیلی که با امور عملی ارتباطی آگاهانه دارد، بتدریج جایگزین مقالات فلسفی درباره مزایای نسبی نظام اسلامی می شود که نوید بخش رشد آتی این نوشته هاست»^۱.

«پژوهش در اقتصاد اسلامی با توجه به نخستین نوشته ها، درست بعد از جنگ جهانی دوم آغاز شده، یعنی حدود نیم قرن^۲ سابقه دارد.

به هر حال، پس از نخستین همایش بین المللی درباره اقتصاد اسلامی که در اوایل سال ۱۹۷۶ میلادی در مکه مبارکه برگزار شد، پژوهش در اقتصاد اسلامی به عنوان یک وضعیت مهم جدید و به صورت یک رشته مستقل در مطالعات اسلامی شناسانده شد که به وسیله اقتصاد دانان متخصص آموزش دیده در دانشگاههای غربی هدایت و تنظیم گردید. تدریس اقتصاد اسلامی در سطح دانشگاهها در اواخر دهه هفتاد شروع شد. این روزها اقتصاد اسلامی در بسیاری از کشورهای عضو بانک توسعه اسلامی تدریس می شود. بسیاری از این دانشگاهها یک یا دو رشته در اقتصاد اسلامی در چارچوب برنامه آموزشی رشته اقتصاد پذیرفته اند. برخی از این دانشگاهها برنامه کامل مدارج علمی اقتصاد اسلامی را مهیا کرده اند که شامل کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری می شود. افزون بر این در دانشگاههای

^۱ - احمد خورشید، مطالعاتی در اقتصاد اسلامی، ترجمه محمد جواد مهدوی چاپ اول ۱۳۷۴ صفحه ۲۵۶ مقاله دکتر نجات الله صدیقی

^۲ - تا به سال ۱۹۹۱، اقتصاد اسلامی نیم قرن سابقه داشته است اما تا کنون یعنی سال ۲۰۱۰ سابقه اقتصاد اسلامی به ۷۰ سال می رسد.

غربی و در کشورهای اسلامی، پایاننامه هایی در دوره کارشناسی ارشد و رساله هایی در دوره دکتری نوشته می شوند که جنبه های مختلف اقتصاد، از جمله بانکداری اسلامی و مالیه اسلامی را مورد مطالعه قرار می دهند.^۱

۲-۲- طبقه بندی موضوعی مطالب ارائه شده تحت عنوان اقتصاد اسلامی

۲-۲-۱ چگونگی انجام طبقه بندی موضوعی

پس از مطالعه کتابهای «طبقه بندی توصیفی ادبیات اقتصاد اسلامی»^۲، «اقتصاد اسلامی، کتابشناسی توصیفی»^۳ و کتاب «درسهایی در اقتصاد اسلامی»^۴ طبقه بندی زیر از مطالب موجود در ادبیات اقتصاد اسلامی ارائه شده است. این طبقه بندی به صورتی انجام گرفته است که حائز دو خصوصیت زیر باشد

- ۱- همه مطالب ارائه شده تحت عنوان اقتصاد اسلامی را در سه کتاب پیشگفته پوشش دهد.
- ۲- طبقه بندی ارائه شده برای نظریات ارائه شده در گام اول پایاننامه، قابلیت بررسی تطبیقی و آزمون پذیری تحلیلی را داشته باشد.

بایستی متذکر شد که ممکن است، یک کتاب یا مقاله یا پایان نامه در اقتصاد اسلامی پیرامون چندین موضوع در گروههای مختلف طبقه بندی، بحث کرده باشد؛ بنابراین طبقه بندی حاضر به معنی انحصار مطالب ارائه شده در یک نوشتار [مقاله، کتاب یا پایاننامه] در یکی از موضوعات طبقه بندی شده نیست.

برعکس ممکن است که در یک نوشتار، فقط قسمتی از مباحث موردنظر در یک طبقه ارائه شده باشد. بنابراین وقتی مقاله یا کتابی را در یک طبقه جای می دهیم به معنی پوشش کامل موضوع آن طبقه نیست. برای برداشت و تفسیری واحد از طبقه بندی ارائه شده بایستی متذکر شد که واژه های نظام، اقتصاد و اسلام در معانی زیر به کار رفته اند.

نظام: به معنی موجودی مرکب از اجزاء که اجزاء آن در جهت تامین اهدافی معین سامان یافته اند. در حوزه ذهن و تئوری و یا در حوزه واقعیات مادی و انسانی. هر نظامی از دیدگاه ما از چهار مولفه زیر تشکیل شده است: ۱- فلسفه زیربنای اهداف نظام، ۲- اهداف نظام، ۳- روابط نظام در حالت کلی و کلان، ۴- عناصر و اجزاء یا زیر نظام های آن نظام کلان

۱- درسهایی در اقتصاد اسلامی، جمعی از نویسندگان مقدمه کتاب

۲- سبجانی حسن، طبقه بندی توصیفی اقتصاد اسلامی

۳- کیانی، منوچهر، «اقتصاد اسلامی، کتابشناسی توصیفی»

۴- جمعی از نویسندگان، درسهایی در اقتصاد اسلامی

اقتصاد : علمی که از چگونگی تولید ، توزیع و مصرف کالاها و خدمات توسط جامعه انسانی بحث می کند و در دو حوزه آنچه هست [اثباتی] و آنچه باید باشد [دستوری] قوانینی را ارائه کرده است .
اسلام : هر نوع تعریفی که یک اسلام شناس از اسلام ارائه می کند می تواند در نظر گرفته شود و تاثیری در نوع طبقه بندی نخواهد داشت .

۲-۲-۲- ارائه طبقه بندی موضوعی

ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی در یازده طبقه تقسیم شده است که در آن بعضی از طبقات شامل تقسیمات جزئی نیز شده اند :

طبقه اول :

ارائه نظر و ارزشیابی و نقد اسلامی درباره نظام های «تئوریک» اقتصادی شکل گرفته از فکر و اندیشه انسان. با توجه به چهار مولفه تشکیل دهنده هر نظام ، در سطوح زیر:
الف) اصول و مبانی فلسفی و انسانشناختی نظام های تئوریک اقتصادی
ب) اهداف نظام های تئوریک اقتصادی
ج) نظام تئوریک کلان اقتصادی در سطح ملی یا بین الملل
د) عناصر و اجزاء و زیر نظام های آن نظام کلان اقتصادی
طبقه دوم :

ارائه نظام تئوریک اقتصادی موردنظر و تایید اسلام در سطوح زیر :
الف) ارائه اصول و مبانی فلسفی و انسانشناختی نظام تئوریک اقتصادی اسلام
ب) ارائه اهداف نظام تئوریک اقتصادی اسلام
ج) ارائه نظام تئوریک کلان اقتصادی در سطح ملی یا بین الملل
د) ارائه عناصر و اجزاء تشکیل دهنده نظام تئوریک اقتصادی اسلام
طبقه سوم :

نظر خواهی و نقد اسلامی درباره نظام های اقتصادی «تحقق یافته» در جامعه انسانی در سطوح زیر :
الف) واقعیات زیر بنای جهت دهنده و سازنده این نظام ها بخصوص باورها و عقاید انسانهای سازنده این نظام های تحقق یافته
ب) نتایج و برونادهای نظام های تحقق یافته
ج) روابط کلی و کلان موجود در این نظام ها
د) اجزاء و عناصر و خرده نظام های اقتصادی تشکیل دهنده این نظام ها

طبقه چهارم :

قسمت یک : جرح و تعدیل نظام های خرد و کلان اقتصادی تحقق یافته درواقعیات جهت تطابق با عقاید و قواعد اسلامی

قسمت دو : بررسی مجدد نظام های خرد و کلان که بر اساس نظر اسلام جرح و تعدیل و اجرا شده است و پیشنهاد تداوم یا اصلاح آنها . همچنین حل مسائل و مشکلات مرتبط با آنها و ارائه پیشنهاد برای عملکرد موثر و بهینه آنها.

لازم به ذکر است که بررسی نظام های اقتصادی خرد تحقق یافته در واقعیت می تواند تحقیقی تجربی باشد چرا که از تئوریه‌ها و نظام ها صحبت نمی کند بلکه آنچه که در واقعیت جریان دارد را شناسایی می کند.

طبقه پنجم :

نظر خواهی از اسلام درباره چگونگی حل مسائل و مشکلات اقتصادی حاصل از نظام های اقتصادی موجود و همچنین نظر خواهی از اسلام درباره مشروعیت راه حل‌های ارائه شده توسط مکاتب دیگر

طبقه ششم :

قسمت یک : بررسی و ارائه احکام و قواعد و باورهای اقتصادی قرآن و روایات درحوزه دستوری و گاهی ارائه دلیل وضع آنها و دفاع از قابلیت ها و مزیت های آنها .

قسمت دو : بررسی و ارائه قانونها و عقاید اقتصادی ارائه شده اسلام که مربوط به امور توصیفی و اثباتی می شود.

طبقه هفتم :

مطالعات و بررسیهایی که جنبه های توصیفی اقتصاد در جامعه مسلمانان را تبیین می کند مانند بررسی نظام اقتصادی صدر اسلام ، چگونگی رفتار اقتصادی پیامبر و اولیاء دین ، بررسیهای مربوط به نظام اقتصادی تمدن اسلامی در جغرافیای تمدن اسلامی از گذشته تا اکنون. موضوعات این طبقه از لحاظ زمان بررسی به دو زیر بخش قابل تقسیم است: قسمت یک: بررسی تاریخ اقتصادی جوامع مسلمان ، قسمت دو: امور اقتصادی حال حاضر و کنونی جوامع مسلمان.

طبقه هشتم :

بررسی آراء اقتصادی دانشمندان مسلمان

طبقه نهم :

قسمت یک : بررسی احکام و مقولات اقتصادی اسلام با استفاده از ابزارهای تحلیلی اقتصاد متعارف.

قسمت دو : بررسی اینکه احکام و مقولات اقتصادی اسلام را چگونه می توان با توجه به نظام کنونی کاربردی و اجرا کرد.

قسمت سه : بررسی تاثیر به کار گیری احکام و مقولات اقتصادی اسلام یا به کارگیری پیش فرض های رفتاری انسان مسلمان بر کارکرد نظام اقتصادی موجود با استفاده از چارچوب های تحلیلی اقتصاد متعارف. همچنین امکانسنجی «نظری» طرح ها و نظام هایی که برای تحقق اقتصاد مورد نظر اسلام توسط اقتصاددانان مسلمان ارائه شده است.

طبقه دهم :

بررسی تجربی قوانین ارائه شده توسط پیش فرضهای اسلامی برای اقتصاد جامعه اسلامی یا حتی غیر اسلامی و همچنین امکانسنجی «تجربی» طرح ها و نظام های خرد و کلان ارائه شده برای اقتصاد اسلامی.

طبقه یازدهم :

بررسی های انجام شده درباره معرفتشناسی و روش شناسی و فلسفه علم اقتصاد اسلامی.

۲-۲-۳- ارائه مصادیق مکتوب برای هر طبقه به صورت گزینشی

مصادیق طبقه اول :

قسمت الف :

* کتاب «اقتصاد ما» تألیف محمد باقر صدر در فصل های «نظریه ماتریالیسم تاریخی» و «نظریه در پرتو اصول فلسفی» مبانی فلسفی مارکسیسم را نقد کرده است و در فصل های «اصول اساسی سیستم کاپیتالیسم» و «سیستم کاپیتالیسم نتیجه قوانین علمی نمی باشد» و «قوانین علمی در سیستم کاپیتالیستی رنگ سیستمی دارند» و «بررسی افکار و ارزشهای اساسی سیستم کاپیتالیسم» اصول فلسفی نظام سرمایه داری را نقد می کند .

* کتاب «ابحاث فی الاقتصاد المعاصر» تألیف الفرفور، محمد عبدالطیف صالح، مؤلف در فصل اول از باب اول کتاب اشکالات و ضعفهای اقتصاد معاصر از دیدگاه اسلام را بیان می کند.

قسمت ب :

* کتاب اقتصاد ما تألیف محمد باقر صدر در فصول فوق الذکر بالتبع اهداف نظام های اقتصادی مارکسیسم و کاپیتالیسم را نقد می کند.

قسمت ج :

* کتاب «خود آگاهی اسلامی» تالیف سید حسن شیرازی در فصول «تقسیم کار ، تحریر و تعیین دستمزد» و «مشکلات سیستم سرمایه داری» اصول نظام اقتصاد کلان سرمایه داری را نقد می کند و در فصول «محدود کردن مالکیت ها» و «محدود کردن اقتصاد ملی» و «اجباری بودن کار» اصول اقتصاد کلان سوسیالیسم را نقد و ارزشیابی می کند .

قسمت د :

* در کتاب «حقوق کارگر از دیدگاه سرمایه داری ، کمونیسم و اسلام» تالیف باقر شریف القرشی ، نقش کارگر به عنوان یکی از عناصر سازنده نظام های اقتصادی مورد ارزیابی و نقد در نظام های فکری سرمایه داری و کمونیسم قرار می گیرد .

مصادیق طبقه دوم :

قسمت الف :

* در کتاب «مقایسه ای بین سیستم های اقتصادی» تالیف حسین مظاهری ، پایه ها و زیر بناهای اقتصاد اسلامی در فصلی به همین نام و تحت عناوین ۱- کرامت ۲- آزادی ۳- مواسات ۴- تهذیب اخلاق ۵- ایمان به مبدا و معاد توضیح داده شده است.

* در مقاله «اهداف کلی شریعت اسلامی» تالیف محمد عطا النسیه ، صفحه ۳۷ از کتاب درسهای از اقتصاد اسلامی ، اصول و مبانی فلسفی و انسانشناختی نظام اقتصادی اسلام بیان می شود.

* کتاب «اقتصاد، الاسلامی مذهباً و نظاماً» تألیف الطحاوی ابراهیم در بخش دوم اصول و مبادی اقتصادی در اسلام مورد بحث قرار می گیرد.

قسمت ب :

* در کتاب «رساله ای در باب اقتصاد اسلامی» تالیف محمد باقر صدر اهداف نظام اقتصادی اسلام در سر فصل های زیر مورد بحث قرار می گیرد : ۱- ایجاد جامعه روی پای خود ایستاده، ۲- ایجاد جامعه آزاد از تمرکز قدرت و اعمال سلطه، ۳- ایجاد جامعه فاقد فقر، ۴- ایجاد جامعه مساوات

* در مقاله «حق معاش» تالیف محمد رضا امیری تهرانی ، «حق معاش» به عنوان یک اصل موضوعه در اقتصاد اسلامی معرفی می شود.

قسمت ج :

* مقاله «نگاهی گذرا به سه روش اقتصادی» در نشریه صبح آزادگان ت ۵۹/۸/۱۲ اصول و ارکان نظام کلان اقتصاد اسلامی به صورت ۱- مالکیت مختلط ۲- آزادی محدود اقتصادی ۳- عدالت اجتماعی اشاره می شود.

* در کتاب «طرح گسترده اقتصاد اسلامی» تألیف محمد باقر صدر برخی ابعاد نظام کلان اقتصاد اسلامی در فصولی به نام های زیر با استفاده از آیات و اخبار وارد تبیین شده است. «شیوه های توزیع ابتدایی منابع طبیعی» «شیوه های تولید و روش توزیع محصولات» «وظایف اساسی دولت اسلامی»
* مقاله «نظام اقتصادی اسلام، نیاز به آن و مقایسه آن» تألیف محمد عمر چپرا از کتاب «درسهای در اقتصاد اسلامی»

* کتاب «ابحاث فی الاقتصاد الاسلامی» تألیف النبهان محمد فاروق در بحث سوم از این کتاب حدود و وظایف دولت در اقتصاد از نظر اسلام توضیح داده می شود.

قسمت د :

* در کتاب «تئوری مصرف در اسلام» تألیف حسن تواناییان فرد، ابعاد مختلف مصرف به عنوان یکی از اجزای نظام اقتصاد اسلامی معرفی شده است.

* در کتاب «سیستم اقتصادی اسلام» تألیف سید عبدالرضا حجاری در فصول انتهایی برخی از اجزای نظام اقتصادی اسلام مثل سیستم مالیات ارث - مسئله ربا - کار و کارگر - ملی کردن منابع عمومی ثروت - مورد بحث قرار گرفته است .

* مقاله «جایگاه بخش عمومی و رابطه آن دو با یکدیگر در نظام اسلامی» تألیف سید مجتبی حسینی در دومین مجمع بررسیهای اقتصاد اسلامی، جایگاه بخش عمومی به عنوان یکی از اجزاء نظام کلان اقتصادی اسلام مورد بحث قرار گرفته است.

* مقاله «زکات و مخارج واجب در اسلام» تألیف منذر قحف از کتاب «درسهای در اقتصاد اسلامی» که در آن به یکی از اجزا مهم نظام اقتصادی اسلامی پرداخته شده است.

* کتاب «اقتصاد نا المیسر» تألیف مطر، علی حسن در بحث پانزدهم خلاصه دیدگاه اسلام از تولید توضیح داده می شود.

مصادیق طبقه سوم :

معمولا اسناد و مکتوبات ارائه شده برای طبقه اول در بر گیرنده موضوع طبقه سوم نیز خواهد بود چرا که نویسندگان فقط به نقد تئوری پردازی های مکاتب دیگر توجه نکرده اند بلکه ما حاصل و نتیجه تجلی آن تئوریه‌ها در واقعیت و تاریخ نظام های اقتصادی را مطمع بررسی و ارزشیابی و نقد قرار داده اند.

هر موضوعی مستحدثه اقتصادی در سطوح خرد و کلان ، در حیات اقتصادی بشر ، می تواند مورد بررسی و نقد و ارزشیابی قرار گیرد مانند نظام بانکداری غربی - انواع شرکتها ، سهامی ، تعاونی ، نسبی و ... - مسائل مربوط به بورس و بازار سرمایه - مسائل مربوط به اشکال مستحدثه پول - بیمه و می توان به طور نمونه مکتوبات زیر را برشمرد.

* کتاب «التأمین الاجتماعی فی ضوء الشریعه الاسلامیه» تألیف آل محمود، عبداللطیف محمود

* کتاب « تعاون در اسلام و ادیان مختلف و جامعه صنعتی» تألیف منوچهر خدایار محبی

* پایاننامه « سیستم های پولی : تحلیلی تطبیقی - فقهی » تألیف احمد شعبانی ، که در آن نویسنده توضیح میدهد که می بایست احکام متناسب و مقتضی فقهی درباره ماهیت جدید پول و پرداختهای پولی که از مسائل جدید مستحدثه است صادر شود.

* کتاب « بانک اسلامی» تألیف محمدباقر صدر که مانند همه کتابهای که در آنها طرح بانکداری بدون ربا ارائه شده است ابتدا استدلال فقهی خود را در حرمت نظام بانکداری غربی ارائه کرده است.

* کتاب «الاسلام و نظریه الاقتصادیه» تألیف خفاجی، محمد عبدالمنعم مؤلف در فصل چهارم با عنوان « معاملات بانکی و حکم دین در آنها» موضوعات جدید بانکی را بررسی نموده و نظر اسلام را در این رابطه توضیح داده است.

مصادیق طبقه چهارم :

قسمت یک :

معمولا نظریه پرداز مسلمان حین نقد و ارزشیابی نظام های اقتصادی خرد و کلان شکل گرفته و اجرا شده در خارج در جهت جرح و تعدیل و مطابق سازی آن نظام با نظر اسلام برمی آید . بنابراین نمونه های ذکر شده برای طبقه سوم معمولا مباحث طبقه چهارم را هم در بر می گیرد .

* کتاب «بانک اسلامی» تألیف محمد باقر صدر و همه کتابهایی که در آن نوعی نظام بانکداری بدون ربا ارائه شده است را می توان جرح و تعدیل نظام بانکی در اقتصاد اسلامی دانست.

* مقاله « ارزیابی طرح و تنزیل ارزش زمان » تألیف محمد انس الزرقاء از کتاب «درسهایی در اقتصاد اسلامی» که در آن کوشش شده است نظام ارائه شده برای ارزیابی طرح و تنزیل ارزش زمان با استفاده از مبانی اقتصاد بدون ربا تعدیل شود.

* کتاب «المدخل إلى النظرية الاقتصادية في المنهج الإسلامي» تألیف النجار احمد در قسمت دوم کتاب نمونه های بانکهای بدون ربا مورد بحث قرار می گیرد.
قسمت دو :

* پایاننامه «افزایش کارایی بانکداری اسلامی و انتخاب بهینه در عرضه تحصیلات» تألیف حسین صمصامی

* مقاله «ابزارهای سیاست پولی در نظام بانکداری اسلامی» تألیف علی ماجدی
* پایاننامه «بررسی امکان جایگزینی مشارکت مدنی یا سایر عقود اسلامی در چارچوب نظام بانکداری بدون ربا» تألیف سید یونس صادقی
* کتاب «منهج الصحوة الاسلاميه» تألیف النجار، احمد، در بخش های سه و چهار این کتاب مشکلات و مسائل مطرح در بانکداری بدون ربا مورد بحث قرار گرفته است.

مصادیق طبقه پنجم :

مسائلی مانند فقر ، اختلاف طبقاتی ، معضل انفجار جمعیت ، بحرانهای پولی و مالی جهانی ، تمایلات روز افزون بشر و محدودیت منابع محیط زیست را در مقابل مکتب اسلام قرار داده و برای درمان آن راه حل می طلبند

* کتاب « اقتصاد اسلامی جلد ۲ » تألیف حسین نوری ، به مقوله فقر و راه مبارزه با آن از نظر اسلام اختصاص پیدا کرده است.

* کتاب « پژوهشی در نظام حمایتی اسلام » تألیف احمد حامد مقدم در این کتاب نیز راه مقابله با مسئله فقر از نظر اسلام بیان شده است.

* کتاب « اسلام و نظام های اقتصادی » تألیف ابوالاعلی مودودی عامل بحرانهای جهانی را ربا و راه حل آن را در نظر اسلام تحریم و متوقف کردن آن می داند.

* کتاب « اسلام و مشکل اختلاف طبقاتی » تألیف موسی صدر که در آن برای حل مسئله اختلاف طبقاتی راه حل اسلام را ارائه کرده است.

* مقاله « مشکل بدهی های بین الملل » تألیف م.عمر.چپرا از کتاب «درسهایی در اقتصاد اسلامی» که در آن نویسنده نظر مکتب اسلام را در رابطه با حل مشکل بدهیهای بین الملل ارائه کرده است.

* کتاب «پیکار با فاجعه ی فقر و گرسنگی» تألیف عقیقی بخشایشی در این کتاب پس از تبیین پدیده ی فقر و گرسنگی دیدگاه اسلام در ارتباط با این مشکلات مهم بحث شده است.

مصادیق طبقه ششم :

قسمت یک: حجم وسیعی از مطالب اقتصاد اسلامی در این طبقه جای می گیرد. مقولاتی مانند زکات ، خراج ، بیت المال، خمس ، انفاق ، انفال ، آداب تجارت و کسب ، صدقه ، اخلاقیات اقتصاد اسلامی ، پول ، ربا ، کنز ، ارث ، قرض الحسنه ، مزارعه ، مضاربه ، جعاله ، حواله ، ارزش ثروت ، وقف ، کار ، توازن ثروت ، احتکار ، اسراف و قناعت ، وظایف اقتصادی دولت اسلامی ، بازار ، مالکیت و انتقال آن و تحدید آن و

به طور مثال :

* کتاب «الاسلام و التكافل المادی فی المجتمع» تألیف خالد حسن در این کتاب نویسنده پیرامون زکات و مسائل آن بحث و بررسی کرده است.

* کتاب « احکام اقتصادی اسلام در مورد زمین» تألیف حسن مظاهری

* پایاننامه « مالکیت در اسلام» تألیف سید جواد هاشمی

* پایاننامه « مبانی فقهی احتکار» تألیف مرتضی حاجی شفیعی

* کتاب « آداب تجارت و احکام معامله در اسلام» نشر موسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی

* کتاب «کار و کوشش از نظر اسلام» تألیف وجدانی سرابی

* کتاب «خطوط کلی اقتصاد در قرآن و روایات» تألیف جعفر خوشنویس

* مقالات « برخی مفاهیم فقهی مرتبط به علم اقتصاد» و «قرض ، بیع و ربا» و « مضاربه مشارکت و اجاره» از کتاب درسهایی از اقتصاد اسلامی.

قسمت دوم:

کتاب «اقتصاد- سیستم های اقتصادی بازار- دستوری و اسلام» تألیف عبدالله جاسبی در بخش سوم این کتاب نویسنده سعی می کند در چارچوب آیات و روایات ملاحظیات اقتصادی مربوط به مال و ثروت و پدیده فقر و مراتب و ابعاد آن را توضیح دهد.

کتاب «ملاحظات پیرامون پیامهای اقتصادی قرآن»، تألیف سید جمال الدین موسوی اصفهانی

مصادیق طبقه هفتم :

قسمت یک: بررسی تاریخ اقتصادی جوامع مسلمان

* مقاله پنجم و هفتم از کتاب « مقالاتی در اقتصاد اسلامی » نشر موسسه بانکداری ایران ۱۳۷۳ که در آن سیاستهای پولی و مالی که توسط پیامبر و خلفای راشدین به اجرا گذاشته شده است مورد بحث قرار می گیرد.

* مقاله « ساده زیستی در زندگی پیامبر » تألیف مرتضی مطهری

* مقاله « ویژگیهای رفتاری در نظام اقتصادی شهری تمدن اسلامی » تألیف دکتر علی صادقی تهرانی در کتاب مجموعه مقالات فارسی اولین کنفرانس مجمع بررسیهای اقتصاد اسلامی، زیر نظر خراسانی * پایان نامه « بررسی مسائل اقتصادی عمده دولتهای اولیه اسلامی » تألیف منصور زراء نژاد

* مقاله «بازارهای عرب در جاهلیت و اسلام» تألیف فارس پور آذین

* کتاب « تاریخچه وقف در اسلام » تألیف علی اکبر شهابی

معمولا تقریرات مربوط به طبقه هفتم همراه با طبقه ششم آمده است به طوری که یک مقوله یا حکم اقتصادی هم از جهت دستوری در فقه و هم از لحاظ اثباتی در اقتصاد صدر اسلام یا تمدن اسلامی بررسی شده است مانند مکتوبات زیر :

* کتاب « انفاقات و صدقات در اسلام » تألیف علی گلزاده غفوری

* کتاب « نقش ثروت در پیشرفت اسلام » تألیف سید محمد شیرازی

* پایاننامه « خمس در بررسی فقهی - تاریخی » تألیف سید حمید وزیری

* مقاله « زکات و مخارج واجب در اسلام » از کتاب «درسهایی در اقتصاد اسلامی» تألیف منذر قحف که در قسمتی از آن مقوله زکات در وضعیت امروزی جامعه مسلمانان بررسی شده است.

یکی از کتابهای بسیار کامل و جامع در توصیف وضعیت اقتصادی صدر اسلام کتاب «نظام اقتصادی صدر اسلام» تألیف هادی غفاری می باشد که توسط انتشارات دانشگاه پیام نور در سال ۱۳۸۶ چاپ شده است. هادی غفاری روش شناسی مورد بحث در کتاب خود را چنین شرح می دهد «یافتن اطلاعات پیرامون حقایق و پدیده های اقتصادی و تنظیم آنها و کشف و ایجاد رابطه میان آنها به نحوی که ترسیمی از نظام اقتصادی صدر اسلام را ارائه نماید، روش مورد استفاده در این کتاب بوده

است. در کتاب سعی شده است با استفاده از اطلاعات تاریخی و نیز استمداد از احادیث پیامبر و ائمه اطهار طرحی از نظام اقتصادی صدر اسلام تهیه و عرضه شود.»

قسمت دو: امور اقتصادی حال حاضر و کنونی جوامع مسلمان

* کتاب «بررسی امکانات مبادلاتی کشورهای مسلمان» تألیف ابولحسنی خواجه نرگس

* کتاب «نگرشی علمی به بانک در ایران و اسلام» تألیف باهر، حسین

* کتاب «الاقتصادیات العالم اسلامی» تألیف حسین، وجدی محمود مؤلف در این کتاب اوضاع و احوال اقتصادی کشورهای اسلامی را مورد بحث قرار داده است.

مصادیق طبقه هشتم :

* کتاب « نظریات اقتصادی ابوعلی سینا» تألیف حسن تواناییان فرد

* کتاب « تاریخ اندیشه های اقتصادی در جهان اسلام» تألیف حسن تواناییان فرد

* کتاب « نظرات اقتصادی امام محمد غزالی» تألیف حسن تواناییان فرد

* کتاب «مطالب ، موضوعات و رهنمودهای اقتصادی در بیانات امام خمینی»

* کتاب «النظریات الاقتصادية عند ابن خلدون واسسها من الفكر الاسلامی و الواقع المجتمعی» تألیف مزیان عبدالمجید

مصادیق طبقه نهم :

قسمت یک :

* « تئوری تقاضا و تحلیل اقتصادی انفاق» ایرج توتونچیان ، که در آن تحلیلی اقتصادی از چگونگی انفاق ارائه شده است.

* کتاب « احتکار از دیدگاه فقه و اقتصاد» کاظم صدر ، که در آن نویسنده تحلیلی با استفاده از ابزارهای اقتصاد متعارف برای پدیده احتکار ارائه کرده است و در آن نتایج و آثار جلوگیری از احتکار را برای جامعه تبیین کرده است.

قسمت دو :

- * کتاب " اسلام و نظمى جديد در اقتصاد بين الملل" تاليف جمعى از نويسندگان و ترجمه بهزاد عليپور كه در آن درباره كاربرد اصول و تعاليم عاليه اسلامى در روابط اقتصادى عصر حاضر در سطح اقتصاد ملى و بين الملل بحث مى كند
- * پاياننامه « ملاحظاتي پيرامون ابزار و سياستهاي توازن ثروت در سيستم اقتصاد اسلامى» تاليف محمد على مولايى.
- * كتاب « انفال يا ثروتهاي عمومى» تاليف ، على گلزاده غفورى كه در آن برداشتهاي كاربردى در خصوص جايگاه و موارد انفال در ايران و ساير ممالك اسلامى متناسب با شرايط عصر حاضر بحث شده است.
- * مقاله « تحليلي پيرامون زكات يا ماليات كداميك» تاليف احمد شعبانى كه در آن پيرامون جايگزيني زكات با ماليات يا جايگزيني ماليات با زكات بحث كرده است.
- قسمت سه :
- مكتوبات ارائه شده براي اين قسمت را مى توان براي طبقه دوم قسمت ج و د نيز بيان كرد .
- * كتاب « تئورى تقاضا و تحليل اقتصادى انفاق» تاليف ايرج توتونچيان در اين كتاب علاوه به تحليل اقتصادى انفاق ، تاثير پيش فرضهاي اسلامى در تئورى تقاضا پيش بينى مى شود.
- * پاياننامه « نقش احكام و ارزشهاي اسلامى در تئورى تقاضا» سيد حسين على دانش
- * پاياننامه « ارزيابى كارائى سياستهاي پولى ايران در نظام بانكدارى بدون ربا» كه در آن تاثير يك مقوله اقتصاد اسلامى يعنى بانك اسلامى بر سياستهاي پولى بررسى شده است.
- * كتاب « تئورى توليد» تاليف حسن تواناييان فرد كه در قسمت انتهائى آن تاثير پيش فرضها و قوانين اسلام در تابع توليد بررسى شده است.
- * مقاله « بررسى زمينه هاى ايجاد بازار مشترك اسلامى» تاليف على فرهنگى در اولين مجمع بررسىهاي اقتصاد اسلامى در مشهد
- * كتاب « بازار مشترك كشاورزى براي كشورهاي مسلمان خاورميانه» تأليف غلامرضا طالقانى در اين كتاب طرح بازار مشترك كشاورزى براي كشورهاي ايران، تركيه، سوريه، لبنان و مصر امكانسنجى نظرى مى شود.
- * پاياننامه « ملاحظاتي پيرامون ابزار و سياستهاي توازن ثروت در سيستم اقتصاد اسلامى» تاليف محمد على مولايى كه در آن قوانين و احكام توازن ثروت در اسلام ، امكانسنجى و اثبات مى شود .

- * مقاله «تابع سرمایه گذاری در سیستم مبتنی بر مشارکت سود و زیان» تألیف محمد فهیم خان از کتاب «درسهایی در اقتصاد اسلامی»
- * مقاله «پایداری رشد و تورم در چارچوب کلان اقتصاد اسلامی» تألیف محمد فهیم خان از کتاب درسا
- * مقاله «رفتار مصرفی در اقتصاد اسلامی» محمد انس الزرقاء در کتاب درسا
- * کتاب «اقتصاد التحلیلی الاسلامی - التصرفات الفردیه» تألیف عفر، محمد عبدالمنعم باب ششم در این کتاب به تحلیل رفتار تولید کننده ی مسلمان ار لحاظ تئوریک می پردازد.

مصادیق طبقه دهم :

- ادبیات توصیفی مربوط به این طبقه بسیار اندک است به طوری که در دو کتاب «طبقه بندی توصیفی ادبیات اقتصاد اسلامی» و «درسهایی در اقتصاد اسلامی» تنها مورد زیر در این طبقه بندی جا می گیرد.
- * تحقیق «برنامه توسعه اقتصادی براساس رهن» که توسط صلاح الدین احمد با توجه به مطالعات آزمایشی در برخی از روستاهای بنگلادش انجام شده است . در حقیقت این مورد به نوعی امکانسنجی تجربی طرحی در اقتصاد اسلامی است.
- * کتاب «توسعه در اسلام، مفاهیم، روشها و چند نمونه ی تطبیقی» تألیف العسل ابراهیم در پایان کتاب چند نمونه تطبیقی که توسط برخی از جمعتهای اسلامی لبنان با الهام از تعالیم دین مبین اسلام و با استفاده از اموال اسلامی همچون زکات، خمس، صدقات و غیره انجام شده است، را ذکر می کند.

مصادیق طبقه یازدهم :

- * کتاب «گامی در مسیر» تألیف سید محمد باقر صدر ، ترجمه بیات شوشتری که در آن روش و فلسفه اقتصاد اسلامی تبیین شده است.
- * مقاله «اهمیت و ضرورت بحث های اقتصاد اسلامی» محمد واعظ زاده خراسانی در کتاب اولین مجمع بررسیهای اقتصاد اسلامی
- * مقاله «جایگاه و اهمیت اقتصاد اسلامی» محمد عمرچپرا ، از کتاب درسا
- * مقاله «روش شناسی اقتصاد اسلامی» محمد انس الزرقاء ، از کتاب درسا

❖ مقاله « نظریه پردازی اقتصاد اسلامی » سعید طاهر ، از کتاب درسها

❖ کتاب «فلسفه اقتصاد اسلامی» تألیف حسین عیوضلو

۲-۳- معرفی دروس ارائه شده در رشته اقتصاد اسلامی در بعضی دانشگاههای جهان^۱

اقتصاد اسلامی که در آغاز به عنوان یک موضوع برای برنامه های مدارج علمی در دانشکده های اقتصاد و شریعت بعضی دانشگاهها معرفی شده بود ، یک یا دو دوره نیم سال را شامل می شد . تعداد دوره ها به تدریج افزایش یافت . تنها در آغاز دهه هشتاد بود که برنامه های کامل و رشد یافته در اقتصاد اسلامی معرفی گردید . در حال حاضر سه نوع برنامه آموزشی رایج و معمول است که عبارتند از ؛

الف : برنامه ها مختصر و کوتاه

ب : برنامه ها در سطح کارشناسی

ج : برنامه ها بالاتر از سطح کارشناسی

برنامه های آموزشی اقتصاد اسلامی باید آنچه در زیر می آید هدف قرار دهد :

۱- داشتن دانش کافی از عربی ، تا دانش پژوه قادر باشد به طور مستقیم به ادبیات کلاسیک اسلام و منابع اصیل آن دسترسی پیدا کند

۲- تسلط به علم شریعت اسلامی عموماً و اقتصاد اسلامی خصوصاً

۳- آگاهی کامل از علم اقتصاد متداول

۴- داشتن شناخت کامل از ابزارهای مقداری تحلیل

۵- توانایی ارزیابی نقادانه تئوریهای اقتصادی

۶- یافتن اطلاعات تجربی درباره لزوم رویکرد جدید به علوم اقتصادی

۷- تشویق دانش پژوهان برای شرکت در فرایند اسلامی کردن علم

۸- آماده کردن دانش پژوهان برای بازار تا از یک طرف لوازم تلاشهای اسلامی را برطرف کنند و از طرف دیگر درآمد مناسب زندگی برای فارغ التحصیلان فراهم گردد.

^۱ - مطالب این قسمت با توجه به مقاله «برنامه های آموزشی اقتصاد اسلامی - یک مطالعه تطبیقی» ، تألیف منور اقبال تهیه شده است . رجوع شود به کتاب درسهایی در اقتصاد اسلامی ، فصل بیست و پنجم صفحه ۵۸۱ نشر دانشگاه مفید

به طور کل به نظر «منور اقبال» جامعه نیاز دارد که در امور مستحدثه اقتصادی، فقیهانی را پرورش دهد که اقتصاد بدانند

ویژگیهای برجسته برنامه های مختصر و کوتاه اقتصاد اسلامی مربوط به دانشگاه پنجاب پاکستان

۱- معنا و مفهوم اقتصاد اسلامی

سیستم اقتصادی اسلام به عنوان بخشی از فلسفه فراگیر زندگی، منابع و مآخذ مفاهیم اقتصادی اسلام، اقتصاد اسلامی و اقتصاد مدرن

۲- ارزش های بنیادی و اصول

مفاهیم مساوات، برابری، عدل، تقوی، احسان، تعاون به عنوان زیر بنای همه سیاست گذاری های اقتصادی، مفهوم حلال و حرام و کاربرد آن در فعالیت اقتصادی، مجموعه قوانین اخلاق تجاری اسلام

۳- اسلام و سیستم های دیگر اقتصادی

سیستم اقتصادی - معنا و عملکردهای آن، یک تحلیل مقایسه ای از ویژگی های اصلی اقتصادی اسلام، سرمایه داری و سوسیالیزم

۴- مصرف

اهمیت و اصول مصرف در اسلام، اصول میانه روی و اهمیت اقتصادی آن، رفتار مصرف کننده مسلمان

۵- تولید

روش اسلامی تولید، عرصه های مالکیت بخش خصوصی و عمومی در مالکیت اسلام و کشت و کار زمین، اشکال ساماندهی تجارت - مضاربه و شرکت

۶- شان و مقام

اهمیت شان و حقوق کارگر در اسلام، ملاکهای بهبود بخشی ارتباطات بین کارگر و سرمایه دار

۷- قیمت گذاری محصول

مفهوم قیمت منصفانه در اسلام، ممنوعیت قیمت های استثمار آمیز ، انحصارگرایانه ، جاهلانه و غیره نظارت و کنترل قیمت ها ، رفتار بنگاه ها تحت تاثیر معنویات اسلامی

۸- اصولی درباره توزیع درآمد ملی و ثروت

تاکیدات قرآنی بر گردش ثروت در بین همه بخش های جامعه، حدود اجاره ها و سودها. روش اسلام برای تعیین دستمزدها* حدود انباشت ثروت شخصی - بنیان گذاری و احیای زکات ، صدقات خیرات و اوقاف، جنبه های توزیعی قوانین اسلامی ارث، قدرت حکومت برای محدودیت های بیشتر حقوق ، بخش های خاص جامعه که مستمری دریافت می کنند و مالیات بر ارث، مفهوم بنیادی عدل

۹- بانکداری بدون ربا و بیمه

ممنوعیت بهره (ربا) و اهمیت اقتصادی و اجتماعی آن ، بانکداری بدون بهره، رواج سرمایه گذاری و حساب پس انداز بدون بهره در پاکستان ، بیمه و اسلام

۱۰- مالیه عمومی ، سیاست مالی و بودجه ریزی

مالیات در اسلام، نهاد « بیت المال» ، اصول مخارج و هزینه های عمومی، موسسه زکات، زکات به عنوانی ابزار سیاست مالی، قانون زکات و عشر ، ۱۹۸۰

۱۱- تجارت بین الملل

روش اسلامی تجارت در بین ملت ها، نظام نوین جهانی اقتصاد

۱۲- اقتصاد توسعه و برنامه ریزی

تمایل شدید اسلام به توسعه اقتصادی، ترغیب و تشویق فن آوری ، اختراع و نوآوری، ماهیت و اهمیت برنامه ریزی اقتصادی در اسلام، اهدافی برای سیاست توسعه در اسلام

۱۳- نقش دولت

حفاظت از قانون و نظم، حفظ جان و مال و تامین اجتماعی، تامین و تهیه نیازمندیهای ضروری زندگی، هزینه های بالا سری اجتماعی ، آموزش و پرورش، توسعه اقتصادی ، عدالت اجتماعی

۱۴- عدالت اجتماعی در اسلام

عدالت اجتماعی در اسلام - اهداف - سیاست ها ، تدابیر و ابزارها

۱۵- نقش اقتصاددانان مسلمان

تمدن اسلامی و توسعه تجارت جهانی ، بازرگانی ، کشاورزی ، فن آوری و حمل و نقل کمک،
اقتصاددانان مسلمان به توسعه علم اقتصاد

۱۶- فرایند اسلامی کردن امور در پاکستان

ویژگی و هدف اقتصاد اسلامی، گزینش و انتخاب مجموعه سیاستهای مناسب، مجموعه سیاستهای
اسلامی

جدول معرف دروس ارائه شده کارشناسی اقتصاد اسلامی - دانشگاه امام محمد ریاض

نیمسال اول		نیمسال دوم	
لیست دروس	تعداد واحدها	لیست دروس	تعداد واحدها
سال اول			
القران الکریم	۱	القران الکریم	۱
تفسیر و علوم القرآن	۶	فقه و السیاسه الشرعیه	۲
التوحید	۲	ریاضی برای اقتصاد	۳
مطالعات اسلامی	۲	اصول اقتصاد کلان	۳
اصول اقتصاد خرد	۳	حسابداری	۲
مبانی حسابداری	۲	اصول مدیریت بازرگانی	۲
زبان انگلیسی	$\frac{3}{9}$	زبان عربی	۴
		زبان انگلیسی	$\frac{3}{20}$
سال دوم			
القران الکریم	۱	القران الکریم	۱
فقه و السیاسه الشرعیه	۴	التفسیر والعلوم القرآن	۶
مطالعات اسلامی	۲	اصول فقه (ومبانی فقه)	۴
تحلیل های اقتصاد خود	۳		۳
اصول امار	۲	تحلیل و استنباط اماری	۲
زبان عربی	۴	زبان انگلیسی	$\frac{3}{19}$
زبان انگلیسی	$\frac{3}{19}$		
سال سوم			
القران الکریم	۱	القران الکریم	۱
الحديث	۶	فقه و السیاسه الشرعیه	۴
اصول فقه (ومبانی فقهی)	۴	مطالعات اسلامی	۲
تحلیل های اقتصاد کلان	۳	پول و بانکداری	۳
تاریخ اقتصادی جامعه	۲	اقتصاد بین الملل	۳
حقوق تجارت و شرکتهای	۲	تاریخ عقاید اقتصادی	۳
زبان انگلیسی	$\frac{2}{20}$	زبان انگلیسی	$\frac{3}{19}$
سال چهارم			
القران الکریم	۱	القران الکریم	۱
الحديث	۳	الحديث	۳
فقه و السیاسه الشرعیه	۲	فقه و السیاسه الشرعیه	۲
مطالعات اسلامی	۱	مطالعات اسلامی	۱
اقتصاد سنجی	۳	تئوری توزیع	۳
اقتصاد توسعه وبرنامه ریزی	3	اقتصاد ریاضی	۳
ارزیابی پروژه ها	۲	اقتصاد اسلامی (همایش)	۲
اقتصاد اسلامی (تئوری)	۳	اقتصاد عربستان سعودی و اقتصاد جهان اسلام	$\frac{3}{18}$
رساله	$\frac{1}{18}$		

جدول معرف دروس ارائه شده کارشناسی اقتصاد اسلامی - دانشگاه امام صادق تهران

ترم اول		ترم دوم		
لیست دروس	تعداد واحدها	لیست دروس	تعداد واحدها	
سال اول				
تجوید	۱	قرآن	۱	
تاریخ اسلام	۱	تاریخ اسلام	۱	
عقاید	۲	عقاید	۲	
منطق	۲	منطق	۲	
فقه	۲	فقه	۲	
مکالمه عربی	۵	ادبیات عرب	۵	
گرامر (انگلیسی یا فرانسه)	۴	مکالمه عربی	۱	
مکالمه (انگلیسی یا فرانسه)	۲	مکالمه (انگلیسی یا فرانسه)	۲/۲۰	
تربیت بدنی	۱/۲۰			
سال دوم				
تفسیر	۱	تفسیر	۱	
تاریخ اسلام	۱	تاریخ اسلام	۱	
عقاید	۲	عقاید	۲	
منطق	۲	فقه	۲	
فقه	۲	ادبیات عرب	۵	
ادبیات عرب	۵	مکالمه عربی	۱	
مکالمه عربی	۱	گرامر (انگلیسی یا فرانسه)	۴	
گرامر (انگلیسی یا فرانسه)	۴	مکالمه (انگلیسی یا فرانسه)	۲	
مکالمه (انگلیسی یا فرانسه)	۲/۲۰	فلسفه	۲/۲۰	
سال سوم				
تفسیر	۲	تفسیر	۲	
تاریخ اسلام	۱	تاریخ اسلام	۱	
فقه	۴	اصول فقه	۳	
ادبیات عرب	۳	فقه	۳	
مکالمه عربی	۱	ادبیات عرب	۳	
گرامر (انگلیسی یا فرانسه)	۲	مکالمه عربی	۱	
کلیات علم اقتصاد	۴	گرامر (انگلیسی یا فرانسه)	۲	
ریاضیات برای اقتصاد (۱)	۳/۲۰	ریاضیات برای اقتصاد (۲)	۳	
		اقتصاد کلان	۳/۲۱	
سال چهارم				
اصول فقه	۳	اصول فقه	۳	
فقه	۴	فقه	۴	
مکالمه عربی	۱	مکالمه عربی	۱	
معانی و بیان	۳	معانی و بیان	۳	
گرامر (انگلیسی یا فرانسه)	۲	گرامر (انگلیسی یا عربی)	۲	
اقتصاد کلان	۳	تاریخ عقاید اقتصادی	۳	
آمار	۴/۲۰	اقتصاد سنجی	۴/۲۰	
سال پنجم				
فقه	۴	فقه	۴	
مکالمه عربی	۱	مکالمه عربی	۱	
گرامر (انگلیسی یا فرانسه)	۲	گرامر (انگلیسی یا فرانسه)	۲	
برنامه ریزی اقتصادی	۳	اقتصاد ایران	۴	
رشد و توسعه اقتصادی	۳	برنامه ریزی اقتصادی با روش سوسیالیستی	۲	
بزل و بانکداری	۳	برنامه ریزی اقتصادی در اقتصاد اسلامی	۳	
شرکت های چند ملیتی	۲	گزارش تحقیق	۳/۱۹	
موسسات اقتصاد بین المللی	۲/۲۰			

جدول معرف دروس ارائه شده کارشناسی اقتصاد اسلامی - دانشگاه اسلام آباد

ترم اول		ترم دوم	
لیست دروس	تعداد واحدها	لیست دروس	تعداد واحدها
سال اول			
عربی (قرائت) (۱)	۴/۵	عربی (تمرین شنیدن)	۴/۵
عربی (گرامر) (۱)	۴/۵	عربی (گرامر) (۲)	۴/۵
عربی (مکالمه و واژه سازی)	۴/۵	عربی (مکالمه و واژه سازی)	۴/۵
مطالعات اسلامی (عربی) (۱)	۴/۵	مطالعات اسلامی (عربی) (۲)	۴/۵
انگلیسی (قرائت) (۱)	۳	انگلیسی (قرائت) (۲)	۳
انگلیسی (گرامر) (۱)	۳	انگلیسی (گرامر) (۲)	۳
انگلیسی (واژه سازی) (۱)	$\frac{3}{27}$	انگلیسی (واژه سازی) (۲)	$\frac{3}{27}$
سال دوم			
عربی (۳)	۴/۵	عربی (۳)	۴/۵
انگلیسی (۳)	۴/۵	انگلیسی (۴)	۴/۵
مقدمه ای بر تئوری اقتصاد (۱)	۴/۵	مقدمه ای بر تئوری اقتصاد	۴/۵
ریاضیات برای اقتصاد (۱)	۴/۵	ریاضیات برای اقتصاد (۲)	۴/۵
اصول فقه (۱)	۳	فقه المعاملات المالیه (۱)	۳
مطالعات پاکستان	۳	عقاید اقتصادی اسلام	۳
انسان مسلمان	$\frac{3}{27}$	سیستم اسلامی	$\frac{3}{27}$
سال سوم			
اقتصاد خرد (۲)	۴/۵	اقتصاد خرد (۱)	۴/۵
اقتصاد کلان (۲)	۴/۵	اقتصاد کلان (۱)	۴/۵
مالیه عمومی	۴/۵	نظریه پولی	۴/۵
مبانی اقتصاد سنجی	۴/۵	آمار مقدماتی	۴/۵
اصول فقه (۳)	۳	اصول فقه (۴)	۳
فقه المعاملات المالیه (۳)	۳	فقه المعاملات المالیه (۲)	۳
عربی	$\frac{3}{27}$	عربی	$\frac{3}{27}$
سال چهارم			
اقتصاد کلان پیشرفته	۴/۵	اقتصاد خرد پیشرفته	۴/۵
توسعه اقتصادی	۴/۵	مقایسه سیستم های اقتصادی	۴/۵
اقتصاد کشورهای اسلامی*	۳	قرائت ها در موضوع اقتصاد اسلامی	۴/۵
مسائل کنونی اقتصاد اسلامی	۴/۵	تجارت و مالیه بین الملل	۴/۵
پروژه تحقیقی**	۳	روش های تحقیق در علوم انسانی	۳
فقه المعاملات (۴)	$\frac{3}{27}$	اصول فقه (۴)	$\frac{3}{27}$

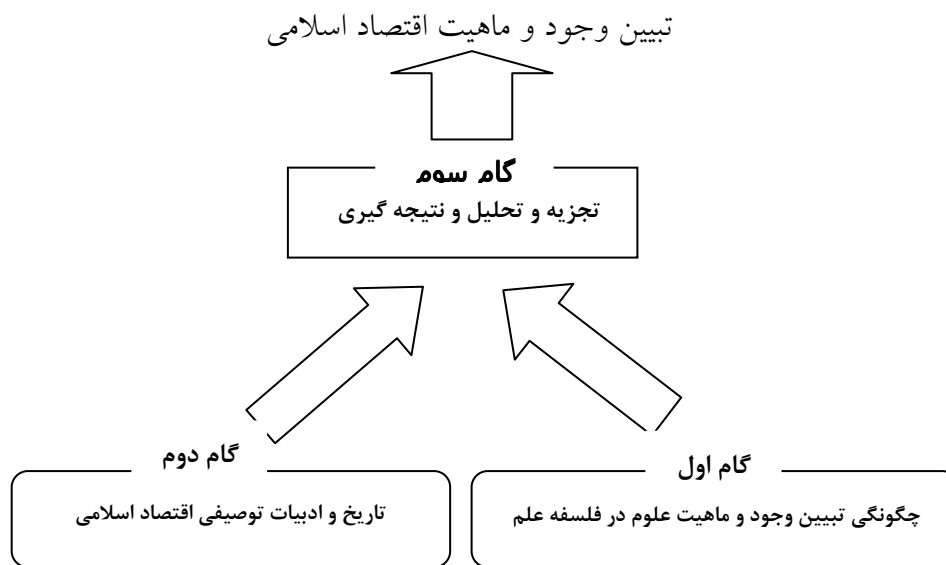
جدول معرف دروس ارائه شده کارشناسی اقتصاد اسلامی - دانشگاه بین الملل اسلامی مالزی

ترم اول		ترم دوم	
لیست دروس	تعداد واحدها	لیست دروس	تعداد واحدها
سال اول			
علم اقتصاد (۱)	۳	علم اقتصاد (۲)	۳
تحلیل های مقداری (۱)	۴	تحلیل های مقداری (۲)	۴
مقدمه ای در مدیریت بازرگانی	۳	مقدمه ای در حسابداری	۳
مقدمه ای در اسلام و عقاید آن	۲	مقدمه ای در قرآن	۲
مقدمات قرآنی/زبان (۱)	۲	مقدمات قرآنی/زبان (۲)	۲
انگلیسی مقدماتی/زبان (۱)	$\frac{2}{16}$	انگلیسی مقدماتی/زبان (۲)	$\frac{2}{16}$
سال دوم			
اقتصاد خرد	۴	اقتصاد کلان	۴
فقه و اقتصاد (۱)	۳	فقه و اقتصاد (۲)	۳
مبانی کامپیوتر و پردازش اطلاعات	۳	مقدمه ای در توسعه و برنامه ریزی	۳
مقدمه ای در سنت	۲	فقه العبادة	۲
مقدمه ای در شریعت	۲	قرآن سطح متوسط - زبان (۲)	۲
قرآن سطح متوسط	۲	انگلیسی سطح متوسط (۲)	۲
انگلیسی سطح متوسط	$\frac{2}{18}$		۱۶
سال سوم			
تحلیل های اقتصادی (۱)	۴	تاریخ عقاید اقتصادی	۳
اقتصاد پولی	۳	اقتصاد مالی	۳
اقتصاد سنجی (۱)	۴	اقتصاد بین الملل	۳
اقتصاد رفاه و توزیع	۳	تحلیل های اقتصادی (۲)	۳
فلسفه اخلاقی اسلام	۲	روش تحقیق	۳
درس اخلاق	$\frac{2}{18}$	تمدن اسلامی	$\frac{2}{17}$
سال چهارم			
تاریخ عقاید اقتصادی غرب	۳	همکاریهای منطقه ای در میان کشورهای اسلامی	۳
مقاله تحقیقاتی یا دو تا از دروس انتخابی زیر	۳	ارزیابی پروژه ها	۳
مطالعات توسعه	۲	مقاله تحقیقاتی یا دو تا از دروس انتخابی زیر	۳
برنامه ریزی اقتصادی		مطالعات توسعه	
مالیه توسعه	۳	اقتصاد سنجی (۱)	۳
مقایسه تجربیات توسعه	۳	مدیریت توسعه	۳
مطالعات بین المللی	۳	اقتصاد منطقه ای	۳
			۳

۳- گام سوم: تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری

مقدمه گام سوم

در این گام، نتایج بدست آمده در گام اول پایان نامه جهت تبیین وجود و ماهیت یک علم خاص را برای علم اقتصاد اسلامی بکار خواهیم برد. برای این کاربرد نیاز به شناخت تاریخ و ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی داریم، که به آن در گام دوم پرداخته شده است. رویکرد گام سوم در تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری را می توان با شکل زیر نشان داد.



۳-۱- موضوع علم اقتصاد اسلامی

در گام دوم، موضوعات مورد بحث در اقتصاد اسلامی در یازده طبقه، گروه بندی شد. بنابراین نتیجه گرفته می شود که اقتصاد اسلامی موضوع واحد ندارد، بلکه از علومی است که موضوعات متعدد دارند اما به تعبیر ابن سینا « در چیزی اشتراک دارند » .

پس از تحلیل محتوا از طبقه بندی ارائه شده، چه از لحاظ مفهومی و چه از لحاظ واژه ای، به سهولت متوجه خواهیم شد که وجه مشترک در موضوعات اقتصاد اسلامی، مفهوم دو واژه اقتصاد و اسلام را در بر می گیرد. از آنجا که اضافه شدن موضوعات جدید برای اقتصاد اسلامی علاوه بر طبقات یازده گانه، از لحاظ فلسفی و از لحاظ اجتماعی دور از انتظار نیست، می توان اظهار داشت که اقتصاد اسلامی مجموعه ای از دانشها درباره هر موضوعی است که ارتباط و نسبتی با اقتصاد و اسلام داشته باشد.

بایستی متذکر شد اگر بخواهیم موضوع اقتصاد اسلامی را بعنوان یک واقعیت خارجی مادی یا انسانی مشخص کنیم، به این نتیجه میرسیم که موضوع علم اقتصاد اسلامی همان موضوع اقتصاد متعارف است؛ یعنی امور مربوط به تولید، توزیع و مصرف کالاها و خدمات یا برای این که جای بحث باقی نماند می توان گفت که (امور اقتصادی مربوط به انسان) اما آنچه با وجود نسبت «تساوی» یا «عموم و خصوص مطلق» بین موضوع اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی تمایز ایجاد می کند همانطور که در بخش ۳-۶-۲ بحث شده است به سه دلیل زیر بر می گردد.

- ۱- تفاوت در روش و زیر بنای معرفت شناسی
 - ۲- اختصاصی شدن اقتصاد اسلامی به اقتصاد افراد و جوامع مسلمان
 - ۳- تغییر اهداف یا مقید شدن اهداف نظام سازی به احکام و مقولات اقتصادی اسلام
- طبقات یازده گانه در موضوعات اقتصاد اسلامی که اکنون در اقتصاد اسلامی مطرح است^۱ را میتوان به صورت خلاصه به صورت زیر ارائه کرد:
- ۱- نظر خواهی از اسلام درباره نظام های تئوریک اقتصادی
 - ۲- ارائه نظام تئوریک اقتصادی مورد نظر اسلام
 - ۳- نظر خواهی و نقد اسلامی درباره نظام های اقتصادی تحقق یافته
 - ۴-۱ جرح و تعدیل نظام های اقتصادی موجود در راستای نظر اسلام
 - ۴-۲ بررسی مجدد نظام های اقتصادی اسلامی اجرا شده و حل مسائل آنها
 - ۵- نظر خواهی از اسلام درباره چگونگی حل مشکلات اقتصادی
 - ۶- بررسی و ارائه احکام، قواعد و باورهای اقتصادی قرآن و روایات
 - ۷- جنبه های اثباتی اقتصاد جوامع و افراد مسلمان از صدر اسلام تا کنون
 - ۸- بررسی آراء اقتصادی دانشمندان مسلمان
 - ۹-۱ بررسی احکام و آراء اقتصادی اسلام با ابزارهای اقتصاد متعارف
 - ۹-۲ چگونگی کاربردی کردن احکام و مقولات اقتصادی اسلام
 - ۹-۳ تاثیر پیشفرضها و احکام و باورهای اسلامی بر اقتصاد موجود و امکان سنجی نظری طرح های اقتصاد اسلامی

^۱ البته با این پیش فرض که مباحث موجود در سه کتاب «طبقه بندی توصیفی ادبیات اقتصاد اسلامی» و «اقتصاد اسلامی، ادبیات توصیفی» و «درسهایی در اقتصاد اسلامی» نمونه یا نماینده مناسبی باشند برای مطالب مورد بحث در اقتصاد اسلامی بطوریکه بررسی تحلیلی مطالب این سه کتاب را بتوان برای کلیه یافته هایی که بعنوان علم اقتصاد اسلامی مطرح هستند، تعمیم داد.

۱۰- بررسی تجربی قوانین ارائه شده برای اقتصاد با توجه به پیش فرضهای اسلامی و امکان سنجی

تجربی طرح های اقتصاد اسلامی

۱۱- فلسفه، روش شناسی و معرفت شناسی علم اقتصاد اسلامی

از آنجا که موضوع طبقه یازدهم، علم به علم اقتصاد اسلامی می باشد، نمی توان آن را جزء ادبیات

توصیفی اقتصاد اسلامی احتساب کرد. بنا براین در اصل طبقه بندی یاد شده موضوعات مورد بحث

در اقتصاد اسلامی را به ده بخش تقسیم کرده است.

۳-۲- بحث در حقیقی و اعتباری بودن علم اقتصاد اسلامی

در فصل دوم از گام اول، علوم حقیقی و علوم اعتباری از یکدیگر تفکیک و تعریف شد. علوم اعتباری به دوبخش انسانی و مادی تقسیم شد و علوم اعتباری انسانی در دودسته طبیعی و مصنوعی تفکیک شدند. علوم اعتباری انسانی طبیعی مربوط به موضوعاتی است که بدون برنامه ریزی و هدف گذاری مرکزی در نتیجه تصمیماتی در روند طولانی تاریخ توسط انسانها خلق شده و تکامل یافته اند. علوم اعتباری به این معنا هستند که روابط آنها تکوینی یا جبری نیست بلکه وابسته به اختیار و رفتار انسان است. حتی اگر روابط، حاصل تلاشهای علمی در اقتصاد اثباتی نیز باشد، مثل قانون عرضه و تقاضا و یا قانونی مقداری پول بازم با توجه به آنکه این روابط ناشی از رفتار و انتخاب اختیاری انسانها میباشند، نوع این روابط اعتباری خواهند بود. ازطرفی دیگر چون این روابط حاصل برنامه ریزی مرکزی و دستوری نیست اینگونه روابط اعتباری طبیعی خواهند بود.

موضوع علوم اعتباری انسانی مصنوعی، حاصل برنامه ریزی و هدف گذاری مرکزی و تلاشی سازمان دهنده می باشد. با این توضیحات می توان گفت که علم اقتصاد متعارف مدام که از چگونگی تولید، توزیع و مصرف در جامعه انسانی بحث می کند حتی وقتی در مقام اقتصاد اثباتی قرار دارد علمی اعتباری است (علم اعتباری طبیعی یا علم اعتباری مصنوعی) مگر اینکه از قوانینی درباره تولید، توزیع و مصرف سخن بگوید که ربطی به اراده و اختیار انسان نداشته باشد، مثلاً در جایی که به دنبال حداکثر سازی منفعت با توجه به محدودیت ها است، یا قانون بازده نزولی یا قانون مطلوبیت کاهنده. بطور کل اقتصاد متعارف شامل سه نوع رابطه است ۱- روابط حقیقی ۲- روابط اعتباری طبیعی

۳- روابط اعتباری مصنوعی

مباحث فقهی و حقوقی در علوم اسلامی از لحاظ موضوع اعتباری (مصنوعی) اما از لحاظ وضع آنها که از طرف خداوند متعال است، غیر اعتباری خواهد بود. حوزه توصیفی علوم اسلامی ممکن است حقیقی یا اعتباری (طبیعی یا مصنوعی) باشد. می توان نتیجه گرفت که اقتصاد اسلامی در موضوعات مساوی با اقتصاد متعارف بیشتر اعتباری خواهد بود تا حقیقی چرا که رسالت اقتصاد اسلامی تا کنون کشف قوانین حقیقی حوزه اقتصاد نبوده است و آن وظیفه اقتصاد متعارف شمارده شده است. اما موضوع طبقه دهم و قسمت دو از طبقه ششم می تواند شامل مباحث حقیقی نیز باشد. اقتصاد اسلامی در موضوعات مساوی با مباحث فقهی، اعتباری است. تجزیه و تحلیل جزء به جزء موضوعات اقتصاد

اسلامی در زیر، نشان می دهد که قسمت اعظم موضوعات مورد بحث در اقتصاد اسلامی در حال حاضر اعتباری (مصنوعی) است، اما موضوعات حقیقی نیز در مباحث آن وجود دارد.

طبقه اول : از آنجا که نظام های تئوریک اقتصادی همگی علم اعتباری هستند بالتبع اظهار نظر درباره آنها نیز با توجه به هر مکتبی انجام می شود، علم اعتباری خواهد بود. استثنایی که میتوان قائل شد برای بخش الف از این طبقه است که چون موضوعی فلسفی و ارزشی می باشد، نقد آنها نیز مباحث فلسفی است و نمی توان گفت که مباحث فلسفی یا ارزشی و اخلاقی موضوعات اعتباری هستند.

طبقه دوم : پر واضح است که ارائه نظام تئوریک اقتصادی مورد نظر اسلام، اعتباری است. در این طبقه نیز مورد استثناء بخش الف است.

طبقه سوم : در این طبقه نیز جز بخش الف، سایر مباحث اعتباری است.

طبقه چهارم قسمت یک : علم اعتباری دسته اول

طبقه چهارم قسمت دوم : علم اعتباری دسته دوم و اول

طبقه پنجم : علم اعتباری در راستای حل یک مشکل

طبقه ششم : امور مربوط به بایدها و نبایدها و احکام و دستورات همگی علم اعتباری هستند اما امور توصیفی اسلام در ارتباط با قانونمندی های اقتصادی اگر فراتر از وضع و قرار داد انسان تلقی شود علم حقیقی دینی خواهد بود. بطور مثال رابطه تقوا و شرایط ایده آل اقتصادی که در قرآن بیان شده است.

طبقه هفتم : مطالعات مربوط به جنبه های توصیفی اقتصاد در جوامع مسلمان ممکن است اعتباری یا حقیقی باشد. مثلا عمده مباحث تاریخی اقتصاد در رفتار اقتصادی افراد یا جوامع مسلمان اعتباری است اما مباحث تاریخی می تواند آمار توصیفی حقیقی را نیز ارائه کند مثلا تاثیر فاکتورهای طبیعی و زیست محیطی بر نظام اقتصاد صدر اسلام.

اگر مباحث توصیفی مربوط به حال حاضر جوامع مسلمان باشد باز هم موضوع می تواند حقیقی یا اعتباری باشد.

طبقه هشتم : موضوعات این طبقه از لحاظ بیان نظریات، اعتباری است ، اما از لحاظ خود نظریات می تواند حقیقی یا اعتباری باشد.

طبقه نهم قسمت یک : علم اعتباری از لحاظ موضوع

طبقه نهم قسمت دو : علم اعتباری

طبقه نهم قسمت سه : علم اعتباری

طبقه دهم : بررسی تجربی قوانین ارائه شده توسط پیش فرض های اسلامی برای اقتصاد جامعه اسلامی یا غیر اسلامی ممکن است حقیقی یا اعتباری باشد اما امکان سنجی تجربی طرح ها و نظام های خرد و کلان ارائه شده برای اقتصاد اسلامی، اعتباری است.

۳-۳ روش علم اقتصاد اسلامی

از آنجا که اقتصاد اسلامی موضوع واحد ندارد بنابر این منطقاً روش واحد نیز نخواهد داشت. موضوعات ارائه شده برای اقتصاد اسلامی از لحاظ روش به شش گروه زیر قابل تقسیم است.

۱- روش عقلی- دینی معروف به روش اجتهاد در فقه

روش اجتهاد روشی عقلی و استدلالی است که منابع و تکیه گاه های آن علاوه بر اصول بدیهی عقل، شامل باورها، نظرات رسیده از وحی و اولیای دین اسلام نیز می شود. در طبقات اول، سوم، پنجم و ششم که دیدگاه دین اسلام در ارتباط با موضوعات اقتصادی بیان می شود، روش اجتهاد کاربرد دارد.

۲- روشهای تاریخی

روش تاریخی مبتنی بر تحلیل عقلی اسناد مکتوب و غیر مکتوب تاریخی است. حوزه تاریخ اقتصادی صدر اسلام و تمدن اسلامی در طبقه هفتم و نظرات اقتصادی دانشمندان مسلمان در طبقه هشتم منطقاً روش تاریخی را بکار می گیرند .

۳- روش تحلیلی اقتصاد متعارف برای نظریه پردازی یا روش عقلی، عددی و ریاضی

در طبقه نهم، احکام و دستورات اقتصادی اسلام با روش های تحلیلی اقتصاد متعارف تجزیه و تحلیل، و با توجه به وضعیت اقتصاد کنونی امکان سنجی نظری می شود.

۴- روش تجربی

قسمت دو از طبقه چهارم برای بررسی نظام های خرد و کلان اقتصادی که بر اساس نظر اسلام جرح، تعدیل و اجرا شده است و حل مسائل آنها روش تجربی اقتصاد متعارف را به کار می گیرد. در طبقه دهم قوانین ارائه شده توسط پیش فرض های اسلامی برای اقتصاد جوامع مسلمان یا غیر مسلمان به آزمون تجربی می رسد و یا طرح ها و نظام های خرد و کلان ارائه شده برای اقتصاد اسلامی امکان سنجی تجربی می شود.

در قسمت دو از طبقه هفتم که بررسی توصیفی اقتصاد حال حاضر جوامع مسلمان مد نظر می باشد، منطقاً بایستی روش تجربی به کار گرفته شود.

۵- روش عقلی و فلسفی

قسمت الف از طبقات اول، دوم، سوم، چهارم که مربوط به زیر بنای فلسفی و انسان شناختی نظام های تئوریک اقتصادی می باشد، روش عقلی و فلسفی را در نقد و تئوری پردازی به کار می گیرند. طبقه یازدهم از اقتصاد اسلامی با توجه به محتوای خود که فلسفه علم اقتصاد اسلامی می باشد، روش عقلی و فلسفی را به کار خواهد گرفت.

۶- روش عقلی مبتنی بر خلاقیت و نوآوری جهت نظام سازی

در موضوعات طبقه دوم و چهارم و نهم قسمت دو کار نظریه پرداز اقتصاد اسلامی نظام سازی برای ارائه نظام اقتصادی اسلام است به طوری که اهداف و احکام اسلام در حوزه اقتصاد رعایت شود. در نظام سازی عامل اصلی خلاقیت است و عناصر پیش نیاز اطلاع از روابط و قوانین اقتصاد در جامعه می باشد.

می توان نتیجه گرفت که اقتصاد اسلامی با توجه به موضوعات متعددی که دارد روش واحدی را دنبال نمی کند بلکه در رابطه با هر موضوع روش متناسب با آن را بکار می گیرد.

۳-۴- زیر بنای معرفت شناسی و فلسفی اقتصاد اسلامی

منظور از زیر بنای معرفت شناسی و فلسفی یک دانش خاص، اتکاء روش شناسی یک دانش به یک مکتب در فلسفه علم می باشد بطوری که بر اساس آن می تواند یافته های خود را اعتبار علمی دهد. علم در مکتب اسلام چه به معنای مطلق آن و چه به معنای خاص تکیه به مبنا گرایی کلاسیک دارد.^۱

از آنجا که زیر بنای تئوری پردازی ها در برخی موضوعات اقتصاد اسلامی علاوه بر اصول بدیهی عقل و حس، باورهای مستند به وحی و تعالیم پیامبر است، می توان ابعاد از اقتصاد اسلامی را علم دینی در نظر گرفت. حتی در حوزه تجربی و اثباتی از آنجا که فرضیه سازی ها با توجه به تعالیم دین اسلام شکل می گیرد { طبقه دهم } می توان اقتصاد اسلامی را بنابر نظر دکتر مهدی گلشنی علم دینی در نظر گرفت.^۲

از آنجا که اقتصاد اسلامی مبنا گرایی کلاسیک را پایه خود قرار می دهد بنابر این در اقتصاد اسلامی « نسبی گرایی معرفت شناسانه » جایگاهی ندارد اما « نسبی گرایی روش شناسانه » دنبال می شود چرا که موضوعات مختلف روش خاص خود را می طلبد.^۳

۳-۵- ارتباط اقتصاد اسلامی با سایر علوم و جایگاه آن در طبقه بندی علوم

۳-۵-۱- ارتباط داده ای و اطلاعاتی

اقتصاد اسلامی به عنوان علمی خاص که موضوعات متعددی را بررسی می کند مطرح می باشد. بنابراین برای نشان دادن ساختار ارتباطی اقتصاد اسلامی بایستی مدلی ارائه شود که علاوه بر نشان دادن ارتباط اقتصاد اسلامی با سایر علوم، ارتباط موضوعات درونی آن را نیز نشان دهد. بنابراین در اینجا مدلی ارائه شده است که ارتباط اطلاعاتی درون علمی و برون علمی را برای اقتصاد اسلامی تبیین می کند. مدل مورد نظر در یک تقسیم بنیادی فضای ذهنی و فکری غرب را از فضای ذهنی و

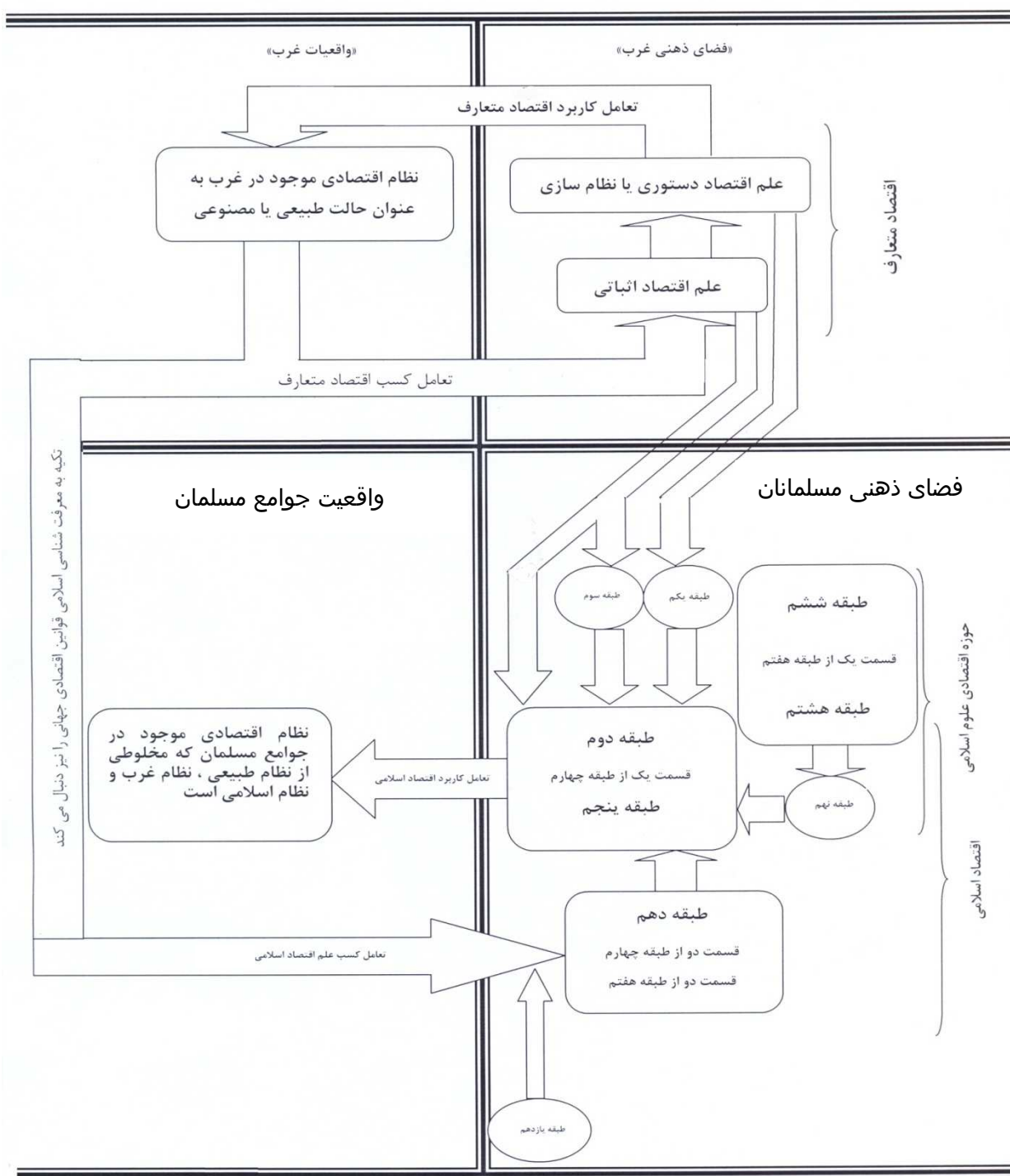
^۱ - رجوع شود به فصل پنجم از گام اول.

^۲ رجوع شود به فصل سوم ، از گام اول .

^۳ بخش ۳-۶-۳ که وجود شناسی اعتباری یا علمیت اقتصاد اسلامی را مورد بحث قرار داده است ، نشان می دهد که اقتصاد اسلامی از لحاظ مکاتب انسجام گرایی ، پراگماتیسم ، انسجام گرایی پراگماتیستی ، مکتب کوهن ، مکتب لاکاتوش و مکتب ضد روش به عنوان یک علم مورد پذیرش قرار می گیرد بنابر این اقتصاد اسلامی میتواند تکیه معرفت شناسانه به آن مکاتب نیز داشته باشد . اما مناسبترین مکتب معرفت شناسی که می توان کلیه مطالب اقتصاد اسلامی را با توجه به آن علمیت داد ، مبنا گرایی کلاسیک یا بطور خاص مبناگرایی اسلامی می باشد .

فکری جوامع مسلمان جدا کرده است و همچنین واقعیات را در دو جامعه غرب و مسلمان منفک کرده است.

«مدل ارتباط درون علمی و برون علمی در اقتصاد اسلامی»



قسمت بالای مدل، علم اقتصاد متعارف و قسمت پایین علم اقتصاد اسلامی را به تصویر می کشد. اگر تعریف زیر را برای مجموعه علوم اسلامی ارائه کنیم « هر گونه، حکم، رابطه و مفهومی که از طرف مکتب و دین اسلام ارائه شده است » می توان منطقاً نتیجه گرفت که موضوعات طبقات ششم، هفتم

(قسمت تاریخی آن) و هشتم از اقتصاد اسلامی در واقع جزیی از علوم اسلامی است. به عبارت دیگر موضوع این طبقات را می توان شاخه ای تخصصی از علوم اسلامی در حوزه اقتصاد در نظر گرفت. (فقه، تاریخ اسلام، تاریخ عقاید اقتصادی مسلمانان). درواقع میتوان این قسمت را مکتب اقتصادی اسلام نام نهاد که در بحث های امروزین اقتصاد اسلامی بسیار متداول است که اقتصاد اسلامی به سه بخش مکتب، نظام و علم تقسیم کرده اند.

در مدل، فلش ها نشان دهنده برون داد اطلاعاتی یک موضوع علمی برای موضوع علم دیگر است. به عبارت دیگر نشان دهنده مبادی معرفتی علم مبدا به علم مقصد است.^۱

مدل نشان دهنده آن است که علم اقتصاد متعارف در فضای فکری غرب متولد شده است و زمانی که وارد فضای فکری جوامع مسلمان شد، نظریه پرداز مسلمان موضوعات طبقات اول و سوم از اقتصاد اسلامی را پدید می آورد. {ارائه نظر اسلام درباره نظام های اقتصادی}.

با توجه به تعریفی که از علوم اسلامی ارائه شد، موضوعات طبقه اول و سوم نیز در واقع شاخه ای تخصصی از علوم اسلامی است. (مکتب اقتصادی اسلام)

نظریه پرداز اقتصاد اسلامی که با ابزار تحلیلی اقتصاد متعارف آشناست، احکام و مقولات اقتصادی اسلام را با روش تحلیلی اقتصاد متعارف بررسی می کند و سعی در تحلیل، امکان سنجی و کاربردی کردن آن دارد و به این ترتیب موضوعات طبقه نهم از اقتصاد اسلامی را شکل می دهد. (طبقه نهم درواقع قسمتی از نظام اقتصاد اسلامی است) در نهایت نظریه پرداز اقتصاد اسلامی نتایج طبقات اول، سوم و نهم از اقتصاد اسلامی و همچنین علم اثباتی از اقتصاد متعارف را دریافت کرده و با خلاقیت سعی در ارائه نظام اقتصادی مورد نظر اسلام (موضوع طبقه دوم) و جرح و تعدیل نظام های خرد و کلان اقتصادی موجود می نماید (موضوع قسمت یک از طبقه چهارم) پس از تجلی نظام اقتصاد اسلامی در واقعیت، خود نظام اقتصادی اسلامی می تواند مورد بررسی اثباتی قرار بگیرد (قسمت دو از طبقه چهارم).

یافته های طبقه نهم اگر مورد بررسی تجربی قرار گیرد طبقه دهم از اقتصاد اسلامی را تشکیل خواهد داد. بررسی های انجام شده در حوزه معرفتشناسی و روش شناسی و فلسفه علم اقتصاد اسلامی که موضوع طبقه یازدهم از اقتصاد اسلامی می باشد تعیین کننده تعامل کسب علم برای موضوعات مختلف اقتصاد اسلامی خواهد بود^۱ به طور خلاصه می توان اظهار داشت که ارتباط برون علمی یا

^۱ - به غیر از فلسفهای که نشان دهنده تعامل کسب و کاربرد علم است.

^۱ تعامل کسب علم هم برای موضوعات نظری و هم برای موضوعات تجربی

مبادی اقتصاد اسلامی از یک طرف علوم اسلامی و از طرف دیگر اقتصاد متعارف است و به همین سبب است که منور اقبال از لوازم برنامه آموزشی اقتصاد اسلامی تسلط به زبان عربی، ادبیات کلاسیک اسلام، علم شریعت و تسلط بر اقتصاد متداول می داند.^۱

مطالعه تحلیلی دروس ارائه شده در رشته اقتصاد اسلامی در چهار دانشگاه امام محمد ریاض، امام صادق تهران، اسلام آباد، و دانشگاه بین المللی مالزی نشان می دهد که از مجموع ۲۴۲ درس ارائه شده در این دانشگاه ها ۱۲۱ درس {۵۰٪ دروس} همان دروسی است که در رشته علوم اقتصادی ارائه می شود و ۱۱۵ درس {۴۷٪} در واقع دروسی است که در مدارس اسلامی ارائه می شود و دروسی که تحت عنوان اقتصاد اسلامی ارائه می شود تنها ۳ درصد است.

۳-۵-۲ ارتباط موضوعی

طبقه بندی موضوعی ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی نشان می دهد که اقتصاد اسلامی در برخی موضوعات با علوم اسلامی نسبت تساوی دارد مانند موضوع طبقه ششم و قسمت یک از طبقه هفتم که می تواند جزئی از علوم اسلامی تلقی شود (با عنوان مکتب اقتصادی اسلام). اما وقتی همین موضوعات به شیوه تحلیل اقتصاد متعارف مورد بررسی قرار می گیرد و یافته های طبقه نهم از اقتصاد اسلامی شکل می گیرد، اقتصاد اسلامی از علوم اسلامی تمایز پیدا می کند.

می توان اظهار داشت که موضوع طبقه نهم از علم اقتصاد اسلامی با علوم اسلامی نسبت تساوی دارد اما تمایز آنها در روش و هدف از بررسی می باشد. موضوع اقتصاد اسلامی در حوزه اثباتی و تجربی {مانند طبقه چهارم قسمت دو و طبقه هفتم قسمت دو و طبقه دهم} با موضوع اقتصاد متعارف نسبت تساوی دارد اما به دلیل زیر از اقتصاد متعارف تمایز پیدا می کند اول استفاده از زیر بنای معرفت شناسی و روش شناسی متفاوت و دوم اختصاصی شدن جغرافیایی و انسانی اقتصاد اسلامی نسبت به جوامع مسلمان.

هر یک از دو دلیل بالا گاهی مستقلاً ممیزه اقتصاد اسلامی از اقتصاد متعارف خواهند بود و گاهی به طور مشترک.

اقتصاد اسلامی در حوزه دستوری و نظام سازی نیز با اقتصاد متعارف نسبت تساوی دارد اما به علت تفاوت در انتخاب هدف و احکام و قواعد از اقتصاد متعارف تمایز پیدا می کند.

^۱ - رجوع شود به گام دوم بخش ۲-۳.

۳-۵-۳- جایگاه اقتصاد اسلامی در طبقه بندی علوم

از آنجا که در اقتصاد اسلامی روش واحدی به کار گرفته نمی شود، بنابراین مشکل است که اقتصاد اسلامی را از لحاظ نوع روش در طبقه خاصی از علوم مانند علوم تجربی یا علوم عقلی، علوم تاریخی و جا می دهیم.

اما از لحاظ موضوع بر اساس اشتراک تمامی موضوعات اقتصاد اسلامی در بررسی رفتار و عملکرد انسان، می توان اقتصاد اسلامی را به آسانی در طبقه علوم انسانی جای داد.

برای توضیح اختصاصی تر اقتصاد اسلامی از آنجا که موضوعات اقتصاد اسلامی به دو حوزه اقتصاد متعارف و حوزه علوم اسلامی نزدیک است می توان اظهار داشت که اگر جنس اقتصاد اسلامی را اقتصاد بدانیم فصل آن تمایز آن به دلیل جغرافیای انسانی، معرفت شناسی و روش شناسی می باشد و اگر جنس اقتصاد اسلامی را علوم اسلامی در نظر بگیریم تمایز آن در هدف و روش بررسی می باشد از آنجا که رسالت علوم اسلامی کشف های اثباتی تجربی و یا حتی نظام سازی خرد و کلان به معنای دقیق نمی باشد. به نظر منطقی می رسد که جنس علم اقتصاد اسلامی را اقتصاد بدانیم و برای علم اقتصاد تعریفی ارائه کنیم که شامل اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف شود مثلاً تعریف زیر را برای اقتصاد بپذیریم. بررسی رفتار انسان در حوزه تولید، توزیع و مصرف کالاها و خدمات در حوزه اثباتی و دستوری جهت رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده با هر نوع معرفت شناسی یا روش شناسی

بایستی خاطر نشان کرد که چون برخی مباحث در اقتصاد اسلامی، از منابع دین اسلام برای تئوری پردازی استفاده می کند، اقتصاد اسلامی را می توان در طبقه علوم دینی نیز جای داد مثلاً موضوع طبقات اول، سوم، ششم همگی علم دینی خواهند بود و موضوع طبقه دهم نیز به علت آنکه پیش فرض های خود را از منبع دین می گیرد با وجود آنکه علمی تجربی است، می تواند علم دینی تلقی شود.^۱

۳-۶- بحث از وجود یا عدم وجود اقتصاد اسلامی

^۱ -رجوع شود به بخش ۱-۳-۴- که علت گوناگونی علوم بین شده و همچنین به بخش ۱-۵-۵- که تقسیم علوم با توجه به موضوع آنها انجام شده است.

مباحث وجود شناسی اقتصاد اسلامی را با توجه به سه معنی و برداشت از وجود یا عدم وجود یک علم که در فصل پنجم از گام فلسفه علم به آن پرداخته شد، تحلیل می کنیم.

۳-۶-۱- وجود یا عدم وجود به معنی وجود یا عدم وجود موضوع اقتصاد اسلامی

اقتصاد اسلامی به عنوان علمی خاص شامل موضوعات متعددی است که دارای وجه اشتراک معینی در ارتباط با اقتصاد و اسلام می باشند، بنابراین وجود یا عدم وجود موضوعی اقتصاد اسلامی با دو رویکرد جزء به جزء و رویکرد کلی مورد بحث قرار می گیرد.

۳-۶-۱-۱- رویکرد جزء به جزء

طبقه اول : برای فرض وجود موضوع این طبقه بایستی دو اصل را پذیرفت:

- ۱- وجود نظام های تئوریک اقتصادی در یافته های تئوریک بشر
 - ۲- اسلام به عنوان یک مکتب می تواند نظرات ارزشی و فلسفی داشته باشد و با مبانی خود نظامهای اقتصادی را نقد و ارزشیابی کند.
- اصل اول بدیهی است و اصل دوم توسط تئوری پرداز اقتصاد اسلامی به اثبات فقهی و دینی و عقلی می رسد.

طبقه دوم : از آنجا که در این طبقه هدف ارائه نظام تئوریک اقتصادی مورد نظر اسلام است بنابراین موضوعی اعتباری و دسته اول قلمداد می شود، بحث از وجود و عدم وجود موضوعات اعتباری دسته اول با توجه به عدم عینیت آنها معنی ندارد بلکه وجود شناسی آن را می توان:

- ۱- در حوزه امکان و عدم امکان تجلی آن در واقعیت مورد بحث قرار داد.
- ۲- با توجه به لزوم یا عدم لزوم ارائه نظام اقتصادی اسلام در جامعه، اهمیت آن را مورد بحث قرار داد.^۱

که هر دو مورد بالا توسط تئوریسین اقتصاد اسلامی در نظام سازی دنبال می شود.

طبقه سوم : برای اثبات وجود موضوعی این طبقه بایستی دو اصل زیر را اثبات کرد:

- ۱- وجود نظام های اقتصادی تحقق یافته در جوامع.

¹ رجوع شود به بخش 1-5-6 وجود شناسی موضوع علوم اعتباری

۲- توانایی مکتب اسلام برای نقد و ارزیابی نظام های موجود.

اصل اول بدیهی تجربی است و اصل دوم با توجه به دلایل عقلی و فقهی و کلامی نظریه پرداز اسلام شناس دنبال می شود.

طبقه چهارم قسمت یک : جرح و تعدیل نظام های خرد و کلان اقتصادی موجود بر اساس مکتب اسلام، موضوعی اعتباری است، بنابراین بحث از وجود عینی آن معنی ندارد، بلکه از امکان و لزوم آن بحث می شود.

طبقه چهارم قسمت دو : بررسی دوباره نظام های خرد و کلان تحقق یافته اقتصاد اسلامی از لحاظ اثبات موضوع آن بدیهی تجربی تلقی می شود. مثلاً اثبات سازمانی با عنوان بانک اسلامی بدیهی حسی است.

طبقه پنجم : ارائه راه حل از مکتب اسلام برای مشکلات اقتصادی دو پیش فرض موضوعی دارد:

۱- مشکلات اقتصادی وجود دارد.

۲- اسلام توانایی ارائه راه حل برای مشکلات اقتصادی را دارد.

اصل اول از علم اقتصاد به طریق تجربی به دست می آید و اصل دوم به اثبات عقلی و فقهی می رسد.

طبقه ششم قسمت یک : مقولات دستوری در این طبقه از نوع علم اعتباری اند بنابراین بحث از وجود عینی آنها ضرورتی ندارد اما از لحاظ اعتبار علم دینی هستند و با روش اجتهاد تعلق آنها به دین اثبات می شود.

طبقه ششم قسمت دو : مقولات توصیفی اسلام در رابطه با اقتصاد از لحاظ تعلق به دین اسلام اثبات فقهی و کلامی می شود اما علمیت آنها از لحاظ وجود موضوع بایستی با آزمون تجربی اثبات شود.

طبقه هفتم : اثبات وجود موضوعات در این طبقه اگر مربوط به تاریخ اقتصادی مسلمانان باشد به روش تاریخی انجام می شود. و اگر مربوط به نظام اقتصادی اکنون جوامع اسلامی باشد منطقی اثبات موضوع ، تجربی خواهد بود.

طبقه هشتم : وجود نظرات اقتصادی دانشمندان مسلمان به روش تاریخی اثبات می شود.

طبقه نهم : وجود موضوعات طبقه نهم به معنی اثبات اصول زیر است :

- ۱- اسلام احکام و مقولات اقتصادی دارد.
 - ۲- روش تحلیلی اقتصاد متعارف را می توان برای بررسی آنها به کار گرفت.
 - ۳- می توان احکام و مقولات اقتصادی اسلام را کاربردی کرد.
 - ۴- احکام و مقولات اقتصادی اسلام بر اقتصاد موثر می باشد.
- اصول بالا توسط تئوریسین اقتصاد اسلامی اثبات تئوریک عقلی یا دینی می شود.

طبقه دهم : موضوع این طبقه با موضوع اقتصاد متعارف در حوزه اثباتی نسبت تساوی دارد و مانند وجود شناسی موضوعی اقتصاد متعارف، وجود موضوع منطقاً بدیهی تلقی می شود. اگر اقتصاد متعارف را در طبقه بندی فلسفی از لحاظ وجود شناسی جزء علوم انسانی طبقه بندی کنیم، موضوع آن { یعنی روابط، تولید، توزیع و مصرف در جوامع انسانی } بدیهی حسی و تجربی است.

۳-۶-۱-۲- رویکرد کلی

اگر هدف نهایی اقتصاد اسلامی را ارائه و تحقق نظام اقتصاد اسلامی بدانیم، اقتصاد اسلامی به عنوان علمی اعتباری، موضوع خود را با تعریف هدف متولد می کند، اما حوزه اثباتی و توصیفی در اقتصاد اسلامی موضوع خود را مانند اقتصاد متعارف بدیهی تلقی می کند و تفاوت آن در مبانی معرفت شناسی و روش شناسی می باشد.

۳-۶-۲- وجود یا عدم وجود به معنی استقلال یا عدم استقلال اقتصاد اسلامی از علوم دیگر

در گام فلسفه علم، مشخص شد که فرآیند شکل گیری یک دانش خاص به عنوان یک مفهوم کلی از یک طرف زیر بنای منطقی دارد {اشتراک موضوع، نوع بررسی، روش و هدف} و از طرف دیگر بستگی به قرارداد و اعتبار انسانها دارد. اقتصاد اسلامی به عنوان علمی خاص که موضوعات متعدد آن در دو مفهوم اقتصاد و اسلام وجه اشتراک دارند منطقاً با دو علم اقتصاد متعارف و اسلام شناسی {یا علوم اسلامی} ارتباط و اشتراک موضوعی دارد، بنابراین معمولاً بحث از استقلال یا عدم استقلال اقتصاد اسلامی با این علوم مطرح می باشد.

در موضوعات طبقه اول و سوم و پنجم که نظریه اسلام درباره نظام های اقتصادی بیان می شود، استقلال از علوم اسلامی را نمی توان منطقاً اثبات کرد بلکه می توان این موضوعات را جنبه هایی از

علوم اسلامی تلقی کرد که معمولاً با عنوان مکتب اقتصادی اسلام از آن یاد میشود. اما استقلال منطقی این موضوعات از اقتصاد متعارف به دلیل نوع نقد و بررسی و ارزیابی یک موضوع می باشد چرا که در اقتصاد متعارف ارزیابی و نقد نظام های تئوریک اقتصادی صرفاً با توجه به روش عقلی و فلسفی غیر دینی و سکولار صورت می پذیرد.

تمایز موضوعات طبقات دوم و چهارم از حوزه نظام سازی و دستوری اقتصاد متعارف، در تغییر اهداف یا مقید شدن اهداف به احکام و مقولات اقتصادی اسلام است.

موضوع طبقه ششم شاخه ای تخصصی از علوم اسلامی است و نمی توان برای آن استقلالی در نظر گرفت.

قسمت یک از طبقه هفتم به علت آنکه جنبه های اثباتی تاریخ جوامع مسلمان را توضیح می دهد، از طرفی می تواند جزئی تخصصی از علوم اسلامی (تاریخ اسلام) تلقی شود و از طرف دیگر می تواند جزئی تخصصی از علوم اقتصادی (تاریخ اقتصادی جوامع مسلمان) تلقی گردد.

قسمت دو از طبقه هفتم که به بررسی وضعیت کنونی جوامع مسلمان می پردازد در واقع جزئی تخصصی از اقتصاد متعارف است. بنابراین می توان اظهار داشت که طبقه هفتم فقط به علت حائز بودن دو وجه اشتراک اقتصاد و اسلام در مفهوم اقتصاد اسلامی جای گرفته است و دفاع از استقلال موضوعی آن بی معنی است. مگر آنکه تمایز معرفتشناسی آن از معرفتشناسی اقتصاد متعارف را در نظر بگیریم یا تخصصی شدن آن به جغرافیای انسانی اسلام را لحاظ کنیم.

طبقه هشتم از یک طرف می تواند موضوعی تخصصی در تاریخ عقاید اقتصادی {که جزئی از علوم اقتصاد متعارف است} تلقی می شود و از طرف دیگر از لحاظ محتوای آن بخشی از علوم اسلامی تلقی شود.

موضوعات طبقه نهم با موضوعات علوم اسلامی نسبت تساوی دارد اما به علت نوع ارزیابی و توجه به موضوع (روش تحلیلی اقتصاد متعارف) و هدف از بررسی موضوعات (تحقق احکام و مقولات اقتصادی اسلام) از علوم اسلامی و فقه استقلال یافته است.

برای طبقه دهم از اقتصاد اسلامی می توان اظهار داشت که موضوع اقتصاد اسلامی یابه علت تفاوت روش و معرفت شناسی از اقتصاد متعارف استقلال یافته است و یا اینکه بخشی تخصصی شده از اقتصاد متعارف است که در آن فقط اقتصاد جوامع مسلمان بررسی می شود.

۳-۶-۳- وجود یا عدم وجود به معنی اعتبار یا عدم اعتبار روش اقتصاد اسلامی

از نتایج گام فلسفه علم تبیین شد که برای اظهار نظر درباره اعتبار یا عدم اعتبار روش یک علم بایستی دیدگاه معرفت شناسانه خود را برای اعطای اعتبار و علمیت از قبل مشخص کرده باشیم. در این بخش، اقتصاد اسلامی از لحاظ اعتبار، از عمومی ترین تعریف تا جزئی ترین تعریف علم، مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد.

۳-۶-۳-۱- علم به معنای آگاهی (knowledge)

در صورتی که علم به معنای مطلق آن یا آگاهی باشد، تمامی طبقات ذکر شده برای موضوعات اقتصاد اسلامی از آنجا که روش مناسب خود را با توجه به موضوع خود به کار می گیرند، از اعتبار علمی برخوردارند و بنابراین می توان گفت که اقتصاد اسلامی علم است و وجود دارد.

۳-۶-۳-۲- علم به معنای آگاهی اما مقید به گزاره های کلی :

اگر علم را مقید به گزاره های کلی کنیم، تمامی طبقات ارائه شده برای موضوعات اقتصاد اسلامی به جز طبقاتی که روش تاریخی را در بررسی های خود به کار می گیرند {مانند قسمت یک از طبقه هفتم و طبقه هشتم} اعتبار علمی خواهند داشت. باید متذکر شد که گزاره های جزئی توسط حوزه توصیفی و حوزه اثباتی و تجربی در اقتصاد اسلامی دور از انتظار نیست. مثلاً در قسمت دو از طبقه هفتم ممکن است مقولات جزئی از وضعیت اقتصادی جوامع مسلمان ارائه شود {مثلاً تولید ناخالص ملی جوامع مسلمان در یک سال بخصوص}، بنابراین طبقات اقتصاد اسلامی فقط در صورت ارائه نتایج کلی در ارتباط با موضوع خود اعتبار خواهند داشت.

۳-۶-۳-۳- علم به معنای آگاهی و مقید به گزاره های حقیقی

با تعریف علم به عنوان گزاره های حقیقی، نه تنها اقتصاد اسلامی بلکه بسیاری مباحث در اقتصاد متعارف از آنجا که بستگی به رفتار و اختیار انسانها دارد و علم اعتباری تلقی می شود، علمیت خود را از دست می دهد.

در بخش دو از گام تجزیه و تحلیل مشخص شد که عمده مباحث در اقتصاد اسلامی اعتباری است اما اقتصاد اسلامی شامل موضوعات و گزاره های حقیقی نیز می شود بنابراین اقتصاد اسلامی حداقل برای بخش حقیقی اش اعتبار علمی خواهد داشت.

۳-۶-۳-۴- علم به معنای «science» یا علم تجربی

اگر اعتبار علم را مقید به اتخاذ روش تجربی نماییم فقط موضوعاتی که روش تجربی را به کار می گیرند اعتبار علمی خواهند داشت. {قسمت دو از طبقه چهارم، قسمت دو از طبقه هفتم و طبقه دهم} اگر روش تاریخی را نیز نوعی روش تجربی مبتنی بر اسناد بدانیم مباحث مربوط به قسمت یک از طبقه هفتم و طبقه هشتم نیز اعتبار علمی خواهند داشت. با توجه به نتایج گام دوم، ادبیات توصیفی مربوط به اقتصاد اسلامی در حوزه روش تجربی سهم بسیار اندکی را پوشش می دهد، با این وجود نادرست است که بدون طبقه بندی مباحث اقتصاد اسلامی در حالت کلی گفته شود که اقتصاد اسلامی چون علم تجربی نیست، بنابراین اعتبار علمی ندارد.

۳-۶-۳-۴- علم به معنای یک مکتب علم شناسی خاص در فلسفه علم

با توجه به آنچه که در بخشهای یک و سه {گام تجزیه و تحلیل} درباره موضوع و روش علم اقتصاد اسلامی بیان شده است، دیدگاه مکاتب مختلف فلسفه علم نسبت به علمیت یا عدم علمیت اقتصاد اسلامی در جدول زیر تجزیه و تحلیل شده است.

۱- مبنا گرایی کلاسیک	اقتصاد اسلامی حتی در موضوعات غیر تجربی خود با معنا و معتبر است و بنابراین علم است زیرا روش منطقی و استدلالی را متناسب با موضوعاتش بر پایه بدیهیات عقلی یا حسی یا بر پایه اصول موضوعه دین اسلام به کار می گیرد.
۲- مبنا گرایی آمپریزم	فقط موضوعاتی که روش تجربی را به کار می گیرند اعتبار علمی دارند. مانند قسمت دو از طبقه چهارم، قسمت دو از طبقه هفتم و طبقه دهم. البته به شرطی یافته های این طبقات اعتبار روش شناختی تجربی را دارند که روش تجربی مبتنی بر استقراء را به کار گرفته باشند.
۳- تایید پذیری	اقتصاد اسلامی فقط در موضوعات تجربی اش که توسط آزمایشات تایید شده باشد علم است.
۴- ابطال گرایی	اقتصاد اسلامی حتی در موضوعات غیر تجربی خود، علم است؛ زیرا نقد پذیر است.
۵- انسجام گرایی	یافته های اقتصاد اسلامی در موضوعات تجربی یا غیر تجربی اش اگر با مجموعه یافته های موجود یا باور های دیگر هماهنگ باشد علم است از آنجا که این هماهنگی و انسجام در نظریه پردازی اقتصاد اسلامی رعایت می شود، بنابراین بر اساس اصول انسجام گرایی، اقتصاد اسلامی علم است.

۶- پراگماتیست (یا فایده گرا)	اقتصاد اسلامی در جنبه های نظام سازی خود مانند بانک اسلامی سودمندی و فایده عملی داشته است بنابراین اعتبار علمی دارد. در حوزه توصیفی و اثباتی اگر روابط ارائه شده توسط اقتصاد اسلامی، قدرت پیش بینی داشته باشد، علم است. از آنجا که مثلا در اقتصاد خرد اسلامی ارائه الگوی رفتار اقتصاد اسلامی در برخی موضوعات، هدف (پیش بینی) و سیاست گذاری را دنبال می کند بنابراین در صورت تحقق پیش بینی هایش، علم تلقی می شود.
۷- انسجام گرایی پراگماتیستی	اقتصاد اسلامی چون هماهنگ با باورهای قبلی تئوریسین است و همچنین قابلیت کاربرد نیز داشته است علم است.
۸- ساختار انقلاب علمی یا مکتب کوهن	اقتصاد اسلامی از آنجا که از پارادایم مخصوص به خود برخوردار است و بر اساس آن عمل می کند {در حوزه دستوری یا در حوزه اثباتی} علم است.
۹- برنامه های پژوهشی یا مکتب لاکاتوش	اقتصاد اسلامی از آنجا که از برنامه پژوهشی مخصوص به خود برخوردار است که هم در حوزه دستوری و نظام سازی (مکتب و نظام) و هم در حوزه اثباتی از آن پیروی می کند، اعتبار علمی دارد.
۱۰- آفاق گرایی	برای تعیین علمیت اقتصاد اسلامی بایستی توفیق نظریه های اثباتی و دستوری آن را نسبت به نظریه های اثباتی و دستوری که توسط اقتصاد متعارف ارائه شده است، مقایسه نمود. بنابراین گذر زمان علمیت یا عدم اقتصاد اسلامی را مشخص خواهد کرد.
۱۱- مکتب ضد روش	صحت از علمیت یا عدم علمیت درباره هر علمی بی معناست. اقتصاد اسلامی یا اقتصاد متعارف اگر نظریه های رقیب ارائه کنند، هیچ کدام از لحاظ دستیابی به حقیقت ارجحیت ندارد. اقتصاد اسلامی در دستگاه معرفتی خود به پژوهش و پیش بینی می پردازد و اقتصاد متعارف نیز در دستگاه معرفتی خود. آنچه برای مقایسه باقی می ماند خواسته های انفسی ماست.

۳-۷- علت تولد و حدوث اقتصاد اسلامی {رویکرد فلسفی}

با توجه به موضوعات مختلف طبقه بندی شده تحت عنوان اقتصاد اسلامی با دو رویکرد می توان به بحث درباره علت فلسفی تولد اقتصاد اسلامی پرداخت:

۱- رویکرد جزء به جزء که در آن درباره هر موضوع اقتصاد اسلامی به طور جداگانه بحث خواهد شد.

۲- رویکرد کلی و فراگیر.

طبقه اول : علت فلسفی حدوث این طبقه را می توان مسئله زایی ناشی از درک ارتباط بین دو موضوع اسلام و نظام تئوریک اقتصادی در نظر گرفت. در حوزه فقهی اسلام می توان گفت که موضوعی مستحدثه در برابر علم فقه قرار می گیرد و در حوزه فلسفی می توان گفت که مبانی یک مکتب فلسفی توسط مکتب دیگر مورد نقد و ارزیابی قرار می گیرد.

طبقه دوم : موضوع طبقه دوم را می توان تولد علمی اعتباری به علت توجه به هدفی جدید تلقی کرد و یا اینکه می توان گفت علم اعتباری قدیم {نظام تئوریک اقتصادی قدیم} به علت مقید شدن اهداف و مقید شدن اصول و قواعدش، تغییر شکل یافته است و منجر به خلق یک علم اعتباری جدید شده است.

طبقه سوم : مسئله سازی ناشی از درک ارتباط بین «اسلام» و «نظام اقتصادی تحقق یافته» منجر به حدوث این طبقه شده است. به عبارت فقهی می توان گفت که موضوعی مستحدثه در برابر فقه اسلامی قرار داده شده است و از لحاظ فلسفی می توان گفت که مبانی یک مکتب فکری توسط مکتب دیگر مورد نقد و ارزیابی قرار می گیرد.

قسمت یک از طبقه چهارم : در واقع تولد علم اعتباری به علت ایجاد هدفی جدید تحت عنوان جرح و تعدیل نظام های خرد و کلان اقتصادی جهت تطابق با احکام و اهداف اسلام است.

قسمت دو از طبقه چهارم : موضوع اعتباری جدیدی که تحت عنوان نظام اقتصاد اسلامی در خارج تحقق یافته است، مورد توجه قرار می گیرد و با تولد علم به به علت تولد موضوعی جدید مواجه می باشیم.

طبقه پنجم : علت فلسفی حدوث طبقه پنجم از اقتصاد اسلامی را می توان ارائه روش جدید یا زیر بنای معرفتی جدید برای بررسی موضوع و مسائل علم قدیم {یعنی اقتصاد متعارف} دانست.

طبقه ششم : موضوع طبقه ششم ناشی از اختصاصی شدن علوم اسلامی در حوزه اقتصاد است.

طبقه هفتم : موضوعات طبقه هفتم را می توان ناشی از اختصاصی شدن علوم اقتصادی اثباتی در حوزه جوامع اسلامی و یا انسان مسلمان در نظر گرفت.

طبقه هشتم : حدوث این طبقه ناشی از اختصاصی شدن تاریخ عقاید اقتصادی برای اندیشمندان مسلمان است.

طبقه نهم : علت فلسفی حدوث طبقه نهم از اقتصاد اسلامی را می توان به کار گیری اهداف و روشهای جدید در بررسی و مطالعه موضوع قدیم دانست. در قسمت یک از این طبقه احکام و مقولات اقتصادی اسلام با روشی جدید {روش اقتصاد متعارف} مورد بررسی قرار می گیرد و در قسمت دوم و سوم احکام و مقولات اقتصادی اسلام با هدفی جدید {کاربردی کردن و اجرای آنها} مورد بررسی قرار می گیرد.

طبقه دهم : علت فلسفی حدوث طبقه دهم را می توان در دو مورد زیر دانست :

۱- به کار گرفتن زیر بنای معرفت شناسی جدید برای بررسی های تجربی در حوزه اقتصاد.

۲- اختصاصی شدن حوزه بررسی اقتصاد متعارف در جوامع مسلمان.

۳-۷-۲- رویکرد کلی و فراگیر برای بیان علت فلسفی تولد اقتصاد اسلامی

اگر بخواهیم علت فلسفی تولد و حدوث اقتصاد اسلامی را به طوری توضیح دهیم که شامل تمام موضوعات در بر گیرنده اقتصاد اسلامی شود، می توان گفت که علم اقتصاد اسلامی به علت مسئله زایی ناشی از درک روابط و تاثرات بین اقتصاد {در همه ابعاد ممکن آن} و اسلام {در همه ابعاد ممکن آن} تولد یافته است؛ به همین دلیل علم اقتصاد اسلامی موضوعات متعددی را در بر گرفته است که با توجه به پژوهش گام دوم از پایان نامه در یازده گروه طبقه بندی شده است اما در آینده دور از انتظار نخواهد بود که موضوعات جدیدی به آن اضافه شود. از طرف دیگر اگر پیوند موضوعات متعدد اقتصاد اسلامی را در هدف غایی و نهایی آن یعنی تحقق نظام اقتصاد اسلامی در جامعه در نظر بگیریم، می توان گفت که اقتصاد اسلامی مانند همه علوم اعتباری دیگر با تعیین هدف موضوع خود را تعریف می کند و موضوعات دیگر در مجموعه اقتصاد اسلامی در واقع پیش نیاز دستیابی به این هدف نهایی خواهند بود.

همانطور که در بخش ۳-۵-۲ توضیح داده شده است موضوعات مورد بحث در اقتصاد اسلامی با موضوعات اقتصاد متعارف یا علوم اسلامی نسبت تساوی یا عموم و خصوص مطلق دارد اما از لحاظ روش و هدف از پژوهش، تفاوتها و تمایزها را در اقتصاد اسلامی مشاهده می کنیم. بنابراین معارف

بشری با مجموعه ای جدید از علوم مواجه شده است که هم وجوه مشترک و هم وجوه متمایز با علوم قبلی و مشابه خود دارد. اگر برای این مجموعه علوم همان اسم قدیم اقتصاد یا علوم اسلامی را به کار بگیریم، یعنی می خواهیم به خواننده بقبولانیم که علم جدید حوزه ای از علوم قبلی است اما اگر واژه ای جدید به نام «اقتصاد اسلامی» به کار بریم تاکید ما بر وجوه افتراق است. روشی را که جامعه علمی برگزیده است به کار گیری واژه «اقتصاد اسلامی» برای مجموعه علوم مورد نظر است، بنابراین مشخص است که وجوه افتراق برای دانشمندان اقتصاد اسلامی مهمتر بوده است.

۳-۸- علت تولد و حدوث اقتصاد اسلامی {رویکرد انسانی و اجتماعی}

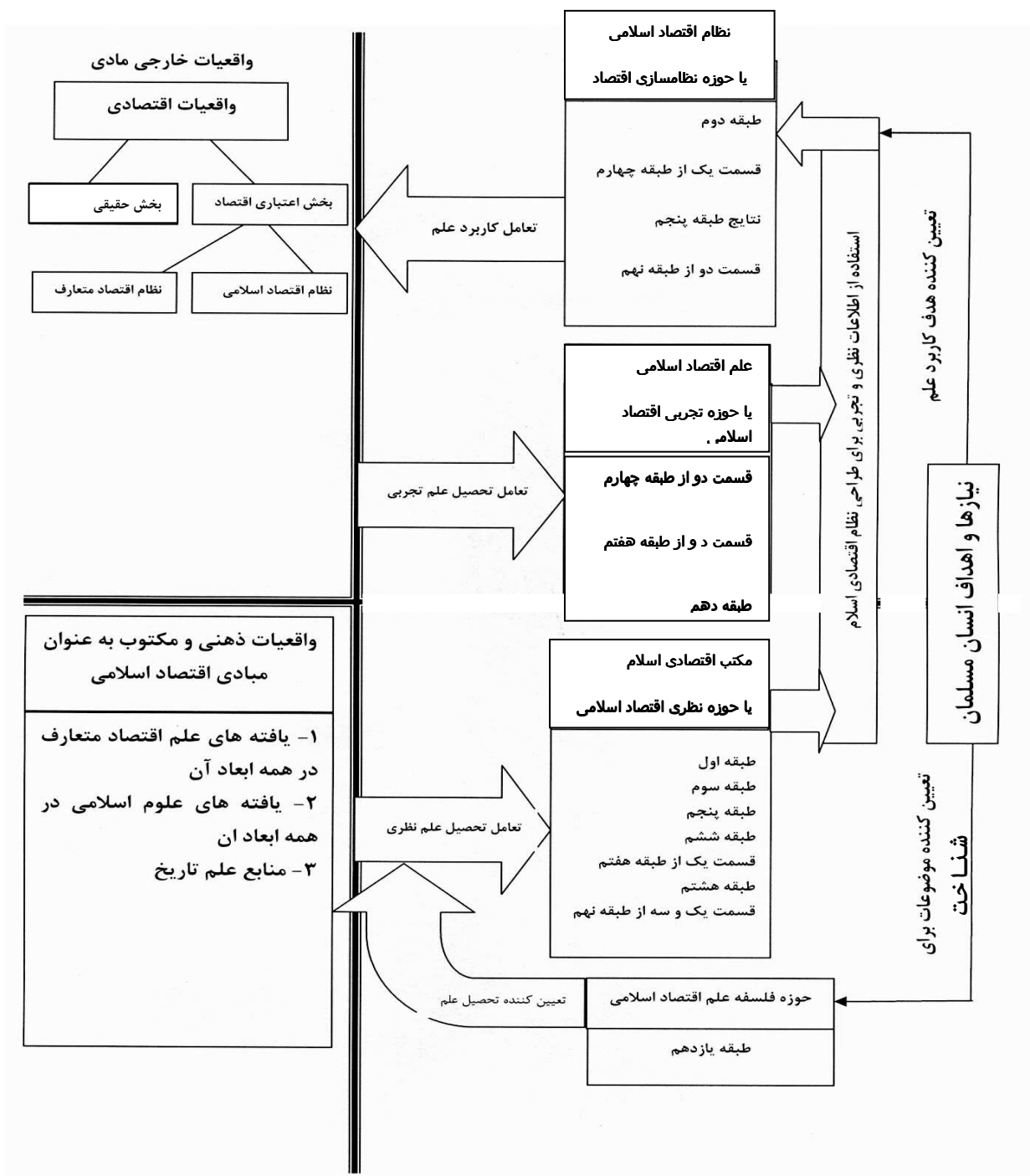
از آنجا که پژوهش و مطالعه در موضوعات متعدد اقتصاد اسلامی توسط انسان و جامعه انسانی انجام شده است بنابراین بایستی علت تولد و حدوث اقتصاد اسلامی در فرهنگ و تمدن فکری بشر بر اساس یافته های انسانی و جامعه شناسی علم تحلیل شود؛ در این بخش با توجه به مباحث فصل هفتم از گام فلسفه علم، حدوث اجتماعی اقتصاد اسلامی با تبیین جوانب مختلف در عرضه و تقاضای اقتصاد اسلامی تحلیل خواهد شد.

۳-۸-۱- اقتصاد اسلامی در دیدگاهی فراگیر از دانش، انسان و جهان

موضوعات متعدد در اقتصاد اسلامی را می توان با توجه به دیدگاهی فراگیر از دانش، انسان و جهان تبیین کرد. در مدل ارائه شده برای «ارتباط درون علمی و برون علمی اقتصاد اسلامی» در بخش پنجم این مدل فراگیر تا حدودی تبیین شده است اما مدل ارائه شده در این بخش صورت کاملی را از تعامل کسب و کاربرد علم اقتصاد اسلامی ارائه می کند. در مدل ارائه شده، تعامل تحصیل علم برای اقتصاد اسلامی با توجه به منابع و روش آن به دو بخش تجربی و نظری تفکیک شده است و تعامل کاربرد علم، حوزه نظام سازی در اقتصاد اسلامی را با جهان واقع مادی، پیوند می دهد. بخش نظری در اقتصاد اسلامی از منابع مکتوب و علمی مانند، علوم اقتصاد متعارف، علوم اسلامی و علوم تاریخی استفاده می کند و موضوعات طبقات اول، سوم، پنجم، ششم، هفتم (قسمت یک) هشتم و نهم (قسمت یک و سه) را استحصال می کند (حوزه نظری یا مکتب اقتصادی اسلام). حوزه تجربی اقتصاد اسلامی (یا علم اقتصاد اسلامی) نگاه به واقعیات جهان در حوزه اقتصاد دارد و موضوع قسمت دو از طبقه چهارم، قسمت دو از طبقه هفتم و طبقه دهم را شامل می شود. همانطور که در مدل نشان داده شده نظریه پرداز اقتصاد اسلامی با استفاده از یافته های حوزه نظری و حوزه تجربی اقتصاد اسلامی (یا علم اقتصاد اسلامی) به نظام سازی اقدام می کند و حوزه نظام سازی اقتصاد اسلامی {که شامل موضوع طبقات دوم، قسمت یک از طبقه چهارم، طبقه پنجم (نتایج راهبردی) و قسمت دو از

طبقه نهم می شود} را شکل می دهد و به مدیران اجرایی جامعه پیشنهاد می دهد تا تعامل کاربرد علم در اقتصاد اسلامی محقق گردد. در این دیدگاه فراگیر، انتخاب موضوعات و مسائل و انتخاب اهداف نظام سازی تحت تاثیر نیازها و انگیزه های انسان مسلمان است، بنابراین برای تبیین حدوث اجتماعی اقتصاد اسلامی بایستی عرضه و تقاضای اقتصاد اسلامی را با توجه به روند تاریخی و ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی تحلیل کرد.

« مدل فراگیر از دانش، انسان و جهان برای تبیین اقتصاد اسلامی »



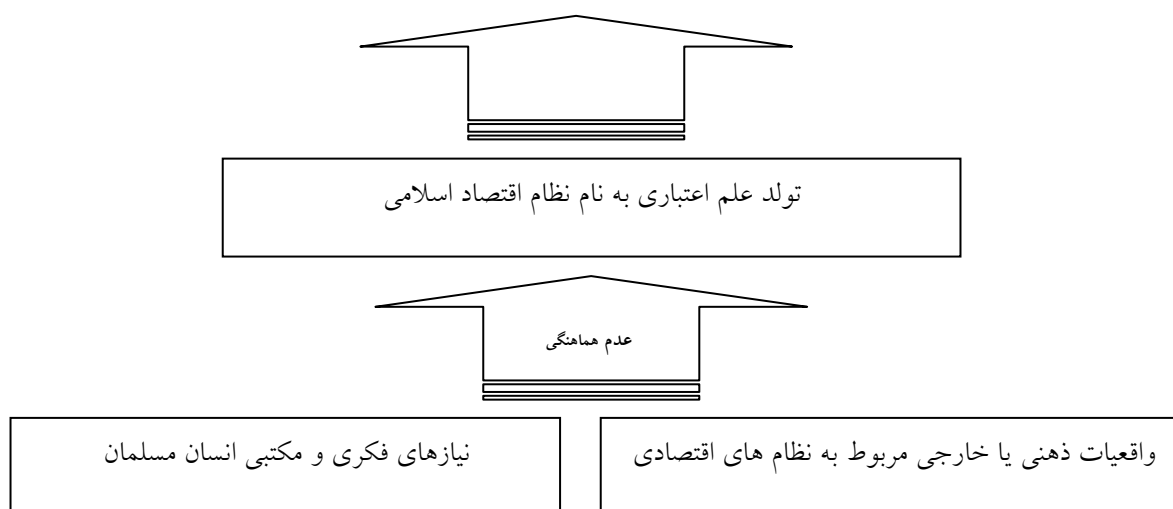
۳-۸-۲- ریشه یابی نیازهای جوامع مسلمان برای تقاضای اقتصاد اسلامی

چگونگی پیدایش موضوعات اقتصاد اسلامی در فضای فکری و روانی انسان مسلمان را می توان با توجه به مدل ارائه شده در بخش ۱-۷-۲ با دو رویکرد کلی و رویکرد جزء به جزء تبیین کرد.

با توجه به مدل فراگیر ارائه شده برای اقتصاد اسلامی در بخش قبلی و همچنین مدل ارائه شده برای تبیین «ارتباط درون علمی و برون علمی اقتصاد اسلامی»^۱ می توان علت غایی و هدف نهایی یا کاربردی اقتصاد اسلامی را تحقق و تجلی نظام اقتصادی مورد نظر اسلام در واقعیت دانست.

تقاضا برای این هدف نهایی ناشی از نیاز فکری و مکتبی فرد مسلمان است. البته نظریه پرداز اقتصاد اسلامی نتیجه تحقق نظام اقتصادی اسلام را ارضاء همه نیازهای ضروری انسان می داند اما آنچه وی را به تلاش جهت نظام سازی وا می دارد نیاز مکتبی است. اینکه نظریه پردازان اقتصاد اسلامی غالباً مسلمان هستند، نشاندهنده حقیقت این نیاز مکتبی برای تقاضای اقتصاد اسلامی در موضوعات مختلف آن است. می توان تقاضا برای حدوث اقتصاد اسلامی در جامعه را با توجه به مدل بخش (۱-۷-۲-) به صورت زیر نشان داد.

پیدایش نیاز به بررسی واقعیات مربوط به نظام اقتصادی اسلام یعنی حوزه نظری و حوزه تجربی اقتصاد اسلامی



از یک طرف نا هماهنگی بین خواسته مکتبی و واقعیات نظام اقتصادی منجر به پیدایش نظام اقتصاد اسلامی به عنوان علمی اعتباری شده است و از طرف دیگر خیزش برای تولید و عرضه این علم اعتباری (نظام اقتصاد اسلامی) خود منجر به نیاز و تقاضا برای شناسایی واقعیات پیش نیاز برای آن علم اعتباری یعنی حوزه نظری و حوزه تجربی اقتصاد اسلامی شده است. استفاده از پیش فرض های

^۱ - رجوع شود به بخش ۱-۵

اسلامی و منابع وحی الهی جهت دست یابی به قواعد و قوانین حوزه اثباتی اقتصاد در جوامع انسانی {مسلمان یا غیر مسلمان} ناشی از نیاز و میل دستیابی به حقایق است که خود می تواند موجبات دستیابی به اهدافی کاربردی حتی برای اقتصاد متعارف را فراهم آورد. بنابراین می توان گفت تقاضا برای اقتصاد اسلامی در حوزه اثباتی آن می تواند به همان دلایلی باشد که در اقتصاد متعارف با آن مواجه هستیم.

۳-۸-۲-۲- رویکرد جزء به جزء

طبقه اول : همان طور که در مدل «ارتباط درون علمی و برون علمی اقتصاد اسلامی» توضیح داده شد، زمانی که فرد مسلمان با نظام های تئوریک اقتصادی به عنوان یک واقعیت ذهنی {علم اعتباری} مواجه می شود، در صدد بر می آید تا بر اساس اصول مکتب اسلام آنها را ارزیابی کند، انگیزه این ارزیابی و نقد، نیاز مکتبی و فکری فرد مسلمان است.

طبقه دوم : نظام تئوریک اقتصادی مورد نظر اسلام به علت عدم هماهنگی بین نظام های تئوریک موجود و خواسته های مکتبی فرد مسلمان تقاضا می شود.

طبقه سوم : ارزیابی و نقد درباره نظام های اقتصادی موجود، نتیجه نیاز فکری و مکتبی فرد مسلمان است.

طبقه چهارم : جرح و تعدیل نظام های اقتصادی خرد و کلان موجود در جهت تطابق با مکتب اسلام به علت عدم هماهنگی میان نظام اقتصادی موجود و نیاز ها و خواسته های فکری و مکتبی فرد مسلمان است .

قسمت دوم از این طبقه که مطالعه و بررسی نظام های خرد و کلان اجرایی شده در اقتصاد اسلامی است بر اساس نیاز ها و انگیزه های دیگری علاوه بر نیاز روحی و مکتبی فرد مسلمان تقاضا می شود مثلاً میل به حداکثر سازی راندمان این نظام ها و تسهیل کار کرد آنها که می تواند علاوه بر نیاز مکتبی، ناشی از نیازهای جسمی و فیزیولوژیک باشد {بیشترین فایده با کمترین هزینه} که در اقتصاد متعارف نیز این هدف دنبال می شود.

طبقه پنجم : تقاضا برای حل مسائل اقتصادی بر اساس راه کار های ارائه شده توسط دین اسلام علاوه بر آنکه از نیاز جسمی و اقتصادی انسان به معنای عام بر می خیزد ناشی از نیاز فکری و مکتبی مسلمانان است چرا که معتقدند دین اسلام برای ایجاد اقتصاد سالم و کامل برنامه دارد.

طبقه ششم : ارائه مطالب قسمت اول از این طبقه ناشی از نیاز های فکری و مکتبی مسلمانان است که همواره در تاریخ مسلمانان تقاضا می شده است؛ البته مطالب این حوزه می تواند پیش نیاز

دستیابی به هدف نهایی اقتصاد اسلامی یعنی دستیابی به نظام اقتصادی مورد نظر اسلام تلقی شود. ارائه مطالب قسمت دوم از این طبقه که حوزه توصیفی اقتصاد با استفاده از منابع اسلامی و وحی الهی است ناشی از تلفیق کنجکاوی و باور مکتبی انسان مسلمان به تعالیم وحی و پیامبر است.

طبقه هفتم: اگر هدف نهایی اقتصاد اسلامی را دستیابی به نظام اقتصاد اسلامی بدانیم، موضوع طبقه هفتم که شناسایی اقتصاد جوامع مسلمان است به عنوان پیش نیاز مطالعاتی دنبال می شود اما می توان شناخت اقتصاد جوامع مسلمان را ناشی از کنجکاوی علمی و اهداف اقتصاد متعارف برای توسعه و تکامل اقتصادی نیز در نظر گرفت.

طبقه هشتم: بررسی آراء اقتصادی دانشمندان مسلمان ناشی از نیاز فکری و مکتبی نظریه پرداز اقتصاد اسلامی می باشد که می تواند پیش نیاز دستیابی به نظام اقتصادی مورد نظر اسلام تلقی شود. **طبقه نهم:** بررسی تحلیلی احکام و مقولات اقتصادی اسلام و تلاش برای امکان سنجی نظری و کاربردی کردن آنها ناشی از نیاز فکری و مکتبی نظریه پرداز مسلمان است که معتقد است سعادت اقتصادی جامعه اسلامی در اعمال و اجرای قوانین و احکام اسلامی است. شناخت تاثیر احکام و مقولات و پیش فرضهای اسلامی بر نظام اقتصادی می تواند علاوه بر نیاز فکری و مکتبی ناشی از کنجکاوی و میل به حقیقت جویی در حوزه اقتصاد اثباتی باشد.

طبقه دهم: بررسی تجربی قواعد ارائه شده با توجه به پیش فرضهای اسلامی و امکانسنجی تجربی طرح ها در اقتصاد اسلامی علاوه بر نیاز فکری و مکتبی تئوری پرداز مسلمان، می تواند ناشی از کنجکاوی و میل به حقیقت یابی در اقتصاد اثباتی نیز باشد. موضوع طبقه دهم به علت پیش نیاز بودن برای تدوین نظام اقتصاد اسلامی نیز دنبال خواهد شد.

۳-۸-۳- تقاضای فردی و تقاضای اجتماعی برای اقتصاد اسلامی

تقاضا برای بررسی موضوعات مختلف در اقتصاد اسلامی مانند علوم دیگر می تواند به صورت فردی انجام شود و یا اینکه به صورت گروهی و توسط نهادها و سازمانهای مستقر در جامعه صورت بگیرد.

مسلمانان به دلیل نیازهای مکتبی بررسی موضوعات طبقه اول و سوم را که نظر خواهی از اسلام درباره مشروعیت نظام های خرد و کلان اقتصادی موجود است را همواره در طول تاریخ اعلام کرده اند همچنین خواستار ارائه نظام های خرد و کلان اقتصادی هستند که مورد تایید اسلام است {موضوع طبقات دوم و چهارم}

« نهادهای جدید بانکداری، بیمه، شرکتهای سهامی، بازار بورس و مالیات تصاعدی با پیدایش خود در کشور های اسلامی و مشغول کردن توده های مذهبی به خود، عکس العمل متفکران و فقهای اسلامی

را ضروری ساختند، بازنگری این نهادها در پرتو شریعت، جستجوی بدیل‌هایی برای مواردی از آنها که با اسلام مغایرت داشتند و بحث راجع به مشروعیت مواردی که با مقتضیات این کشورها قابل سازگاری بود، موجب شد آثار بسیاری در این زمینه پدید آید.^۱

تقاضای نتایج مطالعات بخش دستوری و اعتقادی طبقه ششم برای مسلمانانی که با موضوعات مورد بحث سر و کار دارند، از لحاظ دین اسلام واجب است، همانطور که از طرف دیگر عرضه آن توسط مسلمانان واجب کفایی است. می‌توان استنباط نمود که تقاضای مباحث طبقات اول، دوم، سوم و چهارم از اقتصاد اسلامی برای مسلمانان واجب شرعی و عرضه آن نیز واجب کفایی است و بالتبع مطالعه مباحث پیش نیاز برای ارائه این موضوعات نیز واجب کفایی است.

بخش توصیفی طبقه ششم، طبقه هفتم، طبقه هشتم، طبقه نهم، طبقه دهم و طبقه یازدهم توسط تئوری پرداز اقتصاد اسلامی تقاضا می‌شود، چرا که پیش نیاز ارائه و تحقق نظام اقتصاد اسلامی است، گرچه ممکن است فقط به علت کنجکاوی نیز مورد بررسی قرار گیرند.

تقاضای اجتماعی اقتصاد اسلامی معمولاً توسط دولت‌های اسلامی اعلام شده است. همانطور که در بررسی تاریخی اقتصاد اسلامی مشاهده شد یکی از دلایل توسعه اقتصاد اسلامی ظهور کشورهای اسلامی مستقل و بروز جنبش‌های اسلامی قدرتمند جهت استفاده از تعالیم اسلامی در امور عملی دولتهای جدید اسلامی بوده است. تقاضای اجتماعی اقتصاد اسلامی ممکن است توسط نهاد‌های اقتصادی جامعه مانند بانک‌ها، شرکت‌های تعاونی، بورس، موسسات مالی و اعتباری و ... به صورت سازمانی اعلام شود.

۳-۸-۴- عرضه اقتصاد اسلامی و تعامل آن با تقاضای اقتصاد اسلامی.

مطالعه تاریخی اقتصاد اسلامی نشان می‌دهد که عرضه اقتصاد اسلامی ابتدا با موضوعات طبقات اول و سوم توسط نهاد مذهبی جامعه و در پاسخ به تقاضای مسلمانان انجام شده است. یعنی در ابتدا وجود تقاضا برای برخی موضوعات اقتصاد اسلامی، عرضه آن را در پی داشته است. با گذر زمان و با متخصص شدن افرادی در نهاد مذهبی جوامع مسلمانان در زمینه اقتصاد متعارف، عرضه اقتصاد اسلامی به صورت فردی در موضوعات و مسائل دیگری که توسط خود تئوریسین تعریف و تقاضا شده است ادامه پیدا کرده است به طوری که بخش اعتباری اقتصاد اسلامی که بخش اعظم مباحث آن را تشکیل می‌دهد، از تقاضای جوامع مسلمان برای آنها جلو زده است و بنابراین گاهی نظام‌های خرد و کلان طراحی شده برای اقتصاد اسلامی بر روی کاغذ باقی مانده است.

^۱ - رجوع شود به بخش روند تاریخی حدوث اقتصاد اسلامی بخش ۲-۱.

« اگر برخی کشورهای نو استقلال یافته مسلمان پایبندی آشکاری به فلسفه اقتصادی اسلام نشان داده بودند، اوضاع با آنچه که هست تفاوت بسیار می کرد، اما تا کنون (۱۹۷۶) حتی چنین تعهدی وجود نداشته است و هدف بسیاری از نویسندگان درباره اقتصاد اسلامی درخواست چنین پایبندی و تعهدی از مردم و دولتهای خود بوده است. آنها وظیفه اقناع خوانندگان خود به مطلوب و عملی بودن سیستم اقتصادی اسلام را به عهده گرفته اند.»^۱

البته با گذشت زمان تقاضا برای ابعادی از اقتصاد اسلامی توسط مردم و دولتها صورت گرفته اند که منجر به تحقق برخی از نظام های اقتصادی ارائه شده توسط تئوریسین اقتصاد اسلامی شده است. مانند نظام های بانکی بدون بهره و نظام های جمع آوری زکات در برخی از کشورهای اسلامی. با شروع عرضه اقتصاد اسلامی توسط نهاد علمی جامعه در سطح دانشکده ها موضوعات مختلف اقتصاد اسلامی توسط پایان نامه های کارشناسی ارشد و رساله های دکتری عرضه شده است. از آنجا که پایان نامه ها و رساله ها با مدیریت تحصیلات تکمیلی تصویب و هدایت می شود، امید آن می رود که توسعه اقتصاد اسلامی در جهت منافع کاربردی حاصل از آن و در پاسخ به تقاضای جامعه و یا تقاضای درون علمی اقتصاد اسلامی انجام پذیرد.^۲

۳-۹- بیان ماهیت و تعریف اقتصاد اسلامی

در بخش « ماهیت از حیث تئوریک» اشاره شد که رسالت تعریف، فراهم آوردن مقدمات و شرایطی است که شخص بتواند حائز مفهوم و تصور مورد نظر شود.

در این بخش برای اقتصاد اسلامی دو نوع تعریف ارائه می شود: یکی تعریف کامل و تخصصی که به عنوان نتیجه ای از پایان نامه برای متخصصین اقتصاد اسلامی و فلسفه علم ارائه می شود و دیگری تعریف ساده و غیر تخصصی اما مبتنی بر تعریف کامل آن، به طوری که برای عموم مردم قابل فهم باشد.

۳-۹-۱- تعریف کامل و تخصصی از اقتصاد اسلامی

^۱ - رجوع شود به بخش ۲-۱

^۲ - منظور از تقاضای درون علمی، مسائل و موضوعاتی است که به عنوان پیش نیاز بررسی موضوعی خاص مطرح می شود و یا اینکه هنگام ارائه نتایج یک تحقیق علمی به صورت موضوعات و مسائل جدید ظاهر می شود.

در فصل هشتم از گام فلسفه علم بیان شد که برای کشف ماهیت یک علم و ارائه تعریفی کامل از آن کوتاهترین راه آن است که تاریخ و ادبیات توصیفی آن دانش را به قصد اطلاع از موارد هشت گانه زیر مورد بررسی قرار دهیم:

۱- موضوع یا موضوعات مورد بحث در آن علم

۲- حقیقی یا اعتباری بودن علم

۳- زیر بنای معرفت شناسی، مبادی و ارتباط علم مورد نظر با سایر علوم

۴- روش تحقیق و بررسی در آن علم

۵- هدف غایی و کاربردی علم مورد نظر

۶- علت فلسفی حدوث علم

۷- علت اجتماعی و انسانی حدوث علم

۸- تعریف سیستمی از علم خاص با توجه به مدل فراگیر از دانش، انسان و جهان.

در بخش های قبلی گام تجزیه و تحلیل، موارد بالا به شیوه ای مبسوط برای اقتصاد اسلامی تبیین شد بنابراین مجموعه مطالب بخش های قبلی را می توان تعریفی بسیار کامل و تخصصی در نظر داشت، اما برای انتقال مفهوم اقتصاد اسلامی بایستی تعریفی کوتاه و مختصر ارائه کرد، به طوری که در کوتاه ترین زمان تصویر مناسبی از مفهوم اقتصاد اسلامی را در ذهن مخاطب القا کند. به این منظور تعریف زیر برای بیان ماهیت اقتصاد اسلامی پیشنهاد می شود.

« اقتصاد اسلامی مجموعه ای از دانش ها درباره هر موضوع حقیقی یا اعتباری است که نسبتی با اقتصاد و اسلام داشته باشد، به طوری که اگر جنس برخی از موضوعات در اقتصاد اسلامی حوزه ای از علوم اسلامی مانند فقه در نظر گرفته شود فصل قریب آن، اقتصاد است و اگر جنس برخی موضوعات در اقتصاد اسلامی حوزه ای از علوم اقتصادی در نظر گرفته شود فصل قریب آن استفاده از مبانی معرفتی و روش شناسی و اهداف مبتنی به مکتب اسلام یا جغرافیای انسانی اسلام است. قسمت اعظم ادبیات توصیفی اقتصاد اسلامی در حال حاضر اعتباری است. روش بررسی در موضوعات مختلف اقتصاد اسلامی بستگی به موضوع دارد و اعم از روش عقلی، اجتهاد دینی، تاریخی، تجربی و روش تحلیل عددی و ریاضی می باشد. اقتصاد اسلامی مبتنی بر مکتب مبنایگرایی کلاسیک در فلسفه علم است و مبادی آن یافته های علوم اسلامی و علوم اقتصادی متعارف می باشد و منطبقا با این علوم نسبت اشتراک یا تساوی موضوعی دارد اما به علت استفاده از مبانی معرفت شناسی و روش و هدف متمایز، از آنها استقلال یافته است. علاوه بر استقلال یاد شده، علت فلسفی

حدوث اقتصاد اسلامی را می توان مسئله زایی ناشی از درک روابط اقتصاد و اسلام در همه ابعاد ممکن آن دانست. هدف نهایی و کاربردی اقتصاد اسلامی تحقق نظام اقتصادی مورد نظر اسلام در جامعه است. پیگیری این هدف به علت نیازهای مکتبی و فکری مسلمانان، موجبات عرضه و تقاضای موضوعات مختلف در اقتصاد اسلامی را در جوامع اسلامی فراهم کرده است.

در نگرش سیستمی و در دیدگاهی فراگیر می توان اقتصاد اسلامی را به صورت مدل صفحه بعد نشان داد که در آن مباحث اقتصاد اسلامی به چهار حوزه زیر تقسیم شده است.

۱- فلسفه علم اقتصاد اسلامی

۲- حوزه نظری اقتصاد اسلامی (یا مکتب اقتصادی اسلام)

۳- حوزه تجربی اقتصاد اسلامی (یا علم اقتصاد اسلامی)

۴- حوزه نظام سازی اقتصاد اسلامی (یا نظام اقتصاد اسلامی)

تئورسین اقتصاد اسلامی با توجه به مکتب معرفت شناسی و روش شناسی مخصوص خود از منابع مکتوب مربوط به اقتصاد، اسلام، تاریخ استفاده می کند و سعی دارد که نظر اسلام را درباره اقتصاد استخراج کند و تاثیر و تاثر اقتصاد و اسلام را دریابد و به این ترتیب حوزه نظری اقتصاد اسلامی را شکل می دهد.

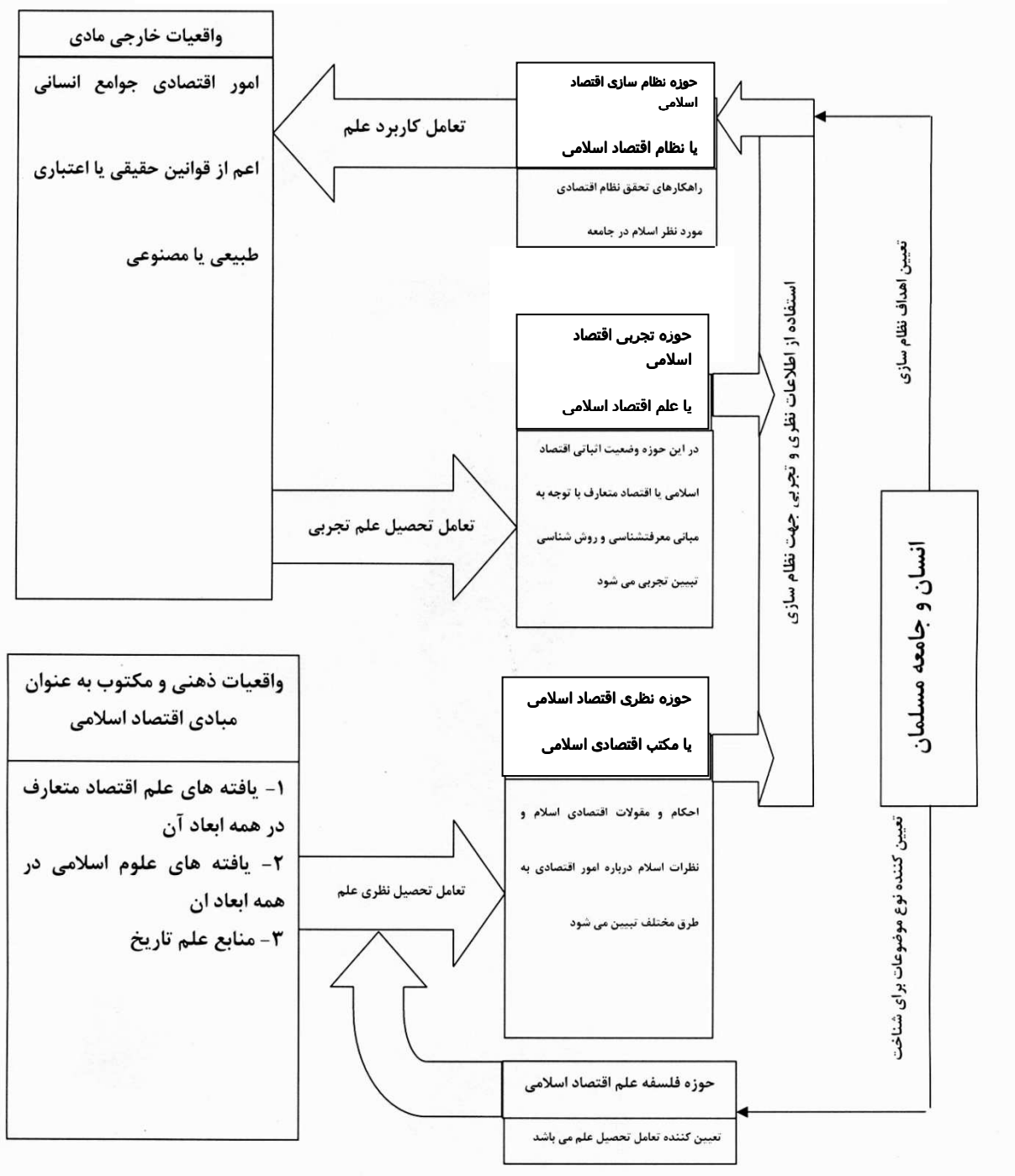
حوزه تجربی اقتصاد اسلامی حاصل دو عامل زیر است:

۱- روش تجربی مبتنی بر فرضیات دینی اسلام برای کشف واقعیات.

۲- توجه به نظام های اقتصادی خرد و کلان اسلامی در جوامع مسلمان یا توجه به اقتصاد جوامع مسلمان.

تئورسین اقتصاد اسلامی با استفاده از اطلاعات حوزه نظری و حوزه تجربی اقتصاد اسلامی، برای تحقق نظام های اقتصادی خرد و کلان مورد نظر اسلام، اقدام به طرح ریزی و نظام سازی می کند و به این ترتیب حوزه نظام سازی اقتصاد اسلامی را شکل میدهد.

مدل نشاندهنده تعریف سیستمی برای بیان ماهیت اقتصاد اسلامی



۳-۹-۲- تعریف ساده و غیر تخصصی

تعریفی که می توان برای عامه مردم از اقتصاد اسلامی ارائه کرد، بایستی خالی از اصطلاحات پیچیده فلسفه علم باشد به طوری که مخاطبی که دانش تخصصی از فلسفه علم را ندارد را به درستی به سمت مفهوم اقتصاد اسلامی هدایت کند. با این وجود برای درک این تعریف مخاطب بایستی با دو مفهوم کلی اقتصاد و اسلام آشنا باشد.

« اقتصاد اسلامی مجموعه ای از دانش ها درباره هر موضوعی است که ارتباطی با اقتصاد و اسلام داشته باشد، روش واحد ندارد و برای بررسی هر موضوعی روش مناسب با آن را به کار می گیرد، هدف کاربردی اقتصاد اسلامی تحقق اهداف اسلام در امور اقتصادی مردم است، بنابراین نظریه پرداز اقتصاد اسلامی بایستی اقتصاد و اسلام را بشناسد و وضعیت اقتصادی جامعه خود را درک کند تا بتواند به طراحی و نظام سازی برای تغییر اقتصاد جامعه به سمت اقتصاد اسلامی بپردازد.»

۳-۱۰-۱- تجزیه و تحلیل نظریات ارائه شده درباره وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی توسط صاحب نظران اقتصاد اسلامی

در این بخش نظریات ارائه شده برای تبیین وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی با توجه به موارد زیر تحلیل و واکاوی می شود

۳-۱۰-۱- نوع تعریف از علم یا چیستی علم در نگاه نظریه پردازان

۳-۱۰-۲- نوع وجود شناسی مورد بحث توسط نظریه پردازان

۳-۱۰-۳- نوع بیان ماهیت یا تعریف اقتصاد اسلامی

۳-۱۰-۴- تعریف نظریه پرداز از علم اقتصاد

۳-۱۰-۵- تعریف نظریه پرداز از اسلام و ارتباط آن با اقتصاد

نظریات با توجه به بخش کلیات تاریخچه ادبیات موضوع تحقیق در پیشگام (طرح تحقیق) ارائه شده است.^۱

۳-۱۰-۱ نوع تعریف از علم یا چیستی علم در نگاه نظریه پردازان

گاهی تعریف علم از نگاه نظریه پرداز صراحتاً در نظریه پردازی قید شده است [مانند شهید صدر] و گاهی بایستی آن را با توجه به تئوری ارائه شده استنباط نمود [مانند چپرا]

نظریه پردازان با توجه به نگاهشان به علم به سه دسته زیر تقسیم می شوند:

۱- علم به معنای آگاهی: صاحب نظرانی مانند: الزرقاء، قحف، عیوضلو، چپرا، میر معزی، درخشان و مصباحی علم را به معنای آگاهی در نظر گرفته اند یعنی دانشی که از یک موضوع با توجه به روش متناسب با آن حاصل آمده است.

۲- علم به معنای علم تجربی: نظریه پردازانی مانند شهید صدر، سید کاظم صدر، صدیقی، مطهری، آقا نظری، برزانی و فرنودی علم را به معنی به کارگیری روش تجربی برای شناخت واقعیات قلمداد کرده اند.

۳- اذعان به تکثر نظریات درباره ماهیت علم: نظریه پردازانی مانند دادگر و عیسوی به طور مشخص به تکثر نظریات درباره ماهیت علم اذعان کرده اند.

به طور منطقی مشاهده می شود که نظریه پردازانی که علم را به معنای آگاهی در نظر گرفته اند در تبیین وجود اقتصاد اسلامی چنین نتیجه گرفته اند که چون اقتصاد اسلامی موضوع و روش منطقی و هدف مخصوص به خود را دارد بنابراین اعتبار علمی دارد. نظریه پردازانی که علم را به معنای آنچه از روش تجربی حاصل می شود در نظر گرفته اند اقتصاد اسلامی را به دو بخش تقسیم کرده اند:

۱- مکتب و نظام اقتصادی اسلام

۲- علم اقتصاد اسلامی. مکتب و نظام اقتصادی اسلام منطقاً جزء علم تجربی نیست اما وجود اقتصاد اسلامی به عنوان علمی تجربی گاهی با توجه به دلایل عنوان شده در زیر اثبات شده است.

^۱ بنا بر این ارجاع به منابع برای دیدگاههایی که در این قسمت ارائه شده است دیگر تکرار نشده است و مخاطب میتواند به پاورقی های بخش ۴-۲ مراجعه کنند.

۱- علم اقتصاد اسلامی به عنوان علمی مستقل از اقتصاد متعارف وجود دارد چرا که زیر بنای معرفت‌شناسی و نظریه پردازی در آن منبعث از اسلام است در صورتی که اقتصاد متعارف تکیه بر معرفت‌شناسی سکولار دارد.

۲- علم اقتصاد اسلامی به عنوان علمی مستقل از اقتصاد متعارف وجود دارد چرا که رفتار جوامع مسلمان متفاوت از رفتار جوامع غربی است.

و گاهی وجود علم اقتصاد اسلامی با توجه به دلایل زیر نفی شده است.

۱- علمی که واقعیات مربوط به امور اقتصادی را با روش تجربی مورد بررسی قرار می دهد علم اقتصاد است و نمی توان به دلیل به کارگیری زیر بنای معرفت‌شناسی اسلامی یا اختصاص یافتن اقتصاد به جوامع اسلامی از علم اقتصاد اسلامی سخن گفت [کاظم صدر]

۲- در حوزه قوانین و روابط حقیقی اقتصاد مانند قانون بازده نزولی، صحبت از اقتصاد اسلامی به شدت بی معناست. [مطهری]

گروه نظریه پردازانی که به تکرار نظریات درباره ماهیت علم اذعان کرده اند وجود اقتصاد اسلامی را به عنوان مکتب و نظام اقتصادی می پذیرند و سپس درباره علم اقتصاد اسلامی به معنای علم تجربی بحث هایی مانند بحث های گروه دوم دارند.

۳-۱۰-۲ نوع وجودشناسی مورد بحث توسط نظریه پردازان

الف) گاهی اثبات وجود و یا عدم وجود موضوع اقتصاد اسلامی به صورت موضوعی دینی با توجه به مبانی و منابع اسلام مورد بحث قرار می گیرد «اقتصاد اسلامی با هر نوع تعریف که بیان شود، موضوع مورد توجه دین می باشد، بنابراین استدلال از وجود، انسجام، استحکام مبانی، معیارها و دیگر عناصر آن، در حوزه علم کلام جدید قرار می گیرد» [دادگر]

با این نگرش به روش فقهی یا کلامی اثبات می شود که اسلام مکتب و نظام اقتصادی مخصوص به خود و مستقلی دارد و همچنین حتی لزوم بخش تجربی اقتصاد اسلامی به عنوان یکی از ابعاد اقتصاد اسلامی به شیوه ای فقهی اثبات می شود. مانند چپرا در کتاب «آینده علم اقتصاد» و همچنین میر معزی در «روش فلسفه علمی اقتصاد اسلامی». چپرا و میر معزی اشاره می کنند که یکی از وظایف اقتصاد اسلامی شناخت وضع اقتصادی موجود در جوامع اسلامی است در صورتی که اقتصاد متعارف نیز

رسالت اصلی خود را « شناخت وضع موجود» می داند. بنابراین آنها از استقلال اقتصاد اسلامی بحث نمی کنند بلکه از لزوم فقهی اقتصاد اسلامی بحث کرده اند که یکی از وظایف آن همان وظیفه ای است که اقتصاد متعارف بر عهده دارد.

ب) گاهی اثبات وجود یا عدم وجود اقتصاد اسلامی به معنی اثبات استقلال یا عدم استقلال اقتصاد اسلامی از اقتصاد متعارف است. دلایلی که برای اثبات استقلال اقتصاد اسلامی ارائه می شود یکی استفاده از زیربنای معرفتی اسلامی برای نظریه پردازی و دیگری اختصاصی شدن اقتصاد اسلامی برای بررسی امور اقتصادی مسلمانان ذکر می شود. دلایلی که برای عدم استقلال اقتصاد اسلامی وارد می شود یکی عدم تغییر یک علم به علت تغییر زیر بنای معرفت شناسی و نظریه پردازی آن است و دیگری اشاره به قوانین حقیقی و جهانشمول اقتصاد است که اختصاصی به جوامع اسلامی یا غیر اسلامی ندارد.

ج) گاهی اثبات وجود یا عدم وجود اقتصاد اسلامی به معنی اعتبار یا عدم اعتبار روش بررسی موضوع آن علم است؛ که با توجه به موضع گیری نظریه پرداز درباره ماهیت علم نظرات متفاوتی ارائه شده است. نظریه پردازانی که علم را به معنی آگاهی می دانند اشاره می کنند که مکتب و نظام اقتصادی اسلام به روش اجتهاد ارائه می شود که روشی عقلی دینی است بنابراین اعتبار علمی مخصوص به خود را دارد اما نظریه پردازانی که علم را به معنی علم تجربی می دانند، علم اقتصاد اسلامی را مشروط به استفاده از روش تجربی برای اثبات نظریه های آن می دانند.

۳-۱۰-۳ نوع بیان ماهیت یا تعریف اقتصاد اسلامی

الف) بیان موضوع

معمولا تعریف نظریه پردازان از اقتصاد اسلامی با مشخص کردن موضوع آن همراه بوده است. مشاهده می شود که موضوع اشاره شده به عنوان یک واقعیت خارجی با موضوع اقتصاد متعارف نسبت تساوی دارد. [امور اقتصادی مربوط به انسان]^۱

^۱ - «برای تبیین موضوع علم اقتصاد اسلامی باید موضوع علم اقتصاد بررسی شود. زیرا فرض بر این است که همین موضوع از نظر اسلامی مورد توجه است.... بر همین اساس می توان موضوع اقتصاد اسلامی را چنین تعریف کرد تبیین نظم حاکم بر رفتارها و پدیده های اقتصادی که از آموزه های اسلامی تأثیر پذیرفته اند» [آقا نظری]

اما وجه تمایز آن یکی مسلمان بودن انسان ودوم روش و زیر بنای معرفتی برای دستیابی به دانش درباره امور اقتصادی^۱ وسوم چگونگی تنظیم وهدف گذاری امور اقتصادی یا ساخت نظام اقتصادی می باشد. نظریه پردازانی که وجوه تمایز بالا را دلیل بر استقلال اقتصاد اسلامی از اقتصاد متعارف نمی دانند به دلیل تساوی موضوعی که در اقتصاد اسلامی واققتصاد متعارف مشاهده می کنند بحث از تعریف و بیان ماهیت اقتصاد اسلامی را منتفی می دانند اما حداقل اقتصاد اسلامی را به عنوان نوعی مکتب و نظام اقتصادی می پذیرند^۱

ب) بیان حقیقی یا اعتباری بودن اقتصاد اسلامی

از میان صاحب نظران فقط شهید مطهری به بحث درباره حقیقی یا اعتباری بودن علم اقتصاد اسلامی می پردازد. به نظر وی اقتصاد متعارف روابط حقیقی و اعتباری در امور اقتصادی را بررسی می کند اما اقتصاد اسلامی فقط به روابط اعتباری منبعث از مکتب اسلام می پردازد. مطهری معتقد است اقتصاد اسلامی علمی اعتباری است چرا که مسئولیت بررسی روابط حقیقی در امور اقتصادی فقط متوجه اقتصاد متعارف است.

ج) بیان زیر بنای معرفتی ومبادی اقتصاد اسلامی

تمامی صاحب نظران اقتصاد اسلامی را به عنوان یک مکتب و نظام اقتصادی منبعث از اسلام می پذیرند وزیربنای معرفتی برای استخراج آن را منابع علوم اسلامی در نظر می گیرند. معمولاً اشاره می شود که اقتصاد اسلامی حتی در حوزه تجربی خود تکیه بر معرفت شناسی اسلامی دارد و به این دلیل از اقتصاد متعارف متمایز است. «اقتصاد اسلامی ناشی از عقلانیت اسلامی است همان طور که اقتصاد متعارف تکیه بر عقلانیت سکولار دارد» [عیسوی] «الگوهای ایده آل اقتصادی در بستر فلسفه وجهان بینی حاکم بر علوم جدید بویژه علوم اجتماعی در عصر رنسانس در غرب مطرح شده و در قرون هفدهم و هجدهم میلادی تکامل یافته است. علم اقتصاد اسلامی نیز در بستر مناسبی از فلسفه وجهان بینی اسلامی قابل رشد و نمو است» [عیوضلو] «علم حاوی ارزش گذاری است، مسلم این

۱- [جامعه مسلمان یا غیر مسلمان]

¹- چنین استنباط می شود که نظریه پردازان زیر موضوع اقتصاد اسلامی را به نوعی همان موضوع اقتصاد متعارف معرفی کرده اند و سپس دلایل استقلال اقتصاد اسلامی از اقتصاد متعارف را علی رغم تساوی موضوعی ذکر کرده اند الزرقاء ، قحف، چپرا، عیسوی، دادگر، میر معزی، برزانی، عیوضلو، مصباحی، فرنودی، صدیقی، آقا نظری. از طرف دیگر نظریه پردازانی مانند درخشان و کاظم صدر اقتصاد اسلامی را فقط به عنوان مکتب ونظام اقتصادی می پذیرند.

ارزش گذاری منشعب از جهان بینی دینی یا غیر دینی است لذا علم دینی یا اسلامی و بالتبع اقتصاد اسلامی می تواند وجود داشته باشد. [فرنودی] دادگر با معرفی سه دیدگاه ساختار گرایی، تفسیر گرایی و واقع گرایی در معرفت شناسی معتقد است که اقتصاد اسلامی مبتنی بر دیدگاه واقع گرایانه است و حداقل می تواند قرائت خاصی از اقتصاد متعارف باشد. «اقتصاد متعارف علمی است که رهاورد پیشرفت ها و مطالعات دقیق اندیشمندان مختلف با عقاید و گرایشهای متفاوت می باشد از آنجا که قرائتهای اقتصاد متعارف، منحصر به قرائت نئولیبرالیسم و وابسته به اندیشه سرمایه داری حاد نیستند، مثلاً قرائت کینزی، قرائت ساختار گرایان و نهادگرایان و حتی شعبات غیر ارتودکس از نئوکلاسیک و برخی از قرائتهای متعادل از اقتصاد سوسیالیستی، می توان اقتصاد اسلامی را نیز قرائت خاصی از همان رشته دانست به همین دلیل است که می توان بسیاری از تئوریهای اقتصاد متعارف را در راستای اندیشه اسلامی پذیرفت [دادگر]

هیچ یک از صاحب نظران به مبادی اقتصاد اسلامی یا ارتباط اقتصاد اسلامی با سایر علوم اشاره ای نداشته اند. تئورسین هایی مانند چپرا، میرمعزی و عیوضلو در نگرشی سیستمی به سه وظیفه اقتصاد اسلامی به صورت زیر اشاره کرده اند. ۱- شناخت وضع اقتصادی موجود در جوامع مسلمانان ۲- شناخت وضع مطلوب برای اقتصاد جامعه اسلامی ۳- ارائه راهبرد حرکت از وضع موجود به وضع مطلوب اما از این نکته غفلت شده که وظیفه نخست را می توان وظیفه اقتصاد متعارف دانست و از نتایج و یافته های آن به عنوان مبادی استفاده کرد. وظیفه دوم علاوه بر یافته های اقتصاد متعارف نیازمند به یافته های علوم اسلامی است و بنابراین علوم اسلامی مانند فقه و کلام نیز مبادی دیگری برای اقتصاد اسلامی است.

(د) بیان روش شناسی اقتصاد اسلامی

نظریه پردازانی که با توضیح روش شناسی اقتصاد اسلامی در صدد بیان ماهیت اقتصاد اسلامی برآمده اند همگی به این نتیجه رسیده اند که اقتصاد اسلامی دارای طبیعتی چند روشی است. یکی از دلایل چند روشی بودن اقتصاد اسلامی تکیه آن بر مبانی معرفتی اسلام است « بر اساس معرفت شناسی اسلامی اقتصاددان مسلمان روش شناسی خود را محدود به تجربه و استفاده از روشهای آماری و ریاضی نمی داند و همچنین با توجه به بینش خود قلمروهای جدیدی را وارد حوزه اقتصادی می کند» [عیسوی] «اقتصاد اسلامی دارای طبیعت چند روشی می باشد، بدین معنی که همه محققین

وصاحب‌نظران اقتصاد اسلامی می‌توانند از کلیه روشهای عقلایی و تجربی و حسّی و حتّی روشها و ابزار ناشی از وحی؛ الهام و کشف و شهود برای بررسی اقتصاد اسلامی استفاده کنند» [دادگر]

دلیل دیگر برای چند روشی بودن اقتصاد اسلامی تنوع موضوعات مورد بحث در آن است. نظریه پردازانی که در نگرشی سیستمی به اقتصاد اسلامی، وظایف آن را شناخت وضع موجود، شناخت وضع مطلوب و ارائه راهبرد و حرکت از وضع موجود به وضع مطلوب می‌دانند، منطقاً اقتصاد اسلامی را دارای ماهیتی چند روشی می‌دانند که گاهی روش آن با روش اقتصاد متعارف متشابه است. «روش بررسی در مکتب و نظام اقتصادی منطق اجتهادی است و روش نظریه پردازی در علم اقتصاد اسلامی (به عنوان علمی تجربی) تجربه پذیری و استناد منطقی به مکتب و حقوق اقتصاد اسلامی است». [آقا نظری]

نظریه پردازانی مانند شهید صدر، مطهری، درخشان که اقتصاد اسلامی را تنها به معنای مکتب و نظام اقتصادی می‌شناسد منطقاً روش بررسی در اقتصاد اسلامی را فقط اجتهاد فقهی می‌دانند. «اقتصاد اسلامی به معنای مکتب اقتصادی است و با روش اجتهاد از بینش‌ها و قوانین اسلامی استخراج می‌شود».

صادقی روش استخراج نظام اقتصادی مورد نظر اسلام را بررسی تاریخی می‌داند و نه روش نظری و اجتهاد. نظام‌های اجتماعی اقتصادی پدیده‌های انسانی تاریخی به شمار می‌روند و لذا ارائه آنها را نباید از یک مکتب خاص انتظار داشت. نظام اقتصادی آن چیزی است که در خارج در اثر رفتار و بینش اکثریت مردم ایجاد می‌شود و به عبارت دیگر حدوث تاریخی می‌یابد، بنابراین برای بیان نظام اقتصاد اسلامی نمی‌توان از دین و مکتب اسلام تئوریه‌های ذهنی سازنده نظام اقتصادی را ارائه کرد بلکه بایستی برای کشف نظام مذکور بررسی تاریخی انجام داد. پذیرش دیدگاه صادقی مسبوق به آن است که بپذیریم نمی‌توان دیدگاه اسلام را درباره نوع نظام اقتصادی جامعه استخراج کرد بلکه بایستی منتظر رفتار مسلمانان باشیم تا بتوانیم نظام اقتصادی مورد نظر اسلام را استخراج کنیم.

ه) بیان هدف نهایی و کاربردی اقتصاد اسلامی

گاهی نظریه پردازان برای تبیین ماهیت اقتصاد اسلامی اهداف نهایی و کاربردی اقتصاد اسلامی را مورد اشاره قرار می‌دهند. «اقتصاد اسلامی رشته‌ای از دانش است که به تحقق رفاه بشر از راه نوعی تشخیص و توزیع منابع کمیاب که با مقصد شریعت سازگار است کمک می‌کند». [چپرا] «اقتصاد

اسلامی رشته ای از دانش است که به تحقق عدالت و امنیت اقتصادی و باورکردن استعدادهای طبیعت از راه تشخیص و توزیع منابع کمیاب در چارچوب شریعت اسلام کمک می کند».[میر معزی]

نظریه پردازانی مانند چپرا، میرمعزی و عیوضلو که در نگرشی سیستمی وظایف اقتصاد اسلامی را در (۱) - شناخت وضع موجود ۲- شناخت وضع مطلوب ۳- ارائه راهبر حرکت از وضع موجود به سمت وضع مطلوب) خلاصه می کنند؛ در واقع هدف نهایی و کاربردی اقتصاد اسلامی را تحقق نظام اقتصادی مورد نظر اسلام در نظر گرفته اند.

نظریه پردازانی مانند شهید صدر که معتقدند اقتصاد اسلامی تنها به معنی مکتب یا نظام اقتصادی است، بالتبع هدف نهایی اقتصاد اسلامی را شناخت مکتب و نظام اقتصادی مورد نظر اسلام می دانند.

(و) بیان علّت فلسفی حدوث اقتصاد اسلامی

معمولاً آنچه به عنوان علّت فلسفی حدوث اقتصاد اسلامی توسط نظریه پردازان ارائه شده است در دو دلیل زیر خلاصه می شود:

۱- استقلال زیربنای معرفت شناسی و مکتبی در اقتصاد اسلامی نسبت به اقتصاد متعارف [عیسوی، دادگر، عیوضلو، مصباحی و فرنودی]

۲- استقلال ناشی از اختصاصی بودن اقتصاد اسلامی نسبت به فرد و جامعه مسلمان [عیوضلو، دادگر، برزانی]

سید کاظم صدر اقتصاد اسلامی را به عنوان مکتب و نظام اقتصادی مستقل از اقتصاد متعارف می پذیرد اما دلیل اوّل را برای حدوث علم اقتصاد اسلامی (بعنوان علمی تجربی) نمی پذیرد.

شهید مطهری و شهید صدر و صدیقی اقتصاد اسلامی را به عنوان مکتب و نظام اقتصادی می پذیرند اما دلیل دوّم را برای حدوث علم اقتصاد اسلامی (بعنوان علمی تجربی) نمی پذیرند و آن را مشروط بر آن می دانند که جامعه ای داشته باشیم که حقیقتاً اسلامی باشد.

(ز) بیان علّت اجتماعی حدوث اقتصاد اسلامی

علّت اجتماعی حدوث اقتصاد اسلامی نیاز فکری و مکتبی جوامع مسلمان برای عرضه و تقاضای اقتصاد اسلامی عنوان شده است «ما مسلمانیم و دریک مقیاس وسیعتر ما معتقدین به دین نیز

می‌خواهیم براساس سنتهای مذهبی و ملی خود برنامه‌ای از پیشرفت اقتصادی والگوئی از سازماندهی اقتصادی یا غالبی از مکانیزم‌های خاص خود را تعریف کنیم که در ضمن، ملاحظات خاص فرهنگی وجغرافیایی جوامع خودمان را نیز در برداشته باشد. این برنامه با این الگو وساز و کارها وابزارها حداقل می‌تواند به عنوان بدیل در قبال نظام‌های سرمایه‌داری وسوسیالیسم محسوب شود.» [دادگر].

« اقتصاد اسلامی در پرتو تلاشهایی است که امروزه جوامع اسلامی برای زیستن براساس دستورات وآرمانهای اسلامی انجام می‌دهند.» [صدیقی]

ر) بیان تعریف سیستمی از اقتصاد اسلامی

از میان صاحب‌نظران تنها چپرا، میرمعزی وعیوضلو تعریفی سیستمی از اقتصاد اسلامی ارائه کرده‌اند. در بخش ۱-۸-۱ ج بیان شد که تعریف سیستمی تعریفی است که چگونگی هماهنگی وارتباط اجزای یک شی را برای رسیدن به هدف و کارکرد آن شی توضیح دهد. تعاریف سیستمی ارائه شده توسط سه نظریه پرداز ، کلی و غیر کامل است و وجه مشترک آنها در بیان سه وظیفه اقتصاد اسلامی به صورت زیر است:

۱- نظریه‌های تعیین کننده وضعیت موجود در اقتصاد جوامع اسلامی

۲- نظریه‌های تعیین کننده وضعیت مطلوب در اقتصاد جوامع اسلامی

۳- نظریه‌های تغییر دهنده روند متغیرهای اقتصادی در جهت موقعیت مطلوب

۳-۱۰-۴ تعریف نظریه پرداز از علم اقتصاد

آنچه که نظریه پردازان درباره ماهیت اقتصاد متعارف بیان کرده‌اند را می‌توان به صورت موارد زیر خلاصه کرد.

الف) نوع روابط وقوانین موجود در اقتصاد متعارف:

عموم نظریه پردازان علم اقتصاد را به دو بخش که یکی «مکتب اقتصادی» شامل روابط ارزشی وبایدها ونبایدهاست ودیگری اقتصاد توصیفی شامل روابطی که حاصل تعامل تحصیل علم برای

شناخت واقعیات مربوط به امور اقتصادی است. برخی از نظریه پردازان روابط اقتصادی را به هنجاری، اثباتی و دستوری تقسیم کرده اند.^۱

برخی دیگر از نظریه پردازان در یک تقسیم کلی روابط موجود در علم اقتصاد را به دو بخش حقیقی و اعتباری تقسیم کرده اند و با این تقسیم بخشی از اقتصاد اثباتی یا توصیفی در حوزه علم اعتباری قرار گرفته است [مطهری]

نظریه پردازان همگی بوجود اقتصاد اسلامی به معنای مکتب اقتصادی اسلام اتفاق نظر دارند اما اقتصاد اسلامی به معنای علمی توصیفی که حاصل داده های توصیفی اسلام در ارتباط با اقتصاد و همچنین حاصل به کارگیری انسان شناسی و معرفتشناسی اسلامی برای نظریه پردازی اقتصادی می باشد؛ فقط توسط معدودی از نظریه پردازان مورد اشاره قرار گرفته است. همان طور که اقتصاد متعارف در سه بعد هنجاری، اثباتی، تدبیری حضور و بروز دارد اقتصاد اسلامی نیز بر همین اساس می تواند شامل سه حوزه هنجاری، اثباتی و تدبیری شود.^۱

مطهری تأکید می کند که روابط حقیقی اقتصاد را نمی توان منتسب به اسلامی و غیراسلامی کرد چرا که این روابط قلمرو جهانی دارند و ارتباطی با اختیار انسان ندارند.

ب) زیربنای معرفت شناسی و انسان شناسی موجود در اقتصاد متعارف

عموم نظریه پردازان اتفاق نظر دارند که زیر بنای معرفت شناسی و انسان شناسی اقتصاد متعارف مبتنی بر مکتب سکولاریسم و لیبرالیسم و اومانیزم است که با نگرش پوزیتیویسم در فلسفه علم دنبال شده است. [عیسوی دادگر، عیوضلو، فرنودی، آقا نظری]

به این ترتیب می کوشند اقتصاد اسلامی را بر پایه مستقلی از مکتب اسلامی و انسان شناسی اسلامی توضیح دهند.

ج) بیان موضوع اقتصاد

آقا نظری پس از بیان اینکه علوم بعنوان مفاهیم کلی مطرح می باشند و موضوع آنها به عنوان یک مفهوم کلی تعریف می شود. موضوع اقتصاد را با توجه به تعاریف ارائه شده از آن توسط صاحب

^۱ - آقا نظری

^۱ - آقا نظری

نظران مشهور اقتصاد مورد اشاره قرار داده و پس از اذعان به تساوی یا تشابه موضوعی اقتصاد متعارف با اقتصاد اسلامی، سعی در بیان موضوعی اقتصاد اسلامی داشته است به طوری که وجوه تمایز آن مشخص شده باشد. «می توان موضوع اقتصاد اسلامی را چنین تعریف کرد، تبیین نظم حاکم بر رفتارها و پدیده های اقتصادی که از آموزه های اسلامی تأثیر پذیرفته اند» اما تبیین موضوع اقتصاد متعارف برای بسیاری از نظریه پردازان مسکوت مانده است چرا که به علت تساوی موضوعی اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف تبیین دقیق موضوع اقتصاد تأثیری بر نتیجه گیری نظریه پردازی ها ندارد؛ بلکه آنچه در نتیجه گیری نظریه پردازی درباره وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی تعیین کننده است، اعتقادات و پیش فرضهای مربوط به فلسفه علم در ارتباط با چگونگی تولید دانش جدید، علت گوناگونی دانش ها، اعتبار روش دانش ها و چگونگی بیان ماهیت دانش ها بوده است.

(د) روش شناسی اقتصاد متعارف

معمولاً نظریه پردازان بیان روش شناسی نظریه پردازی در اقتصاد متعارف به طور مبسوط نپرداخته اند اما به صورت کلی به دو بخش تدوین نظریه یا مرحله گردآوری و آزمون نظریه یا داوی تقسیم شده است. سپس اشاره شده است که چون مرحله تنظیم نظریه متأثر از مکتب است بنابراین اقتصاد اسلامی به عنوان علمی تجربی به علت تکیه نظریات آن به مبانی معرفتی و انسان شناختی اسلام قابل دفاع خواهد بود. البته برخی دیگر مانند کاظم صدر این دلیل را برای تدوین علم اقتصاد اسلامی کافی نمی دانند.

۳-۱۰-۵ تعریف نظریه پرداز از اسلام و ارتباط آن با اقتصاد:

آنچه از مفهوم اسلام برای تبیین وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی ارائه شده است شامل موارد زیر است.

۱- اسلام به عنوان یک مکتب و جهان بینی دارای مکتب اقتصادی مخصوص به خود است به طوری که شامل باید ها و نبایدهای اخلاقی و ارزشی و باید و نبایدهای حقوقی و دستوری در حوزه اقتصاد است. [الزرقاء، قحف، صدر، مطهری]

۲- با توجه به حقیقت بالا می توان نظام اقتصاد اسلامی را از منابع اسلامی استخراج کرد [قحف، صدر، میر معزی].

۳- اسلام دارای مقولات و روابط توصیفی در حوزه اقتصاد است [الزرقاء، قحف].

۴- اسلام از طریق تأثیر بر رفتار انسانها می تواند بر روابط علم اقتصاد تأثیر بگذارد [قحف، برزانی، الزرقاء، آقا نظری، مطهری، صدر]

۵- اسلام در بدو پیدایش نظام اقتصاد موجود را هدایت و جهت دهی کرد. [صادقی]

۶- با توجه به فقه و کلام اسلامی می توان لزوم تأسیس علم اقتصاد اسلامی که وظیفه آن تحقق نظام اقتصادی مورد نظر اسلام است را اثبات کرد. [چپرا، میر معزی]

۷- اسلام به عنوان یک مکتب نظریه عقلانیت و معرفت شناسی مخصوص به خود را دارد؛ بنابراین می تواند تکیه گاهی برای زیر بنای معرفتی و عقلانیت در بررسی های اقتصادی ارائه کند و به این ترتیب حوزه مستقلی از علوم اقتصادی به نام اقتصاد اسلامی را شکل دهد [عیسوی، دادگر، عیوضلو، مصباحی، فرنودی، آقا نظری]

۸- آموزه های اسلامی می تواند خاستگاهی برای عرضه مسائل به علم اقتصاد باشد و از طرف دیگر یافته های اقتصادی می تواند مسائل جدید و مستحدثه را برای نظر خواهی به اسلام عرضه کند [آقا نظری]

مشاهده می شود که اسلام شناسی نظریه پرداز برای ارائه اصول نظریه پردازی در باب وجود و ماهیت اقتصاد اسلامی بسیار تعیین کننده است به طوری که بدون چنین اصولی نمی توان مواد لازم را برای اقامه دلیل فلسفی وجود اقتصاد اسلامی ارائه کرد.

فهرست کتابها

*ابن سینا ، حسین ، قرن هفتم ، قسمت برهان از کتاب شفا، ترجمه و شرح مهدی قوام صفری ، دانشگاه تهران، چاپ ۱۳۶۰

*احمدی ، علی محمد «ماهیت اقتصاد اسلامی: مجموعه مقالات ، پرسشها و پاسخها و گفتگوهای اولین نشست تخصصی محققان اقتصاد اسلامی» پژوهشکده اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس ، بهار ۱۳۸۱ چ اول

*آقا نظری ، حسن، ۱۳۸۶ «نظریه پردازی اقتصاد اسلامی» قم - زیتون

*بارتل ، ل . واندرون، ۱۳۸۶ پیدایش دانش نجوم ، ترجمه همایون صنعتی زاده، انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان

*باسلو، جان، ۱۳۶۹، عالم استیون هاوکینگ ، ترجمه رضا سنگدل ، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

*باقری ، خسرو، ۱۳۸۲، هویت علم دینی ، نگاهی معرفتشناختی به نسبت دین با علوم انسانی ، تهران : وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی : سازمان چاپ و انتشارات چاپ دوم بهار ۱۳۸۷

*برنوفسکی ، یاکوب، ۱۳۶۸، شناخت عمومی علم ، ترجمه محمد علی پور عبد الله ، آستان قدس رضوی

*بی آزار شیرازی ، عبدالکریم، ۱۳۶۶ «سمینار بین المللی اقتصاد اسلامی ، نظام اقتصاد اسلامی» ، نشر زکات علم

*پارسانیا، حمید، ۱۳۸۳، علم و فلسفه ، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ، چاپ چهارم ۱۳۸۵

*جمعی از نویسندگان ، ۱۳۸۴، درسهایی در اقتصاد اسلامی ، ترجمه جمعی از دانش آموختگان دانشگاه مفید، چاپ اول ۱۳۸۴

*چالمرز، آلن ، ۱۳۷۸، چیستی علم : درآمدی به مکاتب علم شناسی فلسفی ، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت) چاپ هشتم ۱۳۸۷.

* چپرا ، محمد عمر، ۱۳۸۴ «آینده علم اقتصاد، چشم انداز اسلامی» ترجمه احمد شعبانی ، نشر دانشگاه امام صادق

* حبیبی ، رضا، ۱۳۸۷، درآمدی بر فلسفه علم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
* حسین زاده ، محمد ، ۱۳۸۰ ، مبانی معرفت دینی، قم مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی چاپ دوم، بهار ۱۳۸۰

* حسین زاده، محمد، ۱۳۷۶، فلسفه دین ، قم : مؤسسه بوستان کتاب ، چ چهاردهم ۱۳۷۹ ، (مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

* حسین زاده، محمد، ۱۳۸۰، معرفتشناسی ، قم ، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ، چاپ ششم بانگارش مجدد

* خورشید، احمد، ۱۳۷۴، مطالعاتی در اقتصاد اسلامی ، ترجمه محمد جواد مهدوی، چاپ اول ۱۳۷۴

* دادگر، یدالله ، ۱۳۸۴ ، درآمدی بر روش شناسی علم اقتصاد ، نشر نی

* دادگر ، کرماجانی ، ۱۳۷۸، یدا... «نگرشی بر اقتصاد اسلامی ، معرفتها ، ارزشها و روشها » ، تهران دانشگاه تربیت مدرس

* دورانت ، ویل، ۱۳۷۰، تاریخ تمدن ، ترجمه احمد آرام ، جلد ۱ چاپ سوم

* سبحانی، حسن ، ۱۳۸۴، طبقه بندی توصیفی ادبیات اقتصاد اسلامی ، انتشارات دانشگاه تهران چاپ اول جلد ۱ و جلد ۲

* سروش ، عبدالکریم، ۱۳۶۸، علم چیست فلسفه چیست؟ تهران مؤسسه فرهنگی صراط

* شریعتمداری ، علی، ۱۳۷۳، فلسفه (مسائل فلسفی ، مکتبهای فلسفی ، مبانی علوم) چاپ پنجم ۱۳۷۳

* صدر ، محمد باقر ، « اقتصاد ما» ، ترجمه مهدی فولادوند ، بنیاد علوم اسلامی

* طباطبایی ، سید محمد حسین ، ۱۳۸۷، برهان ، ترجمه و تصحیح و تعلیق مهدی قوام صفری ، دانشگاه تهران

* طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۶۲، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه و پاورقی به قلم مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۸

* غفاری، هادی، ۱۳۸۶، نظام اقتصادی صدر اسلام، انتشارات دانشگاه پیام نور

* قحف، منظر، ۱۴۲۰ ق، «الاقتصاد الاسلامی علم ام وهم» دارالفکر، دمشق، دارالفکر معاصر، جلد یک، بیروت،

* کیانی، منوچهر، ۱۳۸۱، اقتصاد اسلامی (کتابشناسی توصیفی)، تحقیق و بررسی مؤسسه علمی، فرهنگی، پژوهشی و هنری (طلیعه منطق) چاپ اول ۱۳۸۱

* گلشنی، مهدی، ۱۳۸۵، از علم سکولار تا علم دینی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۸۵

* لاریجانی، علی، ۱۳۸۳، روش ریاضی در فلسفه کانت، ناشر دانشگاه تهران

* مجموعه مقالات فارسی، اولین مجمع بررسی های اقتصاد اسلامی، جلد ۳، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰

* محسنی، منوچهر، ۱۳۸۶، درآمدی به جامعه شناسی علم، انتشارات طهوری، پاییز ۱۳۸۶

* مطهری، مرتضی «مجموعه آثار، جلد ۲۰»

* مطهری، مرتضی، نظری به نظام اقتصادی اسلام، انتشارات صدرا، چاپ نهم، مرداد ۱۳۷۹

* هاسپرس، جان، ۱۳۸۶، درآمدی به تحلیل فلسفی، ترجمه سهراب علوی نیا، چاپ اول ۱۳۸۶

* هایدگر، مارتین، ۱۳۷۷، فلسفه تکنولوژی، گردآورنده و تنظیم و مترجم شاپور اعتماد

فهرست مقالات

* آقا نظری، حسن، «درآمدی بر شکل گیری نظریات علمی اقتصاد اسلامی» مجموعه مقالات

چهارمین همایش دوسالانه اقتصاد اسلامی دانشگاه تربیت مدرس

- * اقبال، منور، ۱۳۸۴، برنامه های آموزشی اقتصاد اسلامی - یک مطالعه تطبیقی، فصل بیست و پنجم از کتاب درسهایی در اقتصاد اسلامی، صفحه ۵۸۱، دانشگاه مفید قم
- * الزرقاء، محمد انس، ۱۳۸۳، «اسلامی کردن علم اقتصاد، مفهوم و روش» فصل نامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی، سال چهارم، تابستان ۱۳۸۳
- * دادگر، یدا...، ۱۳۷۹ «روش شناسی و معرفت شناسی اقتصاد اسلامی» فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۱۱ و ۱۲ پاییز و زمستان ۱۳۷۹
- * دادگر، یدا...، ۱۳۸۱، چیستی اقتصاد اسلامی، چگونگی عناصر محوری آن، برگرفته از کتاب ماهیت اقتصاد اسلامی، صفحه ۲۶، رجوع شود به منابع کتاب
- * درخشان، مسعود، میزگرد همایش اقتصاد اسلامی، پیشینه تاریخی و چشم انداز آینده، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۱۱ و ۱۲، فصل آخر
- * صادقی تهرانی، علی «تحقق تاریخی نظام اقتصاد اسلامی»، همان، مقاله نهم
- * صدر، سید کاظم «ارتباط متقابل علم اقتصاد با مکتب اسلام»، همان، مقاله هشتم
- * صدیقی، نجات الله، ۱۳۷۴، اندیشه اقتصادی مسلمانان: بررسی متون معاصر، از کتاب مطالعاتی در اقتصاد اسلامی، صفحه ۲۵۶، رجوع شود به منابع کتاب
- * عیسوی، محمود «معرفت شناسی، عقلانیت و اقتصاد» فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۱۱ و ۱۲، مقاله اول
- * عیوضلو، حسین «مبانی روش شناسی و ساختار نظریه های علمی اقتصاد اسلامی» همان، مقاله هفتم
- * مصباحی، غلام رضا، ۱۳۷۹، میزگرد همایش اقتصاد اسلامی، پیشینه تاریخی، چشم انداز آینده، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۱۱ و ۱۲ فصل آخر
- * میرمعزی، سید حسین، ۱۳۸۷ «روش فلسفه علم اقتصاد اسلامی» فصل نامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی، سال هفتم، شماره ۸۷ پاییز ۱۳۸۷

* میر معزی ، سید حسین ، ۱۳۸۷، «روش کسب نظام اقتصادی اسلام ، رابطه فقه و نظام» ، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق شماره ۱۱ و ۱۲ مقاله چهارم

*میر معزی ، سید حسین ، ۱۳۸۱، اسلام دارای نظام اقتصادی است ، مجموعه مقالات در کتاب ماهیت اقتصاد اسلامی ، پژوهشکده اقتصاد ، دانشگاه تربیت مدرس بهار ۱۳۸۱ ، چ اول، صفحه ۶۶

*واعظ برزانی ، محمد ، ۱۳۸۱، موضوعاتی در فرایند تکوین اقتصاد اسلامی ، مجموعه مقالات در کتاب ماهیت اقتصاد اسلامی ، پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس، صفحه ۱۸

* پایان نامه ، فرنودی ، امیر عباس ، «کاوشی در مفهوم اقتصاد اسلامی» ، تهران ، دانشگاه امام صادق

Abstract:

This dissertation will try to explain the existence and the essence of the Islamic economy by using the documentary method and analytical logic. To achieve the objective, three of research steps have been done, in this manner.

First step: the explanation of the existence and essence of the sciences in the philosophy of science.

Second step: the history and descriptive literatures (or contents) of Islamic economy.

Third step: analysis, assimilation and conclusion

Finally, what is offered as a comprehensive definition for modality of Islamic economy, includes the existential subjects of Islamic economy, and has been shown in the following paragraph.

Islamic economy is a collection of knowledge about each real or conventional subject that is related to economy and Islam .In the manner that if the genus of some subjects in Islamic economy be considered as a domain of Islamic sciences (for example Islamic canon law), it's closely related to economy ;and if the genus of some subjects in Islamic economy are considered as domain of economic sciences ,the main difference and

distinction is the use of cognitive foundations and methodology and purposes founded on the Islamic ideology or Islamic anthropogeography. Now, most of descriptive literatures of Islamic economy are conventional or credit. The investigations methods of different subjects, including intellectual methods, religious deducing method, historical methods, empirical methods and numerical or mathematical analysis methods depends on the subject. Islamic economy is based on the classical foundationalism school in the philosophy of science. Its beginnings are the finds of Islamic sciences and economic sciences; and logically, its subjects are common or equal to those sciences; but Islamic economy has become independent by reason of use the distinct epistemology, method and purpose. In addition to above mentioned independence, philosophical reason for occurring Islamic economy can be considered as understanding relationships between economy and Islam at whole of possible dimensions.

The realization of Islamic ideal economic system is the ultimate and functional purpose for Islamic economy. The pursuit of this purpose, by reason of ideological needs, provides the motives for supply and demand of the Islamic economy in the Islamic societies.

Payme noor university
Economic sciences college
Scientific group of theoretical economy
Thesis
For receiving degree of M.A
In the economic sciences field

Title of thesis:
Deliberations for explanation the existence
and essence of the Islamic Economy

Supervisor:
Dr.Asghar Abolhasany

Advisor master:
Dr.Hosseyyn Eivazlou

Written by:
Mohammad sheikh sofla